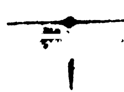
طيبات شيخ سعدي عليه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحيم



١

Metre: منسرح مثمّن مطوي منحور [— | — ∪ ∪ — | ∪ — | ∪ — ∪ — | — ∪ ∪ —]

١ اول دفتر بنام ایزد دانا   صانع[1] پروردگار و حيّ توانا

٢ اکبر و اعظم خدای عالم و آدم   صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

٣ از در بخشندگي و بنده نوازي   مرغ هوا را نصیب[2] و ماهي دریا

۴ قسمت خود میخورند منعم و درویش   روزي خود میبرند پشه و عنقا[3]

۵ حاجت موری بعلم غیب بداند   در بن چاهی بزیر صخرهٔ صمّا[4]

٦ جانور از نطفه میکند شکر از نی   برگ تر از چوب خشک[5] چشمه ز خارا

٧ شربت نوش آفرید از مکس[6] نحل   نخل تناور کند ز دانهٔ خرما

٨ از همگان بی نیاز و بر همه مشفق   از همه عالم نهان و بر همه پیدا

٩ پرتو نور سرادقات جلالش[7]   از عظمت ما ورای فکرت دانا

١٠ خود نه زبان در دهان عارف مدهوش   حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا

١١ هرکه نداند سپاس نعمت امروز   حیف خورد بر نصیب رحمت فردا[8]

---

1 All texts, except C, insert و after صانع and حيّ.

2 B and all texts omit و after نصیب.

3 This line is omitted in S.

4 After line 5, I(b) inserts this verse:—

صانع بیچون خدای عزوجل * آنکه ز خاک آفرید آدم و حوا

5 I(b), S, P, insert و after خشک.

6 I(a); شکر, for مکس.

7 I(a), S, and all texts; جمالش, for جلالش.

8 This line is omitted in S.

بار خدایا مهیمنی و مدبر ۱۲ وز همه عیبی منزهی
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن ۱۳ با همه کرّوبیان ع
سعدی ازآنجاکه فهم اوست سخن گفت ۱۴ ورنه کمالات وهم[10] کی ع

۲۹

[— ا — ◡ ◡ — ا ◡ — ◡ — ا — ◡ ◡ —] منسرحِ مثمّنِ مطویِ منحو

ماه فرو ماند از جمال محمد ۱ سرو نروید باعتدال
قدر[1] فلک را کمال و منزلتی نیست ۲ در نظر قدر باکمال
وعدهٔ دیدار هر کسی بقیامت ۳ لیلة اسری[2] شب وصال
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی ۴ آمده مجموع[3] در ظلال
عرصهٔ دنیا مجال همّت او نیست ۵ روز قیامت نگر[4] مجال
آنهمه[5] پیرایه بسته جنّت فردوس ۶ بوکه قبولش کند بلال
شمس و قمر در زمین حشر نباشد ۷ نور نباشد مگر جمال مح
همچو زمین خواهد آسمان که[7] بیفتد ۸ تا بدهد بوسه بر نعال م
شاید اگر آفتاب و ماه نتابند[8] ۹ پیش دو ابروی چون هلال

I(a), P, R; مقدّسي, for منزّهي.
I(a); کمال, for کمالات: E, L, D, Y; فهم, for وهم: S, R, Z, B, Y(a),
d (b); کمال تو, for کمالات.
I (b); چرخ, for قدر.
I (a), I (b), and all texts; ليلة الاسرى, for ليلةِ اسرى.
This line is omitted in I (a).
I (a), and most texts; مگر, for نگر.
I (a), I (b), P, B, and all texts but Z, insert و before آنهمه. This
ne is omitted in B.
This line is omitted in S, R, and all texts.
R; آفتاب که افتد, for آسمان که بیفتد.
B; نگاهند, for نتابند.

چشم مرا تا بخواب دید جمالش ۱۰ خواب نمي گيرد از[9] خیال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی ۱۱ عشق محمد بس است[10] و آل محمد

۳

Metre:
[– ᴗ – ᴗ | – – ᴗ | ᴗ – ᴗ | ᴗ – – ᴗ | – –] مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف

آنروی بین که حسن بپوشید ماه را
۱ و آن دام زلف و دانهٔ خال سیاه را

من سرو را قبا نشنیدم کمر[1] که بست
۲ بر فرق آفتاب ندیدم کلاه را

گر صورتی چنین بقیامت در آورند
۳ عاشق[2] هزار عذر بگوید گناه را

یوسف شنیده ام[3] که بچاهی اسیر بود[4]
۴ این یوسفی است بر زنخ آورده چاه را

با دوستان خویش نگه[5] میکند چنانکه
۵ سلطان نظر کند بتکبر سپاه را

در هر قدم که مینهد آنسرو راستین
۶ حیف است اگر بدیده نروبند راه را

---

[9] I (b), and all texts but Z; نگیرد مگر, for نمي گيرد از.
[10] I (a); خوش است, for بسست.
[1] I (a), I (b), R, S, P; دگر, for کمر.
[2] I (a); فاسق, for عاشق.
[3] I (a) and (b), P, T; شنیده, for شنیده ام.
[4] I (b), B; شد, for بود; R, S, P, T, Z; ماند, for بود.
[5] R; نظر بناز, for خویش نگه.—This line is omitted in P.

ای نور[6] دیده پای که بر خاک مینهی
۷ آخر نه بر دو دیدهٔ من به که راه را[7]

من صبر بیش ازین نتوانم ز روی او
۸ چند احتمال کوه توان بود کاه را[8]

ای خفته کآه سینه بیدار[9] نشنوي
۹ عیبش مکن که درد دلی باشد آه را

سعدي حدیث مستي و رندی و[10] عاشقی
۱۰ دیگر[11] مکن که عیب بود خانقاه را

دفتر ز شعر گفته بشوی و دگر مگوی
۱۱ الّا دعای دولت سلجوق شاه را

یا رب دوام عمر دهش تا بقهر و لطف
۱۲ بدخواه را جزا دهد و نیکخواه را

و اندر گلوی دشمن دولت کند چو سیخ
۱۳ فراش او طناب در بارگاه را[12]

۴

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [ــ ــ ᴗ ــ | ــ ــ ᴗ ــ | ــ ــ ᴗ ــ | ــ ــ ᴗ ــ]

امشب سبکتر میزنند این طبل بی هنگام را
۱ یا وقت بیداري غلط بود است مرغ بام را

---

[6] S, P, B, I (b); هردو, for نور.
[7] I (a) omits this line, and substitutes verse 13 for it.
[8] In R this hemistich runs thus, چند احتمال کوه بود برگ کاه را.
[9] I (a); بیمار, for بیدار.
[10] I (b), S, P, B, R, and all texts; فریاد, for رندي و.
[11] S; چندین, for دیگر.
[12] This line does not occur in I (b), and most texts.

یک لحظه بود آن یا شبی کز عمر ما تاراج شد[1]
ما همچنان لب بر لبی تا بر گرفته[2] کام را ۲

هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل
کز عهدهٔ بیرون آمدن نتوانم این انعام[3] را ۳

گر پای بر فرقم نهی تشریف قربم[4] میدهی[5]
جز[5] سر نمیدانم نهادن عذر[6] این اقدام را ۴

چون بخت نیک انجام را با ما بکلي صلح شد[7]
بگذار تا جان میدهد بدگوی بدفرجام[8] را ۵

سعدي علم شد در جهان صوفي و عامي گو بدان
تا بت پرستي میکند[9] وانگه چنین اصنام را ۶

٥

Metre: سریعِ مسدّسِ مطویّ مکسوف [— ◡ ◡ — | — ◡ ◡ — | — ◡ —]

ای نفس خرم باد صبا ۱ از بر یار آمدهٔ مرحبا

قافلهٔ شب چه شنیدي ز صبح ۲ مرغ سلیمان چه خبر از سبا

بر سر خشمست هنوز آن حریف ۳ یا سخنی میرود اندر صفا[1]

---

[1] B; رفت, for شد.
[2] I(a), P, R, and all texts except Y (a); بر نا گرفته, for نا بر گرفته.
[3] I(b), B, S, Z; پیغام, for انعام.
[4] I(b); عزّت, for قربم.
[5] B; چون, for جز.
[6] I(b), B, S, P, Z; نهاد از عذر, for نهادن عذر.
[7] I; کرد, for شد.
[8] I(a); بی, for بد.
[9] I(b), T; ما - - میکنم, for تا - - میکند: B, P, R; میکنیم, for میکند
S, T, C, omit و before آنگه.
[1] I, I(b), B, R; رضا, for صفا.

از در صلح آمدهٔ یا خلاف ۴ با قدم خوف روم[2] یا رجا

بار دگر گر بسر کوی دوست ۵ بگذری ای پیک[3] نسیم صبا

گو رمقی بیش نماند از ضعیف[4] ۶ چند کند[5] صورت بیجان بقا

لیکن اگر دور[6] وصالی بود ۷ صلح فراموش کند ماجرا

تا بگریبان نرسد دست[7] مرگ[8] ۸ دست ز دامن نکنیمت رها

دوست نباشد بحقیقت که او ۹ دوست فراموش کند در بلا

خستگی اندر طلبش راحت است[9] ۱۰ درد کشیدن بامید دوا

سر نتوانم که بر آرم چو چنگ ۱۱ ور چو دفم پوست بدرّد قفا

هر سحر از عشق دمی[10] میزنم ۱۲ روز دگر می شنوم بر ملا

قصّهٔ دردم همه عالم گرفت ۱۳ در تو[11] نگیرد سخن آشنا

گر برسد نالهٔ سعدی بکوه ۱۴ کوه[12] بنالد بزبان[13] صدا[14]

۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون محذوف [– ⏑⏑ | – ⏑ – ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑]

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا
۱ فراغت از تو میسّر نمی شود ما را

---

[2] R; یا قدم از خوف زنی, for با قدم خوف روم.

[3] C; دوست, for پیک. This line is omitted in B.

[4] I(a); فلان, for ضعیف.

[5] B, S, P, Z; بود, for کند.—In S, I(b), R, B, the following verse is inserted between lines 6 and 7:—

این همه دلداری و پیمان و عهد * هیچ نکردی که نکردی وفا

[6] I; روز, for دور.

[7] I; نرسیدست, for نرسد دست.

[8] I(a); موت, for مرگ.

[9] I(a), I (b), P, S; اندر طلبت واجبست, for اندر طلبش راحت است.

[10] R; تو دم, for دمی.

[11] I(a), I(b), B, R, S, P; که, for تو.

[12] S; او, for کوه.

[13] I, S, E, L, Y, D, insert و after بزبان

[14] In R this hemistich runs as follows:—از جگر سنگ بر آید صدا.

ترا در آینه دیدن جمال طلعت خویش
۲ بیان کند که چه بود است ناشکیبا را
بیا که وقت بهار است تا من و تو بهم
۳ بدیگران نگذاریم[1] باغ و صحرا را
بجای سرو بلند ایستاده بر لب جوی
۴ چرا نظر نکني یار سرو بالا را
شمایلی که در اوصاف حسن[2] ترکیبش
۵ مجال نطق نباشد[3] زبان گویا را
که گفت بر[4] رخ زیبا نظر خطا باشد
۶ خطا بود که نه بینند روی زیبا را
بدوستي که اگر زهر باشد از دست
۷ چنان بذوق[5] و ارادت خورم که حلوا را
کسی ملامت وامق کند بناداني
۸ عزیز[6] من که ندید است روی عذرا را
گرفتم آتش پنهان[7] خبر نمیداري[8]
۹ نگاه مي نکني آب چشم پیدا را
نگفتمت که بیغما رود دلت سعدي
۱۰ چو دل بعشق دهي دلبران یغما را

---

[1] I(b); بگذاریم, for نگذاریم.
[2] I(a) S, and all texts, insert و after حسن.
[3] I, I(a); نماند, for نباشد.
[4] I(b), R, S, P, Z; در, for بر.
[5] All MSS. but I, and all texts have صدق for ذوق.
[6] B, C, S, P, Z; حبیب, for عزیز.
[7] I(a), R, S, Z; دل را, for پنهان.
[8] I(b); دل نه مي بیني, for خبر نمیداري.

هنوز با همه دردم امید درمانست

۱۱ که آخری بود آخر شبان یلدا را[9]

۷

Metre: رمل مثمن مخبون [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ —]

پیش ما رسم شکستن نبود عهد[1] وفا را

۱ الله الله تو فراموش مکن صحبت[2] ما را

قیمت عشق نداند قدم صدق ندارد

۲ سست عهدی که تحمل نکند بار جفا را

گر مخیّر بکنندم بقیامت که چه خواهی

۳ دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

گر سرم میرود از عهد تو سر باز نه پیچم

۴ تا بگویند پس از من که بسر برد وفا را

خنک آن رنج که[3] یارم بعیادت بسر آید

۵ دردمندان بچنین درد نخواهند دوا را[4]

باور از مات نباشد[5] تو در آئینه نظر[6] کن

۶ تا بدانی که چه بود است گرفتار بلا را

---

9 This line is omitted in I(a), L, Y, T, C, D, E.

1 All texts, and all MSS. except P, insert و after عهد.

2 I(b); جانب, for صحبت.

3 C; گر, for که.

4 In R this hemistich is written thus:—
دردمندان چنین درد نداینّد دوا را. In I(a) this line is omitted.

5 T; نیاید, for نباشد.

6 I(a), B, S, Z; نگه, for نظر.

از سر زلف عروسان چمن دست بدارد

۷ بسر زلف تو گر دست رسد باد صبا را

سر انگشت تحیّر بگزد عقل بدندان

۸ چون تامّل کند آن صورت انگشت نما را

آرزو میکشدم[7] شمع صفت پیش وجودت

۹ که سراپای بسوزند من بی سر و پا را

چشم کوته نظران بر ورق روی نگارین

۱۰ خط همي بیند و عارف قلم[8] صنع خدا را

همه را دیده برویت نگران است و لیکن

۱۱ خود پرستان ز حقیقت نشناسند هوا را[9]

مهرباني ز من آموز و گرم عمر نماند

۱۲ بسر[10] تربت سعدي بطلب مهرگیا را

هیچ هشیار ملامت نکند مستي ما را

۱۳ قُل لصاحٍ[11] ترک الناس من الوجد سکاری

۸

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— — ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ —]

برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را

۱ برباد قلّاشي[1] دهیم این شرک[2] تقوی نام را

---

[7] I(b), B, S, P, T ; میکُدم, for میکشدم.

[8] B, T, Y(b) ; رقم, for قلم.

[9] In O, Y(b), T, this hemistich is written thus:—
خود پرستان بحقیقت نپرستند هوا را. B has حق پرستان بحقیقت نشناسند صفا را.

[10] I(a) ; از سر, for بسر.

[11] S ; قد اصاح, for قل بصاح : I(a), R, P, and all texts ; بصاح for لصاح.

[1] I ; درویشي, for قلّاشي. [2] P, S ; زهد, for شرک.

هر ساعت از نو قبلهٔ با بت پرستی میرود

٢ توحید بر من[3] عرضه کن تا بشکنم[4] اصنام را

می با جوانان خوردنم خاطر[5] تمنّا میکند

٣ تا کودکان در پی فتند این پیر دُرد آشام را

از مایهٔ بیچارگی قطمیر مردم می شود

٤ ما خولیای مهتری سگ میکند بلعام را

زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا می کشد[6]

٥ کز بوستان خوش میدهد باد سحر پیغام را[7]

غافل مباش ار عاقلی دریاب اگر صاحبدلی

٦ باشد[8] که نتوان یافتن دیگر چنین ایّام را

جائی که سرو بوستان با پای چوبین میچمد

٧ ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام را

دلبندم آن پیمان گسل منظور چشم آرام دل

٨ نی نی دلارامش مگو[9] کز دل ببرد آرام را

دنیا و دین و صبر و هوش[10] از من برفت اندر غمش

٩ جائی که سلطان خیمه زد غوغا نماند[11] عام را

---

[3] I(a), I(b), P, B, Y(b); ما, for من.
[4] I(a); ما بشکنیم, for تا بشکنم: T, Y(b); بشکنیم, for بشکنم.
[5] B, R, P, I; باری, for خاطر.
[6] S, I; میرود, for میکشد.
[7] This is the I reading: I (a) has the same but with صبا for سحر: in P, B, R, Y(a), Y(b), E, Z, D, this hemistich runs as follows:— کز دوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را: S, I(b), T, C, L, have the same, but with بوستان for [illegible] [8] I(b); شاید, for باشد.
[9] I, I(b), B, T, C; مخوان, for مگو.
[10] I, I(b); عقل و صبر, for صبر و هوش: I(a), B; عقل, for صبر: S, C; عقل, for هوش. [11] I; برفت, for نماند.

باران اشکم [12] میرود و ز ابرم آتش مي جهد [13]

۱۰ با پختگان گوی این سخن سوزش [14] نباشد خام را

سعدي ملامت [15] نشنود ورجان درین سر [16] میرود [17]

۱۱ صوفی گران جاني مکن [18] ساقي بیاور [19] جام را

۹

Metre: [ـ ـ ـ ا ـ ◡ ـ ◡ ا ـ ـ ◡ ◡ ا ـ ◡ ـ ◡] مجتثّ مثمّن مخبون محذوف

تفاوتی نکند قدر پادشاهي را

۱ گر التفات کند کمترین گدائی را

بجان دوست که دشمن بدین رضا ندهد

۲ که در بروی به بندند آشنائی را

مگر حلال نباشد که بندگان ملوک

۳ ز خیل خانه [1] برانند بینوائی را

همه سلامت نفس آرزو کنند مردم [2]

۴ خلاف من که بجان میخرم بلائی را

---

[12] I(a); چشمم, for اشکم.
[13] P, I(a), B, and all texts; از ابر آه آتش جهد, for و ز ابرم آتش مي جهد:
I(b), S; ابر آتش مي جهد, for do.
[14] I(a); کاوش, for سوزش.
[15] Y(b), C; نصیحت, for ملامت.
[16] Y(b), T; ره, for سر.
[17] I(b), S, P; میشود, for میرود.
[18] I; بهر, for مکن.
[19] S, T, Y(b); بیار آن, for بیاور.
[1] P, B, Z, Ç, E, L, D, Y; خویش, for خانه.
[2] I(b), P, T, C, E, L, D, Y; مدام, for مردم.

حدیث عشق نداند کسیکه در همه عمر

٥ بسر نکوفته باشد در سرائی را

خیال در همه عالم برفت و باز آمد

٦ که از حضور تو خوشتر ندید جائی را

سری بصحبت[3] بیچارگان[4] فرو آور

٧ همین قدر که ببوسند[5] خاک پائی را

قبای خوشتر ازین در بدن تواند بود

٨ بدن نیفتد ازین خوبتر قبائی را

اگر تو روی نپوشي بدین لطافت و حسن

٩ دگر نه بینـي در پارس[6] پارسائی را

منه بجان تو بار فراق بر دل ریش[7]

١٠ که پشه نبرد سنگ آسیائی را

دگر بدست نیاید چو من[8] وفاداري

١١ که ترک می ندهد[9] عهد بیوفائی را

دعای سعدي اگر بشنوی زیان نکند[10]

١٢ که یحتمل[11] که اجابت بود دعائی را

---

3 I(b); بکلبه, for بصحبت.

4 S; آزادگان, for بیچارگان.

5 I(a); ببوسیم, for ببوسند.

6 L, Y, Z, D, E; شهر, for پارس.

7 I; من, for ریش -.

8 I(b), B, P, R, S, and all texts; چنین, for چو من.

9 I(a), I(b); نکند, for ندهد.

10 All texts and all MSS. except I; نکني, for نکند.

11 I, R; محتمل, for یحتمل.

۱۰

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [ـــ ‿ ‿ ـــ | ‿ ‿ ـــ | ‿ ‿ ـــ | ‿ ‿ ـــ]

چکند بنده که گردن ننهد فرمان را
۱ چکند گوی که عاجز نشود[1] چوگان را

تیر کز شست نگارین[2] دلاویز آید
۲ عاشق[3] آنست که بر دیده نهد[4] پیکان را

دست من گیر که بیچارگي از حد بگذشت
۳ سر من دار که در پای تو ریزم جان را

کاشکی پرده بر افتادی ازان منظر حسن
۴ تا همه خلق به بینند نگارستان را

همه را دیده در اوصاف[5] تو حیران ماند
۵ تا دگر عیب نگویند[6] من حیران را

لیکن آن نقش که در روی تو من مي بینم
۶ همه را دیده نباشد که به بینند آن را

چشم گریان[7] مرا حال بگفتم بطبیب
۷ گفت یکبار[8] ببوس آن دهن خندان را

---

[1] I(b); تن در ندهد, for عاجز نشود.
[2] All the texts, and all MSS., except I, have سرو بالای کمان ابرو اگر تیر زند.
[3] S, R; عاقل, for عاشق.
[4] I(b), S; کشد, for نهد.
[5] I(b), L, Y(a), Z, E, D; باوصاف, for در اوصاف.
[6] I(a); نگیرند, for نگویند.
[7] I; حیران, for گریان.
[8] I(a); یک روز, for یکبار.

گفتم اوخ [9] که درین درد بخـواهم فرسود
۸ که [10] محال است که حاصل کنم این درمان را

پنجه با ساعد سیمین نه بعقل افگنـدم [11]
۹ غایت جهـل بود مشت زدن سنـدان را

سعـدي از سرزنش خلـق نترسد هیهـات
۱۰ غرقه در بحـر [12] چه اندیشه کنـد طوفان را

سـر بنـه گر سـر میـدان ارادت داري
۱۱ نا گزیر است که گوئي بود این میدان [13] را

۱۱

Metre: رمل مثمن محذوف [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

دوست میدارم من این نالیـدن دل سوز [1] را
۱ تـا بهـر نـوعی که باشـد بگـذرانـم روز را

شب همه شب انتظـار صبح روئي میـرود [2]
۲ کآن صباحت نیست این صبح [3] جهان افروز را

وه که گر من باز بینم چهر مهر افزای دوست [4]
۳ تـا قیـامت شکـر گـویم طالـع فیـروز را

---

[9] I(b), R, B, T, C, آتا, for آوخ.
[10] I(b); بس, for که.
[11] R; افگندي, for افگندم.
[12] I; نیل, for بحر.
[13] E, L, Y(a), Z, D; چوگان, for میدان. The whole of this line is omitted in I.
[1] B, L, E, جانسوز, for دلسوز
[2] I (a); میکنم, for میرود.
[3] I (a); خورشید, for صبح [4] I, S, R, C, Y(b), او, for دوست.

گر من از سنگ ملامت رو بگردانم[5] زنم

۴ جان سپر کردند مردان ناوک دلدوز را

کام جویان را ز ناکامي چشیدن[6] چاره نیست

۵ بر زمستان صبر باید طالب نو روز را

عاقلان[7] خوشه چین از سرّ لیلی غافل اند

۶ کین[8] کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

دیگری را در کمند آور که ما خود بنده ایم

۷ ریسمان در پا نباشد مرغ[9] دست آموز را

دل ببرد ست آن نگار شوخ چشم از دست ما

۸ غم فزود و صبر شد وز دل نبرده سوز را[10]

عاشقان[11] دین و دنیا باز را[12] خاصیّتی است

۹ کآن نباشد زاهدان مال و جاه اندوز را[13]

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

۱۰ درمیان این و آن فرصت شمار امروز را

---

[5] R; روی بر تابم, for رو بگردانم: I; روی بر پیچم, for do.

[6] T, Y(b); کشیدن, for چشیدن.

[7] P, B, and all texts but Y(b); عاشقان, for عاقلان.

[8] I(a), P, B, R, S, Z, L, D, E, C, Y; این for کین. This line is omitted in B.

[9] I, I(a), I(b), S, T; بر پا حاجت نیست, for درپا نباشد مرغ: R; چه حاجت, for نباشد.

[10] This line is only found in I.

[11] S; عاقلان, for عاشقان.

[12] I(a); سوز را, for باز را.

[13] This line is omitted in B.

۱۲

Metre:
[– ◡ – ׀ ◡ – – ׀ ◡ – ◡ – ׀ ◡ – ◡ – ׀ ◡ – –] مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف

رفتیم اگر ملول شدی از نشست ما
۱۰ فرمای[1] خدمتی که برآید ز دست ما

برخاستیم و نقش تو در جان[2] ما چنانکه
۲ هرجا که هست بیتو نباشد نشست ما

با چون خودی در افگن اگر پنجه میکنی
۳ ما خود شکسته ایم چه باید[3] شکست ما

جرمی نکرده ایم[4] که عقوبت کند[5] ولیک
۴ مردم بشرع می نکشد[6] ترک مست ما

شکر خدای بود که آن بت وفا نکرد
۵ باشد که توبه بکند بت پرست ما

سعدی نگفتمت که بدرخت بلند[7] او
۶ مشکل توان رسید ببالای پست ما

[1] I(a); کاری و, for فرمای.
[2] I(a), I(b), S, R, B, T, C; نفس, for جان.
In Z this hemistich is written thus:—
برخاستیم و نقش تو در پیش ما نشست.
[3] All texts and all MSS. except I; باشد, for باید.
[4] All texts and all MSS. except S; ام, for ایم.
[5] R; کنی, for کند: I; برم, for کند.
[6] Z; می کشد, for می نکشد: I; نکشد, for نکشد: S; نکشد این, for می نکشد ترک: D, L; می کشد این ترک, for نکشد ترک.
[7] In all MSS. except I, R, and all texts, this hemistich is written thus:— سعدی نگفتمت که بسرو بلند دوست.

۱۳

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطويِ منحور [‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ‒ ⏑ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ‒]

روی تو خوش مینماید آینهٔ ما ۱ کآینه پاکیزه است و روی تو زیبا
چون می روشن در آبگینهٔ صافي ۲ خوی جمیل از جمال روی تو پیدا
هرکه دمی با تو بود یا قدمی رفت ۳ از تو نباشد بهیچ حال[1] شکیبا
صید بیابان سر از کمند به[2] پیچد ۴ ما همه پیچیده در کمند تو عمدا
طایر مسکین که مهر[3] بست بجائی ۵ گر بکشندش نمیرود بدگر جا
غیرتم اید شکایت از تو بهر کس ۶ درد احبّا نمي برم باطبّا
برخی جانت شوم[4] که شمع افق را ۷ پیش بمیرد چراغدان ثریّا
گر تو شکر خنده آستین نفشاني[5] ۸ هر مگسی طوطي شوند شکرخا
لعبت شیرین اگر ترش ننشیند[6] ۹ مدّعیانش طمع کنند بحلوا
مرد تماشای باغ حسن تو سعدي است ۱۰ دست[7] فرومایگان برند بیغما

۱۴

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [‒ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒]

ز اندازه بیرون تشنه ام ساقي بیار آن آبرا
۱ اول مرا سیراب کن و[1] آنگه بده اصحاب را

---

[1] All MSS. except I, and all texts; روی, for حال.
[2] S, I; نه, for به.
[3] I(b); دل به, for مهر.
[4] I(a), I(b), B, S, R; جانسوزمت, for جانت شوم.
[5] I, R, Y(b); بفشاني, for نفشاني.
[6] I; بنشیند, for ننشیند.
[7] I(b); میوه, for دست.
[1] B, R, S, and all texts but C; omit و before آنگه.

من نيز چشم از خواب خوش بر مي نكردم پيش ازين

٢ روز فراق دوستان شب خوش بگفتم[2] خواب را

هر پارسا را كآن صنم در پيش خاطر[3] بگذرد

٣ چشمش با برو[4] افگند باطل كند محراب را

من صيد وحشي نيستم در بند جان خويشتن

٤ گروى كمان زه ميكند[5] استاده ام پرتاب[6] را

مقدار يار همنفس چون من نداند هيچكس

٥ ماهي كه بر خشك اوفتد قيمت بداند آب را

وقتى در آبى تا ميان[7] دستى و پائى ميزدم

٦ اكنون همان پنداشتم درياى[8] بى پاياب را

امروز حالا[9] غرقه ام تا بر كنارى اوفتم

٧ آنگاه حكايت گويمت درد دل غرقاب را[10]

گر بيوفائي كردمى يرغو بقا آن[11] بردمى

٨ كآن كافر اعدا ميكشد وين سنگدل احباب را

---

[2] I; نكردم, for بگفتم.

[3] I; مسجد, for خاطر.

[4] I(a) S, T, Y(b); بر ابرو, for بابرو.

[5] I(a), I(b), S, R, B, and all texts, read بتيرم ميزند, for كمان زه مي كنه.

[6] I(a); نشابر, for پرتابرا.

[7] All texts but T and Y(b); همچنان, for تا ميان

[8] I(a); غرقاب, for درياى.

[9] I(a), I(b), R, Z, L, E, Y, D; حالى, for حالا.

[10] In L, Y, Z, E, D, this hemistich is written thus:—

و آنكه حكايت ميكنم تا زده ام غرقابرا :

I(b), S, R, B, T, C, have the same, but substitute گو for تا.

[11] I(b); بديوان, for بقا آن.

فریاد میدارد رقیب از دست[12] مشتاقان او

۹ آواز مطرب در سرا[13] زحمت بود بوّاب را

سعدي چو جورش میبري نزدیک او دیگر مرو[14]

۱۰ ای بی بصر من میروم او میکشد قلّاب را

۱۵

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | ‿ ‿ –]

شب فراق نخواهم دواج[1] دیبا را

۱ که شب دراز بود خوابگاه تنها را

ز دست رفتن دیوانه عاقلان دانند

۲ که احتمال نماندست ناشکیبا را

گرش به بیني و دست از ترنج بشناسي

۳ روا بود که ملامت کني زلیخا را

چنین جوان که توئي برقعی فرو آویز

۴ و گرنه دل برود[2] پیر پای برجا را

تو آن درخت گلی کاعتدال قامت تو

۵ ببرد قیمت[3] سرو بلند بالا را

دگر بهرچه تو گوئي مخالفت نکنم

۶ که بیتو عیش میسّر نمي شود ما را

---

[12] I(a), S, B, C ; پیش, for دست.
[13] R and all texts but Y(b) ; حرم, for سرا.
[14] All texts but C and T ; مشو, for مرو.
[1] I inserts و after دواج.
[2] T, Y(b) ; ببرد, for برود.
[3] I(a), I(b) ; رونق, for قیمت.

در چشم باز نهاده نشسته ام همه شب[4]

٧ چو فرقدین و نگه میکنم ثریّا را

شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز

٨ نظر بروی تو کوري چشم اعدا را

من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق

٩ معاف دوست بدارند قتل عمدا را

تو همچنان دل شهري[5] بغمزهٔ ببري

١٠ که بندگان بني سعد خوان یغما را

درین روش که توئي بر هزار چون سعدي

١١ جفا و جور تواني ولی مکن یارا

١٦

Metre: هزجِ مثمنِ اخرب [— — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | — — ⏑ — — | — — ⏑ | ⏑ — —]

وقتی دل سودائي[1] میرفت به بستانها

١ بی خویشتنم کردي بوئی گل و ریحانها[2]

گه نعرهٔ زدي بلبل گه جامه دریدي گل

٢ با[3] یاد تو افتادم وز[4] یاد برفت آنها

---

[4] I; شب و روز, for همه شب.

[5] I(b), T, C, Y(b); خلقی, for شهري.

[1] I(a), I(b), S; شیدائي, for سودائي.

[2] This is the I, R, reading: I(a), I(b), B, S, and all texts but C, and Y(b), read this hemistich thus:—عیش و طرب کردی بر لاله و ریحانها.

[3] I(a), S, R, B, and all texts; تا, for با.

[4] I(b), R, and all texts but T; از, for وز.

۵

ای مهر تو در دلها وی مهر تو بر لبها

۳ ای [5] شور تو در سرها وی سرّ تو در جانها

تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم

۴ بعد از تو روا باشد نقض همه پیمانها

تا خار غم عشقت آویخته در دامن

۵ کوته نظری باشد رفتن بگلستانها

آنرا که چنین دردی از پای در اندازد

۶ باید که فرو شوید دست از همه درمانها

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید

۷ چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها

هر تیر که در کیش است گو [6] بر دل ریش آید

۸ ما نیز یکی باشیم از جمله قربانها

هر کو نظری دارد [7] با یار کمان ابرو

۹ باید که سپر باشد پیش همه پیکانها

گویند مگو [8] سعدی چندین سخن [9] عشقش

۱۰ میگویم و بعد از من گویند بدورانها [10]

---

5 All MSS. but I(a), and all texts but Y(b); وی, for ای.

6 I(b); گر, for گو.

7 R; هرکش نظری باشد, for هر کو نظری دارد.

8 I; مکن, for مگو.

9 I(a), I(b), R, C, L add از after سخن.

10 I(b), S; بدستانها, for بدورانها.

۱۷

Metre: رجز مثمن سالم [ـ ـ ںـ ـ | ـ ـ ںـ ـ | ـ ـ ںـ ـ | ـ ـ ںـ ـ]

وقت طرب خوش یافتم آن دلبر طنّاز را
۱ ساقی بیار آن جام می مطرب بساز آن ساز را [1]

امشب که بزم عارفان از شمع رویت روشنست
۲ آهسته تا نبود خبر رندان شاهدباز را

دوش ای پسر می خوردهٔ چشمت گواهی میدهد
۳ باری حریفی جو که او مستور دارد راز را

روی خوش و آواز خوش دارند هریک لذّتی
۴ بنگر [2] که لذّت چون بود محبوب خوش‌آواز را

چشمان مست [3] و ابروان جان را بناوک میزنند
۵ یا رب که داد است این کمان آن ترک تیرانداز را

شور غم عشقش چنین حیفست پنهان داشتن
۶ در گوش نی رمزی بگو تا برکشد آواز را

شیراز پر غوغا شد است از فتنهٔ چشم خوشت
۷ ترسم که آشوب خوشت برهم زند شیراز را [4]

من مرغکی پر بسته ام [5] ز آن در قفس بنشسته ام
۸ گر [6] زانکه بشکستی قفس بنمودمی پرواز را

---

1 The whole of this ode is omitted in I(a), S, R, B, T, C, Y(a).

2 I(b); دانی, for بنگر.

3 All MSS. except I(b) and all texts; ترک, for مست.

4 Lines 6 and 7 are only found in I(b).

5 I(b); مرغ پر بر بسته ام, for مرغکی پر بسته ام.

6 I(b); ور, for گر.

سعدي تو مرغ زیرکی خوبت[7] بدام[8] آورده ام
۹ مشکل بدست آرد کسی مانند تو شهباز را

۱۸

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

ای مسلمانان فغان زان نرگس جادو فریب
۱ کو بیکره برد از من صبر و آرام و شکیب[1]

رومیانه روی دارد زنگیانه زلف و خال
۲ و آن کمان ابروانش بین که دارد پر عتیب[2]

تا ندیدم قد روح افزای دلبندم نشد
۳ هوشم از تن صبرم از دل پای عقلم از رکیب[3]

از عجایبهای عالم سي و دو چیز عجیب
۴ جمع مي بینم عیان در روی آنمه بی حجیب

ماه و پروین تیر و زهره شمس و قوس و کاج و عاج
۵ مورد و نرگس لعل و گل سبزي و می مکر[4] و فریب

بان و خطمي شمع و صندل شیر و قیر و نور و نار
۶ شهد و شکر مشک و عنبر دُرّ و لؤلؤ نار و سیب

---

[7] I(b); تو مرغ زیرکی خوبت for چو با این زیرکي چونت.

[8] I(a), B, S, R, Y, T, E, L; دست, for دام.

[1] In I(a), S, R, this ode is omitted.

[2] In I(b) this hemistich runs as follows:—
زان کمان حاجبان ابروی دارد پر عتیب:
B, T, C; the same, but with چون for زان.

[3] This line is only found in I(b).

[4] I(b), T, C, D; وصل, for مکر: Z; حیل, for do.

معجزات پنج پیغمبر برویش در پدید
۷ احمد و داود و عیسی خضر و داماد شعیب

ای صنم گر من بمیرم نا چشیده زان لبان
۸ داد گر از تو بخواهد داد من روز حسیب

سعدیا از روی تحقیق این سخن نشنیده
۹ هر نشیبی را فراز و هر فرازی را نشیب

۱۹

Metre : [ـــ ــ ا ــ ــ ــ ا ــ ــ ا ــ ــ ا ــ ـــ] مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور

رفتي و صد هزار دلت [1] دست در رکیب
۱ ای جان اهل دل که تواند ز تو شکیب

گوئي [2] که احتمال کند مدّت [3] فراق
۲ آنرا که یکنفس [4] نبود طاقت عتیب

تا همچو آفتاب بر آئي دگر ز شرق
۳ ما جمله دیده بر ره و انگشت بر حسیب

از دست قاصدی که کتابت بمن رسد
۴ در پای قاصد افتم و بر سر نهم کتیب

چون دیگران ز دل نروي گر روی ز چشم
۵ کاندر میان جاني و از دیده در حجیب

---

[1] I(a), I(b), P, S, R, Z, E, Ḋ, L, Y ; دل و, for دلت.

[2] S ; گویا, for گوئي.

[3] I(a), S, B, T, C, Y(b) ; شدّت, for مدّت.

[4] I(a) ; بکزمان, for یکنفس : All texts except T, C, Y(b) ; یکدمش for یکنفس.

امیـــد روز وصل دل خلـــق میـــدهـــد

۶ ورنه فـــراق خـــون بچکانیـــدنی از نهیـــب

در بوستـــان سرای تو بعـــد از تو کی بود

۷ خنـــدان انار و تازه به و ســـرخ روی سیب

این[5] عید متّفـــق نشـــود خلق را نشاط

۸ از بسکه بر رسیـــدنت آئیـــن کنند و زیب

این طلعت خجستـــه که داری تو[6] غم مدار

۹ کاقبـــال یاورت بود اندر[7] فـــراز و شیـــب

همـــراه تست خاطر سعـــدی بحکـــم آنکه

۱۰ خلق خوشت چو گفتهٔ سعدیست دلفریب

تأییـــد و نصـــرت و ظفـــرت باد همعنـــان

۱۱ هر بامداد و شب که نهی پای در رکیب[8]

۲۰

Metre: رمل مسدّس مقصور [– ᵕ – – | – ᵕ – – | – ᵕ –]

غـــافـــل انـــد از زنـــدگی مستـــان خـــواب

۱ زنـــدگانی چیســـت مستـــی از شـــراب

تـــا نـــه پنـــداری شـــرابی گفتمـــت

۲ خـــانـــه آبـــادان و عقـــل از وی خـــراب

---

[5] T, C, Y(b); بی, for این.

[6] I(b), R, S, B, T, C; با تست, for داری تو.

[7] I(b); یاور تو بُود در, for یاورت بود اندر.

[8] This line is omitted in B.

از شراب عشق[1] جانان مست شو

۳ کآنچه عقلت میبرد شرّ[2] است و آب

قرب خواهي گردن از طاعت مپیچ

۴ خواجگي[3] خواهي سر از خدمت[4] متاب

خفته در وادی و رفته کاروان

۵ ترسمت منزل نه بيني[5] جز بخواب

تا نپاشي تخم طاعت دخل عيش

۶ بر نگيري رنج بين و گنج ياب

چشمهٔ حيوان بتاريکي در است

۷ لؤلؤ اندر بحر و گنج اندر خراب

هر که دايم حلقهٔ بر در زند

۸ ناگهش[6] روزی بباشد فتح باب

رفت بايد تا بکام دل رسيد[7]

۹ شب نشستن تا بر آيد آفتاب

سعديا گر مزد خواهي بيعمل

۱۰ تشنه خسپد کاروانی در سراب

1 I(b), S, R, Y(b), T: شوق, for عشق

2 I(b); شير, for شرّ.

3 I(b); خلصگي, for خواجگي.

4 S; طاعت, for خدمت.

5 I(a); ترسمش منزل نه بيند, for ترسمت منزل نه بيني.

6 I(a); ناگهان, for ناگهش.

7 S; رسند, for رسيد.

۲۱

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [ــ ــ ᴗ ا ــ ᴗ ــ ᴗ ا ᴗ ــ ــ]

ما را همه شب نمیبرد خواب ۱ ای خفتهٔ روزگار در یاب

در بادیه تشنگان بمردند ۲ وز حلّه[1] بکوفه میرود[2] آب

ای سخت کمان سست پیمان ۳ این بود وفای عهد[3] اصحاب[4]

خار است بزیر پهلوانم ۴ بیروی تو خوابگاه سنجاب

ای دیدهٔ عاشقان برویت ۵ چون روی مجاوران بمحراب

من تن بقضای عشق دادم ۶ پیرانه سر آمدم بکتاب

زهر از کف دست نازنینان ۷ در حلق چنان رود که جُلّاب

دیوانهٔ کوی خوبرویان ۸ دورش نکند جفای بوّاب

سعدي نتوان بهیچ کشتن ۹ الّا بفراق روی احباب[5]

۲۲

Metre : رملِ مسدّسِ مقصور [ــ ᴗ ــ ــ ا ــ ᴗ ــ ــ ا ــ ᴗ ــ]

ماه رویا روی خوب از من متاب ۱ بی‌خطا کشتن چه مي بیني[1] صواب

دوش در خوابم در آغوش آمدي ۲ وین نپندارم که بینم جز بخواب

از درون سوز ناک و چشم تر[2] ۳ نیمهٔ در[3] آتشم نیمی در آب

---

[1] B, E, Y(a), Y(b); دجله, for حلّه.
[2] I, I(a), I(b), S, Z; برند, for رود.
[3] I(b), S, R, B; وفا و عهد, for وفای عهد.
[4] I(b), and all texts except Z; احباب, for اصحاب.
[5] I(b), R, and all texts except Z; اصحاب, for احباب.

[1] I(b); نمي بینم, for چه مي بیني.
[2] S, R; نم, for تر.
[3] T, Y(b); نیمی اندر, for نیمهٔ در.

ناوکش را جان درویشان هدف ۴ ناخنش را خون مسکینان خضاب
او سخن میگوید و دل میبرد ۵ او نمک میریزد و جانها[4] کباب
هر که باز آید ز در پندارم اوست ۶ تشنه مسکین آب پندارد سراب
حیف باشد بر چنان تن پیرهن ۷ ظلم باشد بر چنان صورت نقاب
خوی بدامان از بناگوشش بگیر ۸ تا بگیرد جامهات بوی گلاب
فتنه باشد شاهدي شمعی بدست ۹ سرگران از خواب و سر مست از شراب
بامدادان تا بشب رویت مپوش ۱۰ تا بپوشاني جمال آفتاب
سعدیا گر در برش خواهي چو چنگ ۱۱ گوشمالت خورد باید چون رباب

۲۳

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [– ◡ ◡ | – – ◡ ◡ | – – ◡ ◡ | – – ◡ ◡ ◡]

آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شبست
۱ و آن نه بالای صنوبر که درخت رطبست
آن دهان نیست که در وهم[1] سخندان[2] آید
۲ مگر اندر سخن آئي و بداند[3] که لبست
آتش روی تو زینگونه[4] که در خلق گرفت
۳ عجب از سوختگي نیست که خامی عجب است
آدمي نیست که عاشق نشود وقت[5] بهار
۴ هر درختی[6] که بنوروز نجنبد حطب است

---

[4] I, I(a), B, S, R; مردم, for جانها: I(b), C, Y(b); دلها, for do.
[1] I(b), B, R, and all texts; وصف, for وهم
[2] I(a); سخن گوی, for سخندان
[3] All MSS. except I, and all texts; بدانم, for بداند.
[4] S; سان, for گونه.
[5] All texts except Z; فصل, for وقت.
[6] I, B, R, S, and all texts but C; گیاهي, for درختی.

جنبش سرو ميپندار كه از[7] باد صباست

۵ بلكه[8] از نالهٔ مرغان چمن در طرب است

خواهم اندر طلبت عمر بپايان آورد

۶ گرچه راهم نه باندازهٔ پاى طلب است

همه كس را بتو اين ميل نباشد كه مراست

۷ كآفتابى تو و كوتاه نظر مرغ شب است

هر قضائى[9] سببى دارد و من در غم دوست

۸ اجلم ميكشد و درد فراقش[10] سبب است

سخن خويش به بيگانه نيارم گفتن[11]

۹ گله از دوست بدشمن نه طريق ادب است

ليكن اين حال[12] محال است كه پنهان ماند

۱۰ تو زره ميدري و پردهٔ سعدي قصب است

۲۴

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مكفوفِ مقصور [— — ᵕ ᵕ — — ᵕ ᵕ — — ᵕ ᵕ — —]

اى لعبت خندان لب لعلت كه گزيد است

۱ وز باغ لطافت گل روى تو كه چيد است[1]

7 S, B, T, Y(b); سرو تو پنداري گز, for سرو ميپندار كه از.
8 I(b), B, I, S, R, T, Z, D; نه كه, for بلكه.
9 I(a); بلائى, for قضائى.
10 All MSS. but I(a), and S, and all texts; فراقم, for فراقش.
11 I(a), I(b), B, S, R; نمي يارم گفت, for نيارم گفتن : T, C, Y(b); نمي بايد گفت, for do.
12 I(b); قصه, for حال.
1 In I this hemistich is written thus:—
وى باغ لطافت به رويت كه گزيده ست

آنکس که بچیدست بمقصود رسید است

۲ و آنکو نگزیدست بسی غصّه کشید است [2]

نیکو تر از این میوه همه عمر که خورد است [3]

۳ شیرین تر از این خربزه هرگز که برید است

ای خضر حلالت نکنم چشمهٔ حیوان

۴ داني که سکندر بچه محنت[4] طلبید است

این[5] خون کسی ریختهٔ یا[6] می سرخ[7] است

۵ یا توت سیاه است که بر جامه چکید است

با جمله در آمیزي و از ما بگریزي

۶ جرم از تو نباشد گنه از بخت رمید است

بسیار توقف نکند میوهٔ پربار

۷ چون عام بدانند که شیرین و رسید است

شکر است که دیوار بیکبار بیفتاد

۸ تا باز نگوئي که کس این باغ ندید است [8]

گل نیز در آن هفته دهن باز نمیکرد

۹ امروز نسیم سحرش [9] پرده درید است

---

[2] This line is only found in I(b), B, T, and C. The variants are unimportant.

[3] In I this hemistich is written thus: زیباتر ازین صید همه عمر که کردست.
The whole line is omitted in I(a).

[4] I(b), C, Y(b); زحمت, for محنت.

[5] S; تو, for این: I, I(b), R, B; آن, for do.

[6] I inserts خود after یا.

[7] I(a), C; لعل, for سرخ: I(b), T; ناب, for do.

[8] In B, T, C, Y(b) the second hemistich runs as follows:—
تا هیچکس این باغ نگوئي که ندید است. R; خلق نگویند, for باز نگوئي.
In I, S, the whole line is omitted.

[9] S; سحري, for سحرش.

در دجلـــه که مرغابي از اندیشـــه نرفتـــی

۱۰ کشتـــي رود اکنـــون که سر جسمـــر برید است

رفت آنکـــه، فقـــاع از تو کشائیهـــم دگربار

۱۱ مارا بس[10] ازین کوزه[11] که بیگانه مکید[12] است

گـــر میـــوهٔ این بـــاغ بتـــاراج ببـــردند[13]

۱۲ صد جای[14] دگر میوهٔ شیرین و رسید[15] است[16]

سعـــدي درِ بستـــان هـــوائی دگـــری زن[17]

۱۳ وین کشت رها کن که درو گلـــه چرید ست[18]

۲۵

Metre:
[— — ◡ ◡ — — ◡ ◡ — ◡ ◡ — — ◡ — —] هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

ای دیدنت آسایش و خندیدنت آفت

۱ گوی از همـــه خوبان بربودي بلطـــافت

---

[10] I(a); بیزارم, for مارا بس. [11] S; میوه, for کوزه.

[12] S, I; چشید, for مکید.

[13] In I(a) and S this hemistich is written thus:—

سعدي اگر این میوه بتاراج ببردند

R, and all texts, except T and C, have the same, but with اگرش, for اگر این.

[14] I(a); باغ, for جائی.

[15] B, R, Y(a), Z, D; برسید ست, for و رسید ست: I(a); چو حلوا برسید ست, for شیرین و رسید ست.

[16] I, T, C, omit line 12 and substitute line 13 for it. In I(b) line 12 runs as follows:—

گر میـــوه از این باغ بتاراج نبـــردند * در جائی دگر میوهٔ شیرین برسید ست

[17] In B the first hemistich is written thus:—

سعدي تو خیال در باغ دگری کن

[18] Line 13 is omitted in I(a), R, and all texts except T and C.

ای صورت زیبای[1] خطـائی بنکـوئي
۲ وی قطـرهٔ باران بهـاري بنظـافت

ای سرو خرامان گذري از در[2] رحمـت
۳ وی ماه درخشـان نظـري از سر رافت

ای عقل نگفتم که تو در عشـق نگنجي
۴ در دولت خاقان نتـوان کرد خلافت[3]

گوینـد برو تـا برود صحبـت از دل
۵ ترسم هوسم بیش کند بعد مسـافت[4]

با قدّ تو زیبـا[5] نبـود سرو بنسبـت
۶ با روی تو نیکـو[6] نبـود مه باضافت[7]

صد سفرهٔ دشمن بنهـد طالب مقصـود
۷ باشد که یکی[8] دوست بیاید بضیـافت

شمشیـر ظـرافت بود از دست عزیزان
۸ درویش نبـاید که برنجـد ز ظرافت[9]

---

[1] I; دیبائی, for زیبائی.

[2] I(a), I(b), S, R, T, C; سر, for در.

[3] All texts, and all MSS., except I, read this line as follows:—
هر ملک وجودی که بشوخي بگرفتي * سلطان خیالت بنشاندی بخلافت
In B lines 2 and 4 are omitted.

[4] All MSS. except I, and all texts, read this line as follows:—
گویند بدوري نکن از یار صبوري * در مهر تفاوت نکند بعد مسافت

[5] B; رعنا, for زیبا.

[6] I(a), S, R; زیبا, for نیکو: I(b), T, C, Y(b); لایق, for نیکو.

[7] All MSS. except I, and all texts, insert the following verse after line 6:—
آنرا که دلارام دهد وعدهٔ بکشتن * باید که ز مرگش نبود هیچ مخافت

[8] B, Y, E, D, C; تا بوکه شبی, for باشد که یکی: R, T, Z, L; the same, but with یکی, for شبی: I(b); تا چون تو, for باشد که

[9] All MSS. except I, and all texts, read this line as follows:—
ای دل هوس روزی دلاویز ظریفان * بگذار که روزي بکشندت بظرافت

سعدی چو گرفتار شدی تن بقضا ده
۹ دریا دُرّ و مرجان بود و هول[10] و مخافت[11]

۳۶

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطویِ منحور [—ا—ا—ᵕ—ᵕا—ᵕ—ا—ᵕᵕ—ᵕᵕ—]

اینکه[1] تو داری قیامتست نه قامت
۱ وین نه تبسّم که معجز است و کرامت

هرکه تماشای روی چون قمرت[2] کرد
۲ سینه[3] سپر کرد پیش تیر ملامت

هر شب و روزی که بیتو میرود[4] از عمر
۳ هر نفسی میرود هزار ندامت

عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم
۴ باقی عمر ایستاده ام بغرامت

سرو خرامان چو قدّ معتدلت نیست
۵ آن همه وصفش که میکنند بقامت

چشم مسافر که برجمال تو افتد[5]
۶ عزم رحیلش بدل شود باقامت

---

10 P, B, and all texts; خوف, for هول.
11 In I(b), T, C, Y(b), this line is omitted.

1 In I قدّ is inserted between این and که.
2 I(a), I(b), S, R, Z; سیرت, for قمرت.
3 I(a), I(b), I, S, R, T, Z; روای, for سینه.
4 I(a); میبرم, for میرود: I, Z; میخورم, for do.
5 I(b), S, Z, Y(a); افتاد, for افتد.

اهل فريقين در تو خيره بمانند
۷ گر بروی در حساب گاه قيامت

اين همه سختي و نامرادي[6] سعدي
۸ چون تو پسندي سعادتست و سلامت

۲۷

Metre: مضارع مثمن اخرب مكفوف مقصور [‒ ᴗ ‒ ǀ ᴗ ‒ ‒ ᴗ ǀ ᴗ ‒ ᴗ ǀ ᴗ ‒ ‒]

مجنون عشق را دگر امروز حالتست
۱ کاسلام دين ليلی و ديگر[1] ضلالتست

فرهاد را ازآن چه که شيرين ترش کند[2]
۲ کين[3] را شکيب نيست گر آنرا[4] ملالت ست

عذرا که نانوشته بخواند[5] حديث عشق
۳ داند کز[6] آب ديدهٔ وامق رسالتست

مطرب همين طريق غزل گو[7] نگاه دار
۴ کين ره که بر گرفت بجائی دلالتست

ای مدّعي که مي گذري بر کنار آب
۵ ما را که غرقه ايم نداني چه حالتست

---

6 I; وبی, for تا.
1 Y(b); باقی, for ديگر.
2 L, Z; بود, for کند: Y(b); شود, for do.
3 R, Z, L, C, Y(b); اين, for کين.
4 R; نخوانند, for بخواند.
5 R; اورا, for آنرا.
6 R. Z. L, C, Y(b): که, for کز.
7 C, Y(b); را, for گو.

زین در کجا رویم که ما را بخاک او

۶ و او را بخون ما که بریزد حوالتست[7]

گر سر قدم نمي کنمش پیش اهل دل

۷ سر برنمي کنم که مقام خجالتست

جز یاد دوست هرچه کني عمر ضایع است

۸ جز سرّ عشق هرچه بگوئي بطالتست

از هر جفاش[8] بوی وفائي همي دمد[9]

۹ در هر تعنّتیش[10] هزار استمالتست

ما را دگر معامله با هیچ کس نماند

۱۰ بیعی که بی حضور تو کردیم[11] اقالتست

سعدي بشوی لوح دل از نقش غیر او[12]

۱۱ علمی که ره بحق ننماید جهالتست

۲۸

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

آن ماه دو هفته در نقاب است ۱ یا حوری دست در خضاب است

و آن وسمه بر ابروان دلبند[1] ۲ یا[2] قوس قزح بر آفتاب است

[7] L, Y(b); عجالت, for حوالت.

[8] R, Z, L, C, Y(b); جفات, for جفاش.

[9] R, L; دهد, for دمد.

[10] R, Z, L, C, Y(b); تعنّتیت, for تعنّتیش.

[11] I; کردم, for کردیم.

[12] I; دوست, for او.

[1] B, T; دلکش, for دلبند: Y(b); بران کمان ابرو, for بر ابروان دلبند.

[2] In all MSS. except I(a), and all texts but C; چون, for یا.

ای[3] شهرهٔ شهر و فتنهٔ خیل ۳ في منظرك النهار و الليل

هر کو نکند بصورتت میل ۴ در صورت آدمي دوابست[4]

گرچه تو امیر و ما اسیریم ۵ گرچه[5] تو بزرگ و ما حقیریم

ورچه[6] تو غني و ما فقیریم ۶ دلداري دوستان ثوابست

سیلاب ز سر گذشت یارا ۷ ز اندازه بدر[7] مبر جفا را

باز آی که از[8] غم تو ما را ۸ چشمی و هزار چشمه[9] آبست

ای داروی دلپذیر در دم ۹ اقرار به بندگیت کردم

داني که من از تو بر گردم ۱۰ چندانکه خطا[10] کني صوابست

ای روی تو از بهشت بابی ۱۱ دل بر نمک لبت کبابی

گفتم زنم[11] بر آتش آبی ۱۲ این آتش دل نه[12] کار[13] آبست

ای سرو روان و کلبن نو ۱۳ مه پیکر[14] و آفتاب پرتو

بستان و بده بگو و بشنو ۱۴ شبهای چنین نه وقت خوابست

امشب شب خلوت است تا روز ۱۵ ای طالع سعد و بخت فیروز[15]

شمعی بمیان ما بر افروز ۱۶ یا شمع منه که ماهتابست

این گرسنه گرگ بی ترحم ۱۷ خود سیر نمي شود ز مردم

---

[3] B; آن, for ای.

[4] In I lines 7 and 8 are transposed with verses 3 and 4.

[5] All MSS. except I and B, and all texts but Z and O; ورچه, for گرچه

[6] R, and all texts except C; گرچه, for ورچه.

[7] I(b), R, T, C, Y(b); برون, for بدر.

[8] I(a); در, for از.

[9] In all MSS. except I, and all texts; قطره, for چشمه.

[10] S, R, Z; جفا, for خطا.

[11] I(a), I(b), B, T; که زنم, for بزنم.

[12] I(a); چه, for نه.

[13] All texts and all MSS. except I; جائی, for کار.

[14] All texts and all MSS. except b; طلعت, for پیکر.

[15] This, and the following line, are only found in I.

ابنـــای زمـــان مثـــال گنـــدم ۱۸ وین دور[16] فلک چو آسیاب است

ساقی قـدحـی قلنـدری وار ۱۹ در ده بمعـــاشـران هشیـــــار

دیوانه بحـــال خـــویش بگـــذار ۲۰ کاین مستی ما نه از شرابست[17]

بـــادست غـــرور زنـــدگانی ۲۱ برقسـت لـوامـــع جـوانی[18]

دریـــاب دمـــی کـــه میتـــوانی ۲۲ بشتـــاب، که عمـــر در شتـــابست

سعـــدی تو نه[19] مرد وصل اوئی ۲۳ چنـــد[20] لاف زنی و قرب جوئی

ای تشنه بخیـــره چنـــد پوئی ۲۴ کاین ره که تو میـــروی سرابست

۲۹

Metre: [‒ ⏑ ‒ | ⏑ ‒ ‒ ⏑ | ⏑ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ‒ ‒] مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور

از هرچه میرود سخن دوست خوشتـــر است

۱ پیغام آشـــنـــا نفـــس روح پـــرور است

هـــرگـــز وجـــود حاضـــر[1] غـایب شنیـــده

۲ من درمیان جمع و دلم جای دیگـــر است

شاهد چو[2] درمیـــان نبود شمع گو بمیـــر[3]

۳ ور هست اگرچراغ نبـــاشد منـــوّر است

---

16 I(b), R; چرخ, for دور.

17 Lines 19 and 20 are omitted in S.

18 This and the next line are only found in I, and take the place of the two following verses which succeed line 18 in all other MSS. and texts; تنـدی وجفـا و زشت خوئی * چنـــد آنکه همیکنـــی نکـوئی
فرمـان برمت بهر چه گوئی * جان بر لب و گوش بر خطابست

19 All texts but T and C; چه, for نه.

20 All texts, and all MSS. except I; تا, for چند,

1 In all MSS, except I, B, and in all texts, و is inserted after حاضر.

2 All MSS. except I(a), and all texts; که, for چو.

3 I(b), T, C, Y(b); مپاش, for بمیر.

ابنـــای روزگار بصحـــرا رونـــد و بـــاغ
۴ صحـــرا و باغ زندهٔ دلان کوی دلبـــر است

کاج آن بخشـــم رفتـــهٔ ما آشتـــي کنـــان
۵ باز آمدي که دیـدهٔ مشتـــاق[4] بر در است

جـــانا دلم چوعـــود بـــر آتش بســـوختي
۶ وین دم که میزنم ز غمت دود مجمـــر است

شبها که بیتو ام شب گور است در خیـــال
۷ ور[5] بیتـــو بامداد کنـــم روز محشـــر است

گیســـوت عنبـــرینـــه و گردن تمـــام عود
۸ معشوق خوبروی چه[6] محتـــاج[7] زیور است

سعدي خیـــال بیهودهٔ بستي امیـــد وصل
۹ هجرت بکشت و وصل هنوزت مصوّر است

زنهـــار ازین امیـــد درازت که در[8] دل است
۱۰ هیهات ازین خیال محالت که در سر است

۳۰

Metre: هزجِ مثمّنِ اخرب [— — ◡ ◡ — — — ◡ ◡ — — ◡ ◡ — —]

ای کسوت زیبـــائی بر قامت چالاکت
۱ زیبـــا نتـــوانـــد دید الاّ نظـــر پـــاکت

گر منـــزلتی دارم بـــر خـــاکدرت میـــرم
۲ باشد که گذر افتـــد[1] یکروز بر آن خـــاکت

---

[4] I(b) S, R, T ; عشّاق, for مشتاق.
[5] I ; چون, for ور.
[6] Y(a), L, E, D ; چو, for چه.
[7] B, T, C ; حاجت, for محتاج.
[8] B, E, T, D ; بر, for در.
[1] All MSS. and all texts, except T, C, Y(b) ; باشد, for افتد.

دانم که سرم روزی در پای تو خواهد شد
۳ هم در تو گریزم پس دست من و فتراکت

ای چشم خرد حیران در منظر مطبوعت
۴ وی دست نظر[2] کوتاه از دامن ادراکت

گفتم که در آویزم[3] با مار سر زلفت
۵ بیچاره فرو ماندم پیش لب ضحاکت

مه روی بپوشاند خورشید خجل گردد[4]
۶ گر پرتو روی افتد بر طارم افلاکت

گر زانکه ببخشائی فضلست بر اصحابت
۷ ور زانکه بسوزانی حکمست بر املاکت

خون همه گر ریزی از کس نبود بیمت
۸ جرم همه گر بخشی از کس نبود باکت

چندانکه جفا خواهی میکن که نمیگردد
۹ غم گرد دل سعدی با یاد طربناکت

۳۱

Metre : رملِ مثمنِ مخبونِ مقصور [⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ‒]

اتفاقم بسر کوی کسی افتاد است
۱ که در آن کوی چو من کشته[1] بسی افتاد است

---

[2] I(a), I(b), B, and all texts except T, Y(b); هوس, for نظر.
[3] I, B, R, and all texts, نیاویزم, for در آویزم.
[4] I(a), I; ماند, for گردد.
[1] I(a), S, B, R; خروبار, for چو من کشته: I(b), T, C; کوچه خرو بار, for کوئی چو من کشته: In I this hemistich runs as follows:—
که خرو بار درآن کوئی بسی افتاد است

خبر ما برسانید بمرغان چمن
۲ که هم‌آواز شما در قفسی افتاد است

بدلارام بگو ای نفس باد سحر[2]
۳ کار ما همچو سحر[3] با[4] نفسی افتاد است

روی شیرین چتوان گفت بر خال سیاه[5]
۴ انگبین است که در وی مگسی افتاد است

همه[6] کس عزم[7] هوس باختن ما نکند
۵ مگر آنکس که بدام هوسی افتاد است

سعدیا حال پراگندهٔ گوی[8] آن داند
۶ که همه عمر بچوگان کسی افتاد است

۳۲

Metre: رملِ مثمنِ مقصور [ـ ◡ ـ ـ | ـ ◡ ـ ـ | ـ ◡ ـ ـ | ـ ◡ ـ]

این توئي یا سرو بستاني برفتار آمده است
۱ یا ملک در[1] صورت مردم[2] بگفتار[3] آمده است

آن پری کز خلق پنهان بود چندین روزگار
۲ باز مي بینم که در عالم پدیدار آمده است

---

[2] I(a); صبا, for سحر. [3] I(a); صبا, for سحر. [4] S; در, for با.
[5] In all MSS. except I, and all texts, this hemistich runs as follows:— پائی‌بند تو تحمّل چکند گر نکند
[6] I(b), T, Y(b); هیچ, for همه.
[7] I(a); میل, for عزم: I, S, I(b); عیب, for do.
[8] I(b), B, S; او, for آن.
[1] R and all texts; بر, for در.
[2] R, T, C; آدم, for مردم. [3] E, D, Y, L; برفتار, for بگفتار.

عود میسوزند یا گل میدمد در بوستان
۳ دوستان یا کاروان مشک تاتار آمده است

ساربانا یک نظر بر[4] روی آن زیبا نگار
۴ گر بجانی میدهند اینک خریدار آمده است

تا مرا با نقش رویش آشنائی اوفتاد
۵ هرکه مي بینم بچشمم نقش دیوار آمده است

من دگر در خانه ننشینم اسیر و دردمند
۶ خاصه این ساعت[5] که گفتي[6] گل ببازار آمده است

گر تو انکار نظر در آفرینش میکني
۷ من همیگویم که چشم از بهر این کار آمده است[7]

وه که گر من باز بینم روی یار خویش را
۸ مردۀ بینی که در دنیا[8] دگربار[9] آمده است

آنچه بر من میرود در بندت ای آرام جان
۹ با کسی گویم که در بندت[10] گرفتار آمده است

نی که مینالد همی در مجلس آزادگان
۱۰ ز آن همي نالد که بر وی زخم بسیار آمده است

تا نه پنداري که بعد از چشم خواب[11] آلود تو
۱۱ تا برفتي خوابم[12] اندر چشم بیدار آمده است

سعدیا گر همّتی داري منال از جور یار
۱۲ تا جهان بود است جور یار بر یار آمده است

[4] I(b), S, R, T, Z, C; در, for بر.

[5] R: موسم, for ساعت.

[6] I(a); گوئي, for گفتي

[7] In I(a) this line is omitted.

[8] I(a), and all texts; عالم, for دنیا.

[9] I(b); بدیدار, for دگربار.

[10] I, I(a), R; بندي, for بندت.

[11] S; مست, for خواب.

[12] I(a), S; خواب, for خوابم.

۳۳

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

این خطّ شریف از آن بنان است
۱ وین[1] نقل حدیث از آن دهان است

این بوی عبیر آشنائی
۲ از ساحت یار مهربان است

مهر از سر نامه برگرفتم
۳ گوئی[2] که سر گلابدان است

قاصد مگر آهوی ختن بود
۴ کش نافهٔ مشک درمیان است

این خود چه عبارت لطیف است
۵ وین خود[3] چه کنایت[4] و بیان است

معلوم شد این حدیث شیرین
۶ کز منطق آن[5] شکرفشان است

این خط بزمین نشاید انداخت
۷ کز جانب[6] ماه آسمان است

روزی برود روان سعدي
۸ کاین عمر[7] نه عمر جاودان است

---

[1] I; وآن, for وین. [2] I; گفتي, for گوئي. [3] B; خط, for خود.
[4] I(b), Z; کفایت, for کنایت. In I a1 and I و is omitted before بیان.
[5] All texts except C and T; او, for آن
[6] All texts and all MSS. except I; خدمت, for جانب.
[7] All texts and all MSS except I; عیش, for عمر.

خرم تن او که چون روانش
۹ از تن برود سخن روان است

۳۴

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

این باد بهار بوستان است ۱ یا بوی وصال دوستان است
دل میبرد این خط نگارین ۲ گوئی خط روئی [1] دلستان است
ای مرغ بدام گل [2] گرفتار ۳ باز آی که وقت آشیان است
شبها منِ و شمع می گدازیم [3] ۴ این است که سوز من نهان است
گوشم همه روز از انتظارت ۵ بر راه و نظر بر آستان است
ور بانگ موذّنی بر آید ۶ گویم که درای کاروان است
با این همه دشمنی که کردی ۷ باز آی که دوستی همان است
با قوّت بازوان عشقت ۸ سرپنجهٔ صبر ناتوان است
بیزاری دوستان دمساز ۹ تفریق میان جسم و جان است
نالیدن دردناک سعدی ۱۰ بر دعوی دوستی بیان [4] است
آتش به نی قلم در افتاد [5] ۱۱ وین دود که میرود دخان است

۳۵

(a) Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

چه رویست آنکه پیش کاروانست ۱ مگر شمعی بدست ساربانست

---

[1] All texts except T, C; یار, for روی.
[2] All MSS. and texts except L; دل, for گل.
[3] I(a) and all texts except T and C; در گدازیم, for میگدازیم.
[4] I(b), R, B, C, Y (b); نشان, for بیان.
[5] All texts and all MSS. except B; انداخت, for افتاد.

۳۳

Metre: هزجِ مُسدّس اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | — — ∪ — —]

این خطّ شریف از آن بنان است
۱ وین[1] نقل حدیث از آن دهان است

این بوی عبیر آشنائي
۲ از ساحت یار مهربان است

مهر از سر نامه برگرفتم
۳ گوئی[2] که سر گلاب‌دان است

قاصد مگر آهوی ختن بود
۴ کش نافهٔ مشک درمیان است

این خود چه عبارت لطیف است
۵ وین خود[3] چه کنایت[4] و بیان است

معلوم شد این حدیث شیرین
۶ کز منطق آن[5] شکرفشان است

این خط بزمین نشاید انداخت
۷ کز جانب[6] ماه آسمان است

روزی برود روان سعدي
۸ کاین عمر[7] نه عمر جاودان است

---

[1] I; وآن, for وین. [2] I; گفتي, for گوئي. [3] B, خط, for خود.
[4] I(b), Z; کفایت, for کنایت. In I(a) and I و is omitted before بیان.
[5] All texts except C and T: او, for آن
[6] All texts and all MSS. except I; خدمت, for جانب.
[7] All texts and all MSS except I; عیش, for عمر.

خرّم تن او که چون روانش
۹ از تن برود سخن روان است

۳۴

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

این باد بهار بوستان است ۱ یا بوی وصال دوستان است
دل میبرد این خط نگارین ۲ گوئی خط روئی [1] دلستان است
ای مرغ بدام گل [2] گرفتار ۳ باز آی که وقت آشیان است
شبها من و شمع مي گدازیم [3] ۴ این است که سوز من نهان است
گوشم همه روز از انتظارت ۵ بر راه و نظر بر آستان است
ور بانگ موذّنی بر آید ۶ گویم که درای کاروان است
با این همه دشمني که کردي ۷ باز آی که دوستي همان است
با قوّت بازوان عشقت ۸ سر پنجهٔ صبر ناتوان است
بیزاري دوستان دمساز ۹ تفریق میان جسم و جان است
نالیدن دردناک سعدي ۱۰ بر دعوي دوستي بیان [4] است
آتش به نی قلم در افتاد [5] ۱۱ وین دود که میرود دخان است

۳۵

(a) Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [ᴗ — — — | ᴗ — — — | ᴗ — —]

چه رویست آنکه پیش کاروانست ۱ مگر شمعی بدست ساربانست

---

1 All texts except T, C; یار, for روی.
2 All MSS. and texts except L; دل, for گل.
3 I(a) and all texts except T and C; در گدازیم, for میگدازیم.
4 I(b), R, B, C, Y (b); نشان, for بیان.
5 All texts and all MSS. except B; انداخت, for افتاد.

سلیمانست گوی در عماري ۲ که برباد صبا تختش روانست
جمال ماه پیکر بربلندي ۳ بدان ماند که ماه آسمانست
بهشتي صورتی در جوف محمل ۴ چو برجی کافتابش درمیانست
خداوندان عقل این طرفه بینند ۵ که خورشیدی بزیر سایه بانست
چو نیلوفر در آب و ماه[1] در میغ ۶ پري رخ در نقاب پرنیانست
روی کار من برقع برانداخت[2] ۷ بیک بار آنکه در برقع نهانست
شتر پیشی گرفت از من برفتار ۸ که بر من بیش ازو بار گرانست
زهی اندک وفای[3] سست پیمان ۹ که آن سنگین دل نا مهربانست
ترا گر دوستي با من همین بود ۱۰ وفای ما و عهد ما همانست[4]
وفا کردیم و با ما غدر کردي[5] ۱۱ برو سعدي که این پاداش آنست
ندانستي که در پایان بیوي ۱۲ نه وقت پنجه کردن با جوانست .

۳۶

Metre. هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [‒ ‒ ◡ | ◡ ‒ ‒ ◡ | ◡ ‒ ‒ ◡ | ◡ ‒ ‒]

انسوس بر آن دیده که روی تو ندید است
۱ یا دیده و بعد از تو بروئی نگرید است
گر مدّعیان نقش به بینند پري را
۲ دانند که دیوانه چرا جامه درید است

---

[1] I, C, Y(b); مهر, for ماه
[2] I; انداز, for انداخت in R this line is omitted.
[3] R; وفا و, for وفای.
[4] In L, Z, C, Y(b) the following verse is inserted after line 10: —
بدار ای ساربان آخر زمانی * که عهد وصل را آخرزمانست
[5] R, C, Z, L, Y(b); کردند, for کردي.

آن کیست که پیرامن خورشید جمالش

۳ از مشک سیه دایره بر سیم کشید است

ای عاقل[1]. اگر پای بسنگیت بر آید

۴ فرهاد بدانی که چرا سنگ برید است

رحمت نکند بر دل دیوانهٔ[2] فرهاد

۵ آنکس که سخن گفتن شیرین نشنید است

از دست کمان مهرهٔ ابروی تو در شهر

۶ دل نیست که در بر چو کبوتر نطپید است

در وهم نیاید که چه مطبوع درختی

۷ پیداست که هرگز کس ازین میوه نچید است

سرّ قلم قدرت بیچون الهی

۸ در روی تو چون روی در آئینه پدید است

ما از تو بغیر از تو نداریم تمنّا

۹ حلوا بکسی ده که محبّت نچشید است

با این همه باران بلا بر سر سعدی

۱۰ نشگفت اگرش خانهٔ چشم[3] آب چکید است

۳۷

Metre : مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— ᴗ — | ᴗ — ᴗ — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

امشب براستی شب ما روز روشن است

۱ عید وصال دوست علی رغم دشمن است

---

[1] I(b) ; غافل, for عاقل.

[2] I ; بیچاره, for دیوانه.

[3] I(b), C, Y(b) T ; دل, for چشم.

باد [1] بهشت میگذرد یا نسیم باغ [2]
۲۱ یا نکهت دهان تو یا بوی لادن است

هرگز نباشد از تن و جانت عزیزتر
۳ چشمم که در سر است و روانم که در تن است

گردن نهم بخدمت و گوشت کنم [3] بقول
۴ تا خاطرم معلّق [4] آن گوش و گردن است

ای پادشاه سایه ز درویش وا مگیر [5]
۵ ناچار خوشه چین بود آنجا که خرمن است

دور از تو در جهان فراخم مجال نیست
۶ دنیا [6] بچشم تنگدلان [7] چشم سوزن است

عاشق گریختن نتواند که دست شوق
۷ هرجا که میرود متعلّق بدامن است

شیرین بدر نمیرود [8] از خانه بی رقیب
۸ داند شکر که دفع مگس باد بیزن است

جور رقیب و سرزنش اهل روزگار
۹ با من همان حکایت گاو [9] و دهل زن است

بازان شاه را حسد آید بدین شکار
۱۰ کآن شاهباز را دل سعدي نشیمن است

---

[1] Y(b); بوی, for باد. [2] T; صبح, for باغ.
[3] I(b); گوشم نهم, for گوشت کنم T, C, Y (b); نهم, for کنم.
[4] B, C, Y(b), T; مقیّد, for معلّق.
[5] S, R, I; بر مگیر, for وا مگیر.
[6] I; عالم, for دنیا.
[7] S; سنگدلان, for تنگدلان. [8] I; شود, for رود.
[9] In S and L و is omitted after گاو.

قلب رقیق چند بپوشد حدیث عشق

۱۱ هرچه آن بآبگینه بپوشی مبیّن است[10]

۳۸

Metre; مضارعِ مثمّنِ اخرب مکفوفِ مقصور [— — ‿ | — ‿ — ‿ | ‿ — — ‿ | — ‿ —]

این بوی روح پرور از آن کوی دلبر است

۱ وین آب زندگانی از آن حوض[1] کوثر است

ای باد بوستان مگرت نافه درمیان

۲ وی مرغ آشنا مگرت نامه در پر[2] است

بوی بهشت میگذرد یا نسیم دوست

۳ یا کاروان صبح که گیتی منوّر است

این قاصد از کدام زمین است مشکبوی

۴ وین نامه در چه داشت که عنوان معطّر است

بر راه باد عود بر آتش نهاده اند

۵ یا خود در ان زمین که توئی خاک عنبر است

باز آ و حلقه بر در رندان[3] شوق زن

۶ کاحباب را[4] دو دیده چو مسمار بر در است

دانی که چون همیگذرانیم روزگار

۷ روزی که بیتو میگذرد[5] روز محشر است

---

[10] In S this line is omitted.

[1] I(a), I; جوی, for حوض.

[2] All MSS. and all texts except L; بر, for پر.

[3] L; زندان, for رندان.

[4] I(a), B, R, I, T; کاصحاب, for کاحباب.

[5] S; گذرانیم, for گذرد روز.

بازآ که در فراق تو چشم امیدوار
۸ چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

گفتم[6] که عشق را بصبوري دوا کنم[7]
۹ هر روز عشق بیشتر و صبر کمتر است

صورت ز چشم غایب و اخلاق در نظر
۱۰ دیدار در حجاب و معاني برابر است[8]

در نامه نیز[9] چند نگنجد حدیث عشق[10]
۱۱ کوته کنم که قصّهٔ ما کار دفتر است

همچون درخت بادیه سعدي ز برق[11] شوق
۱۲ سوزان و میوهٔ سخنش همچنان تر است

آري خوش است وقت عزیزان[12] ببوی عود
۱۳ وز سوز غافل اند که در جان مجمر است

۳۹

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ |

ایکه گفتي هیچ مشکل چون[1] فراق یار نیست
۱ گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست

[6] All MSS. except I, I(a), and all texts, گفتیم, for گفتم که.

[7] All MSS. except I(a), and all texts, کنیم, for کنم.

[8] This line is omitted in I(a).

[9] I(a): درطی این صحیفه, for در نامه نیز چند; B, S, Z, مي نگنجد بارا, for نیز چند نگنجد.

[10] I(b), C, Y(b): شوق, for عشق.

[11] I(b), B, I, S, R, Y(b), T, Z: ببرق, for ز برق.

[12] I(a), I; حریفان, for عزیزان.

[1] I(b): جز, for چون

خلـــق را بیـــدار باید بود از آب چشـــم من

۲ وین عجب کآن وقت میگریم که کسی بیدار نیست

نوک مــژگانم بســرخي بــر بیـــاضِ روی زرد

۳ قصـــهٔ دل مینویســـد حاجت گفتار نیست

بیـــدلان را عیـــب کردم لا جرم بیـــدل شدم

۴ آن گنه را این عقوبت همچنان بسیـــار نیست

ای نسیـــم صبـــح اگر باز اتّفـــاقی افتـــدت[2]

۵ آفرین خوانی[3] بر آنحضرت که ما را بار[4] نیست

بـــارها[5] روی از پریشـــاني[6] بـــدیـــوار آورم

۶ گر غم دل با کســـی گویم[7] به از دیوار نیست

ما زبان اندر کشیدیم از حدیث خلـــق و روی

۷ گر حدیثی هست با یار است با اغیـــار نیست

قادري بر هرچه میخـــواهي بجـــز[8] آزار من

۸ زانکـــه گر شمشیـــر بر فرقم نهـــي آزار نیست

احتمـــال نیش کردن واجبست از بهـــر نوش

۹ حمل کوه بیستـــون از بهر[9] شیـــرین بار نیست

---

[2] All MSS. except I (a) and B, and all texts but T and C; اوفتد, for افتدت.

[3] I(b), S, T; گوئي, for خواني.

[4] S, T, E, Y, C; راه, for بار.

[5] I(a), B, S, R, Z, E, D, L; وقتها, for بارها.

[6] I(b) and C; پشیماني, for پریشاني.

[7] I, S, B; Z, E, Y (a), L, D; گوئي, for گویم.

[8] B, I, S, Z; مکن, for بجز: R: مگر, for do.

[9] All texts and all MSS. except B; بریاد, for از بهر.

سرو را مانی و لیکن سرو را رفتار نه[10]

۱۰ ماه را مانی و لیکن ماه را گفتار نیست

گر دلم در عشق تو[11] دیوانه شد عیبش مکن[12]

۱۱ بدر بی نقصان و زر بی عیب و گل بیخار نیست[13]

لوحش الله از قد و بالای آن سرو سهی

۱۲ زانکه مانندش بزیر گنبد دوار نیست

دوستان گویند سعدی خیمه در گلزار زن

۱۳ من گلی را دوست میدارم که در گلزار نیست

۴۰

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [– ⏑ ⏑ – | – ⏑ – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | – –]

آنرا که میسر نشود صبر و قناعت

۱ باید که نه[1] بندد کمر خدمت و طاعت

چون دوست گرفتی چه غم از دشمن خونخوار

۲ گو طبل ملامت بزن و کوس شناعت

گر خود همه بیداد کند هیچ مگوئید

۳ تعذیب دلارام به از ذل شفاعت

از هرچه تو گوئی بقناعت بشکیبم

۴ امکان شکیب از تو محال است و قناعت

---

[10] S; کو, for نه.

[11] I(b); او, for تو.

[12] I(b), Z; عیبم, for عیبش.

[13] In I(a) this line is omitted. In I verses 10 to 12 are omitted.

[1] All texts and all MSS, except I(b), به, for نه.

گر نسخهٔ روی تو ببازار در آرند[2]
۵ نقّاش به بندد در دکّان صناعت[3]

دریاب دمی صحبت یاران[4] که دگربار
۶ چون رفت نیاید بکمند آن دم و ساعت

انصاف نباشد که من خستهٔ رنجور[5]
۷ پروانهٔ او باشم و او شمع جماعت

لیکن[6] چه توان کرد چو[7] قوّت نتوان کرد
۸ با گردش ایام ببازوی شجاعت

دل در هوست خون شد و جان در طلبت سوخت
۹ با این همه سعدی خجل از ننگ بضاعت

۴۱

Metre. هزج مثمّن اخرب [— — ᴗ | ᴗ — — | — — ᴗ | ᴗ — —]

ایجان خردمندان گوی خم چوکانت
۱ بیرون نرود گوئی کافتاد[1] بمیدانت

روز همه سر بر کرد از کوه[2] و شب ما را
۲ سر بر نکند خورشید الّا ز گریبانت

---

[2] I(a), B, I, R, T, C, Z, Y(b); بر, for در.

[3] The following verse is inserted after line 5 in all texts and all MSS. except I:—

جان برکف دست آمده تا روی تو بیند * خود شرم نمی آیدش از ننگ بضاعت

[4] B, I(b), I, S, R, C, Y(a); یاری, for یاران: دم, for دمی: Y(b) نیکان, for یاران.

[5] I; مجروح, for رنجور.

[6] R; گفتم, for لیکن.

[7] T, Y(b); که, for چو.

[1] All texts and all MSS. except I; کافتاده, for کافتاد.

[2] In I و is omitted before شب.

جان در تن مشتاقان از ذوق[3] برقص آید
۳ چون باد بجنباند شاخی ز گلستانت

هرچند نمي سوزد بر من دل سنگینت
۴ گوئي دل من سنگست در چاه زنخدانت

جان باختن آسان است اندر نظرت[4] لیکن
۵ این لاشه نمي بینم شایستهٔ قربانت

دیوار سرایت را نقّاش نمي باید
۶ تو زینت ایواني نه صورت ایوانت

با داغ تو رنجوری به کز نظرت دوری
۷ پیش قدمت مردن به زانکه بهجرانت[5]

ای بادیهٔ هجران[6] تا عشق حرم باشد
۸ عشّاق نیندیشند از خار مغیلانت

دیگر نتوانستم از فتنه حذر کردن
۹ زانگه که در افتادم با نرگس[7] فتّانت

شاید که درین دنیا مرگش نبود هرگز
۱۰ سعدي که چو جان دارد بل دوستر از جانت

بسیار چو ذو القرنین آفاق بگردید است
۱۱ این تشنه که میمیرد بر[8] چشمهٔ حیوانت

[3] B, C, Y(b); شوق, for ذوق

[4] D; طلعت, for نظرت.

[5] In all texts and MSS. except I, this hemistich is written thus:—

پیش نظرت مردن بهتر که بهجرانت.

[6] I, B, T, E, Y(a), Y(b), L, D: گر, for تا.

[7] All texts and all MSS except B; قامت, for نرگس.

[8] I; در, for بر.

٤٢

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [– ٮ – ا ٮ ٮ – ٮ ٮ ا ٮ – ٮ ا ٮ – ٮ –]

از جان برون نیامده جانانت آرزوست

١ زنّار نا بریده و ایمانت آرزوست

بر درگهی که نوبت ارني[1] همي زند

٢ موری نهٔ و ملک سلیمانت آرزوست

مردی نهٔ و خدمت مردی نکردهٔ

٣ و آنگاه صفّ صفّهٔ مردانت آرزوست[2]

فرعون‌وار لاف انا الحق همیزني

٤ و آنگاه قرب موسی عمرانت آرزوست

چون کودکان که دامن خود اسب میکنند[3]

٥ دامن سوار گشته و میدانت آرزوست

انصاف راه خود ز سر صدق دادهٔ

٦ بر درد نارسیده و درمانت آرزوست

امساک نفس میکني اش نام و هر نفس

٧ صد گونه از طعام تو بر خوانت آرزوست

بر خوان عنکبوت که بریان مگس بود

٨ شهپر جبرئیل مگس رانت آرزوست

---

[1] The reading هبلي, referring to Solomon's prayer, would seem more suitable here, but there is no authority for it.

[2] In I(b) this line is omitted.

[3] I(a), S, B, R, Z, E, D, L, Y(a) ; کرده اند, for میکنند.

هر روز از برای سگ نفس بو سعید
۹ یک کاسه شور با و دو تا نافت آرزوست

سعدی درین جهان که تونی ذره‌وار باش
۱۰ گر دل بنزد حضرت سلطانت آرزوست *

۴۳

Metre : سریع مسدّس مطوی مکسوف [‿ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ | ‿ ‒]

بیتو حرامست بخلوت نشست ۱ حیف بود در بچنین روی بست
دامن دولت چو بدست اوفتاد ۲ گر بهلی باز نیاید بدست
هرکه بیفتاد بتیر نخاست ۳ و انکه در آمد بکمندت نجست
ما بتو یکبار مقیّد شدیم ۴ مرغ بدام آمد و ماهی بشست
این چه نظر بود که خونم بریخت ۵ وین چه نمک بود که ریشم بخست
عمر قفا خورد براهی[1] گریخت ۶ عقل بلا دید[2] بکنجی نشست
بار مذلّت بتوانم[3] کشید ۷ عهد محبّت نتوانم شکست
پیش وجودت نتوان گفت که[5] هست ۸ وین رمقی[4] نیز که هست از وجود

* N.B.—In Y(b), B, T, C, lines 6 and 7, in Z line 7, and in I(b), line 9 are omitted.
The whole of the ode is omitted in I (a), R, and S.

[1] P, B, R, E, L, Y(a), D, Z : درین کار, for قفا خورد (only in I), I(b), S, C, T, Y(b) ; درین راه, for do.

[2] P, R, Z, E, D, L, Y(a) ; درین روز, for بلا دید (only in I) B ; درین راه, for do. I(a), I(b), S, T, C, Y(b) ; درین وقت, for do.

N.B.—In I(a), line 5 (a) is joined to 6 (b), 5 (b) and 6 (a) being omitted.

[3] I, I(a), I(b), S, T, C, Y(b) ; نتوانم, for بتوانم.

[4] I(b) ; نفسی, for رمقی.

[5] In all texts and all MSS. except I, S ; که is omitted before هست

هـــرگز اگـــر راه بمعنـــي بـــود ۹ سجدهٔ صورت نکند بت پرست [6]

مستـــي خمـــرش نشـــود آرزو ۱۰ هرکه چو سعدي بود [7] از عشق مست [8]

۴۴

Metre : مجتث مثمن مخبون مقصور [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ —]

بسا [1] هلاک شود دوست در محبّت دوست

۱ که زنـــدگاني او در هـــلاک بـــودن اوست [2]

مرا وفا و جفـــائی [3] تو پیش یکســـان است

۲ که هرچه دوست پسندد بجای دوست نکوست

هـــر آنچـــه بر ســـر آزادگان رود زیبـــا ست

۳ علی الخصوص که از دست یار زیبـــا خوست

مرا و عشـــق تو گیتي بیک شکـــم زاد است

۴ دو روح در بدنی چون دو مغـــز در یکپـــوست

دلـــم ز دست [4] بـــدر بـــرد سرو بـــالائی

۵ خلاف عـــادت آن ســـروها که بر لب جوست

بخواب دوش چنـــان دیدمی [5] که زلفینش

۶ گرفتـــه بودم و دستـــم هنوز غالیـــه بوست

[6] This line is omitted in B.

[7] In all texts and in all MSS. except I(b) ; شود, for بود.

[8] *N.B* —In R, the whole of this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. except I(b) ; بکّا, for بسا.

[2] In I(b) this hemistich is written thus :—

که زندهٔ ابدست آدمي که کشتهٔ اوست.

[3] All texts except Y(b), transpose جفا and وفای.

[4] I(a), I(b), R, Z, E, L, D, Y(a) ; عشق, for دست.

[5] E, T, Y(a), L, D ; آمدی, for دیدمی.

چو گوی در همه عالم بسر[6] بگردیدم
٧ ز دست عشقش و چوگان هنو ز درپی گوست

ز دوست هرکه تو بینی مراد خود خواهد
٨ مراد خاطر سعدی مراد خاطر دوست[7]

جماعتی بهمین آب چشم بیرونی
٩ نگه[8] کنند و نه بینند کآتشم در[9] پوست[10]

۴٥

Metre : رمل مثمّن مخبون مقصور [‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ⏑ ‒ |]

بجهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست
١ عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

بغنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح
٢ تا[1] دل مرده مگر زنده کند کاین دم ازوست

نه فلک راست مسلّم نه ملک را حاصل
٣ آنچه در سرّ سویدای بنی آدم ازوست

بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
٤ بارادت بکشم[2] درد که درمان هم ازوست

---

[6] I, I(a), S, R, Z ; بجان , for بسر.
[7] I, I(b) S, R, T, C, Y(b) : اوست, for دوست.
[8] I(a), I(b), T, C, Y(b) ; نظر, for نگه.
[9] In all MSS. except I, I(b), and all texts but Y(a), نوست, for پوست.
[10] In B this line is omitted.
N.B.—In T the following line is found at the end of the ode :-
دلم بخم زلفش چو گو در افتادہ است * ندانم آن شب تار است یا که حلقهٔ موست
[1] I; که, for تا. [2] I, R ; ببرم, for بکشم.

زخم خونینم اگر به نشود به باشد
۵ خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست

غم و شادي بر عارف چه تفاوت دارد[3]
۶ ساقیا بادهٔ بدهٔ شادي آن کاین غم ازوست

پادشاهي و گدائي بر ما یکسان است
۷ که برین در همه را پشت عبادت خم ازوست

سعدیا گر بکند سیل فنا خانهٔ عمر
۸ دل قوي دار که بنیاد بقا محکم ازوست[4]

۴۶

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — —]

بوی گل و بانگ مرغ برخاست ۱ هنگام[1] نشاط و روز[2] صحر است

فرّاش خزان ورق بیفشاند ۲ نقّاش صبا چمن بیاراست

ما را سرباغ و بوستان نیست ۳ هرجا که توئي تفرّج آنجاست

گویند نظر بخوب رویان[3] ۴ نهي است نه این نظر که ما راست

در روی تو سرّ صنع بیچون ۵ چون آب[4] در آبگینه پیداست

چشم چپ خویشتن بر آرم ۶ تا روی[5] نه بینمت[6] بجز راست[7]

[3] S, R ; باشد, for دارد.

[4] In I(b), lines 7 and 8 are transposed.

[1] In all texts and all MSS. except I ; ایّام, for هنگام.

[2] I(b) ; وقت, for روز.

[3] All texts and all MSS. except I ; بروی خوبان, for بخوب‌رویان.

[4] All texts but T, Z ; روی, for آب.

[5] L ; دیده, for روی.

[6] All MSS. except I(b), and all texts but C ; بینمت, for بینمت.

[7] I(a) ; مگر, for بجز.

هر آدمئي که مهـــر مهرت[8] ۷ در وی نگرفت سنگ خاراست

روزی تز و خشک من[9] بسوزد ۸ آتش[10] که بزیر دیگ سوداست

نالیدن بیحســاب[11] سعــدي ۹ گویند خلاف رای[12] داناست

از ورطـــهٔ مـــا خبـــر نـــدارد ۱۰ آســوده که بر کنار دریاست

۴۷

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [‒ ‒ ᴗ | ᴗ ‒ ‒ ᴗ | ᴗ ‒ ‒ ᴗ | ᴗ ‒ ‒]

برمن که صبوحی زده ام خرقه حرامست

۱ ای مجلسیـــان[1] راه خرابات کدامست

هر کس بجهان خرّمي پیش گرفتست[2]

۲ مـــا را غم آن[3] ماه پریچهره تمامست

برخیـــر که در سایهٔ سروی بنشینیـــم

۳ کآنجـــا که تو بنشیني بر سرو قیامست

دام دل صاحب نظرانت خم گیسوست

۴ و آن خال و بناگوش مگر دانه و دامست

با چون تو حریفی بچنین جا و چنین[4] وقت

۵ گر باده خورم خمر بهشتي نه حرامست

---

[8] I(b), C, S, Y(b); مهری, for مهرت.
[9] I(a), and all texts but C, Y(b); ما, for من.
[10] In R, S, and all texts but C, T, Y(b), ز is inserted before آتش
[11] R; دردناک, for بیحساب.
[12] I; عقل, for رای.

[1] I(a), B, C, Y(b); مدّعیان, for مجلسیان.
[2] All MSS. except B, and all texts but T; گرفتند, for گرفت است.
[3] All MSS. but B, and all texts except T, C, Y(b); غمت ای, for غم آن.
[4] All MSS. but I(a), I(b), and all texts except B; جای دربنوقت, for جا و چنین وقت. In T, C, Y(b) this line is omitted.

با محتسب شهر بگوئید[5] که زنهار
۶ در مجلس ما سنگ میندازه که جامست

غیرت نگذارد که بگویم که مرا کشت
۷ تا خلق ندانند که معشوق چه نامست[6]

دردا که به پختیم درین سوز نهانی
۸ و آنرا خبر از آتش ما نیست که خامست

سعدي مبر اندیشه که در کام نهنگان
۹ چون در نظر دوست نشیني همه کامست

۴۸

Metre : رملِ مسدّسِ مقصور [‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒]

پای سرو بوستانی در گل است
۱ سرو ما را پای معنی در دل است

هرکه چشمش بر چنین روی اوفتاد
۲ طالعش میمون و فالش[1] مقبل است

نیک خواهانم نصیحت میکنند
۳ خشت بر دریا زدن بیحاصل است

ای برادر ما بگرداب[2] اندریم
۴ و آنکه شنعت میزند[3] بر ساحل است

---

[5] R, S, L, D ; بگویند, for بگوئید.
[6] I(a), I(b), R, and all texts except Z ; کدامست, for چه نامست.
[1] I(b), T, Y(b) ; بختش, for فالش.
[2] I(a), I(b) ; بغرقاب, for بگرداب.
[3] T, Y(b) ; میکند, for میزند.

شوق را بر صبر قوت غالبست
۵ عقل را با عشق دعوی باطل است

نیست عاشق بغفلت میکنبد
۶ و آنکه معشوقی ندارد غافل است

دیده باشي تشنه مستعجل بآب[4]
۷ جان بجانان همچنان مستعجل است

بذل مال و جاه و ترک نام و ننگ
۸ در طریق عشق اول منزل است

گر بمیرد طالبی در بند دوست
۹ سهل باشد زندگاني مشکل است

عاشقی میگفت و خوش خوش میدوید[5]
۱۰ جان بیاساید چو[6] جانان قاتل است

سعدیا نزدیک رای عاشقان
۱۱ خلق مجنون اند و مجنون عاقل است

۴۹

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒ ‒ | ‒ ◡ ‒]

با خردمندي و خوبي پارسا و نیکخوست[1]
۱ صورتی هرگز ندیدم کاین همه معنی دروست

---

[4] R, and all texts but T, Y(b); بر آب, for بآب. In P lines 1 to 7 are omitted.

[5] R and all texts; مي گریست, for میدوید.

[6] I(a), I(b), P, S, B, R, Z, C; که, for چو.

[1] In L, E, D, Y(a) the hemistiches of this line are transposed.

گر خیـــال یاري اندیشند باری چون تو یار

۲ ور[2] هوای دوستي ورزند باری چون تو دوست

خاکپـــایش[3] بوسه خواهم داد آبم گو ببر

۳ آبروی[4] عاشقان[5] پیش معشوق[6] آبجوست

شاهدش دیدار و گفتن فتنه اش ابرو و چشم[7]

۴ نادرش بالا و[8] رفتن دلپذیرش طبع و خوست

تا بخود باز آیم آنگه وصف دیدارش کنم

۵ از که میپرسي درین میدان که سرگردان چوگوست[9]

عیـــب پیـــراهن دریدن میکننـــدم دوستان

۶ بیوفا یارم که پیـــراهن همي دڑم نه پوست

خاک سبزا رنگ و باد گلفشان و آب خوش[10]

۷ ابر مـــروارید بـــاران و هوای مشکبـــوست

تیـــر باران بر سر و صوفي گرفتـــار نظـــر

۸ مدّعی در گفتگوی و عاشق اندر جستجوست

هرکرا گنج احتیار آمد تو دست از وی بدار[11]

۹ کآنچنان شوریده دل پایش بکنجی در فروست

---

[2] R; یا, for ور.
[3] B; گویش, for پایش.
[4] In E, L, Y(a), Z, D; کآبروی, for آبروی.
[5] I(a), I(b), P, S, R, Z, Y(a), E, L, D; مهربانان, for عاشقان.
[6] R; در خرابات, for پیش معشوق
[7] Z, L, E, Y(a), D; بالا و زلف, for ابرو و چشم.
[8] I(a), B, P, R, Z, L, T, Y(a), E, D; آنرا, for بالا و.
[9] In I(b) this line is omitted.
[10] L, Y(a), Y(b), E; جوی, for خوش.
[11] B, T, Y(b); بشوئي, for بدار.

چشم اگر با دوست داری گوش با دشمن مکن
۱۰ عاشقی و نیکنامی سعدیا سنگ و سبوست [12]

۵۰

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

بیا که نوبت صلح است و روزگار[1] عنایت[2]
۱ بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت شکایت[3]

برین[4] یکی شده بودم که گرد عشق نگردم
۲ قضای عشق در آمد[5] بدوخت چشم درایت

ملامت من مسکین[6] کسی کند که نداند
۳ که عشق تا بچه حدّ است و حسن تا بچه غایت

مرا بدست تو خوشتر هلاک جان گرامی
۴ هزار بار که رفتن بدیگری بحمایت

ز جهد[7] من چه کشاید تو ره بخویشتنم ده
۵ که چشم سعی ضعیفست بی چراغ هدایت[8]

---

[12] In I(a), R, P this line is omitted

[1] All texts and all MSS. except I : دوستی و, for روزگار.

[2] I(a) ; ارادت, for عنایت.

[3] All MSS. except I and R, and all texts but Y(b), ; حکایت, for شکایت.

[4] All texts and all MSS. except I, I(b), R ; بدین, for برین.

[5] All texts and all MSS. except I , ترا بدادم و بازم, for زقضای عشق در آمد.

[6] All the texts have بیدل, for مسکین.

[7] All MSS. except I(a) and all texts ; حرص, for جهد R : دست .
بنده چه آید, for ز جهد من چه کشاید.

[8] In B this line is omitted

جفایتی که بکــردم[9] اگر درست بپرسي[10]

۶ فراق روی تو ما را[11] بس است حدّ جفایت

بهیـــچ روی نشـــاید خلاف رایء تو کردن

۷ کجـــا برم گلـــه از دست پادشاه ولایت

بهیچ صورتی انـــدر نباشد این همه معنی

۸ بهیچ سورتی اندر نباشد این همه آیت[12]

کمال حســـن وجودت بوصف راست نیاید

۹ مگر هم[13] آئینه گوید چنانکه هست حکایت

مرا سخن بنهـــایت رسید و فکـــر[14] بپایان

۱۰ هنوز وصف جمـــالت[15] نمیرسد بنهایت

فـــراق نامهٔ سعـــدي بهیـــچ گوش نیـــامد

۱۱ که دردی از سخنانش در او نکرد سرایت[16]

۵۱

Metre: منسرح مثمّن مطوي مجدوم [— ◡ ◡ — | — ◡ — ◡ | — ◡ ◡ — | — ◡ —]

بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است

۱ پیر نگـــردد[1] که در بهشت برین است

---

[9] I, I(a), C, Y(b) ; نکردم, for بکردم.

[10] I, I(a), P, R ; بباشد, for بپرسي.

[11] In all texts and all MSS. except I(a) ; چندین, for ما را.

[12] In I(a) and I(b) this line is omitted.

[13] I(b) ; که, for هم.

[14] B, T, C, Y(b) ; عمر, for فکر.

[15] I(a), P, R, Z, T, Y(b), E, L, D ; کمالت, for جمالت.

[16] In I and B lines 10 and 11 are transposed.

[1] I ; نباشد, for نگردد.

آئینه در پیش آفتاب نهاد است

۲ بر در آن خیمه یا شعاع جبین است[2]

دیگر از آن جانبم نماز نباشد

۳ گر تو اشارت کني که قبله چنین است

گر همه عالم ز لوح فکر بشویند[3]

۴ عشق نخواهد شدن که نقش نگین است

گوشه گرفتم ز خلق و فایدهٔ نیست

۵ گوشهٔ چشمت بلای[4] گوشه نشین است

تا نه تصوّر کني که بیتو صبورم

۶ گر نفسی میزنم ز باز پسین است

حسن[5] تو هرجا که طبل عشق فرو کوفت

۷ بانگ بر آمد که غارت دل و دین است

سیم و زرم گو مباش و دولت[6] و اسباب

۸ روی تو دارم[7] که ملک روی زمین است

عاشق صادق بزخم دوست نمیرد[8]

۹ زهر مدابم بده که ماء معین است

---

[2] In I(a) this line is omitted.
[3] Y(b); بشویم, for بشویند
[4] I, S, R; برای, for بلای.
[5] I; مهر, for حسن.
[6] I(b), R, E, L, T, Y(a), Y(b), D; ملکت, for دولت : I; دنیا for do: In Z this hemistich runs as follows:—

گوزر و سیم مباش و نعمت و اسباب

[7] I(b), T, C, S, Y(b); خواهم, for دارم : B, I, R; بینم, for do.
[8] E, Y(a), Y(b), L, D; ننالد, for نمیرد.

سعدی ازین پس که راه پیش تو[9] دانست
۱۰ گر ره دیگر رود ضلال مبین است

۵۴

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [—‿—|—‿—|‿—‿—|‿‿—]

بنده وار آمدم بزنهارت ۱ که ندارم سلاح پیکارت
متّفق میشوم که دل ندهم ۲ معتقد میشوم دگر بارت
مشتري را بهای روی تو نیست ۳ من بدین مفلسي خریدارت
غیرتم هست و اقتدارم[1] نیست ۴ که بپوشم ز چشم اغیارت
گرچه بیطاقتم چو مور ضعیف ۵ میکُشم نفس و میکَشم بارت
نه چنان در کمند پیچیدي ۶ که مخلّص شود گرفتارت
من هم اول که دیدمت گفتم ۷ حذر از چشم مست خونخوارت
دیده شاید که بیتو برنکنم[2] ۸ تا نه بینم[3] فراق دیدارت
تو ملولي و دوستان[4] مشتاق ۹ تو گریزان و ما طلبکارت
چشم سعدی بخواب بیند خواب ۱۰ که ببستي[5] بچشم سحّارت
تو بدین هر دو چشم[6] خواب آلود ۱۱ چه غم از چشمهای بیدارت[7]

---

[9] I(a), Z, Y(a), L, E, D ; بکوی, for پیش.
[1] R, Z, E, Y(a), Y(b), D ; و is omitted before اقتدارم.
[2] I(b), S, R, P ; نکند, for نکنم.
[3] I(b), B, R, P, S, C, Y(b) : بیند, for بینم.
[4] R ; دیگران, for دوستان.
[5] I(a), T, C, Y(b) ; بیند, for بستي.
[6] I(a) ; چشمهای, for هر دو چشم.
[7] S ; بیمارت, for بیدارت.

۵۳

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [– ‿ – | ‿ – – | ‿ – – ‿ | – ‿ – | ‿ ‿ – ‿ | – – ‿ | – ‿ –]

۱ تا دستها کمر نکنی بر[1] میان دوست
بوسی[2] بکام دل ندهی[3] بر دهان دوست

۲ دانی حیات کشتهٔ شمشیر عشق چیست
سیبی گزیدن از رخ چون بوستان دوست

۳ بر[4] ماجرای خسرو و شیرین قلم کشید
شوری که درمیان من است و میان دوست

۴ خصمی که تیر کافرش اندر غزا نکشت
خونش بریخت ابروی همچون کمان دوست[5]

۵ دل رفت و دیده خون شد و جان[6] ضعیف ماند
و آنهم برای آنکه کنم جان فشان دوست

۶ روزی بپای مرکب تازی در افتمش[7]
گر کبر و ناز باز نه پیچد عنان دوست

۷ هیهات کام من که بر اید درین طلب
باشد که نام من برود برزبان دوست

---

[1] All MSS. except I(a) and all texts ; در, for بر.

[2] Y(a) ; بوسه, for بوسی.

[3] B, Z, E, L, D, Y(a) ; بزنی, for ندهی P ; ننهی, for do

[4] I, I(a), I(b), B, T, C, Y(b) ; در, for بر.

[5] In R lines 3 and 4 are omitted.

[6] I(b) ; جسم, for جان.

[7] B, Z, E, Y(a), L, D ; در اوفتم, for در افتمش.

چون جان سپردنیست بهر صورتی که هست
٨ در کوی عشق خوشتر و بر آستان دوست

با خویشتن همي برم این آرزو بخاک[8]
٩ وز خاک سربر آرم و پرسم نشان دوست

فریاد مردمان[9] همه از دست دشمن است
١٠ فریاد سعدي از دل نا مهربان دوست

٥٤

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [‿ ‿ — ‿ | — ‿ — — | ‿ ‿ — ‿ | — ‿ — —]

تن آدمي شریف است بجان آدمیّت
١ نه همین لباس رعنا[1] ست نشان آدمیّت

اگر آدمي بچشمست و دهان و گوش و بیني
٢ چه میان نقش دیوار و میان آدمیّت

خور و خواب و خشم و شهوت سبعیست[2] و جهل و ظلمت
٣ حیوان خبر ندارد ز جهان[3] آدمیّت

بحقیقت آدمي باش و گرنه مرغ باشد[4]
٤ که همي[5] سخن بگوید بزبان آدمیّت

---

[8] I, I(b), S, R, P, Z, C; شوق تا بخاک, for آرزو بخاک.
[9] I(b); دوستان, for مردمان.
[1] Y(b); زیبا, for رعنا.
[2] In all MSS. except I, and all texts; شغبیست, for سبعیست
[3] I(b), E, L, Z, Y(a), D; نشان, for جهان.
[4] E, L, Z, Y(a), D; دانم, for باشد.
[5] I(b), B, S, R, T, C, Y(b); همان, for همي.

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی
۵ که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت

اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد
۶ همه عمر زنده باشی بروان آدمیّت

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
۷ بدر آی تا ببینی طیران آدمیّت [a]

بنصیحت آدمی شو نه بخویشتن که سعدی
۸ هم از آدمی شنیدست بیان آدمیّت

۵۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [ـ ـ ‿ ‿ ـ ‿ ـ ‿ ‿ ـ ‿ ـ ـ ‿ ـ ‿ ـ]

چشمت خوش است و بر اثر خواب خوشتر است
۱ طعم دهانت از شکر ناب خوشتر است

زنهار از آن تبسّم شیرین که میکنی
۲ کز خندهٔ شکوفهٔ سیراب خوشتر است

شمعی به پیش روی تو گفتم که بر کنم
۳ حاجت بشمع نیست که مهتاب خوشتر است

دوش آرزوی خواب خوشم بود یکزمان [1]
۴ امشب نظر بروی تو از خواب خوشتر است

---

[a] In T and C the following line is inserted between 7 and 8 :—
رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند ٭ بنگر که تا چه حدّ است امکان آدمیّت

[1] T, C ; دمی, for زمان

در خوابگاه عاشق سر بر کنار دوست
۵ کیمخت خارپشت ز سنجاب خوشتر است
ز آن سوی بحر آتش اگر خوانیم بلطف
۶ رفتن بروی[2] آتشم از آب خوشتر است
ز آب روان و سبزه و صحرا و لاله زار
۷ با من مگو که چشم بر[3] احباب خوشتر است[4]
زهرم مده بدست رقیبان تندخوی[5]
۸ از دست خود بده که ز جلاب خوشتر است
سعدی دگر بگوشهٔ وحدت[6] نمیرود
۹ خلوت خوش است و خدمت اصحاب[7] خوشتر است
هر باب ازین کتاب نگارین که بر کنی
۱۰ همچون بهشت گوئی از آن باب خوشتر است

۵۶

Metre: [— — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — —] هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف

جان و تنم ایدوست فدای تن و جانت
۱ موئی نفروشم بهمه ملک جهانت

---

[2] I, Z, E, L, D, Y(a), Y(b) ; بسوی, for بروی.
[3] B, S, R, P, I ; در, for بر.
[4] In I(a) line 7 is omitted.
[5] Z, E, L, Y(a), D ; زشتخوی, for تندخوی : P, S, I ; تنگخوی, for زشتخوی.
[6] I(a), B, E, L, Z, Y(a), D, C ; خلوت, for وحدت.
[7] I(a), I(b), Y(b) ; صحبت احباب, for خدمت اصحاب.

شیرین‌تر ازان لب نشنیدم که سخن گفت
۲ تو خود شکري یا عسل است آبدهانت

یکروز عنایت کن و تیری بمن انداز
۳ باشد که تفرج بکنم دست و کمانت[1]

گر راه بگرداني و گر روی بپوشي
۴ من مینگرم گوشهٔ چشم نگرانت

بر سرو نباشد رخ چون بدر[2] منیرت
۵ با[3] ماه نباشد قد چون سرو روانت

آخر چه بلائی تو که در وصف نیائي
۶ بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت

گر عیب کنند بی خبر از حسن[4] تو ما را
۷ معذور بدارند[5] چو به بینند[6] بعیانت

حیفست چنین روی نگارین که بپوشي
۸ سودی بمساکین رسد آخر چه زیانت

باز آی که در دیده بماند است خیالت
۹ بنشین که بخاطر بگرفتست[7] نشانت

بسیار نباشد دلی از دست بدادن
۱۰ از جان رمقی دارم و هم برخي جانت

---

[1] B, Z, L, Y(a), Y(b), D, E ; کنم آن تیر, for بکنم دست.

[2] I(a), B, P, S, R, E, L, Y(a), Z, D ; ماه, for بدر.

[3] I(a), B, S, R, P, Z ; بر, for با.

[4] In all texts, and all MSS. except I ; هر کس که ملامت کند از عشق, for گر عیب کنند بی خبر از حسن.

[5] I, B, S, P, Z, C, Y(a), E, L, D , دارد, for دارند.

[6] I, I(a), P, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; بیند, for بینند.

[7] I(b), and all texts ; بنشسته است for بگرفتست.

دشنـــام کرم کردي و گفتـــي و شنیـــدم
۱۱ خـــرّم دل[8] سعـــدي که برآید[9] بزبانت

۵۷

Metre : رملِ مسدّسِ مقصور [– ⏑ – – | – ⏑ – – | – ⏑ –]

جان ندارد هرکه جانانیـــش نیســـت
۱ تنگ عیش است آنکه بستانیش نیست

هرکه را صورت نه بنـــدد سرّ عشـــق
۲ صورتی دارد ولی جانیـــش نیســـت

گـــر دلی داري بدلـــداری[1] سپـــار[2]
۳ ضایع آن کشور که سلطـــانیش نیست

چشـــم نـــابینـــا زمیـــن و آسمـــان
۴ ز آن نمي بیند که انسانیش[3] نیست

کامران آن دل که محبوبیش هست
۵ نیک بخت آن سر که سامانیش نیست

عـــارفـــان درویش صـــاحب درد را
۶ پادشـــا خوانند اگـــر نانیش نیست

ماجـــرای عقـــل پرسیـــدم ز عشـــق
۷ گفت معزول است و فرمانیش نیست

---

[8] I(a), I (b), B, S, R, P, Z ; تن, for دل.
[9] All texts and all MSS. except I ; بر آمد, for بر آید.
[1] I(a), R, Z ; بدلبندي, for بدلداري.
[2] R, I(b), B, T, C, P, S, Y(b) ; بدو, for سپار .
[3] L ; نورانیش, for انسانیش. In I(a), I(b), B, C, Y(b) lines 4 and 5 are transposed. In S line 4 is omitted.

درد عشق از تندرستی خوشتر[4] است

۸ گرچه غیر[5] از صبر درمانیش نیست

هرکه را با ماهروئی سر خوش[.] است

۹ دولتی دارد که پایانیش نیست

خانه زندان است و تنهائی ملال[6]

۱۰ هرکه چون سعدی گلستانیش نیست

۵۸

Metre: [مجتث مثمن مخبون مقطوع ‎ ‎‎[⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | – –

چو نیست راه برون آمدن ز میدانت

۱ ضرورتست چه گوی احتمال چوگانت

براستی که نخواهم بریدن[1] از تو امید

۲ بدوستی که نخواهم شکست پیمانت

اگر هلاک پسندی و گر بقا[2] بخشی

۳ بهر چه حکم کنی نافذ است فرمانت

اگر تو عید همایون بعهد باز آئی

۴ بخیلم ار نکنم خویشتن بقربانت

---

[4] B, C; بهتر, for خوشتر.
[5] I, S, R, Z; پیش, for غیر In P lines 8 (b) and 9 (a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).
[6] In all MSS. except I(b), and all texts; ضلال, for ملال.
[1] T, Z, C, L; بریده, for بریدن.
[2] I(b); عطا, for بقا: T, Y(b); شفا, for do.

مه دو هفته ندارد فروغ چندانی
۵ که آفتاب که میتابد[3] از گریبانت
اگر نه سرو که طوبی در آمدی در باغ
۶ خجل شدی چو بدیدی قد خرامانت
نظر بروی تو صاحبدلی نینداژد
۷ که بیدلش نکند چشمهای فتّانت
غلام همت شنگولیان و رندانم
۸ نه زاهدان که نظر میکنند پنهانت
بیا اگر همه بد کردهٔ که نیکت باد
۹ دعای نیکوان از چشم بد نگهبانت
بخاک پات که گر سر فدا کند سعدی
۱۰ مقصّراست هنوز از ادای احسانت

۵۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبونِ مقصور [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

چنان بموی[1] تو آشفته ام ببوی تو مست
۱ که نیستم خبر از هرچه در دو عالم هست
دگر بروی کسم دیده بر نمیباشد
۲ خلیل من[2] همه بتهای آذری بشکست

3 All texts have همي, for که مي.
1 I(a), I(b), I, R, Z, Y(b); بروی, for بموی.
2 I, I(a), I(b), B, S, P, R. Y; ما, for من.

مجـــال خواب نمیبـــاشدم ز دست خیال

۳ در سرای نشـــاید بر آشنـــایان بســـت

در قفـــس طلبد[3] هر کجـــا گرفتـــاریست

۴ من از کمند تو تا زنده ام نخواهم جست[4]

غلام همّت[5] آنم که پای •بند یکی[6] است

۵ بجـــانبـــی متعلّـــق شد از هزار برست

مطیـــع رای تو ام گر دلم بخواهی سوخت

۶ اسیـــر حکم تو ام گر تنم بخواهی خست

نمـــاز شـــام قیـــامت بهـــوش باز آید

۷ کسیکه خورده بود می ببـــامداد[7] الست

نگاه من بتـــو و دیگـــران بخـــود مشغول

۸ معـــاشران ز می وعارفان ز ساقی مســـت

اگـــر تو سرو خرامـــان ز پای ننشینـــی

۹ چه فتنها که بخیـــزد میان اهل نشســـت

بـــرادران و عـــزیزان[8] نصیحتـــم مکنیـــد

۱۰ که اختیار من از دست رفت چو[9] تیر از شست

حـــذر کنیـــد ز باران دیدهٔ سعـــدی

۱۱ که قطـــره سیل شود چون بیکدگر پیوست

[3] Z; خلاص می طلبد, for در قفس طلبد.
[4] R, P; رست, for جست.
[5] I(a), P, I; دولت, for همّت.
[6] I(b), S, R, T, Y(b); کسی, for یکی.
[7] R, I, I(b), T, Z, C; ز بامداد, for ببامداد.
[8] S, R, I; بزرگان, for عزیزان.
[9] All MSS. except I and R, and all texts; و, for چو: R; شد, for رفت.

خوش است نـــام تو بردن ولی دریغ بود

۱۲ ازین[10] سخن که بخواهند برد دست بدست

۶۰

[— — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — — ⏑ | ⏑ — —] هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور : Metre

چون عیش[1] گدایان بجهان سلطنتی نیست

۱ مجمـــوع‌تر از ملک رضا مملکتی نیست

گر منـــزلتی هست کسی را مگر ان را[2]

۲ کاندر نظـــر هیچ کسش منـــزلتی نیست

هرکس صفتـــی دارد و رنگی و نشانی[3]

۳ تو ترک صفت کن که ازین به صفتی نیست

پوشیـــده کســـی بینـــی فردای قیامت

۴ کامروز برهنه است و بر او عاریتی نیســـت

آنکس که درو معـــرفتی هست کدامست

۵ آنست که با هیچکسش معرفتی نیســـت[4]

سنگی و گیاهی که درو خاصیتی[5] هست

۶ از آدمی به[6] که درو منفعتـــی نیســـت

---

[10] I(b), B, S, I, P ; درین, for ازین.

[1] All texts and all MSS. except I ; ملک, for عیش

[2] I(b), B, R, I ; آنست, for آن را.

[3] S, R ; طریقی, for نشانی.

[4] In I(a), B and C, lines 4 and 5 are transposed. In S line 5 is omitted.

[5] I(a) ; منفعتی, for خاصیتی.

[6] I(a), S, E, L, Y(a), T, Z, D ; بهْ ز آدمی دان, for ز آدمی به.

درویش تو در مصلحت خویش چه دانی[7]
۷ خوشباش گرت نیست که بیمصلحتی نیست

آن دوست نباشد که شکایت کند از دوست[8]
۸ فریاد که برحال کسش[9] مرحمتی نیست

آن عاشق مجروح ندانی[10] که چه گفته است
۹ هر[11] خون که دلارام بریزد دیتی نیست[12]

راه ادب آنست که سعدی بتو اموخت
۱۰ گر گوش بداری به[13] ازین تربیتی نیست

۶۱

Metre : رمل مسدس مقصور [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

خوشتر از دوران عشق ایام نیست
۱ بامداد عاشقان را شام نیست

مطربان رفتند و صوفی در سماع
۲ عشق را آغاز هست انجام نیست

کام[1] هر جوینده را آخر است
۳ عارفان را[2] منتهای کام نیست

---

[7] B, I ; ندانی, for چه دانی.
[8] R ; یار, for دوست.
[9] I ; منش, for کسش.
[10] I ; نهودی, for ندانی.
[11] I ; بس, for هر.
[12] In I(a), I(b), B, S, R, T, C, 8(b) and 9(a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).
[13] I(b), R ; کنی بهلر, for بداری به : B, T, C, Y(b) ; کنی گوشتر, for do.
[1] I(a) ; کار, for کام.
[2] I(a), R, Z, Y(a), E, L, D, C ; عاشقان, for عارفان.

از هزاران در يكي گيرد سماع
۴ زانكه هركس محرم پيغام نيست
آشنايان ره بدين معني برند
۵ در سراى خاص بار عام نيست
تا نسوزد برنيايد بوى عود
۶ پخته داند كاين سخن با خام نيست
هركسي را نام معشوقي كه هست
۷ ميبرد معشوق ما را نام نيست[3]
سرو را با جمله زيبائي كه هست
۸ پيش اندام تو هيچ اندام نيست
مستي از من پرس و شور عاشقي
۹ آن[4] كجا داند كه دردآشام نيست
باد صبح و خاك شيراز آتشي است
۱۰ هركرا در وى گرفت[5] آرام نيست
خواب بى هنگامت از ره ميبرد
۱۱ ورنه بانگ صبح بى هنگام نيست
سعديا چون بت شكستي خود مباش
۱۲ خود پرستي كمتر از اصنام نيست[6]

---

[3] This line is omitted in I.
[4] T, C, Y(b); او, for آن.
[5] I(b); رسد, for گرفت.
[6] In I this hemistich runs as follows:—خود پرستيدن كم از اصنام نيست.

۶۲

Metre : مضارع مثمّن اخرب [ـــ ـــ ⏑ ـــ | ⏑ ـــ ـــ | ـــ ـــ ⏑ ـــ | ⏑ ـــ ـــ]

خوش میروي بتنها تنها فدای جانت
۱ مدهوش میکداري یاران مهربانت

در آینه نگه[1] کن تا خویشتن[2] به بیني
۲ وز[3] حسن خود بماند انگشت در دهانت

قصد شکار داري یا اتّفاق بستان
۳ عزمی درست باید[4] تا[5] میکشد عنانت

ای گلبن خرامان با دوستان نگه[6] کن
۴ تا نگذرد نسیمی بر ما ز بوستانت[7]

رخت سرای عقلم تاراج شوق[8] کردي
۵ ای دزد آشکارا مي بینم از نهانت

هر دم کمند زلفت صیدی دگر بگیرد
۶ پیکان غمزه در دل ز ابروی چون کمانت

---

[1] B, and all texts but T ; نظر, for نگه : I: طلب, for do.
[2] B, T, C: حسن خود, for خویشتن : Y(b) : روی خود, for do.
[3] All texts and I(a), P, B ; کز, for وز
[4] I(a) ; میلي درست باشد, for عزمی درست باید : T and Y(b) ; داري, for باید.
[5] D, Z ; یا, for تا.
[6] I(a) ; گذر, for نگه.
[7] In S, R, E, L, Y(a), Z, D. the following verse is inserted after line 4 :—
مشغول عشق جانان گو عاشقی است صادق * در والا دوست میرد چون من بر آستانت
N.B.—The first hemistich occurs in ode 147, line 7.
[8] B ; عشق, for شوق.

دانی چرا نخفتم تو بادشاه حسنی[9]

۷ خفتن حرام باشد برچشم پاسبانت

ما را نمی برارزد[10] باوصلت آشنائی

۸ مرغی نکوتر از من باید هم آشیانت

من آب زندگانی بعد از تو می نخواهم

۹ بگذار تا بمیرم بر خاک آستانت

من فتنهٔ زمانم و آن دوستان که داری

۱۰ بیشک نگاه دارند از فتنهٔ زمانت

سعدی چون دوست داری آزاد باش و فارغ[11]

۱۱ ور دشمنی بباشد با[12] هرکه در جهانت

۶۳

Metre : هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ ∪ — ∪ — ∪ ∪ — —]

خوش میرود آن پسر که برخاست ۱ سرویست که میرود چنین راست

ابروش کمان[1] قتل عاشق ۲ گیسوش کمند عقل داناست

بالای چنین اگر در اسلام ۳ گویند که هست زیر[2] و بالاست

---

[9] Z, L, E, Y(a), D ; ای بادشاه خوبان, for تو بادشاه حسنی : I(a) has وقتی, for حسنی.

[10] I(b) ; برآید, for برارزد : L ; بر آرد, for do : I(a), B, S, P, R and all texts but L and Y(a) ; برازد, for do : I ; گدارد, for do.

[11] I(a), I(b), B, Y(b) ; ایمن, for فارغ.

[12] E, L, Y(a), Z, D ; ز, for با.

[1] I ; صید, for کمان.

[2] In I(a), I(b), S, R, I, و is omitted after زیر.

ای آتش خرمن عزیزان ۴ بنشین که هزار فتنه برخاست[3]

بی جرم بکش که بندهٔ مملوک ۵ بی شرع ببر که خوان یغماست

دردت بکشم که درد داروست ۶ خارت بخورم که خار خرماست

انگشت نمای خلق گشتن[4] ۷ زشت است و لیک با تو زیباست

باید که سلامت تو باشد ۸ سهل است ملامتی که بر ماست

جان در قدم تو ریخت سعدي ۹ وین منزلت از خدای میخواست

خواهي که دگر حیات یابد[5] ۱۰ یکبار بگو که کشتهٔ ماست

٦٤

Metre: رمل مثمن مخبون مقطوع مسبّغ [– ⏒ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏓]

خبرت هست که بی روی تو آرامم نیست ۱ طاقت بار فراق این همه[1] ایّامم نیست

خالي از ذکر[2] تو عضوی چه حکایت باشد ۲ سر موئی بغلط بر[3] همه اندامم نیست

میل آن دانهٔ خالم نظری بیش نبود ۳ چون بدیدم رهٔ بیرون شدن از دامم نیست

شب بر آنم که مگر[4] روز نخواهد بودن ۴ بامدادت که[5] ببینم طمع شامم نیست

---

3 C; برپاست, for برخاست.

4 All texts and all MSS. except I; بودن, for گشتن.

5 S, P; باشد, for یابد.

1 R; و غم, for این همه.

2 S; یاد, for ذکر.

3 All texts and all MSS. but I; در, for بر.

4 I(b); دگر, for مگر.

5 T, Y(b); چو, for که.

شم از آنروز که برکردم و رویت دیدم
۵ بهمین دیده سر دیدن اقوامم [6] نیست

گر همه شهر بجنگم بدر آیند و خلاف
۶ منکه در خلوت خاصم خبر از عامم نیست

نه بزرق آمده ام تا بملامت بروم
۷ بندگي ورزم [7] اگر عزّت و اکرامم نیست

بخدا و بسراپای تو کز دوستیت [8]
۸ خبر از دشمن و اندیشه [9] ز دشنامم نیست [10]

نازنینا مکن آن جور که کافر نکند
۹ ور جهودي بکند بهره ز [11] اسلامم نیست

دوستت [12] دارم اگر [13] لطف کني ور [14] نکني
۱۰ بدو چشم تو که چشم از تو بانعامم [15] نیست

سعدیا نامتناسب حیوانی باشد
۱۱ هرکه [16] گوید که دلم هست و دلارامم نیست

---

[6] I(a), I(b) ; اقدامم, for اقوامم.
[7] I(b), R, B, S, P, I, T, C, Y(b) ; لازم, for ورزم.
[8] In T, C, Y(b), this hemistich runs thus :—
بسراپائی تو ای دوست که از دوستیت
[9] In I ز is omitted after اندیشه.
[10] In P line 8 is omitted.
[11] I ; در, for ز.
[12] All MSS. but B, and all texts except T ; دوست, for دوستت.
[13] P, R, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D ; اگرم, for اگر : I(a) ; تو اگر, for do. : I(b) ; که اگر, for do.
[14] E, Z, Y(a), L, D ; یا, for ور.
[15] I ; بر, for به.
[16] I(a), I(b) ; آنکه, for هرکه.

۶۵

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏓ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏓]

دوشم آن سنگدل پریشان داشت ۱ یار دل برد و دست برجان داشت

دیده در مي‌فشاند در دامن ۲ گوئیا آستین مرجان داشت

درد هجران بناله به نشود[1] ۳ ور نه نالیدمی چه درمان داشت

مي نپنداشتم که روز شود ۴ تا بدیدم سحر که پایان داشت

در باغ بهشت بکشود[2] ست ۵ باد گوئی کلید رضوان داشت

غنچه دیدم که از نسیم صبا ۶ همچو من دست در گریبان داشت

که نه تنها منم ربودهٔ عشق ۷ هر گلی بلبلی سحرخوان[3] داشت

رازم از پرده بر ملا افتاد ۸ چند شاید بصبر پنهان داشت

سعدیا ترک جان بباید گفت ۹ که بیکدل دو دوست نتوان داشت

۶۶

Metre : رملِ مثمّن مقصور [— ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ — | — — ⏑ —]

دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است

۱ هرکه ما را این نصیحت میکند بیحاصل است

یار زیبا گرهزارش وحشت از ما[1] بر دل است

۲ بامدادان روی او دیدن صباحي مقبل است

---

1 In I this hemistich runs as follows :—اندرونم ز شوق مي‌سوزه.

2 All MSS. but I(b), S, and all texts except Y(b) ; بکشوده‌ند, for بکشوده‌ست.

3 All texts and all MSS. but I. I(a) ; غزلخوان for سحرخوان.

1 P, I, S, Y(b) ; وی, for ما

آنکــه در چاه زنخــدانش دل بیچــارگان

۳ چون ملک محبوس در زندانِ چاه بابل است

پیش ازین من دعوي پرهیــزگاري کردمی

۴ باز میگویم که هر دعوي که کردم باطــل است

زهر نزدیک خردمنــدان اگرچه قاتل است

۵ چون ز دست دوست میگیري شفای عاجل است

من قدم بیرون نمي یارم نهاد از کوی دوست[2]

۶ دوستان معــذور داریدم که پایم در گل است[3]

باش تا دیوانه خواننــدم[4] همــه فرزانگان

۷ ترک جان نتوان گرفتن تا تو گوئي[5] عاقل است

آنکه میگــوید نظر بر منظــر[6] خوبان مکن

۸ او همین[7] صورت همي[8] بیند ز معني غافل است

ساربان آهسته ران کآرام جان در محمل است

۹ اشترانرا[9] بار برپشت است و ما را بر دل است

گر بصد منزل فراق افتد میان ما و دوست

۱۰ همچنانش درمیان جان شیرین منزل است

سعدیا سهل است با هرکس گرفتن دوستي

۱۱ لیک چون پیوند شد خود[10] بازکردن مشکل است

---

[2] R ; بار, for دوست.

[3] In P lines 6 to 11 are omitted.

[4] I, I(b), S, T, Z, C, Y(b) ; گویندم, for خواندم.

[5] B ; بگوئي, for تو گوئي.

[6] I(b), B, S ; در, for بر : I ; صورت, for منظر.

[7] All texts, and all MSS. except I and R ; خودبین, for همین.

[8] I(b) ; نهي, for همي.

[9] I, I(a), I(b), S, Z ; چارپایانرا, for اشترانرا.

[10] I and B ; خو, for خود.

۶۷

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [ــ ــ ᴗ | ᴗ ــ ــ ᴗ | ᴗ ــ ــ ᴗ | ᴗ ــ ــ]

دیگر نشنیدیم چنین فتنه که برخاست
۱ از خانــه برون آمد و بازار بیاراست

در وهم نگنجد که چه دلبند و چه شیرین
۲ در وصف نیاید که چه مطبوع و چه زیبا ست

صبر و دل و دین میبرد[1] و طاقت و آرام
۳ از زخم پدید است که بازوش[2] تواناست

از بهر خدا روی[3] مپوش از زن و از مرد
۴ تا صنع خدا مینگرند از چپ و از راست

چشمی که ترا بیند و در[4] قدرت[5] بیچون
۵ مدهوش نماند نتوان گفت که بیناست

دنیـــا بچــه کار آید و فردوس چه باشد
۶ از بار خدا به ز تو حاجت نتوان خواست

فریاد من از دست غمت عیب نباشد
۷ کاین درد نپندارم[6] ازان من تنها ست

با جـــور و جفـــای تو نسازیم چه سازیم
۸ چون زهره و یارا نبـــود چاره مـــدارا ست

---

[1] I; رود, for برد.
[2] S; با زور, for بازوش.
[3] I(b); زلف, for روی.
[4] R; از, for در.
[5] I(b); حضرت, for قدرت.
[6] S; ندانم که, for نپندارم.

از روی شما صبر نه صبر است که زهر است [7]

۹ وز دست شما زهر نه زهر است که حلوا ست

آن کام و دهان و لب و دندان[8] که تو داري

۱۰ عیش است ولی تا ز برای که مهیّا ست

گر خون من و جملهٔ عالم تو بریزي

۱۱ اقرار[9] بیاریم که جرم از طرف ما ست

تسلیم تو سعدي نتواند که نباشد

۱۲ گر سر بنهد ور ننهد دست تو بالاست

۶۸

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ‿ ‿ — ‿ — ‿ — —]

دیدار تو حلّ مشکلات است ۱ صبر از تو خلاف ممکنات است

دیباچهٔ صورت بدیعت[1] ۲ عنوان کمال حسن[2] ذات است

لبهای تو خضر اگر بدیدي ۳ گفتي لب چشمهٔ حیات است

بر کوزهٔ آب نه دهانت[3] ۴ بردار[4] که کوزهٔ نبات است

ترسم تو[5] بسحر غمزه یک روز ۵ دعوي بکني[6] که معجزات است

زهر از قبل تو نوش دارو ست ۶ فحش از دهن تو طیّبات است

---

7 I ; موت, for زهر.

8 I(b) ; لب خندان, for لب و دندان.

9 R ; انصاف بداهیم, for اقرار بیاریم. *N.B.*—In P odes from 65 to 98 are omitted under Tayyibāt.

1 I ; لطیفت, for بدیعت.

2 In B, Z, E, L, Y(a), Y(b) و is inserted after حسن.

3 In all texts and all MSS. but I ; دهانرا, for دهانت.

4 I(a), I(b), S, R, I, C, Y(b) ; باز آر, for بردار.

5 B, Z, E, Y(a), Y(b) ; که, for تو.

6 I(b), L ; نکني, for بکني.

عهد تو و توبهٔ من از عشق ۷ مي بینم و هردو بی ثبات است

چون روی[7] تو صورتی ندیدیم ۸ در شهر که مبطل صلوٰت است

آخر نگهی بسوی ما کن ۹ کاین دولت[8] حسن را زکوٰة است

چون تشنه بسوخت در بیابان ۱۰ چه فایده گر جهان فرات است[9]

سعدي غم نیستي ندارد ۱۱ جان دادن عاشقان نجات است

۶۹

Metre: [مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ] [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | ‿‿ –]

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است

۱ ز عشق تا بصبوري هزار فرسنگ است

برادران طریقت[1] نصیحتم[2] مکنید

۲ که توبه در رهٔ عشق ابگینه و[3] سنگ است

دگر بخفیه نمیبایدیم شراب و سماع

۳ که نیکنامي در دین عاشقان ننگ است

چه تربیت شنوم یا چه مصلحت بینم

۴ مرا که چشم بساقي و گوش بر چنگ است

بیادگار کسی دامن نسیم صبا

۵ گرفته ایم و دریغا[4] که باد در چنگ است

---

7 All texts and all MSS. but I ; ما خود چو, for چون روی

8 I ; نعمت, for دولت.

9 In I(a) lines 9 and 10 are transposed.

1 S ; وعزیزان, for طریقت.

2 I(b) ; ملامتم, for نصیحتم.

3 S ; بر, for و.

4 All texts and all MSS. but I ; چه حاصل, for دریغا

۵ بخشم رفتۀ ما را که میبرد پیغام
۶ بیا که ما سپر انداختیم اگر جنگ است

بکش چنانکه تو دانی[5] که بیمشاهدهٔ ات
۷ فراخنای جهان بر وجود ما تنگ است

ملامت از دل سعدی فرو نشوید عشق
۸ سیاهی از حبشی چون رود که خود رنگست

۷۰

Metre: رملِ مثمنِ مخبونِ محذوف [‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ ‒ | ‒ ⏑ ⏑ ‒]

دوستدارم که بپوشی رخ همچون قمرت
۱ تا چو خورشید نه بینند بهر بام و درت

جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش
۲ گر در آینه به بینی برود دل ز برت

جای خنده است سخن گفتن شیرین پیشت
۳ کآب حیوان[1] چو بخندی برود از شکرت

راه آه سحر از شوق نمییارم داد
۴ تا مبادا[2] که بشوراند خواب سحرت

هیچ پیرایه زیادت نکند حسن ترا
۵ هیچ مشّاطه نیارآید ازین خوبترت

---

[5] I; تونهی, for تو دانی.

[1] I; شیرین, for حیوان.

[2] I(a), I(b), S, Z; نبایه, for مبادا.

بارها گفته ام این روی بهرکس[3] منمای
۶ تا تأمّل نکند دیدهٔ هر بی بصرت

باز گویم نه که این صورت و معنی که تراست
۷ نتواند که به بیند مگر اهل نظرت

راه صد دشمنم از بهر تو میباید داد
۸ تا یکی دوست به بینم که بگوید خبرت[4]

آنچنان سخت نیاید[5] سر من گر برود
۹ نازنینا که پریشانی مونی ز سرت

غم آن نیست که بر خاک نشیند سعدی
۱۰ زحمت خویش نمیخواهد بر رهگذرت

۷۱

Metre: رملِ مثمنِ مخبونِ مقصور [‿ – ‿ ‿ | – ‿ ‿ | – – ‿ ‿ | – – ‿ ‿ –]

دل نماند است که گوی خم چوگان تو نیست
۱ خصم را پای گریز از سر میدان تو نیست

تا سر زلف پریشان تو در جمع آمد
۲ هیچ مجموع ندانم[1] که پریشان تو نیست

در تو حیرانم و اوصاف معانی که تراست
۳ و اندر آن کس که بصر دارد و حیران تو نیست

[3] Z, E, L, Y(a); بمردم, for بهرکس.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] I(a); نباشد, for نیاید.
[1] Y(b); ندیدم, for ندانم.

آن چه عیب است که در صورت زیبای[2] تو هست

۴ و آن چه سحراست که در غمزهٔ فتّان تو نیست

آب حیوان نتوان گفت که در عالم هست

۵ گر چنان است که در چاه زنخدان تو نیست

از خـــدا آمدهٔ آیت رحمت بر خلـــق

۶ و آن کدام آیت لطفست که در شان تو نیست

گر ترا هست شکیب از من و امـــکان فراغ

۷ بوصالت که مرا طاقت هجران تو نیست

تو کجا نالیٌ ازین خار که در پای من است

۸ یا چه غم داري ازین درد که بر[3] جان تو نیست

دردی از حسرت دیدار تو دارم که طبیب

۹ عاجز آمد که مرا چاره[4] و درمان تو نیست

آخر ای کعبـــهٔ مقصـــود کجا افتـــادي

۱۰ که خود از هیـــچ طرف حدّ بیابان تو نیست

گر براني چکنـــد بنـــدہ که فرمان نبـــود

۱۱ ور بخواني عجب از غایت احسان تو نیست[5]

سعـــدیا شایـــد اگر در طلـــب یار عزیـــز

۱۲ جان شیرین بدهي کان ویست آن تو نیست[6]

---

[2] I(a) ; مطبوع, for زیبای.

[3] I(b), B, R, T ; در, for بر.

[4] In all texts but Z, and all MSS. except I و is omitted after چارهٔ.

[5] This line is omitted in I.

[6] This line is only found in I ; in all other MSS. and texts the following is substituted for it :—

سعدي از بند تو هرگز بدر آید هیهات * بلکه حیفست بر آن کس که بزندان تو نیست

۷۲

Metre: رملِ مسدّسِ مقصور [ـ ب ـ ـ | ـ ب ـ ـ | ـ ب ـ]

درد عشق از تندرستي خوشتر است
۱ ملک[1] درویشي ز هستي خوشتر است

عقل بهتر مي نهند از کاینات
۲ عارفان گویند مستي خوشتر است

خودپرستي خیزد از دنیا و جاه
۳ نیستي از خود[2] پرستي خوشتر است

چون گران باران بسختي میروند
۴ هم سبکباري و چستي خوشتر است

سعدیا چون دولت و فرماندهي
۵ مي نماند زیر[3] دستي خوشتر است

۷۳

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ب ب ـ ـ | ب ب ـ ـ | ب ب ـ ـ | ب ب ـ]

در من این هست که صبرم ز نکورویان نیست
۱ از[1] گل و لاله گزیر است و ز[2] گلرویان نیست

---

[1] C; بلکه, for ملک.

[2] All texts and all MSS. except I, I(a), R; و حق, for لا خود.

[3] All texts and all MSS. except I; تنگ, for زیر.

[1] All texts and all MSS. except I; ور, for لا.

[2] I: گلبوبان, for گلرویان.

دل گم کردهٔ در این شهر نه من میجویم

۲ هیچکس نیست که مطلوب مرا جویان نیست

آن پریزادهٔ مه پاره که منظور[3] من است

۳ کس ندانم که بجان در طلبش پویان نیست

ساربانا خبر دوست بیاور که مرا

۴ خبر از دشمن و اندیشه[4] ز بدگویان نیست

مرد باید که جفا بیند و منّت دارد

۵ نه بنالد که مرا طاقت بدخویان نیست

عیب سعدی مکن ای خواجه[5] اگر آدمئی

۶ کآدمی نیست که میلش بپریرویان[6] نیست .

۷۴

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

دوش دور از رویت ایجان[1] جانم از غم تاب داشت

۱ ابر چشمم بر رخ از سودای دل[2] سیلاب[3] داشت

از تفکّر عقل مسکین پایمال عشق[4] شد

۲ با[5] پریشانی دل شوریدهٔ چشم[6] خوابداشت

---

3 All texts and all MSS. but I ; دلبند, for منظور.

4 In I and Y(b) ز is omitted after اندیشه.

5 B, T, C, Y(b) ; دوست, for خواجه.

6 I(a) ; نکورویان, for پریرویان.

1 S ; روی تو جان, for رویت ایجان.

2 I ; تو, for دل.

3 I(b) ; خوناب, for سیلاب.

4 In I this hemistich runs as follows :— بر تفکّر عقل مسکین پایگاه صبر دید

5 I ; بر, for با.

6 All MSS. except I, and all texts but T ; چشمم, for چشم.

کوس غارت زد فراقت گرد شهرستان دل

۳ شحنهٔ عشقت سرای عمر[7] در طبطاب داشت

نقش نامت کرد[8] دل محراب[9] تسبیح وجود

۴ تا سحر تسبیح گویان روی در محراب داشت

دیده ام میجست گفتندم که[10] بینی روی دوست

۵ عاقبت معلوم کردم[11] کاندرون[12] سیماب داشت

روزگارم عشق خوبان شهد فایق مینمود

۶ باز دانستم که شهد آلوده زهر ناب داشت[13]

سعدی این ره مشکل افتاد است در دریای عشق

۷ کاول[14] و آخر صبوری اندکی پایاب داشت

۷۵

Metre: خفیف مسدس مخبون مقطوع مسبغ [— ⏑⏑ | — ⏑ — — ⏑ | — — ⏑ ⏑]

روز وصلم قرار دیدن نیست ۱ شب هجرانم آرمیدن نیست

طاقت سر بریدنم باشد ۲ وز حبیبم سر بریدن نیست

مطرب از دست من بجان آمد ۳ که مرا طاقت شنیدن نیست

---

7 T, C, Y(b); عقل, for عمر. In I(a) this line is omitted.

8 I, Y(b); گردهٔ, for کرد.

9 All texts and all MSS. except I, I(b) insert و after محراب.

10 I(b), C, Y(b), T; به, for که: I, S; نه, for که; I(b), S, C, T, Y(b); و is inserted before گفتندم.

11 All texts and all MSS. except I; خوش درفشان بود چشم, for عاقبت معلوم کردم.

12 All MSS. and all texts except C, Y(b); کاندرو, for کاندرون.

13 In all texts, and all MSS. except I, line 6 runs as follows:—
آسمان آغاز کارم سخت شیرین مینمود * کی گمان بردم که شهد آلوده زهر ناب داشت

14 In all texts and all MSS. except I, I(a); اول, for کاول.

دست بیچاره چون بجان نرسید ۴ چاره جز پیرهن دریدن نیست

ما خود افتادگان مسکینیم ۵ حاجت دام گستریدن نیست

با خداوندگاری افتادیم ۶ کش سر بنده پروریدن نیست

دست در خون عاشقان[1] داری ۷ حاجت تیغ برکشیدن نیست

گفتم ای بوستان روحانی ۸ دیدن میوه چون[2] چشیدن نیست

گفت سعدی خیال خیره مبند[3] ۹ سیب سیمین برای چیدن نیست

۷۶

Metre :
[– ⏑̲ | – ⏑ – ⏑ | – ⏑ ⏑ | – ⏑ – ⏑] مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

ز من مپرس که در[1] دست او دلت چونست

۱ ازو بپرس که انگشتهاش در خون است

وگر[2] حدیث کنم تندرست را چه خبر

۲ که اندرون جراحت رسیدگان چون است

بحسن[3] طلعت لیلی نگاه می نکند

۳ فتاده در پی بیچارهٔ که مجنون است

خیال روی کسی در سر است هر کس را

۴ مرا خیال کسی کز خیال بیرون است

---

[1] S ; دوستان, for عاشقان.
N.B.—In I lines from 4 to 7 are omitted.
[2] All MSS. except R, and all texts but T, Y(a) ; گزیدن, for چشیدن.
[3] I(a) ; مهر, for مبند.

[1] All texts and S ; از, for در.
[2] B and all texts ; اگر, for وگر.
[3] In I, S, T و is inserted after بحسن.

خجسته روز کسی کز درش تو باز آئی

۵ که بامداد بروی تو فال میمون است

چنین شمایل موزون و قدّ خوش که تراست

۶ بترک عشق[4] تو گفتن نه طبع موزون است

اگر کسی بملامت ز مهر[5] بگریزد

۷ مرا بهر چه تو گوئي ارادت افزون است

نه پادشاه منادي زدست[6] که می مخورید[7]

۸ بیا که چشم و دهان تو مست و میگون است

کنار سعدي از آنروز کز تو دور افتاد

۹ از آب دیده تو گوئي کنار[8] جیحون است

۷۷

Metre : منسرح مثمّن مطوی منحور [‒ ◡ ◡ ‒ | ‒ ◡ ‒ ◡ | ‒ ◡ ◡ ‒ | ‒ ‒]

سرو چمن پیش اعتدال تو پست است

۱ روی تو بازار آفتاب شکست است

شمع فلک با هزار مشعل انجم

۲ پیش وجودت[1] چراغ باز نشست است

---

[4] I(a); وصل, for عشق.

[5] All texts and I(a), I(b), B; عشق بر گردد, for مهر بگریزد: S; یلو بر گردد, for do.

N.B.—This line is omitted in R.

[6] I(a); کند, for زدست: I(b), T, L, E, Y(a), Y(b), D, C; زند, for do.: R; زند, for do.

[7] I(a), B, S, T, Z, Y(a), E, D; نخورید, for مخورید.

[8] I(a), T, L, E, Y(a), Y(b), D; که رود, for کنار.

[1] I(a), S; وجودش, for وجودت: I(b); دو چشمت, for وجودت.

توبه کند مردم از گناه بشعبان
۳ در رمضان بین که[2] چشمهاى تو مست است

با همه زور آوری و مردی و شیری[3]
۴ مرد ندانم که از کمند تو جست است

این یکی از دوستان بتیغ تو کشته است
۵ و آن دگر از عاشقان بتیر تو خسته است

دیده بدل میبرد شکایت[4] منظور[5]
۶ دیده نداند که دل بمهر تو بسته است

دست طلب داشتن ز دامن معشوق
۷ پیش کسی گو کش اختیار بدست است

با چو تو روحانیٔ تعلّق خاطر
۸ هرکه ندارد دد است[6] و نفس[7] پرست است

منکر سعدی که ذوق عشق ندارد
۹ نی شکرش در دهان تلخ کبست است

۷۸

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ —]

سفر دراز نباشد بپای طالب دوست
۱ که زندهٔ ابد است آدمی که کشتهٔ اوست

---

[2] I(a), I(b), B, S, R, T, Z ; نیز, for بین که.
N.B.—In I(a) lines 2 and 3 are transposed.

[3] I(b) ; تندی, for شیری. N.B.—In I(a) line 4 is omitted.

[4] All texts and all MSS. but I(a) ; حکایت, for شکایت.

[5] I(a), I(b), S, R, B, T, C, Y(b) ; مجنون, for منظور.

[6] I(a), I(b), B, S, R, Z, T, C ; دواب, for دد است : I(b), S, T, C, Z, omit و after ددست.

[7] T ; خویش, for نفس.

شراب خوردهٔ معني چو[1] در سماع آید
٢ چه جای جامه که بر خویشتن بدرد پوست

هر آنکه با رخ منظور[2] ما نظر دارد
٣ بترک خویش بگوید که تُرک[3] عربده جوست

حقیر تا نشماري تو آب چشم فقیر
٤ که قطره قطره باران چو باهم آید جوست

نمیرود که کمندش همي‌برد مشتاق
٥ چه جای پند نصیحت کنان بیهده گوست

چو درمیانهٔ خاک اوفتادهٔ بیني
٦ از او بپرس که چوگان ازآن مپرس که گوست

چرا و چون نرسد بندگان مخلص را
٧ رواست گر همه بد میکني بکن که نکوست

کدام سرو سهي راست با وجود تو قدر
٨ کدام غالیه را پیش خاکپای تو بوست

بسی بگفت خداوند عقل و نشنیدم
٩ که دل بغمزهٔ خوبان مده که سنگ و سبوست

هزار دشمن اگر بر سرند سعدي را
١٠ بدوستی که نگوید بجز حکایت دوست

بآب دیدهٔ خونین نوشته صورت[4] حال
١١ نظر بصفحهٔ اوّل مکن که تو بر توست

---

1 S; که, for چو.

2 I(b); مطبوع, for منظور.

3 I, I(b), B, R, S, Z, E, L, D, Y(a); خصم, for ترک: T, C, Y(b) یار, for do.

4 I(a), I(b), S, R, T; قصه, for صورت.

۷۹

Metre: هزج مسدّس مقصور [ـ ـ ـ ں ا ـ ـ ـ ں ا ـ ـ ـ ں]

۱ شـــراب از دست خـــوبان سلسبیل است
و گر خود خون میخـــواران سبیل است[1]

۲ نمیـــدانـــم رطب را چاشنی چیست
همی بینـــم[2] که خرما بر نخیـــل است

۳ سر انگشتـــان خاضب[3] دلفـــریبش
نه در حنّـــا که در خـــون قتیـــل است

۴ الا ای کاروان محـــمـــل مـــرانـــید[4]
کـــه ما را بنـــد برپای رحـــیـــل است

۵ هـــر آن شب در[5] فـــراق روی لیلـــی
که بر مجنون رود[6] لیلی[7] طویـــل است

۶ کمنـــدش میـــدوانـــد پای مشتـــاق
بیـــابان را نپـــرسد چنـــد میـــل است

[1] In I(b) this hemistich runs as follows :— و گر خون میخورود آن هم سهل است : B, L, Y ; دگر, for وگر.
[2] S, Z ; دانم, for بینم.
[3] I, T, Y(b) ; صاحب, for خاضب : I(a) and all texts but T, Y(b) ; نغز و, for do.
[4] S, R, I, T, Z, C ; برانید, for مرانید.
[5] I(a), B, S, R, E, L, Y(a), Y(b), Z, D ; کز, for در.
[6] B ; بمجنون بگذرد, for که بر مجنون رود.
[7] I(b) ; سالی, for لیلی.

نه وسمه است آن بدلبندی خضیب است
۷ نه سرمه است آن بجادوئی کحیل است [8]

چو مور افتان و خیزان رفت باید
۸ و گر خود ره بزیر پای پیل است

حبیب آنجا که دستی بر فشاند
۹ محبّ ار سر نیفشاند بخیل است

از ما گر طاعت آید [9] شرمساریم
۱۰ از ایشان گر قبیح آید جمیل است

بدیل دوستان گیرند و یاران
۱۱ ولیکن شاهد ما بی بدیل است

سخن بیرون مگوی از عشق سعدی
۱۲ سخن عشق است و دیگر [10] قال و قیل است

۸۰

Metre:
[ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

شب فراق که داند که تا سحر چند است
۱ مگر کسیکه بزندان عشق [1] در بند است

بگفتم از غم دل [2] راه بوستان گیرم
۲ کدام سرو ببالای دوست مانند است

---

[8] In I(b) this hemistich runs thus :—
نه چشمست آن بجادوئی خطیل است

[9] In all texts and all MSS. except I; اگرچه ما بطاعت, for زما گر طاعت آید.

[10] I(a), I(b); باقي, for دیگر

[1] S; شوق, for عشق.

[2] S, Z; تو for دل.

پیام ما[3] که رساند بیار مهرگسل
۳ که برشکستي و ما را هنوز پیوند است

قسم بجان تو خوردن[4] طریق عزت نیست
۴ بخاکپای تو کآن هم عظیم سوگند است

که با شکستن پیمان و برگرفتن[5] دل
۵ هنوز دیده بدیدارت آرزومند است

بیا که برسر کویت بساط چهرهٔ ماست
۶ بجای خاک که در زیر پایت افگند است

خیال روی تو بیخ امید بنشاند است
۷ بلای عشق تو بنیاد صبر برکند است

عجبتر آنکه تو مجموع اگر قیاس کني
۸ بزیر هر خم[6] موئی دلی پراگند است

اگر برهنه نباشي که شخص بنمائي
۹ گمان برند که پیراهنت گل آگند است

ز دست رفته نه تنها منم درین سودا
۱۰ چه دستها که ز دست تو برخداوند است

فراق یار که پیش تو برگ کاهی نیست
۱۱ بیا و بر دل ما بین که کوه الوند است

ز ضعف طاقت آهم نماند و ترسم خلق
۱۲ گمان برند که سعدي ز دوست خورسند است

---

[3] In all texts and all MSS. except I(b); من, for ما.
[4] I(a), R, C, E, L, Y(a), Y(b), D; گفتن, for خوردن.
[5] I(a), R; برگسستن, for برگرفتن.
[6] R and all texts except T, Y(b); بن, for خم.

۸۱

Metre: رجزِ مثمّنِ مطوي مخبون [‒ ᴗ ‒ ᴗ | ‒ ᴗ ᴗ ‒ | ᴗ ‒ ᴗ ‒ | ᴗ ᴗ ‒ ᴗ ‒]

صبحدمی که بر کنم دیدهٔ بروشنائیت
۱ بر در بندگي[1] زنم حلقهٔ آشنائیت

سر بسریر سلطنت بندهٔ فرو نیاورد
۲ گر بتوانگري رسد نوبتی از گدائیت

پردهٔ اگر بر افگني وه که چه فتنها بود
۳ چون پس پردهٔ میرود این همه دلربائیت

گوشهٔ چشم مرحمت بر صفّ عاشقان فگن
۴ تا شب رهروان شود روز بروشنائیت

سر ننهند بندگان بر خط پادشاه اگر
۵ سر ننهد[2] به بندگي بر خط پادشاهیت

خلق جزای هر عمل بر در کبریای تو
۶ عرضه همي دهند و ما قصّه بیوفائیت[3]

وقتی اگر برانیم بندي دوزخم مکن[4]
۷ کآتش آن فرو کشد گریه ام از جدائیت

راه تو نیست سعدیا کم زني و مجرّدي
۸ تا بخیال در بود پیري و پارسائیت

---

[1] I(b), S, R, Z; آسمان, for بندگي.
[2] All MSS. and all texts except L; بنهد, for ننهد.
[3] In I(a) and T this line is omitted.
[4] All texts and all MSS. except I(a); بکن, for مکن.

۸۲

Metre : رملِ مثمّنِ مقصور [ــ ◡ ــ ــ | ــ ◡ ــ ــ | ــ ◡ ــ ــ | ــ ◡ ــ]

صبحدم خاکی بصحرا برد باد از کوی دوست
۱ بوستان در عنبرسارا گرفت از بوی دوست

دوست گر با ما بسازد دولتی باشد عظیم
۲ ور نسازد می بباید ساختن با خوی دوست

گر قبولم میکند مملوک خود می پرورد
۳ ور براند پنجه[1] نتوان کرد با بازوی دوست

هرکرا خاطر بروی دوست رغبت میکند
۴ بس پریشانی بباید بردنش چون موی دوست

دیگرانرا عید گر فرداست ما را ایندم است
۵ روزه داران ماه نو بینند[2] و ما ابروی دوست[3]

دشمنم را بد نمیخواهم که آن بد بخت را
۶ این عقوبت بس که بیند دوست همزانوی دوست

هرکسی بیخویشتن جولان عشقی میکند
۷ تا بچوگان که خواهد افتادن[4] گوی دوست

هرکسی را دل بصحرائی و باغی میرود
۸ هرکس از سوئی بدر[5] رفتند وعاشق[6] سوی دوست

---

[1] B, S, Y(a), E, L, D, C, Z, T ; زور, for پنجه.

[2] I(b) ; ماه میجویند, for ماه نو بینند

[3] In I(a) the order of lines 4 and 5 and 7 and 8 is reversed.

[4] R, B_x and all texts ; در خواهد فتادن, for خواهد اوفتادن.

[5] I(a) ; برون, for بدر.

[6] I(b) ; ما از, for عاشق : Z, E, Y(a), L, D ; عارف, for عاشق : T, C, Y(b) ; ما در کوی, for عاشق سوی.

کاج باری باغ و بستانرا که تحسین میکنند
۹ بلبلی بودمی چو سعدی یا گلی چون روی[7] دوست

۸۳

Metre: رملِ مثمّن مخبونِ مقصور [‒ ‿ ‿ | ‒ ‒ ‿ ‿ | ‒ ‒ ‿ ‿ | ‒ ‒ ‿ ‿]

صبح میخندد و من گریه کنم از غم دوست
۱ ای دم صبح چه داری خبر از مَقْدَم دوست

بر[1] خودم گریه همی آید و بر خنده تو
۲ تا تبسّم چه کنی بی خبر از مَبْسَم دوست

ای نسیم سحر از من بدلارام بگوئی
۳ که کسی جز تو ندارم که بُوَد مَحْرَم دوست

گو[2] کم یار برای دل اغیار مگیر
۴ دشمن این نیک پسندد که تو گیری[3] کم دوست

تو که با جانب خصمت بارادت نظر است
۵ به که ضائع نگداری طرف[4] مُعَظَّم دوست

من نه آنم که عدو[5] گفت تو خود دانی نیک
۶ که ندارد دل دشمن خبر از عالم دوست

---

7 B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), D : بودی چو, for چون روی.
1 I (b) : من, for بر.
2 ,, گر, for گو.
3 ,, بگیرد, for تو گیری.
4 ,, طمع, for طرف.
5 ,, مرد, for عدو.

نی نی[6] ای باد مرو حال من خسته مگو
۷ تا[7] غباری نه نشیند بدل خرّم دوست
هر کسی را غم خویش است ولی سعدی را
۸ همه وقتی غم آن تا چه کند با غم دوست

۸۴

Metre: [– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ ⏓] رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

عشق ورزیدم و عقلم بعلامت برخاست
۱ کآنکه[1] عاشق شد ازو حکم[2] سلامت برخاست
هرکه با شاهد گلروی بخلوت بنشست
۲ نتواند ز سر کوی[3] ملامت برخاست
عشق[4] غالب شد و از گوشه نشینان صلاح
۳ نام مستوری و ناموس[5] و کرامت برخاست
گل صد برگ ندانم بچه رونق بشگفت
۴ یا صنوبر بکدامین قدّ و قامت[6] برخاست
در گلستانی کآن گلبن خندان بنشست
۵ سرو آزاد بیکپای غرامت برخاست

---

[6] I(b); از من, for نی نی. [7] I(b); که, for تا.

N.B.—This ode is only found in I (Badāyi') and I(b) (Tayyibat).

[1] All MSS. except I, and all texts; هرکه, for کآنکه.

[2] I(a), R; راه, for حکم.

[3] I(a), I(b), B, S, R; راه, for کوی. [4] I; وجد, for عشق.

[5] In I, I(a), I(b) و is omitted after ناموس. [6] I(a); بالا, for قامت.

N.B.—In I(a) lines 4 and 5 and 6 and 7 are transposed.

In B, T, C, line 7 is omitted, and in I this line takes the place of verse 3.

دی زمـــانی بتکلّف بر سعــــدی بنشست
۶ فتنه بنشست و چو برخاست قیامت برخاست

که شنیدی که بر انگیخت سمنـــد غم عشق
۷ که نه اندر عقبش گرد ندامت برخــــاست

۸۵

Metre : هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ᵕ | — ᵕ — ᵕ | ᵕ — —]

فـــریاد من از فـــراق یـــار است ۱ افغـــان[1] من از غم نـــگار است
بیــــروی چـــو ماه آن نـــگارین[2] ۲ رخسارهٔ من بخـــون نـــگار است
خـــون جگـــرم ز فـــرقت تـــو ۳ از دیده روانه[3] بر[4] کنـــار است
درد دل من ز حدّ گذشته است ۴ جانـــم ز فـــراق بیقـــرار است[5]
کس را ز غـــم من آگهی نیست ۵ آوخ که جهان نه پایـــدار است
از دست زمـــانه در عـــذابـــم ۶ ز آن جان و دلم چنین[6] فگار است
سعدی چکنی شکایت از دوست ۷ چون شادی و غم نه برقرار است

۸۶ *

Metre : رمل مثمّن مقصور [— ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ — — | — ᵕ —]

کس بچشمم در نمی‌آید که گویم مثل اوست
۱ خود بچشم عاشقان صورت نبندد غیر[1] دوست

---

[1] In all texts and all MSS. except I, و is added before افغان.
[2] I(a) ; پری روی, for نگارین.
[3] I(a) ; همیشه, for روانه.
[4] In all MSS. except I, and all texts but T ; در, for بر.
[5] In I this line is omitted.
[6] In all texts, and all MSS. except I, همی, for چنین.
* In the original odes 86 and 87 are marked as 88 and 89.
[1] I(b), B, S, R, T ; مثل, for غیر.

هرکه با مستان نشیند ترک مستوري کند

۲ آبروی نیکنامان[2] در خرابات آبجوست

جز خداوندان معني را نگرداند[3] سماع

۳ اوّلت[4] مغزی بباید تا برون آئي[5] ز پوست

بنده ام گر تاج[6] خواهي برسرم نه یا تبر

۴ هرچه پیش عاشقان آید ز معشوقان نکوست

عقل وقتی خسروي میکرد در[7] ملک وجود

۵ باز چون فرهاد عاشق برلب شیرین اوست

عنبرین چوگان زلفش را گر[8] استقصا کني

۶ زیر هر موئی دلی بیني که سرگردان چو گوست

سعدیا چندانکه خواهي گفت وصف روی یار

۷ حسن گل بیش از قیاس[9] بلبل بسیارگوست

۸۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [— ◡ — — | ◡ ◡ — — | ◡ ◡ — — | ◡ ◡ ◡ —]

کیست آن لعبت خندان که پریوار برفت

۱ که قرار از[1] دل دیوانه بیکبار برفت

---

[2] Z, E, L, Y(a), D; نیک نامي, for نیک نامان.
[3] I(a); نمي زیبد, for نگرداند: I(b), R, T, C; نغلطاند, for do: B, S, E, Z, L, Y(a), Y(b), D; نمیشاید, for do.
[4] All texts and all MSS. except I, S; اوّلش, for اوّلت.
[5] All texts and all MSS. except S, R; آید, for آئي.
[6] I(a), I(b), S, T, E, L, Y(a), Y(b), D; تیغ, for تاج.
[7] All MSS. except I, R, and all texts but T; بر, for در.
[8] I(a); چو, for گر. [9] R; زبان, for قیاس.
[1] In I(b) and R, از is omitted before دل.

باد بوی گل وصلش بگلستان آورد

۲ آب گلزار بشد رونق عطّار برفت

صورت یوسف نا دیده صفت میکردند

۳ چون بدیدند زبان همه[2] از کار برفت

بعد ازین عیب و ملامت نکنم مستانرا

۴ که مرا در حق این طایفه انکار برفت

در سرم بود که هرگز ندهم دل بخیال

۵ بسرت کز سر من آنهمه پندار برفت

آخر این مور میان بستهٔ افتان خیزان

۶ چه خطا[3] داشت که سر کوفته چون مار برفت

بخرابات چه حاجت که کسی[4] مست شود

۷ که بدیدار تو عقل از سر[5] هشیار برفت

بنماز آمده محراب دو ابروی تو دید

۸ دلش از دست ببردي[6] و بزنّار برفت

پیش تو مردن از آن به که پس از من گویند

۹ نه بصدق آمده بود آنکه بآزار[7] برفت

تو نه مرد گل بستان وصالی[8] سعدي

۱۰ که بپهلو نتواني بسر خار برفت

---

[2] I(a), I(b), B, S, R, I, Z ; سخن, for همه

[3] I(a) ; گنه, for خطا.

[4] I(a), I(b), S, R, I, T, Z, C ; یکی, for کسی.

[5] I, I(a), R, Z, E, Y(a), L, D, C ; تن, for سر : S ; دل, for do.

[6] All MSS. and texts except T, Y(b) ; ببردند, for ببردي.

[7] I(b), T, C ; بانکار, for بآزار.

[8] I(a), B, S ; امیدی, for وصالی.

۸۸

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ـ ـ ‿ ‿ | ـ ـ ‿ ‿ | ـ ـ ‿ ‿ | ـ ـ ‿ ‿]

کس ندانم که درین شهر گرفتار تو نیست
۱ هیچ بازار چنین گرم که[1] بازار تو نیست

سرو زیبا و بزیبائی بالای تو نه
۲ شهد شیرین و بشیرینی گفتار تو نیست

خود که باشد که ترا بیند و عاشق نشود
۳ مگرش هیچ نباشد که خریدار تو نیست

کس ندید است ترا یکنظر اندر همه عمر
۴ که همه عمر دعاگوی هوادار[2] تو نیست

آدمی نیست مگر کالبد بیجان است
۵ آنکه گوید که مرا میل بدیدار تو نیست

ای که شمشیر جفا بر سر ما آختهٔ
۶ صلح کردیم که ما را سر پیکار تو نیست[3]

صبر[4] تلخست و لیکن چکنم گر نکنم
۷ چون گزیر از لب شیرین شکربار تو نیست

من سری دارم و در پای تو خواهم بازید[5]
۸ خجل از ننگ بضاعت که سزاوار تو نیست

---

[1] I(b), S, B, Z, E, Y(a), C, L, D ; چو, for که.
[2] All texts and all MSS. except I. R ; طلبگار, for هوادار.
[3] In I(a), I(b), B, S, Z this line is omitted.
[4] I ; جور, for صبر.
[5] I(a) ; انداخت, for بازید.

بجمال تو که دیدار ز من باز مگیر
۹ که مرا طاقت نادیدن دیدار تو نیست[6]

سعدیا گر نتواني که کم خود گیري
۱۰ سر خود گیر که صاحب نظري کار تو نیست

۸۹

Metre: رمل مثمن مخبون مقطوع مسبغ [⏑ ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | — ⏑ — —]

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست
۱ یا نظر با تو ندارد مگرش ناظر نیست

نه حلال است که دیدار تو بیند هر کس[1]
۲ که حرامست بر آنکش نظری طاهر نیست

هیچکس[2] را مگر این عشق[3] نباشد که مراست[4]
۳ کآنچه من مینگرم بر دگری ظاهر نیست

هر شبی روزي و هر روز زوالی دارد
۴ شب هجر[5] من و معشوق مرا آخر نیست

هرکه با غمزهٔ خوبان سروکاري دارد
۵ سست مهر است که بر[6] داغ جفا صابر نیست

[6] In I this line is omitted.

[1] I(a), I(b), I · همه, for هر.

[2] I; همه, for هیچ.

[3] I; ذوق, for عشق.

[4] I, I(b), C; مرا, for مراست. *N.B.*—In I(a) line 3 is omitted.

[5] All texts and all MSS. except I(b); وصل, for هجر.

[6] I(b), S; با, for بر. *N.B.*—In I(a) lines 4 and 5 are transposed.

سر مویم نظری کن که من اندر تن خویش
۶ یکسر موی ندارم[7] که ترا ذاکر نیست
همه دانند که سودا زدهٔ دلشده را
۷ چاره صبر است و لیکن چکند قادر نیست
هر که سر[8] پنجهٔ مخضوب تو بیند گوید
۸ گر بدین[9] دشنه[10] یکی[11] کشته شود نادر نیست
گفته بودم غم دل با تو بگویم روزی[12]
۹ بزبان چند بگویم که دلم حاضر نیست
گر من[13] از چشم همه خلق بیفتم سهل است
۱۰ تو مپندار که مخذول ترا ناصر نیست
التفات از همه[14] عالم بتو دارد سعدي
۱۱ همتی کآن بتو مصروف بود قاصر نیست

۹۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

کهن شود همه کس را بروزگار ارادت
۱ مگر مرا که همان عشق[1] اوّل است و زیادت

---

[7] I(a), I; ندانم, for ندارم.
[8] All texts and all MSS. except I, I(a), R; آن, for سر.
[9] All texts except T and all MSS. but I(b), R; برین, for بدین.
[10] This is the I reading. All other MSS. and all texts have دست.
[11] All texts except Z; کسی, for یکی.
[12] All texts and all MSS. except I; چندی, for روزی.
[13] All texts and all MSS. except I; اگر, for گر من.
[14] In S از is omitted before همه.
[1] I(b), B, and all texts; مهر, for عشق.

گرم جواز نباشد بـبـارگاه[2] قبولت

۲۰ کجا روم که بمیرم[3] بر آستان عبادت

مرا بروز قیامت مگر حساب نباشد

۳ چو[4] هجر و وصل تو دیدم چه جای[5] موت و اعادت

شنیده ام[6] که نظر میکني بحال ضعیفان

۴ تبم گرفت و دلم خوش بانتظار عیادت

گرم بگوشهٔ چشمی شکسته وار ببیني

۵ فلک شوم ببزرگي[7] و مشتري بسعادت

بیایمت که ببینم کدام زهره و یارا

۶ روم که بیتو نشینم کدام صبر و جلادت

مرا هر آینه روزی قتیل[8] عشق ببیني

۷ گرفته دامن قاتل بهر دو دست ارادت

اگر جنازهٔ سعدي بکوی دوست در آرند[9]

۸ زهی حیات نکونام و مردنش[10] بشهادت

۹۱

Metre: [— ⏑ — ا ⏑ — — ⏑ ا ⏑ — ⏑ — ا ⏑ — —] مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور

کارم چو زلف یار پریشان و درهم است

۱ پشتم بسان ابروی دلدار پرخم است

---

[2] S, R, I; پیشگاه, for بارگاه.

[3] I(a), B, I; نمیرم, for بمیرم.

[4] B, S, R, Y(b), T, C; که, for چو.

[5] T, Y(b); بسم, for چه جای.

[6] All texts and all MSS. except I(a); شنیدمت, for شنیده ام.

[7] I(a); بلندي, for بزرگي.

[8] I; تمام کشته, for قتیل عشق.

[9] I(b); عشق ندارند, for دوست در آرند.

[10] I(b), T; مردن, for مردنش: I; رفتن, for do: all other texts and MSS.; مردني, for do.

غم شربتی ز خون دلم نوش کرد و گفت
۲ این شادي کسی که درین گرد خرّم است
تنها دل من است گرفتار در[1] غمان
۳ یا خود درین زمانه دل[2] شادمان کمست
زینسان که میدهد دل من داد هرغمی
۴ انصاف ملک عالم عشقش مسلّم است
داني خیال روی تو در چشم من چه گفت
۵ آیا کجاست آنکه همه روز همدم است
خواهي چو[3] روز روشن داني تو حال من
۶ از تیرهٔ شب بپرس که او نیز محرم است
ای کاشکی میان منستی و دلبرم
۷ پیوندی این چنین که میان من و غمست

۹۲

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [ـ ⏑ ـ ـ | ⏑ ⏑ ـ ـ | ⏑ ⏑ ـ ـ | ⏑ ⏑ ⏓]

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
۱ یا شب و روز بجز فکر تو ام کاری هست
بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس
۲ که بهر حلقهٔ موی[1] تو گرفتاری هست
گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست
۳ در و دیوار گواهي بدهد کاری هست

---

[1] I(b) ; این, for در.
[2] I(a) ; دلی, for دل.
[3] B, E, Y(a), D ; که, for چو
[1] In all texts and all MSS., but S and R ; زلف, for موی.

هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید
۴ تا ندید است ترا بر منش انکاری هست

صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم
۵ همه دانند که در صحبت گل خاری هست

نه من خام طمع عشق تو مي ورزم[2] و بس
۶ که چو من سوخته[3] در خیل[4] تو بسیاری هست

باد خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد
۷ آب هر طیب که در طبله[5] عطّاری هست

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود
۸ سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست

من ازین دلق مرقّع بدر آیم روزی
۹ تا همه خلق بدانند که زنّاری هست

عشق سعدي نه حدیثی است که پنهان ماند
۱۰ داستانی است که در هر سر بازاری هست

۹۳

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | — ‿‿]

بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست
۱ بگوی اگر گنهی رفت و گر خطای هست

---

[2] C, E, Y(a), Y(b), D; ورزیدم, for مي ورزم. In I(b), T, C, the following hemistich is substituted for 6 (a); همه را هست همین داغ محبّت که مراست.

[3] I(a); شیفته, for سوخته.

[4] I(b), Y(a); عشق, for خیل.

[5] I(a), B, S, Z; کلبه, for طبله.

روا بود کـه چنین بی حساب دل ببـري
۲ مکـن که مظلمـهٔ خلق را جزای همت

تـوانگـران را عیبی نباشـد ار وقتی
۳ نظـر کننـد که در کوی ما گدای هست

بکام دشمن و[1] بیـگانه رفت چنـدین روز
۴ ز دوستـان نشنیـدم کـه آشنای هست

کسی نمـانـد که بر درد من ببخشایـد
۵ کسی نگفت که بیـرون ازو[2] دوای هست

هـزار نوبت اگر خاطـرم بشـو رانی
۶ ازین طرف که منم همچنان صفای هست

بدود آتش ماخـولیـا دماغ بسوخت
۷ هنوز جهـل مصـوّر که کیمیای هست

بکام دل نرسیدیم و جـان بحلـق رسیـد
۸ و گـر بـکام رسد همچنـان رجای هست

بجان دوست که در اعتقاد سعـدي نیست
۹ که در جهان بجز از کوی دوست جای هست

۹۴

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [ــ ـ ـ ـ | ــ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

مپنـدار از لب شـیـریـن عبـارت
۱ کـه کامی حـاصـل آیـهد بیمـرارت

[1] L and C omit و after دشمن.

[2] L; این, for او.

فراق افتد میان دوستداران
۲ زیان و سود باشد در تجارت

یکی را گر[1] به بیني کشتهٔ دوست
۳ بدیگر دوستانش ده بشارت

ندانم هیچکس در عهد حسنت
۴ که با دل باشد الّا بی بصارت

مرا آن گوشهٔ چشم دلاویز
۵ بکشتن میکند گوئي اشارت

گر آن حلوا بدست صوفي افتد
۶ خدا ترسي نباشد روز[2] غارت

عجب دارم درون عاشقان را[3]
۷ که پیراهن نمیسوزد[4] حرارت

جمال دوست چندان سایه انداخت
۸ که سعدي نا پدید است از حقارت

۹۵

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [‿ ‿ – ‿ | ‿ – ‿ – – | ‿ ‿ – ‿ | ‿ – ‿ – –]

متناسبست[1] و موزون حرکات دلفریبت
۱ متوجّه است با ما سخنان بی حسیبت

---

[1] All texts and all MSS. except I, R; چون, for گر.
[2] I(b); وقت, for روز.
[3] I(a), B, S, R, Z; صوفیانرا, for عاشقانرا.
[4] I(a), S, R, B, and all texts but T; نسوزاند, for نمیسوزد.
[1] All texts and all MSS. except I(b); متناسبند, for متناسب است.

چه نميتوان صبوري ستمت کشم ضروري

٢ مگر آدمي نباشد که برنجد از عتيبت

اگرم تو خصم باشي نروم ز پيش تيرت

٣ و گرم تو سيل[2] باشي نگريزم از نشيبت[3]

بقياس در نگنجي و بوهم[4] در نيائي

٤ متحيّرم در اوصاف جمال و حسن و زيبت[5]

اگرم بر آورد بخت بتخت پادشاهي[6]

٥ نه چنان که بندهٔ باشم همه عمر[7] در رکيبت

عجب از کسی درين شهر که پارسا بماند

٦ مگر او نديده باشد رخ پارسا فريبت

تو برون خبر نداري که چه ميرود ز عشقت

٧ بدر آ وگرنه آتش بزنيم در حجيبت

تو درخت خوب[8] منظر همه ميوهٔ و ليکن

٨ چکنم بدست کوته که نميرسد بسيبت

تو شبي در انتظاري ننشستهٔ چه داني

٩ که چه شب گذشت بر منتظران ناشکيبت[9]

---

[2] I; صيد, for سيل.

[3] I, Y(b); نهيبت, for نشيبت.

[4] All texts and all MSS. except I(b); بوصف, for بوهم.

[5] I(b), B; جمال روی زيبت, for جمال و حسن و زيبت: S; روی, for حسن.

[6] I(b); کامراني, for پادشاهي.

[7] I(b); روز, for عمر.

[8] D; نيک, for خوب. *N.B.*—This line is omitted in I.

[9] In I(b), B, T, C this line is omitted.

تو خود ای شب جدائی چه شبی بدین درازی
۱۰ بگذر که جان سعدی بگداخت[10] از نهیبت

۹۶

Metre : هزجِ مسدّسِ مقصور [– – ᴗ – | – – ᴗ – | – – ᴗ]

مرا خود با تو سرّی[1] در میان هست
۱ و گرنه روی خوب اندر[2] جهان هست
وجودی دایم از مهرت گدازان
۲ وجودم رفت و مهرت[3] همچنان هست
مبر ظن کز سرم سودای عشقت
۳ رود تا در[4] وجودم[5] استخوان هست
اگر پیشم نشینی دل نشانی
۴ و گر غایب شوی در دل نشان هست
بگفتن بر[6] نیاید شرح حسنت[7]
۵ و لیکن گفت خواهم تا زبان هست
ندانم قامتست آن یا قیامت
۶ که میگوید چنین سروی روان هست[8]

---

[10] I; بگدازی, for بگداخت.
[1] I, R, C, Y(b); چیزی, for سرّی.
[2] All texts and all MSS. except I; زیبا در, for خوب اندر.
[3] I(a), T, C, Y(b); مهم, for مهرت.
[4] All texts and all MSS. except I(b); بر, for در.
[5] I, B, S, R; زمهرتم, for وجودم.
[6] I(a), I(b), B, S, R, T, C, Y(b); راست, for بر.
[7] All texts and all MSS. except I; عشقت, for حسنت.
[8] In I(a) lines 6 and 5 are transposed.

توان گفتن بمه مانی ولی ماه
۷ نپندارم چنین شیرین دهان هست
بجز پیشت[9] نخواهم سر نهادن
۸ اگر بالش[10] نباشد آستان هست
برو سعدی که کوی وصل جانان
۹ نه بازاریست کآنجا قدر جان هست

۹۷

Metre: هزج مسدّس مقصور [– – ᴗ – | – – – ᴗ | – – – ᴗ]

نشاید گفتن آنکس را دلی هست
۱ که ندهد بر چنین صورت دل از دست
نه منظوری که با او میتوان گفت
۲ نه خصمی کز کمندش میتوان جست[1]
بدل گفتم ز چشمانش بپرهیز
۳ که هشیاران نیامیزند با مست
سر انگشتان مخضوبش نه بینی
۴ که دست صبر بر پیچید و بشکست
نه آزاد از سرش[2] بر میتوان خاست
۵ نه با او میتوان آسوده بنشست

---

[9] I(b), T, C, L, Y(a), Y(b), E, D; کویت, for پیشت.
[10] I(a), B, S, R, Z, E, L, Y(a), D; بالین, for بالش: I(b), B, and all texts; وگر, for اگر.
[1] T, Y(b); رست, for جست.
[2] I(b); برش, for سرش.

اگــر دودی رود بی آتشـــی نیست

۶ و گر خـــونی رود هـــم [3] کشتـــهٔ هست

خیـــالش در نظـــر چون آیدم خواب

۷ نشـــاید در بـــروی دوستـــان بست

نشـــاید خـــرمن بیچـــارگان سوخت

۸ نمیبیـــاید دل درمـــانـــدگان [4] خست

بآخـــر دوستـــي نتـــوان بـــریـــدن

۹ بـــاوّل خـــود نمیبایست پیـــوست

دلت از دست بیـــرون رفتـــه سعدي [5]

۱۰ نیـــایـــد بـــاز تیـــر رفتـــه از شست

۹۸

Metre : خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [⏑ ⏑ ــ ⏑ ــ ــ | ⏑ ــ ⏑ ــ | ⏑⏑ ــ]

نه خود اندر جهان نظیر تو نیست ۱ که قمر چون رخ منیر تو نیست

ندهـــم دل بقـــدّ و قامت سرو ۲ که چو بالای دلپـــذیر تو نیست

در همـــه شهـــر ای کمـــان ابرو ۳ کس ندانم که صید تیر تو نیست

دل مردم کسی دگـــر [1] نبـــرد ۴ که دلی نیست کآن اسیر تو نیست

گر بگیـــري نظیـــر من چکنـــم ۵ که مرا در جهان نظیـــر تو نیست

3 I(b), B, R, T, C, Y(b) ; بباید, for رود هم.

4 S ; درویش را, for درماندگان.

5 In R this hemistich is written thus :—دل از دست تو بیرون برد سعدي.

1 I(a), I(b) ; جز کسی, for دگر کسی.

ظاهر آنست کآن[2] دل چو حدید ۶ در خور صدر[3] چون حریر تو نیست
همه عالم بعشقبازی رفت ۷ نام سعدی که[4] در ضمیر تو نیست

۹۹

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع مسبّغ [‿ ⏑ — ‿ — | — ‿ — | — ‿ —]

هر که عشق[1] اندر و کمند انداخت ۱ بمراد ویش[2] بباید ساخت
هر که عاشق نبود[3] مرد نشد ۲ نقرهٔ صافی[4] نگشت تا نگداخت
هیچ مصلح بکوی عشق نرفت ۳ که نه دنیا و آخرت در باخت
آنچنانش[5] بذکر مشغولم ۴ که ندانم بخویشتن پرداخت
همچنان شکر عشق میگویم ۵ که گرم دل بسوخت جان بنواخت
سعدیا خوشتر از حدیث تو نیست ۶ تحفهٔ روزگار[6] اهل شناخت
آفرین بر زبان شیرینت ۷ کاین همه شور در جهان انداخت

۱۰۰

Metre: رمل مثمّن مخبون مقصور [‿ ⏑ — ‿ ‿ | — — ‿ ‿ | — — ‿ ‿ | — ⏑]

هر کسی را نتوان گفت که صاحبنظر است
۱ عشقبازی دگر و نفس‌پرستی دگر است

---

[2] I(a); ظاهر است این که آن, for ظاهر آنست کآن.
[3] E, Y(a), L, D, T; لایق جسم, for در خور صدر: Z; صدر, for جسم.
[4] T, Y(b); و, for که.
[1] I, I(a), S, B, R, Z; خصم, for عشق.
[2] I(b); دلش, for ویش.
[3] All texts and all MSS. except I; نگشت, for نبود.
[4] I(b); خالص, for صافی: I; فایق, for do.
[5] I(a), S; آنچنانت, for آنچنانش.
[6] All texts except T insert و before اهل.

نه هر آن چشم که بینند[1] سیاه است و سپید

۲ یا سیاهی[2] ز سپیدی بشناسد[3] بصـــر است

هر که در[4] آتش عشقش نبود طاقت[5] سوز

۳ گو بنزدیک مرو کآفت[6] پروانه پــر است

گر من از دوست بنالم نفسم صادق نیست

۴ خبر از دوست ندارد که ز خود با خبر[7] است

آدمی صورت اگر دفـــع کند شهوت نفس

۵ آدمی خوی شود ورنه همـــان جانور است

شربت از دست دلآرام چه شیرین و چه تلخ

۶ بده ای دوست که مستسقی ازآن تشنه تر است

من خود از عشق لبت فهم سخن می نکنم

۷ هر چه زآن تلختر[8] گر تو بگوئی شکر است

ور[9] بتیغم بزنی با تو مرا خصمی نیست

۸ خصم آنم که میان من و تیغت سپر است

من ازین بند نخـــواهم بدر آمد همـــه عمر

۹ بنـــد پائی که بدست تو بود تاج سر است

دست سعدی بجفا نگسلد از دامن دوست

۱۰ ترک لؤلؤ نتوان گفت که دریا خطر است

---

1 B, T, Y(b) ; بینی, for بینند.
2 All texts and all MSS. except I ; و, for ز.
3 I ; نشناسد, for بشناسد.
4 I(a), I(b), S, R, C, Y(a), T, L, E, D ; از, for در.
5 In B, R, Y(a), Y(b), E, L, D, C, و is inserted after طاقت.
6 I(b), B, R, Z, Y(a), E, L, D ; کاتش, for کافت.
7 I(b), C ; بیخبر, for با خبر.
8 I(a) ; چون, for گر
9 All texts and all MSS. but I ; گر, for ور.

١٠١

Metre: [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ] منسرحِ مثمّنِ مطويِ موکوف

هر که دلآرام دید از دلش آرام رفت
١ باز نیاید[1] خلاص هر که درین دام رفت

یاد تو میرفت و ما عاشق و بیدل شدیم
٢ پرده بر انداختی کار باتمام رفت

مه ننماید بروز چیست که در خانه تافت
٣ سرو نروید ببام کیست که بر بام رفت

مشعلهٔ بر فروخت پرتو خورشید عشق
٤ خرمن خاصان بسوخت خانقه[2] عام رفت

عارف مجموع را در پس دیوار صبر
٥ طاقت بودن نماند[3] ننگ شد و نام رفت

گر بهمه عمر خویش با تو بر آرم دمی
٦ حاصل عمر آن دمست باقي ایّام رفت

هر که هوائی نپخت یا بفراقی نسوخت
٧ آخر عمر از جهان چون برود خام رفت[4]

ما قدم از سر کنیم در طلب دوستان[5]
٨ راه بجائی نبرد هر که باقدام رفت

همّت سعدي بعشق میل نکردي و لیک
٩ پای فرو شد بکام عقل بناکام رفت

---

[1] B, R̂ ; چشم ندارد, for باز نیاید.
[2] S ; جایگه, for خانقه.
[3] I(b), B, Z ; صبرش نبود, for نماند بودن.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] R ; دلستان, for دوستان.

۱۰۲

Metre:
مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [ـ ـ ب ب ـ ب ـ ب ب ـ ـ ب ـ ب ـ ـ]

هر صبحدم نسیم گل از بوستان تست
۱ الحان بلبل از نفس دوستان تست

چون خضر دید آن لب جان[1] بخش دلفریب
۲ گفتا که آب[2] چشمهٔ حیوان دهان تست

یوسف ببندگیت کمر بسته بر میان
۳ بودش یقین که ملک ملاحت ازان تست

هرکه از نشان[3] چشمهٔ کوثر شنیده است
۴ داند نشانی از دهن بی نشان تست[4]

هر شاهدی که در نظر آمد بدلبری
۵ در دل نیافت راه که آنجا مکان تست

از[5] رشک آفتاب[6] جمالت بر آسمان
۶ هر ماه ماه[7] دیدم چون ابروان تست

این باد روح پرور از انفاس صبحدم
۷ گوئی مگر ز طرهٔ عنبر فشان تست

---

1 Y(b); شیرین, for جان بخش.
2 I(a); نوش, for آب: T, C; یقین که, for که آب.
3 S; ز نشان, for از نشان.
4 In I(a) this line is omitted.
5 I(a); وز, for از.
6 R, Z, C, E, L, Y(a), Y(b), D; آسمان, for آفتاب.
7 I(a); پشت هلال, for هر ماه ماه.

صد پیرهن قبا کنم از خرّمی اگر
۸ بینم که دست من چو کمر بر[8] میان تست
گویند[9] میهمانی عشّاق میکنی
۹ سعدی بیوسهٔ ز لبت میهمان تست

۱۰۳

Metre : هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [– – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | ⏑ – – ⏑ | ⏑ – –]

اینجا شکری هست که چندین مگسانند
۱ یا بو العجبی کاین همه صاحب هوسانند
بس در طلبت سعی نمودیم و نگفتی
۲ کاین هیچ کسان در طلب من[1] چه کسانند
ای قافله سالار چنین سخت[2] چه رانی
۳ آهسته که در کوه و کمر باز پسانند
صد مشعله افروخته گردد بچراغی
۴ آن نور تو داری و دگر مقتبسانند
من قلب و لسانم بوفاداری[3] صحبت[4]
۵ وینان همه قلبند که پیش تو لسانند

---

[8] I(a), C, Y(b) ; در, for بر.
[9] All texts and all MSS. except I(a) ; گفتند, for گویند.
[1] Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; ما, for من.
[2] B, and all texts but Z ; گرم, for سخت.
[3] C ; بهواداری, for بوفاداری.
[4] In I(a), P, S, R, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, C, و is added before صحبت.

آنان که شب آرام نگیرند ز ذکرت[5]

۶ چون صبح پدید است که صاحب نفسانند

وینان که بدیدار چنان[6] میل ندارند

۷ سوگند توان خورد که بی عقل[7] و خسانند

داني چه جفا میرود از دست رقیبت

۸ حیف است که طوطي و زغن هم قفسانند

در طالع من نیست که نزدیک تو باشم

۹ میگویمت از دور دعا گر برسانند[8]

۱۰۴

[– – ‿ | – – ‿ | – – ‿ | – – ‿] متقاربِ مثمنِ سالم Metre

بناز ای خداوند اقبال سرمد

۱ ببخت همایون و تخت ممهّد

مغیث[1] زمان ناصر اهل ایمان

۲ گزین خدا[2] یاور دین احمد

خداوند فرمان[3] ملک سلیمان

۳ شهنشاه عادل اتابک محمد

[5] All texts and all MSS. except I; فکرت, for ذکرت.

[6] I(a), S, R, Y(a), Y(b), E, T, Z, C; چنین, for چنان

[7] In all texts and all MSS., except I, S. و is omitted after بی عقل.

[8] In I(a) this line is omitted.

[1] I(a); معین, for مغیث.

[2] R; احد, for خدا.

[3] In Z, E, Y(a), D, و is added after فرمان.

ز سعد ابوبکر تا سعد زنگی

۴ پدر بر پدر نامور[4] جدّ بر جدّ

همه نامداران و گردن فرازان

۵ بزنجیر سبق الایادی مقیّد

سر بندگی بر زمینش نهاده

۶ همه نامداران[5] دریا و سرحد

خردمند شاها رعیت پناها

۷ که مخصوص بادی بتائید سرمد

یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی

۸ که بخت جوان باد و جاهت ممجّد[6]

زبوده است تا بود دوران گیتی

۹ بابقای ابنای گیتی معوّد

مؤبّد نمیماند این ملک گیتی[7]

۱۰ نشاید برو تکیه برهیچ مسند

بانصاف ران دولت و زندگانی

۱۱ که نامت بگیتی بماند مخلّد

۱۰۵

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [— — ٮ ا — ٮ — ٮ ا ٮ — —]

باد آمد و بوی عنبر آورد ۱ بادام شگوفه بر سر آورد

[4] I(a) ; خسرو, for نامور.

[5] R, T, C ; خداوندگاران, for همه نامداران.

[6] B ; دولت مؤبد, for جاهت ممجّد.

[7] I(a), I(b), S, R, T, C ; دنیا, for گیتی.

شاخ گل از اضطراب بلبل ۲ با آن همه خار سر بر آورد
تا پای مبارکش ببوسم ۳ قاصد که پیام دلبر آورد
ما نامه بوی سپرده بودیم ۴ او نافهٔ مشک اذفر آورد
هرگز نشنیده ام که بادی ۵ بوی گلی از تو[1] خوشتر آورد
کس مثل تو خوبروی فرزند ۶ نشنید که هیچ مادر آورد
شاید که کنند زنده در گور ۷ در عهد تو هرکه دختر آورد
بیچاره کسی که در فراقت ۸ روزی[2] بنماز دیگر آورد
سعدي دل روشنت صدفوار ۹ هر قطره که خورد گوهر آورد
شیرینی دختران طبعت ۱۰ شور از متمیّزان بر آورد

۱۰۶

Metre: [— ⏑ ⏑ — | — ⏑ ⏑ — | — ⏑ ⏑ — | —] رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

پیش رویت دگران صورت بر دیوارند
۱ نه چنین صورت و معنی[1] که تو داري دارند
تا گل روی تو دیدم همه گلها خار است
۲ تا ترا یار گرفتم[2] همه خلق[3] اغیارند
آنکه گویند بعمری شب قدری باشد[4]
۳ مگر آنست که با دوست بپایان آرند
دامن دولت جاوید و گریبان امید
۴ حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند

---

[1] R; از بوی تو بوی, for بوی گلی از تو.
[2] Y(b); روئی, for روزی.
[1] I(b); زیبا, for معنی.
[2] S; گزیدم, for گرفتم.
[3] I(a), B, T, C, L: یار, for خلق.
[4] I(a), I(b), S, R, P, D, L; بود مست, for باشد.

نه من از دست نگارین تو مجروحم و بس

۵ که بشمشیر غمت کشته چو من بسیارند

عجب از چشم تو دارم که شبانگه[5] تا روز

۶ خواب میگیرد و خلقی ز غمت بیدارند

بوالعجب واقعهٔ باشد و مشکل کاری[6]

۷ که نه پوشیدهٔ تواند اشت[7] نه گفتن یارند

یعلم الله[8] که خیالی ز تنم بیش نماند

۸ بلکه آن نیز خیالی است که می پندارند

تا به بستان ضمیرت گل معنی بشگفت

۹ بلبلان از تو فروماندهٔ چو بوتیمارند

سعدی اندازهٔ ندارد که چه شیرین سخنی

۱۰ باغ طبعت همه مرغان شکر گفتارند[9]

۱۰۷

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ᴗ — | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —]

با دوست باش گو همه آفاق دشمنند

۱ گو مرهمست گر دگران نیش میزنند

ای صورتی که پیش تو خوبان روزگار

۲ همچون طلسم پای خجالت بدامنند

---

[5] I(a), I(b), B, S, R, P, Z ; شبانی, for شبانگه : I ; شبانش, for do.

[6] I ; دردی, for کاری.

[7] In I(b) and C, و is inserted after توان داشت.

[8] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C ; علم, for یعلم.

[9] In I(a), I(b), B, T, C, lines 9 and 10 are transposed.

یک بامداد اگر بخرامي ببوستان

۳ بیني که سرو را ز لب جوی بر کنند

تلخ است پیش طائفهٔ جور خوبروی

۴ زین[1] معتقد شنو که شکر مي پراگنند

ای منّقي گر[2] اهل دلی دیدها بدوز

۵ کاینان[3] بدل ربودن مردم معیّنند[4]

یا برقعی بچشم تامّل فرو گذار

۶ یا دل بنه که پردهٔ ز کارت بر افگنند

جانم دریغ نیست و لیکن دل ضعیف

۷ صندوق سرّتست نخواهم[5] که بشکنند

حسن تو نادر است[6] در این عهد[7] و شعر من

۸ من چشم در[8] تو و دگران[9] گوش برمنند

گوئي جمال دوست[10] که بیند چنانکه[11] اوست

۹ الاّ براهٔ دیدهٔ سعدي نظر کنند

---

[1] All texts and all MSS. except I(a); از معتقد, for زین معتقد.

[2] S; که, for گر.

[3] I(b), R, P, Z; کانشان, for کاینان.

[4] In I this line is omitted.

[5] I(b), B, S, P, T, C, Y(b); مباد, for نخواهم.

[6] In I, I(b), Z, E, Y(a), Y(b), L, D, و is omitted after است and inserted before شعر.

[7] All texts and all MSS. except I; وقت, for عهد.

[8] All texts and all MSS. but I; بر, for در.

[9] I; همه گان, for دگران.

[10] I(b), S, B, T, C; او, for دوست

[11] S; چنانچه, for چنانکه.

N.B.—In E, Z, Y(a), Y(b), L, D, this ode begins with the two following lines, which seem corrupt:—

خداوندان نعمت میتوانند که درویشان بیطاقت برانند

ولیکن دور گیتي را وفا نیست همان بهتر که قدر خود بدانند

۱۰۸

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [— — — ⏑ | — — — ⏑ | — — ⏑]

بیفگن خیمه تا محمل برانند ۱ که همراهان آن عالم[1] روانند

زن وفرزند و خویش ویار[2] و پیوند ۲ برادر خواندگان کاروانند

نباید بستن اندر صحبتی دل ۳ که بی ایشان بماني گر نمانند[3]

ز[4] اوّل خاک بود است آدمیزاد ۴ بآخر چون بیندیشي همانند

پس آن بهتر که اوّل[5] و آخر خویش ۵ بیندیشند و قدر خود بدانند

زمین چندی بخورد از خلق وچندی ۶ هنوز از کبر سر بر آسمانند

یکی بر تربتی فریاد میخواند[6] ۷ که اینان پادشاهان جهانند

بگفتم تختهٔ بر کن ز گوری ۸ ببین تا[7] پادشه یا پاسبانند

بگفتا[8] تخته بر کندن چه حاجت ۹ که[9] میدانم که مشتی استخوانند

نصیحت داروی تلخست و باید ۱۰ که چون جلاب در حلقت چکانند

چنین سقمونیای شکر آلود ۱۱ ز دارو خانهٔ سعدي ستانند

۱۰۹

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [— ⏑⏑ | — ⏑ — ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑]

توانگران که بجنب سرای درویشند
۱ ضرورتست که وقتی[1] ازو بیندیشند

---

1 S, E. Z, Y(a), Y(b), L, D ; منزل, for عالم.

2 T, C ; یار و قوم, for خویش و یار : B ; قوم, for یار.

3 I(a), I(b), B, S, R, I, T, L ; یا بمانند, for گر نمانند.

4 I(b), B, S, R ; نه, for ز.

5 In S, P, and all texts و is omitted after اوّل.

6 T, Y(b) ; میکرد, for میخواند.

7 I(b), B ; یا, for تا.

8 S ; بگفتم, for بگفتا.

9 R ; همي, for که مي.

1 I(a) ; هرچند, for وقتي : I(b), B, S, R, P, I, T ; هر وقت, for do.

تو[2] ای توانگر حسن از غنای درویشان

۲ خبر نداري اگر خسته اند و[3] گر ریشند

ترا چه غم که یکی در[4] غمت بجان آید

۳ که دوستان تو چندان که[5] میکشي بیشند

مرا بعلّت بیگانگی ز خویش مران

۴ که دوستان وفادار بهتر از خویشند

غلام همّت رندان[6] پاکبازانم

۵ که از محبّت با دوست دشمن خویشند

هر آینه لب شیرین جواب تلخ دهد

۶ چنانکه صاحب نوشند ضارب[7] نیشند

تو عاشقان مسلّم ندیدهٔ سعدي

۷ که تیغ بر سر و سر بندهوار در پیشند

نه چون منند و تو مسکین حریص[8] کوته دست

۸ که ترک هر دوجهان گفته اند و درویشند

---

[2] I(a); تونی, for تو ای.

[3] I, I(b), B, P, R, E, L. D, C, T. Z; و is omitted after خسته اند.
N.B.—In T, the following line is inserted between verses 2 and 3:—

ترا چه غم که یکی دشمن است و دیگر دوست

که دشمنان تو چون دوستان وفا کیش اند

[4] P, E, T, Y(a); از, for در.

[5] S; هرچند, for چندانکه.

[6] In I(a), I (b), B, I, R, P, T, Y(b) و is inserted after رندان.

[7] In Z و is inserted before ضارب.

[8] In I(a), I(b), R, C و is inserted after حریص.

۱۱۰

Metre :
[– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ – ⏑ –] مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند
۱ جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

حریف مجلس[1] ما خود همیشه دل میبرد
۲ علی الخصوص که پیرایهٔ بدو بستند

کسان که در رمضان چنگ و نی[2] شکستندی
۳ نسیم گل چو شنیدند[3] توبه بشکستند

بساط سبزه لکد کوب شد بپای نشاط
۴ ز بسکه عارف و عامی برقص بر جستند

دو دوست قدر شناسند عهد[4] صحبت را
۵ که مدّتی ببریدند و باز پیوستند

برون نمیرود از خانقه یکی هشیار
۶ که پیش شحنه بگوید که صوفیان مستند

یکی درخت گل اندر میان خانهٔ[5] ماست
۷ که سروهای چمن پیش قامتش پستند

اگر جهان همه دشمن شود بدولت دوست
۸ خبر ندارم از ایشان[6] که در جهان هستند

---

[1] I; خلوة, for مجلس.
[2] I(a), S, I; می, for نی.
[3] I(a), I(b), I, B, C; بشنیدند, for چو شنیدند.
[4] I(a), قدر, for عهد: I(b), Z, S; اهل, for do.: B, T, C, Y(b); روز for do.
[5] I; محفل, for خانه.
[6] I; اینان, for ایشان.

مثال راكب درياست حال كشتهٔ عشق[7]
۹ كه ترک يار بگفتند و خويشتن رستند[8]

بسرو گفت كسى[9] ميوهٔ نمي آري
۱۰ جواب داد كه آزادگان تهي دستند

براه عقل برفتند سعديا بسيار
۱۱ كه ره بمنزل[10] ديوانگان ندانستند

۱۱۱

Metre: رمل مثمّن مخبون مقصور [‒ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒]

دُنيي آنقدر ندارد كه بر او رشک برند
۱ يا وجود و عدمش را غم بيهوده خورند

نظر آنانكه نكردند بدين[1] مشتي[2] خاک
۲ الحق انصاف توان داد[3] كه صاحب نظرند

عارفان هرچه بقائي و ثباتي نكند
۳ گر همه ملک جهانست[4] بهيچش نخرند

تا تطاول نه پسندي و تكبّر نكني
۴ كه خدا را چو تو در ملک بسي جانورند

---

[7] I, R; حال كشتهٔ عشق, for عيش درويشان.

[8] In T this line is omitted.

[9] I(a), S; چرا, for كسى: I(b), B, P, T, Z, Y(a), E, L, D; يكى, for do.

[10] R, I; عالم, for منزل.

[1] I(a); درين, for بدين.

[2] In I(a), I(b), P, R, B, Z, E, L, Y(a), Y(b) و is inserted before خاک.

[3] I(b); كرده, for داد.

[4] I(a); وجود ست, for جهانست.

این سرائیست که البتّه خلل خواهد یافت[5]

۵ خنک آنقوم که در بند سرای دگرند[6]

دوستي با كه شنیدي كه بسر برد[7] جهان

۶ حق عیانست ولی طایفهٔ بی بصرند

ای که بر[7] پشت[8] زمینی همه وقت آن تو نیست

۷ دیگران در شکم مادر و پشت پدرند

گوسفندی برد این گرگ دغا از گلّه[9]

۸ گوسفندان دگر خیره در او مینگرند[10]

آنکه پای از سر نخوت ننهادی بر خاک

۹ عاقبت خاک شد و خلق برو میگذرند

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

۱۰ تا دمی چند که ماند است[11] غنیمت شمرند

گل بیخار میسّر نشود در بستان

۱۱ گل بیخار جهان مردم نیکو سیرند

سعدیا مرد[12] نکونام نمیرد هرگز

۱۲ مرده آنست که نامش بنکوئي نبرند

---

[5] I(a), I(b), B, P; کرد. for یافت.

[6] In S this line is omitted.

[7] All texts and all MSS. except, I(a), B; در, for بر.

[8] I(a); روی, for پشت.

[9] I(a), I(b), S, T, C, Y(b); مزوّر هر روز, for دغا از گلّه.

[10]. *N.B.*—In P lines 7 and 8 are omitted.

[11] R; باقیست, for ماند است.

[12] I(a), R; نفس, for مرد.

۱۱۲

Metre:
[– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ –] مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

روندگان طریق[1] از بلا نپرهیزند
۱ گرفتگان ارادت بجور نگریزند

امیدواران دست طلب ز دامن دوست
۲ اگر فروگسلانند در که آویزند[2]

مگر تو روی بپوشي وگر نه ممکن نیست
۳ که اهل معرفت از تو نظر بپرهیزند

بگیر جامهٔ صوفي بیار جام شراب
۴ که نیکنامي و مستي بهم نیامیزند

رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار
۵ هزار فتنه چه غم باشد ار برانگیزند

مرا که با تو چو مقصود آشتي افتاد
۶ رواست گر همه عالم بجنگ برخیزند

اگر هلاکت سعدي[3] بتیغ فرقت تست
۷ حلال باشد خونی که دوستان[4] ریزند

طریق ما سر عجز است و آستان رضا
۸ که از تو صبر نباشد گر از[5] تو بستیزند

---

1 I ; نه شرط عشق بود کز, for روندگان طریق از.
2 In I(b), S, P, this line is omitted
3 I ; جانم, for سعدي.
4 All texts and all MSS. except I(b), S ; عاشقان, for دوستان.
5 I, I(b), S, P, Z ; با, for از.

۱۱۳

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطوي موکوف [ـ ـ ⏑ ـ ا ـ ⏑ ـ ا ـ ⏑ ⏑ ـ ا ـ ⏑ ⏑ ـ]

روز بر آمد بلند ای پسر هوشمند
۱ گرم بود آفتاب خیمه برویش ببند

طفل گیا شیرخورد شاخ جوان گو ببال
۲ ابر بهاري گریست طرف چمن گو بخند

تا بتماشای باغ میل چرا مي کند
۳ هرکه بنخیلش در است قامت سرو بلند

عقل روا مي نداشت گفتن اسرار دل[1]
۴ قوّت بازوی عشق بیخ صبوري بکند

دل که بیابان گرفت[2] چشم ندارد براه
۵ هرکه[3] صراحي[4] کشید گوش ندارد به پند

کشتهٔ شمشیر عشق حال نگوید[5] که چون
۶ تشنهٔ دیدار دوست راه نپرسد که چند

هرکه پسند آمدش چون تو گلی در نظر[6]
۷ بس که بخواهد شنید سرزنش نا پسند

---

[1] All texts and all MSS. except I; عشق, for دل.
[2] Y(b); برفت, for گرفت.
[3] I(b); سرکه, for هرکه.
[4] Y(b); صبوحي, for صراحی.
[5] I(a); نداند, for نگوید: I; نپرسد for do.
[6] In all texts and all MSS. except I, I(a); یکی در کنار, for گلی در نظر.

در نظـر دشمنـان نوش نبـاشد هنی
۸ وز قبل دوستان نیش نبـاشد[7] گزند

آنکه سرش در کمند جان بدهانش رسید
۹ مي نکند التفات آنکه[8] بدستش کمند

سعدي اگر عاقلي[9] عشق طریق تو نیست
۱۰ با کف و بازوی یار[10] پنجه نشاید فگند

۱۱۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ — —]

شاید این طلعت میمون که بفالش دارند
۱ در دل اندیشه و در دیدهٔ خیالش دارند

نه در آفاق چنین روی دگر نتوان دید
۲ مگر آئینه که در پیش جمالش دارند

عجب از دام غمش[1] گر بجهد مرغ دلی
۳ این همه میل که با دانهٔ خالش دارند

نازنینی که سر اندر قدمش باید[2] باخت
۴ نه حریفـی که توقّع بوصـالش دارند

غالب آنست که مرغی چو[3] بدامی افتاد
۵ تا بجـائی نرود بی پر و بالش دارند

---

[7] I(b); نباشد, for نیاید. [8] I(a); این که, for آنکه.

[9] I(a), B, S, R, P, T, C; عاشقي, for عاقلي.

[10] I(a); زورآوران, for و بازوی یار.

[1] I: دلش, for غمش.

[2] B, T, C, Y(b); بتوان, for باید.

[3] All texts and all MSS. except I, I(a), I(b), S, P, R; که, for چو.

عشق لیلی نه باندازهٔ هر مجنونی است
۶ مگـر آنانکـه سـر ناز و دلالـش دارند

دوستي با تو حرامست که چشمان خوشت
۷ خون عشّـاق بـریزند و حلالش دارند

خرّما دور[4] وصالی و خوشا درد دلی
۸ که بمعشوق توان گفت و مجالش دارند

حال سعدي تو نداني که ترا دردی نیست
۹ دردمندان خبر از صورت حالش دارند[5]

۱۱۵

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ — —]

شوخي مکن ای دوست که صاحبنظرانند
۱ بیگانه و خویش از پس و پیشت نگرانند

کس نیست که پنهان نظري با تو ندارد
۲ من نیز بر آنم که همه خلق[1] برانند

هل نظـر آننـد که چشمـی بارادت
۳ با روی تو دارند و دگـر بی بصـرانند

قومی[2] غم دین دارد و قومی غم دنیا
۴ بعـد از غم رویت غم بیهودهٔ خورانند

[4] T, C; روز, for دور.

[5] In T, the following line is found after verse 9:—

غم بیهـودهٔ دنیا مخور و پند بگیر * از پریشـاني آنان که ملالش دارند

[1] I(b), R; شهر, for خلق.

[2] I; هرکس, for قومی.

ساقي بده آن كوزهٔ خمخانه[3] بدرويش

۵ كآنها كه بمردند[4] گل كوزه‌گرانند

چشمی كه جمال تو نديد است چه ديد است

۶ افسوس بر آنان كه بغفلت گذرانند

تا رای كجا داري و پروري كه داري

۷ كز هر طرفت طايفهٔ منتظرانند

آنان[5] كه بديدار تو در رقص نيايند[6]

۸ چون مي‌گذري در عقبت[7] جامه درانند

سعدي بجفا ترك محبّت نتوان كرد[8]

۹ بر در بنشينيم گر از خانه برانند

۱۱۶

Metre: منسرح مثمّن مطوي مجدوع [_ ᴗ ᴗ _ | _ ᴗ _ | _ ᴗ _ | _ ᴗ ᴗ _ | _]

مطرب مجلس بساز[1] زمزمهٔ عود ۱ خادم ايوان[2] بسوز مجمرهٔ عود

قرعهٔ همّت[3] برآمد آيت رحمت ۲ يار[4] در آمد ز در بطالع مسعود

---

[3] S, E, Y(a), Y(b), D, L, T, Z; ميخانه, for خمخانه.
[4] I(a); برفتند, for بمردند.
[5] I, I(a), I(b), S, P, R; ايشان, for آنان.
[6] I(a); خرامند, for نيايند.
[7] In all texts and all MSS. except I; ميروي اندر طلبت, for ميگذري در عقبت.
[8] P, I, T, Y(b); گفت, for كرد.
[1] I; بسپار, for بساز.
[2] C; صندل, for ايوان.
[3] C; زديم, for همّت.
[4] R, Z, C, L; دوست, for يار.

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد ۳ صحبت یوسف به از دراهم معدود

وه که ازو[6] جور و تندیم چه خوش آمد ۴ چون حرکات ایاز بر[7] دل محمود

روز گلفشان[8] و نوبهار چو[9] خسبي ۵ خیز که تا[10] برکنیم دامن مقصود

باغ مزیّن چـو بـارگاه سلیمان ۶ مرغ سحر برکشیده[11] نغمهٔ داؤد

راوي روشن دل از عبارت سعـدي ۷ ریخته دربزم شاه لولوئی منضود[12]

خسرو ملـک عجم اتابک اعظم ۸ سعـد ابو نصر سعد زنگي مودود

۱۱۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – ⏑]

شرف مرد[1] بجود است و کرامت بسجود

۱ هرکه این هر دو ندارد عدمش به ز[2] وجود

ای که در نعمت و نازی بجهان غرّه مباش

۲ که محال است درین مرحله امکان خلود

وی که در شدّت فقـری و پریشـاني حال

۳ صبر کن کاین دو سه روزی بسر آمد معدود

---

5 In Z, C, L lines 2 and 3 are transposed.

6 In I و is omitted after از.

7 C, L ; در, for بر.

8 Z, C, L ; گلستان, for گلفشان.

9 This is the I reading. All other texts and MSS. have چه.

10 I, R ; مگر, for که تا.

11 I ; گرفته, for کشیده.

12 In I verses 7 (b) and 8 (a) are omitted and 7 (a) is joined with 8 (b).

1 I(a), I(b), S, R ; نفس, for مرد.

2 I, I(a), I(b), S, R, P, C ; که, for ز.

خاک راهی که برو میگذري ساکن[3] باش
۴ که عیون است و جفون است و حدود است و قدود

این همان چشمهٔ خورشید جهان افروز است
۵ که همي تافت بر آرامگهٔ عاد و ثمود

خاک مصر طرب انگیز[4] نه بیني که همان
۶ خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود

دنیي آن قدر ندارد که برو رشک برند
۷ ای برادر که نه محسود بماند نه حسود

دست حاجت چو[5] بري پیش[6] خداوندی بر
۸ که کریمست و رحیمست و غفورست و ودود

از ثری تا بثریا بعبودیت او
۹ همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود

کرمش نامتناهي نعمش بی پایان
۱۰ هیچ خواهنده ازین در نرود بیمقصود

قیمت خود بمناهي و ملاهي مشکن
۱۱ گرت ایمان درستست بروز موعود[7]

پند سعدي که کلید در گنج سعد است
۱۲ نتواند که بجای آورد الّا مسعود

---

[3] I(a); حاضر, for ساکن.
[4] R; افروز, for انگیز.
[5] I, I(a); که, for چو.
[6] R; نزد, for پیش.
[7] In P this line is omitted.

١١٨

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [ـــ ᴗ ـــ ـــ | ـــ ᴗ ـــ ـــ | ـــ ᴗ ـــ ـــ | ـــ ᴗ ـــ]

طرفه ميدارند ياران صبر من بر داغ[1] و درد
١ داغ و دردی کز تو باشد[2] خوشتر[3] است از باغ ورد

دوستانت را که داغ مهرباني دل[4] بسوخت
٢ گر بدوزخ بگذراني آتشی بينند سرد

حاکمي گر عدل خواهي کرد با ما يا ستم
٣ بنده ايم ار صلح خواهي جست[5] با ما يا نبرد

عقل را با عشق خوبان طاقت[6] سرپنجه نيست
۴ با قضای آسماني بر نيايد جهد مرد

عافيت ميبايدت چشم از نکورويان بدوز
۵ عشق ميورزي بساط نيکنامي در نورد

زهرهٔ مردان نداري چون زنان در خانه باش
٦ ور بميدان ميروي از تير باران بر نگرد[7]

حمل رعنائي مکن بر[8] گريهٔ صاحب سماع
٧ اهل دل داني[9] که تا زخمی نخورد آهی نکرد

---

[1] In Y(a) و is omitted after داغ.

[2] Z; دارم, for باشد.

[3] I(a) and all texts; بهتر, for خوشتر.

[4] S; جان, for دل.

[5] All texts and all MSS. except I; کرد, for جست.

[6] I(a), R; قوّت, for طاقت.

[7] In P this line is omitted.

[8] T; بی صبري مکن از, for رعنائي مکن بر.

[9] I, B, S, P, C; داند, for داني: I; آشنا, for اهل دل.

هیچکس را بر من از یاران مجلس دل نسوخت
۸ شمع مي بینم که اشکش میرود بر روی درد
با شکایتها که دارم از زمستان فراق
۹ گر بهار وصل[10] باشد لیس بعد الورد برد
هرکه را دردی چو سعدي میگدازد گو منال
۱ چون دلارامش طبیبی میکند داروست درد

۱۱۹

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [– ᵕ – – | – ᵕ – – | – ᵕ – – | – ᵕ –]

عیب جویانم[1] حکایت پیش جانان گفته اند
۱ من خود این پیدا همیگویم که پنهان گفته اند
پیش ازین گفتند کز عشقت[2] پریشان است حال
۲ گر بگفتندی که مجموعم پریشان گفته اند[3]
پردهٔ در عیبم نپوشیدند و دامن بر گناه
۳ جرم درویشی چه باشد تا بسلطان گفته اند
تا چه[4] مرغم کم حکایت پیش عنقا کرده اند
۴ یا چه[4] مورم کم سخن پیش سلیمان گفته اند
دشمني کردند با من لیکن از روی قیاس
۵ دوستی باشد که دردم پیش درمان گفته اند

10 I(a), I(b), S, R, T, C, L, Y(b); باز, for وصل.
1 T, Y(b); گویانم, for جویانم.
2 I(b), Z, E, L, D, Y(a), Y (b); عشقم پریشان بود, for عشقت پریشانست.
3 In I(a), lines 2 and 3 are transposed.
4 L, Y(a); چو, for چه in both couplets.

ذکر سودای زلیخا پیش یوسف کرده اند
۶ حال سرگردانيِ آدم برضوان گفته اند

داغ پنهانم نمي بینند و مهر سر بمهر
۷ آنچه بر اجزای ظاهر دیده اند آن گفته اند

ور نگفتندی چه حاجت کآب چشم و رنگ روی
۸ ماجرای عشقم از سر تا بپایان گفته اند

پیش ازین گفتند سعدي دوست میدارد ترا
۹ بیش از آنت دوست میدارم که ایشان گفته اند

عاشقان دارند کار و عارفان دانند[5] حال
۱۰ این سخن در دل فرود آید که از جان گفته اند[6]

۱۲۰

Metre : رمل مسدّس مقصور [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

گلبنان پیرایه بر خود کرده اند
۱ بلبلان را در سماع آورده اند

ساقیان لا ابالي در طواف[1]
۲ هوش میخواران مجلس برده اند

جرعهٔ خوردیم و کار از دست رفت
۳ تا چه بیهوشي که[2] در مي کرده اند

---

[5] In all texts and all MSS. except S, B, دارند, for دانند.

[6] In I(a), T, C, this line is omitted.

[1] I ; سماع, for طواف.

[2] All MSS. and all texts, except C, T ; بیهوشانه, for بیهوشي که.

ما بیک شربت[3] چنین بیخود شدیم
۴ دیگران چندین قدح چون خورده اند
آتش اندر پختگان افتاد و سوخت
۵ خام طبعان همچنان افسرده اند
خیمه بیرون بر که فرّاشان باد[4]
۶ فرش دیبا بر[5] چمن گسترده اند
زندگاني چیست مردن پیش دوست
۷ کاین گروه زندگان دل مرده اند
تا جهان بود است جمّاشان[6] گل
۸ از سلحداران خار آزرده اند
عاشقان را کشته مي بینند[7] خلق
۹ بشنو از سعدي که جان پرورده اند

۱۲۱

Metre : متقارب مثمّن مقصور [⏑ — — | ⏑ — — | ⏑ — — | ⏑ —]

نشاید که خوبان بصحرا روند ۱ همه کس شناسند و هرجا روند
حلال است رفتن بصحرا و لیک ۲ نه انصاف باشد که بیما روند
نباید دل از دست مردم ربود ۳ چو خواهند جائی که تنها روند
که بپسندد از باغبانان گل ۴ که از بانگ بلبل بسودا روند

---

[3] Z, E, L, D, Y(a), Y(b) ; جرعه, for شربت.
[4] I(a) ; باغ, for باد.
[5] All texts and all MSS. but I ; در, for بر.
[6] T, Y(b) ; فراشان, for جماشان.
[7] B ; پندارند for, مي بینند.

بر آرند فـریاد عشـق از خطا ۵ گر[1] این شوخ چشمان بیغما روند

همـه سروها را ببـاید خمید[2] ۶ که در پای آن سرو بالا روند

بسا هوشمندان که در کوی عشق ۷ چو من عاقل[3] آیند و شیدا روند

بسـازیم بر آسمـان سلّمـی ۸ اگـر شاهـدان بـر ثریّـا روند

نه سعدي درین گل فرو رفت و بس ۹ که آنـان که بر روی دریـا روند

۱۲۲.

Metre:
[— ‿‿ | — ‿ — ‿ | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — ‿] مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع مسبّغ

نه هـرچه جـانورند آدمیتـی دارند
۱ بس آدمي که در آفاق[1] نقـش دیوارند

سیـاه سیـم زراندود چون ببـوته برند
۲ خلاف آن بدر آید که خلـق پنـدارند

کسان بچشم تو بی‌قیمت اند و کوته قدر
۳ که پیش اهل بصیـرت بزرگ[2] مقدارند

زبان حال که داند که خامشان لحد
۴ بصـد هزار زبان در حدیث و گفتـارند[3]

که زینهـار بنخـوت منـاز بر سر خاک
۵ برو که همچو تو در زیر خاک بسیـارند

---

[1] I(a); چو, for گر.
[2] I, I(a), C. L; چمید, for خمید.
[3] I; غافل, for عاقل.
[1] I; این ملک، for آفاق.
[2] I(a); بلند, for بزرگ.
[3] In all texts, and all MSS. except I, this line runs as follows:—
برادران لحد را زبان گفتن نیست * تو گوش دار که با جملگي بگفتارند

وفا[4] نمي کند این پنجروزه نوبت[5] ملک
۶ که بگذرند و بابنای دهر بگذارند[6]

بخواب لذّت و شهوت گذاشتند حیات
۷ کنون که زیر زمین خفته اند بیدارند

که التفات کند عذر که این زمان گویند
۸ کجا بخوشه رسد تخم که این نفس کارند

هزار جان گرامي فدای اهل نظر
۹ که مال و منصب دنیا بهیچ بشمارند

طمع مدار[7] ز دنیا سر هوا و هوس
۱۰ نه پر شود مگرش خاک بر سر انبارند

دعای بد نکنم بر بدان که مسکینان
۱۱ بدست خوی بد خویشتن گرفتارند

بجان زنده‌دلان سعدیا که ملک وجود
۱۲ نیرزد آنکه وجودی ز خود بیازارند

۱۲۳

Metre: رملِ مسدّسِ محذوف [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

آفتاب از کوه سر بر میزند ۱ ماه‌روی انگشت بر در میزند
آن کمان ابرو که تیر غمزه‌اش ۲ هر زمانی صید دیگر میزند

---

[4] All MSS. and all texts, but Y(b); کرا, for وفا.
[5] T, Y(a); دولت, for نوبت.
[6] Line 6 is omitted in I
N.B.—Lines 7, 8, 9 are only found in I.
[7] S, R, P, I, Y(b); مبند, for مدار.

دست و ساعد میکشد درویش را ۳ تا نه پنداري که خنجر میزند

یاسمین بوئی[1] که سرو قامتش ۴ طعنه بر بالای[2] عرعر میزند

روی و چشمی دارم اندر مهر او[3] ۵ کاین گهر میریزد و[4] آن زر میزند[5]

انگبین رویان نترسند از مگس ۶ نوش میگیرند و نشتر میزنند

در بروی دوست بستن شرط نیست ۷ ور[6] ببندی سر بدر بر میزند

سعدیا زین پس[7] قلم پولاد دار[8] ۸ کاین سخن آتش به نی در[9] میزند

۱۲۴

Metre: [ـ ـ ⏑ ـ | ـ ـ ⏑ ⏑ | ـ ـ ⏑ ⏑ | ـ ـ ⏑ ⏑] رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع

آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد

۱ نه دل من که دل خلق جهانی دارد

بتماشای درخت چمنش حاجت نیست

۲ هرکه در خانه چو تو[1] سرو روانی دارد

---

[1] All texts and all MSS. except I; روئی, for بوئی.

[2] I; لاله, for بالای.

[3] In I, the first hemistich is written thus:—

چشم و روی دارم اندر عشق او

[4] In all texts and all MSS. except I, و is omitted before آن.

[5] In I(b), the following verse is added after line 5:—

عشق را پیشانئی باید چو میخ * تا جبینش سر بر سر میزند

[6] I; ار, for ور.

[7] I(a), I(b), B, S, R, P; دیگر, for زین پس.

[8] All texts and all MSS. except I, کن, for دار

[9] All texts, and I, B; بر, for در.

[1] S, P; چنین, for چو تو

کافران از بت بیجان چه تمتّع[2] دارید[3]

۳ باری آن بت بپرستید که جانی دارد

ابرویش بکمان ماند و قد راست[4] چو[5] تیر

۴ کس ندانم[6] که چنین تیر و کمانی دارد

علّت[7] آن است که وقتی سخنی میگوید

۵ ورنه معلوم نبودی[8] که دهانی دارد

حجّت آنست که[9] گه گه کمری می بندد

۶ ورنه مفهوم نگشتی که میانی دارد

گر تو خواهي که یکی را سخن تلخ بگوئي

۷ تلخ نبود که از آن درج بیانی دارد[10]

ای که گفتي مرو اندرپی خونخوارهٔ خویش

۸ با کسی گوی که در دست عنانی دارد

عشق داغیست که تا مرگ نیاید نرود

۹ هرکه بر چهره ازین داغ نشانی دارد

سعدیا کشتي ازین ورطه[11] بدر نتوان برد

۱۰ که نه بحریست محبّت[12] که کرانی دارد

---

[2] I(b); توقّع, for تمتّع.

[3] I, I(a), I(b), P, Z; دارند, for دارید.

[4] L; قد است, for قد راست.

[5] I, S, P; به, for چو.

[6] All texts and all MSS. except I, I(a); ندیدم, for ندانم.

[7] I(a); علّت, for حجّت, and vice versa.

[8] All texts and all MSS. except I; نگشتی, for نبودی.

[9] I(b), B, R, S, E, Y(a), L, D; وقتی, for گه گه: P, Z; روزی, for do.

[10] This line is only found in I.

[11] All texts and all MSS. except I(a), موج, for ورطه.

[12] I(b); مودّت, for محبّت.

۱۲۵

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [‒ ‒ ‿ ‒ | ‒ ‒ ‿ ‒ | ‒ ‒ ‿ ‒ | ‒ ‒ ‿ ‒]

آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما میبرد
۱ ترک از خراسان آمدست[1] از پارس یغما میبرد

شیراز مشکین میکند چون[2] ناف آهوی ختن
۲ گر باد نوروز از سرش بوئی[3] بصحرا میبرد

برطاس[4] گر در بر کشم[5] یکلحظه[6] بی اندام او
۳ چون خارپشتم[7] گوئیا سوزن[8] در[9] اعضا میبرد

من پاس دارم تا بروز امشب بجای پاسبان
۴ کآن چشم خواب آلوده خواب از دیدهٔ من میبرد

بسیار میگفتم که دل با کس نه پیوندم ولی
۵ دیدار خوبان اختیار از دست دانا میبرد

دل برد و تن در داده ام[10] ور میکشد استاده ام
۶ کآخر ندانم[11] بیش ازین یا می کشد یا میبرد

---

[1] B, S, and all texts; آمده, for آمدست.
[2] I(a); از, for چون.
[3] I(b); موئی, for بوئی.
[4] B and all texts; سنجاب, for برطاس.
[5] S, P, B, and all texts; در بر میکنم, for گر در بر کشم: I, I(a) I(b); در بر میکشم, for do.: R; خود, for بر.
[6] I(a); هر, for یک.
[7] C; پشتی, for پشتم.
[8] R; نیشی, for سوزن.
[9] I; بر, for در.
[10] I(a); دل برغمش بنهاده ام, for دل برد و تن در داده ام: B, R, and all texts; دین, for تن.
[11] All MSS. and all texts, except Y(a); کافر نداند, for کآخر ندانم.

چون حلقه در گوشم کند هر روز لطفش وعدهٔ
۷ دیگر چو شب نزدیک شد چون زلف درپا میبرد
حاجت بترکی نیستش تا در کمند آرد دلی
۸ من خود برغبت در کمند افتاده ام تا میبرد
هرکو نصیحت میکند در روزگار حسن او
۹ دیوانگان عشق را دیگر بسودا میبرد
وصفش نیارد[12] کرد کس دریای شیرین است و بس
۱۰ سعدي که شوخي میکند گوهر بدریا میبرد

۱۲۶

Metre. رمل مثمن محذوف [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

انکه نقش دیگرش جائی مصوّر مي شود
۱ نقش او در چشم ما هر روز خوشتر مي شود
عشق داني چیست سلطاني که هرجا خیمه زد
۲ بی خلاف[1] آن مملکت بر وی مقرّر مي شود
دیگران را تلخ مي آید شراب جور[2] عشق
۳ ما ز دست دوست میگیریم و شکر مي شود
دل ز جان بر گیر و در بر گیر یار مهربان
۴ گر بدین مقدارت این دولت مُیسّر مي شود
هرگزم در سر نبود اندیشهٔ[3] سودا ولیک
۵ پیل اگر در بند مي اوفتد مسخّر مي شود

---

[12] P, I; ندانند, for نیارد.

[1] Z, L, D; گمان, for خلاف.

[2] I(a); دور, for جور.

[3] S, P; این پیشهٔ, for اندیشهٔ.

عیشها دارم درین آتش که بیني دمبدم
۶ کاندرونم گرچه میسوزد منوّر مي شود

تا نه پنداري که با دیگر کسم خاطر خوش است
۷ ظاهرم با جمع و خاطر جای دیگر مي شود

غیرتم گوید نگویم با حریفان راز خویش
۸ باز مي بینم که در آفاق دفتر مي شود

آب شوق از چشم سعدي میرود بر دست خط[4]
۹ لاجرم چون شعر مي آید[5] سخن تر مي شود

قول مطبوع از درون سوزناک آید که عود
۱۰ چون همي[6] سوزد جهان از وی معطّر مي شود[7]

۱۲۷

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [— — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

امیدوار چنانم که کار بسته بر آید
۱ وصال چون بسر آمد فراق هم بسر آید

من از تو سیر نگردم وگر ترش کني[1] ابرو
۲ جواب تلخ ز شیرین مقابل شکر آید

برغم دشمنم ای دوست سایهٔ بسر افکن[2]
۳ که موش کور نخواهد که آفتاب بر آید

---

[4] All MSS. and all texts but L omit و before خط.
[5] C, T; مي گوید, for مي آید.
[6] I(b); که مي, for همي [7] In I(a), this line is omitted.
[1] I(a); بنشیني, for کني ابرو.
[2] I(a); I(b), S, R, P, T, Z, C, L; آور, for افکن: B, E, D, Y(a), Y(b); انداز, for do.

گلم ز دست بدر برد[3] روزگار مخالف
۴ امید هست که خارم ز پای هم بدر آید

گرم حیات نماند بماند این غم و حسرت
۵ وگر بمیرد[4] بلبل درخت گل ببر آید

ز بسکه در نظر آمد[5] خیال روی تو ما را
۶ چنان شدم که خیالم بجهد در نظر آید

هزار قرعه بنامت زدیم و باز نگشتی
۷ ندانم آیهٔ رحمت بطالع که بر[6] آید

ضرورت است که روزی بکوه رفته ز دستت
۸ چنان بگرید سعدی که آب[7] تا[8] کمر آید

۱۲۸

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒]

اگر آن عهد شکن بر[1] سر میثاق آید
۱ جان رفته است که در[2] قالب مشتاق آید

همه شبهای جهان روز کند طلعت او
۲ گر[3] چو صبحش نظری بر همه آفاق آید

---

[3] I ; رفت, for برد.
[4] I(a), R, I, T, Z, Y(b) ; نمیرد, for بمیرد : B, S, P, E, D, Y(a), L ; نماند, for بمیرد.
[5] All texts and all MSS. but S ; آید, for آمد.
[6] R, B, P, and all texts but T ; در, for بر.
[7] T ; اشک, for آب : C ; سیل, for do.
[8] I(a), I(b), P ; در, for تا : B, Z, I ; بر, for do.
[1] I(a), I(b), S, R, I ; با, for بر : P ; در, for do.
[2] I(a), I(b), B, S, R, I, P, T, Z, C ; با, for در.
[3] I(b), B, S ; که, for گر.

هرغمی را فرجی هست ولی می[4] ترسم
۳ پیش از آنم بکشد زهر که ترياق آيد
بندگي هيچ نكرديم و طمع ميداريم
۴ كه خداوندي از آن سيرت و اخلاق آيد
گر همه صورت خوبان جهان جمع كنند
۵ روی زيبای تو ديباچهٔ[5] اوراق آيد
ديگری گر همه احسان كند از من بخل است
۶ وز تو مطبوع بود گر همه احراق آيد[6]
سرو از آن پای[7] گرفتست بيكجای مقيم
۷ كه اگر با تو رود شرمش از آن ساق آيد
بيتو گر باد صبا ميوزدم[8] بر دل ريش
۸ همچنان است كه آتش كه به حرّاق[9] آيد
گر فراقت نكشد[10] جان بوصالت بدهم
۹ تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آيد
سعديا هركه ندارد سر جان‌افشاني
۱۰ مرد آن نيست كه در حلقهٔ عشّاق آيد

[4] All texts and all MSS. except I(a); وليكن, for ولی مي.
[5] I(a), E, Y(a), Y(b), D, Z; سر دفتر, for ديباچهٔ
[6] In I(a), this line is omitted.
[7] S; جای, for پای.
[8] I(a), I(b), S, I: زندم, for وزدم.
[9] P, and all texts but C; برحرّاق, for بحرّاق: I, P, S, and all texts but C. omit كه before بحرّاق.
[10] I, I(b), R, Z; بكشد, for نكشد.

۱۲۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ –]

ایننک از جنت فردوس یکی می آید
۱ اختری میگذرد یا ملکی می آید

هر شکرپاره که در میرسد از عالم غیب
۲ بر دل ریش عزیزان نمکی می آید

تا مگر یافته گردد نفسی صحبت[1] دوست[2]
۳ نفسی میرود از عمر و یکی می آید

سعدیا لشکر سلطان غمش ملک وجود
۴ هم بگیرد که دمادم یزکی می آید

۱۳۰

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [– – ⏑ | – ⏑ ⏑ – | – ⏑ ⏑ – | – ⏑ – –]

آن سرو که گویند ببالای تو ماند
۱ هرگز قدمی پیش تو رفتن نتواند

دنبال تو رفتن[1] گنه از جانب ما نیست
۲ با غمزه بگو تا دل مردم نستاند

---

[1] All texts and all MSS. except I; خدمت, for صحبت.
[2] I(b), B, S, R, P, T, C; او, for دوست
N.B.—In B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, the following verse follows line 3:—

شک درین نیست که سودای تو در جان من است
گر رقیب از سخنش بوی شکی می آید

The whole of the ode is omitted in I(a).

[1] All texts, and all MSS. except S; بودن, for رفتن.

زنهار که چون میگذري بر سر مجروح

٣ از وی خبری پرس[2] که چون میگذراند

بخت این نکند با من بیچاره[3] که یکروز

٤ همخانهٔ[4] من باشي و همسایه نداند[5]

هرکو سرپیوند تو دارد بحقیقت

٥ دست از همه چیز و همه کس در گسلاند

امروز چه داني تو که[6] در آتش و آبم

٦ چون خاک شوم باد بگوشت برساند

آنان که بدانند پریشاني مشتاق[7]

٧ گویند[8] که نالیدن بلبل بچه ماند

هرساعتی آن فتنهٔ نو خواسته از جای

٨ بر خیزد و خلقی بتحیّر بنشاند

گل را همه بر دست گرفتند و ربودند[9]

٩ بلبل نتوانست که فریاد نخواند[10]

در حسرت آنم که سر و مال بیکبار

١٠ در دامنش افشانم و دامن نفشاند

سعدي تو درین بند[11] بمیري و ندانند

١١ فریاد بکن تا[12] بکشد یا برهاند

---

[2] I(b), B, S, R; و زوی خبرت نیست, for از وی خبری پرس.
[3] All texts and all MSS. but I, B; سرگشته, for بیچاره.
[4] I; همخوابهٔ, for همخانهٔ.
[5] In I(a) this line is omitted.
[6] T, C, Y(b); که چه, for تو که.
[7] All the texts; عشاق, for مشتاق.
[8] B, and all texts; دانند, for گویند.
[9] P; ببردند, for ربودند.
[10] In I(a) this line is omitted.
[11] I(b); درد, for بند.
[12] I(b), S, R, P, T, Z, L; یا, for تا.

۱۳۱

Metre : رجزِ مثمّنِ سالم [– – ᴗ – | – – ᴗ – | – – ᴗ – | – – ᴗ –]

ای ساربان آهسته ران[1] کآرام جانم میرود
۱ و آن دل که با خود داشتم با دلستانم میرود

من مانده‌ام مهجور ازو بیچاره[2] و رنجور ازو[3]
۲ گوئي که نیشي دور ازو در استخوانم میرود

گفتم بنیرنگ و فسون پنهان کنم ریش[4] درون
۳ پنهان نمیماند که خون بر[5] آستانم میرود

بر گشت[6] یار سرکشم بگذاشت عیش نا خوشم
۴ چون مجمری پر[7] آتشم کز سر دخانم میرود

با آن[8] همه بیداد او[9] آن[8] عهد بی بنیاد او[9]
۵ در سینه دارم یاد[10] او یا[11] بر زبانم میرود

محمل بدار ای ساربان تندي[12] مکن با کاروان
۶ کز عشق آن سرو روان گوئي روانم میرود

---

1 I(b), S, P, C ; رو, for ران.

2 P ; دل خسته, for بیچاره.

3 In I(a) this hemistich runs as follows:—من مانده ام رنجور ازو در مانده و مهجور ازو.

4 R, T, Z, E, L, D ; راز, for ریش.

5 I(a) ; از, for بر : B ; در, for do.

6 I(b), B, R, and all texts ; بگذشت, for بر گشت.

7 I(a), I(b), B, S ; در, for پر.

8 All texts and all MSS. except I, R ; این, for آن.

9 I(a), I(b), R, B ; ازو, for او

10 S ; مهر, for یاد.

11 B, T, Z, C, L, تا, for یا

12 I(a), I(b), B, R ; سودا, for تندي S, P ; سختي, for do.

گفتم بگريم تا ابل چون خر فروماند[13] بگل
۷ وين نيز نتوانم که دل با کاروانم ميرود

باز آی و برچشمم نشين ای دلستان[14] نازنين
۸ کآشوب و فرياد از زمين بر[15] آسمانم ميرود

شب تا سحر مي[16] نغنوم و اندرز کس مي نشنوم
۹ اين ره بقاصد ميروم کز کف عنانم ميرود

صبر از وصال يار من برگشتن از دلدار من
۱۰ گرچه نباشد کار من هم کار از آنم ميرود

در رفتن جان از بدن گويند هر نوعی سخن
۱۱ من خود بچشم خويشتن ديدم که جانم ميرود

سعدي فغان از دست ما لايق نبود ای بيوفا
۱۲ طاقت نمي آرم[17] جفا کار از فغانم ميرود

۱۳۴

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ◡ ◡ — ◡ — ◡ ◡ — — ◡ ◡ — — —]

آن به که نظر باشد و گفتار نباشد
۱ تا مدّعي اندر پس ديوار نباشد

ای دوست بر آور دری از خلق برويم
۲ تا هيچ کسم واقف اسرار نباشد

---

[13] I, B; فرو ماندم, for فرو ماند.

[14] I(a), R; دلربای, for دلستان: I(b), S, P, B, and all texts; دلفريب, for do

[15] I(b), C, P; تا, for بر.

[16] All texts and all MSS. except I, B: گه, for مي.

[17] I, S, R; دارم, for آرم.

مي خواهم و معشوق و زماني و مکاني[1]
٣ کو باشد و من باشم و اغيار نباشد

پندم مده اي يار[2] که ديوانهٔ سرمست
٤ هرگز بسخن عاقل و هشيار نباشد

با صاحب شمشير مبادت سروکاري
٥ الّا بسر خويشتنت کار نباشد

سهل است بخون من اگر دست بر آري
٦ جان دادن در پاي تو دشوار نباشد

ماهت نتوان گفت بدين صورت و گفتار[3]
٧ مه را لب و دندان شکربار نباشد

و آنسرو که گويند ببالاي تو ماند
٨ هرگز بچنين قامت و رفتار نباشد

ما توبه شکستيم که در مذهب عشّاق
٩ صوفي نپسندند که خمّار نباشد

هر پاي که در خانه فرو رفت بگنجي
١٠ ديگر همه عمرش سر بازار نباشد

عطّار که در عين گلابست عجب نيست
١١ گر وقت بهارش سر گلزار نباشد

---

[1] All texts and all MSS. except I(a); مزهرينی و زهانی for زمانی و مکانی.

[2] I(a), P, R, T; دوست, for يار.

[3] T, C, Y(b); صورت شهرين, for صورت و گفتار.

مردم همه دانند که در نامهٔ سعدي

۱۲ مشکی است که در طبله[4] عطّار نباشد

۱۳۳

Metre:
[‒ ‒ ‿ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ ‿] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ

اگر خدای نباشد ز بندهٔ خوشنود

۱ شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

قضای کن فیکون است حکم بار خدای

۲ بدین سخن سخنی در نمیتوان افزود

نه زنگ عاریتی[1] بود بر[2] دل فرعون

۳ که صیقل ید بیضا سیاهیش نزدود

بخواند و راه ندادش کجا رود بدبخت

۴ ببست دیدهٔ مسکین و دیدنش فرمود[3]

---

[4] I(a), I(b), B, S, P, T, Z; کلبه, for طبله.

N.B.—In I lines 2 and 3 are omitted. In I, I(a), I(b), B, P, the following line is inserted after line 13:—

جان در سرکار تو کند سعدي وغم نیست * کان یار نباشد که وفادار نباشد

In all texts and all MSS. but I, the following verse is inserted after line 1:—

آن بر سر گنج است که چون نقطهٔ کنجی * بنشیند و سر گشته چو پرکار نباشد

[1] I(b); عافیتی, for عاریتی.

[2] All texts and all MSS. except I, I(a); در, for بر.

[3] In I(a), this line is placed at the end of the ode.

نصيب دوزخ اگر طلق بر خود اندايد[4]

۵ چنان درو جهد آتش که چوب نفط آلود[5]

قلم بطالع ميمون[6] و بخت بد رفته است

۶ اگر تو خشم کني اي پسر وگر خوشنود

گنه نبود و عبادت نبود بر سر خلق

۷ نبشته بود که اين مقبل است وآن مردود[7]

مقدّر[8] است که از هر کسي چه فعل آيد

۸ درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود

بسعي ماشطه اصلاح زشت نتوان کرد

۹ چنانکه شاهدي از روي خوب نتوان سود

سياه زنگي هرگز شود سفيد بآب

۱۰ سپيد رومي هرگز شود سياه بدود[9]

سعادتي که نباشد طمع مکن سعدي

۱۱ که چون نکاشته باشند مشکل است درود

قلم بآمدني رفت اگر رضا بقضا[10]

۱۲ دهي وگر ندهي بودني بخواهد بود

---

[4] I(b); اندازد, for اندايد.

[5] I(b); اندود, for آلود.

[6] I(a); مسعود, for ميمون.

[7] All MSS. and E, Z, Y(a), D, L; ناجي and ماهوش, for مقبل and مردود.

[8] I(a); معيّن, for مقدّر.

[9] In I(a) this line is omitted.

[10] S; بخدا, for بقضا.

۱۳۴

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطويّ مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

آنکه مرا آرزوست دیر میسّر شود
۱ و اینچه[1] مرا در سراست عمر درین سر شود

تا[2] تو نیائي بفضل رفتن ما باطل است
۲ ور بمثل پای ما[3] در طلبت سر شود[4]

برق جمالی[5] بجست خرمن عقلم[6] بسوخت
۳ زآن همه آتش نگفت[7] دود دلی بر شود

ای نظر آفتاب هیچ زیان داردت
۴ گر در و دیوار ما[8] از تو منوّر شود

گر نگهی[9] دوست وار بر[10] طرف ما کني
۵ حقّه همان کیمیا ست وین مس ما زر شود

هوش خردمند را عشق بتاراج برد
۶ من نشنیدم که باز صید کبوتر شود

---

[1] All texts and I(a), I(b), B, R; آنچه, for اینچه.
[2] B, C, Y(b); چون, for تا.
[3] I; سعدي, for ما.
[4] In B, T, C, Y(b), this hemistich runs as follows:—در طلبت پای ما گر بمثل پر شود.
[5] I(a), R; بمانی, for جمالی.
[6] I(b), S, P, B, R, and all texts; عقلی, for عقلم: I; خلقی, for do.
[7] T, C, P; بگفت, for نگفت.
[8] Z, S; جان, for ما.
[9] C; نظری, for نگهی
[10] S, P; در, for بر.

گر تو چنین خوبروی بار دگر بگذری
۷ سنّت پرهیزگار دین قلندر شود

هرکه بگل در بماند تاش[11] نگیرند دست
۸ هرچه کند جهد بیش پای فروتر شود

چون متصوّر شود[12] در[13] دل ما نقش دوست
۹ همچو بتش بشکنم هرچه مصوّر شود

پرتو خورشید عشق بر همه افتد ولیک
۱۰ سنگ بیکنوع نیست تا همه گوهر شود

هرکه بگوش قبول دفتر سعدي شنید
۱۱ دفتر وعظش[14] بگوش همچو دف تر شود

۱۳۵

Metre مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | – ‿‿]

بحسن دلبر ما هیچ در نمیباید
۱ جز این دقیقه که با دوستان نمي پاید

حلاوتیست لب لعل آبداش را
۲ که در حدیث نیاید چو در حدیث آید

ز چشم غمزده خون میرود بحسرت آن
۳ که او بگوشهٔ چشم التفات فرماید

[11] All texts and all MSS. except I, I(a); تا, for تاش.
[12] I(b), I; نبود, for شود. P; بود, for do.
[13] I(a); بر, for در.
[14] I(a); پندش, for وعظش.

بیـــا که دمبدمت یاد میرود هر چند

۴ که یاد آب بجـــز تشنگی نیفـــزاید

امیـــدوار تو جمعی که روی بنمـــائی

۵ اگرچه فتنه نشـــاید که روی بنمـــاید

نخست خونم اگر میروی بقتـــل بریز

۶ که گـــر نـــریزی از دیـــده ام بپـــالاید

بانتظار تو آبی که میـــرود از چشـــم

۷ بآب چشـــم نماند که چشمـــه میزاید

کنند هر کسی[1] از حضرتت تمنّـــائی

۸ خلاف همّت من کز تو ام تو میباید[2]

شکر بدست ترش روی خادمم مفرست

۹ وگر بدست خودم زهر میدهی شاید

تو همچو کعبه عزیز اوفتـــاده‌ٔ در اصل

۱۰ که هر که وصل تو خواهد جهان به پیماید[3]

من آن قیـــاس نکردم که زور بازوی عشق

۱۱ عنان عقل ز دست حکیـــم برباید

نگفتمت که بدرکان نظر[4] مکن سعدی

۱۲ چو ترک نگفتی تحمّلت باید

---

[1] I(a), P, B, R, and all texts but Z; هریکی, for هرکسی.

[2] In P this line is omitted.

[3] In I(a), this line is omitted.

[4] I(b), S, R, P, B, T, C, Y(b); نگه, for نظر

۱۳٦

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [ـ ـ ب ب | ـ ـ ب ب | ـ ـ ب ب | ـ ـ ب ب | ـ ـ]

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید

۱ روی میمون تو دیدن در دولت بکشاید

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را

۲ تا دگر مادر گیتي چو تو فرزند بزاید

این لطافت که تو داري همه دلها بفریبي

۳ وین ظرافت[1] که تو داري همه غمها بزداید

رشکم از پیرهن آید که در آغوش[2] تو خسبد

۴ زهرم[3] از غالیه آید که بر[4] اندام تو ساید

نی شکر با همه شیرینی اگر لب بکشائي

۵ پیش نطق[5] شکرینت سر[6] انگشت بخاید

گر مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبا

٦ چون تو دارم همه دارم وگرم هیچ نباید

دل بسختي بنهادم پس از آن دل بتو دادم

۷ هرکه از دوست تحمّل نکند عهد[7] نپاید

---

1 I(b), E, L, Y(a), D, L; ملاحت, for ظرافت: B, S, R, P, T, C, Y(b); لیاقت, for do.

2 I(b); اندام, for آغوش.

3 I(b); حیفم, for زهرم.

4 S, B, and all texts; در, for بر.

5 Y(a), Y(b), T; لعل, for نطق.

6 I(a), I(b), B, R, P, C, T; چون, for سر.

7 I(a); مهر, for عهد. In C and T this line is omitted.

بهمه کس بنمـــودم خم ابرو که تو داری
۸ ماه نو هرکه به بینــد بهمه کس بنمـــاید

گر حلال است که خون همه عالم تو[4] بریزی
۹ آنکه روی از همـــه عالم[8] بتو آورد نشاید

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند
۱۰ پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید

سعدیا دیدن خوبان نه حرام است ولیکن
۱۱ نظـــری گر بربائی[9] دلت از کف برباید

۱۳۷

Metre : مضارع مثمن احرب [— — ◡ | — ◡ — — | — ◡ | — ◡ — —]

با کاروان مصـــری چندین شکـــر نباشد
۱ در لعبستان چینی زین خوبتـــر نباشد

این دلبری و شوخی[1] از سرو و گل نیاید
۲ وین شاهدی و شنگی[2] در[3] ماه و خور نباشد

گفتم بشیر مردی چشـــم از نظر بدوزم
۳ با تیر[4] چشم خوبان تقوی سپر نباشد

---

[8] Y(a) ; مردم, for عالم.
[9] P, and all texts ; بنمائی, for بربائی.
[1] I(b), S, P, B, C, T, Y(b) ; خوبی, for شوخی.
[2] All texts and all MSS. except I(a), R ; خوبی, for شنگی.
[3] I(a), Z, E, Y(a), Y(b), D, L ; با, for در.
[4] I(b), S, P, R, C, T, Z, E, Y(a), L, D ; پیش, for تیر : P, Y(a), E, T, Z, L, D, C ; خود, for با.

ما را نظر بخیر است در روئی خوبرویان[5]

۴ هرکو[6] بشرّ کند میل آن[7] خود بشر نباشد

هرآدمي که بیني از سرّ عشق خالي

۵ در پایۀ جمـــاد است او جانور نباشد

الّا گدر نبـاشد پیش تو اهل دل را

۶ ورنه بهیـــچ تدبیـــر از تو گدر نباشد

هوشم نماند با کس اندیشه ام توني بس

۷ جائی که حیرت آمد سمع و بصر نباشد

بر عندلیب عاشق گر بشکني قفس را

۸ از ذوق اندرونش پـــروای در نباشد

تو مست خواب نوشین[8] تا بامداد و بر من[9]

۹ شبها رود که گویم هرگز سحـــر نباشد

دل میبرد بدعوي فریاد[10] شوق سعدي

۱۰ الّا بهیمـــۀ را کـز دل خـبـــر نباشد

تا آتشی نبـاشد در هیـزمی[11] نگیـرد

۱۱ طامات مدّعي را چنـــدین اثر نباشد

---

[5] All texts and all MSS. but I(a); از حسن ماهرویان, for در روی خوب رویان.

[6] I(a); وانکو, for هرکو.

[7] I(a), B, S, R, P, Z, C; او, for آن.

[8] I(b), S, T, C; دوشین, for نوشین.

[9] I(b), S, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما را, for بر من.

[10] In all texts and all MSS. except I(a) و is inserted after فریاد.

[11] I(b), B, P; در مغز من, for در هیزمی.

۱۳۸

Metre: رمل مسدس محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

بلبل بیدل نوائی میزند ۱ باد پیمائي هوائی میزند

کس نمي بینم ز بیرون سرای ۲ و اندرونم مرحبائی میزند

آتشی دارم که میسوزد وجود ۳ چون برو باد صبائی میزند

گرچه دریا را نمي بینم کنار ۴ غرقه حالي[1] دست و پائی میزند

شاهدی[2] بر بام باشد[3] تا یکی ۵ سر بدیوار سرائی میزند

آشنایان را جراحت مرهم است ۶ زانکه شمشیر آشنائی میزند

حیف باشد دست او در خون من ۷ پادشاهی با گدائی میزند

بنده ام گر بی گناهی میکشد ۸ راضیم گر بی خطائی میزند

شکر نعمت میکنم گر خلعتی ۹ میفرستد[4] یا قفائی میزند

نا پسندیده است پیش اهل رای[5] ۱۰ هر که بعد[6] از عشق رائی میزند

محتسب گو چنگ میخواران بسوز ۱۱ مطرب ما خوش نوائی[7] میزند

دود از آتش میرود خون از قتیل ۱۲ سعدي این دم هم ز جائی میزند

---

[1] I(a), I(b), B, R, I, S, C; حالا, for حالي

[2] All texts and all MSS. except I; فتنه, for شاهدی.

[3] T, C; شدخور, for باشد.

[4] B; میرساند, for میفرستد.

[5] T, C, Y(b); دل, for رای.

[6] I(a), I(b), S, R, P; پیش, for بعد: B, T, C; غیر, for do.

[7] I(b), B, C, Y(b); خوب نائی, for خوش نوائی: S, R, P; خوب, for خوش.

N.B.—In I(a), the following line is found at the end of the ode:—

عقل و دین و دانشم تاراج کرد * دار این دل دلربائي مي زند

۱۳۹

Metre:
[‒ ⏑ ‒ ǀ ⏑ ‒ ‒ ⏑ ǀ ⏑ ‒ ⏑ ‒ ǀ ⏑ ‒ ‒] مضارعِ مثمّن اخربِ مکفوفِ محذوف

بخت این کند که رای تو با ما یکی شود
۱ تا بشنود حسود و برو ناوکی شود

خونم بریز و بر سر خاکم گذار کن
۲ کآن رنج و سختی ام همه بیش اندکی شود

آنرا مسلّم است تماشای نو بهار
۳ کز عشق بوستان گل و خارش یکی شود

ای مفلس آنچه در سرتست از هوائی[1] گنج
۴ پایت ضرورتست که در مهلکی شود

سعدی درین کمند بدیوانگی فتاد
۵ گر دیگرش خلاص بود زیرکی شود

۱۴۰

Metre:
[‒ ⏑ ‒ ǀ ⏑ ‒ ‒ ⏑ ǀ ⏑ ‒ ⏑ ‒ ǀ ⏑ ‒ ‒] مضارعِ مثمّن اخربِ مکفوفِ محذوف

بسیار سالها بسر خاک ما رود
۱ کاین آب چشمه آید و باد صبا رود

این پنجروزه مهلت ایام آدمی
۲ بر خاک دیگران بتکبّر چرا رود

[1] I, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; خیال, for هوائی.

ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری
۳ شادی مکن که بر[1] تو همین ماجرا رود

دامن کشان که میرود[2] امروز بر زمین
۴ فردا غبار کالبدش[3] بر هوا رود

خاکت در استخوان رود ای نفس شوخ چشم
۵ مانند سرمه‌دان که دران توتیا رود

دنیا حریف سفله و معشوق بیوفا ست
۶ چون میرود هرآینه بگذار تا رود[4]

این است حال تن که تو بینی[5] بزیر خاک
۷ تا جان نازنین که بر آید کجا رود

بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست
۸ سعدی مگر بسایهٔ لطف خدا رود

یا رب مگیر بندهٔ مسکین و دستگیر
۹ کز تو کرم فزاید و از[6] ما خطا رود

۱۶۱

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — ∪ —]

از[1] حال منت خبر نباشد ۱ در کار منت نظر نباشد

---

[1] I(a), I(b), I, R; با, for بر.
[2] All texts and all MSS. but I; میروی, for میرود.
[3] P, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), I., D; کالبدش, for کالبدت.
[4] In S, this line is omitted: in I(a), B, it is transposed with verse 7.
[5] I(b), P, S, B, R, Z, C, E, L, Y(a), Y(b), D; شنیدی, for تو بینی.
[6] I, I(a), I(b), B, S, P, T, C, Y(b); بر, for از.
[1] I, I(a), I(b); تا, for از.

تا قوّت صبر بود کردم[2] ۲ دیگر چکنم[3] اگر نباشد
آئین وفا و مهرباني ۳ در شهر شما مگر نباشد
گویند نظر چرا نبستي ۴ تا مشغله و خطر نباشد
ای خواجه برو که جهد انسان ۵ با تیر قضا سپر نباشد
این شور که در سراست ما را ۶ وقتی برود که سر نباشد
بیچاره کجا رود گرفتار ۷ کز کوی تو ره بدر نباشد
چون روی تو دلفریب و دلبند ۸ در روی زمین دگر[4] نباشد
در پارس چنین نمک ندیدم ۹ در مصر چنین شکر نباشد
گر حکم کني بجان سعدي ۱۰ جان از تو عزیزتر نباشد

۱۴۲

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [— — ᴗ | — — — ᴗ | — — — ᴗ]

ترا نادیدن ما غم نباشد ۱ که در خیلت به از ما کم نباشد
من از دست تو در عالم نهم روی[1] ۲ و لیکن چون تو در عالم نباشد
عجب گر در چمن برپای خیزي[2] ۳ که سرو راست پیشت خم نباشد
مبادا در جهان دلتنگ روئي ۴ که رویت بیند و خرّم نباشد
من اوّل روز دانستم که این عهد ۵ که با من میکني محکم نباشد
که دانستم که هرگز سازگاري[3] ۶ پريرا با بني آدم نباشد
مکن یارا دلم مجروح و بگذار[4] ۷ که هیچم در جهان مرهم نباشد

[2] All texts and all MSS. except I(b); کردیم, for کردم.
[3] I(a), B, C; چکنهم, for چکنم.
[4] S, R, P, Z, L, Y(a); مگر, for دگر.
[1] I(a); سر, for روی.
[2] I, S, R, and all texts; خیزد, for خیزي.
[3] B; آشنائي, for سازگاري.
[4] I, P, C; مگذار, for بگذار.

بیا تا جان شیرین بر تو ریزم ۸ که بخل و دوستی باهم نباشد
نخواهم بیتو یکدم زندگانی ۹ که طیب عیش بی همدم نباشد
نظر گویند سعدی با که داری ۱۰ که غم با یار بردن[b] غم نباشد
حدیث دوست با دشمن نگویم ۱۱ که هرگز مدّعی محرم نباشد

۱۴۳

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

چه کسی که هیچکس را بتو بر گذر نباشد
۱ که نه در تو باز[1] ماند مگرش بصر[2] نباشد

نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی
۲ که ز دوستی بمیرم[3] و ترا خبر نباشد

مکن ارچه میتوانی که ز خدمتم برانی
۳ نزنند سائلی را که دری دگر نباشد[4]

برهت نشسته بودم که نظر کنی بحالم
۴ نکنی که چشم مستت[5] ز خمار بر نباشد

همه شب درین حدیثم که خنک تنی که دارد
۵ مژهٔ بخواب و بختی که بخواب در نباشد

---

[b] I(a); گفتن, for بردن : Y(b); خوردن, for do.

[1] I(a); خیرهٔ, for باز.

[2] All texts and all MSS. except I(a), R; نظر, for بصر.

[3] I(a), S, R, C, Y(b); بمیریم, for بمیرم : P, B, Y(a), T, Z, E, L, D بمیرند, for do.

[4] In I(a), line 3 is omitted.

[5] S, P, R, T, Z, L, E, D, Y(a), Y(b); منّت, for مستت.

چه خوش است مرغ وحشي که جفای کس نه بیند

۶ من و مرغ خانگــــي را بکشند و پر نبــاشد

نه من آن گنــاهکارم[6] که بتــرسم از عقوبت

۷ نظــری که سر نبــازي ز سر نــظــر نبــاشد

قمري که دوست داري همه روز دل بر او[7] نه

۸ که شبیست خون بریزد که درو قمــر نبــاشد

چه وجــود نقــش دیوار و چــه آدمي که با او

۹ سخنی ز عشــق گوینــد و در او اثر نبــاشد

شــب و روز رفــت[8] بایــد قــدم رونــدگان را

۱۰ چو بماءمنی رسیــدي دگرت[9] سفــر نبــاشد

ورقی کزان سعــدي سخــنــی بر او نویسي[10]

۱۱ ورق درخت طوبی است چگــونه تر نبــاشد

۱۴۴

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ⏑ ‒]

جان من جان من فدای تو باد ۱ هیچت از دوستان نیــاید یاد

میــروي و[1] التفات مي نکنــي ۲ سرو هرگز چنیــن نرفت آزاد

6 All texts and all MSS. except I(a), I; این گناه دارم, for آن گناهکارم.

7 I; آن, for او.

8 I(b); شب و روز رفته, for شب و روز رفت.

9 I(a), I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; رسیدنه دگر, for رسیدی دگرت.

10 I(b), S, P, B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, C; دو, for بر: I(b), B, R, T; نوشتی, for نویسی.

1 In all texts and all MSS. except I, I(a), I(b), و is omitted after میروي.

آفرین خدای بر پدری ۳ که تو پرورد و مادری که تو زاد

بخت نیکت بمنتهای امید ۴ برساناد و چشم بد مرساد

تا چه کرد آنکه نقش روی تو بست ۵ که در فتنه بر جهان بکشاد

من بگیرم عنان شه روزی ۶ گویم[2] از دست خوبرویان داد

خسروا گر تو داد من ندهی ۷ جان شیرین خود دهم برباد[3]

عقل با عشق بر نمی آید ۸ جور مزدور می برد[4] استاد

گفته بودم که رخت بر بندم ۹ تا ره بصره گیرم و بغداد[5]

دست از دامنم نمیدارد[6] ۱۰ خاک شیراز و آب رکناباد

آنکه هرگز بر آستانهٔ عشق ۱۱ پای ننهاده بود سر بنهاد

روی در[7] خاک رفت و سر نه عجب ۱۲ که رود هم درین هوس برباد

مرغ وحشی که میرمید از دام[8] ۱۳ با همه زیرکی بدام افتاد

همه از دست غیر ناله کنند[9] ۱۴ سعدی از دست خویشتن فریاد[10]

---

[2] S and all texts; زنم, for گویم.

[3] In I, I(a), I(b), P, B, this line is omitted. In all texts and all MSS., but I the following verse is added after line 7:—

تو بدین چشم شوخ و پیشانی * دل من باز پس نخواهی داد

[4] I(a), I(b), S, R, P, T, C; میکشد, for میبرد.

[5] In I this line is omitted.

[6] I(b), P; دارند, for دارد.

[7] I(a), P, and all texts, except Z; بر, for در.

[8] I(b), R, P, C; قید, for دام.

[9] S, and all texts, except Z; می نالند, for ناله کنند.

[10] In I the following lines are inserted after verse 14:—

روی گفتم که در جهان بنهم * کردم از بندگی آزاد

که نه بیرون پارس منزل نیست * شام و روم است و بصره و بغداد

In T, C, the following version of the last verse is found after line 10:—

نه که بیرون پارس منزل نیست * مصر و شام است و بصره و بغداد

۱۴۵

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ∪ ∪ — — ∪ ∪ — — ∪ ∪ — —]

جنگ از طرف دوست دل آزار نباشد
۱ یاری که تحمّل نکند یار نباشد

اگر بانگ بر آید که سری در قدمی رفت
۲ بسیار مگوئید که بسیار نباشد

آن بار که گردون نکشد یار سبکروح
۳ گر بر دل عاشق بنهد بار نباشد

تا رنج تحمّل نکني گنج نه يابي[1]
۴ تا شب نرود صبح پدیدار نباشد

آهنگ دراز شب و رنجوري مشتاق[2]
۵ با آن[3] نتوان گفت که بیدار نباشد

ز دیدهٔ من پرس که خواب شب مستي
۶ چون خاستن و خفتن بیمار نباشد

گر دست بشمشیر بري عشق[4] همان است
۷ کآنجا که ارادت بود انکار نباشد

مرغان قفس را المی باشد و شوقی
۸ کآنمرغ نداند که گرفتار نباشد

---

1 E, Z, Y(a), Y(b), D, L, and all MSS. except I; بيني, for يابي. In I(b), this line is omitted.

2 T, Y(b); عشّاق, for مشتاق.

3 I, C, T; او, for آن.

4 T, C, Y(b); مهر, for عشق.

دل آینهٔ صورت چین[5] است و لیکن

۹ شرطست که بر آینه زنگار نباشد

آنرا که بصارت نبود یوسف مصري[6]

۱۰ جائی بفروشد که خریدار نباشد[7]

سعدي حیوان را که سر از خواب گران شد

۱۱ در بند نسیم خوش اسحار نباشد

۱۴۶

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [⏑ – ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ – ⏑ – | – ⏑⏑ –]

حدیث عشق بطومار در نمي‌گنجد

۱ بیان شوق بگفتار در نمي گنجد

سماع انس که دیوانگان از آن[1] مستند

۲ بسمع مردم هشیار در نمي گنجد

میسّرت نشود عاشقي و مستوري

۳ ورع بخانهٔ خمّار در نمي گنجد

چنان فراخ نشسته است یار در دل تنگ

۴ که پیش زحمت اغیار در نمي گنجد

---

[5] I(a), R, T; غیب, for چین: I(b); نقش تو ت نیست, for صورت چین است.

In I the hemistich is written thus:—در صورت زیبا چتوان گفت و لیکن.

[6] I(b), B, R, S, P, and all texts except Z; صدیق, for مصري.

[7] In I this line is omitted.

[1] B and all texts but T; او, for آن.

ترا چنانکه توئي من صفت ندانم[2] کرد
۵ که عرض جامهٔ ببازار در نمي گنجد

دگر بصورت هيچ آفريده دل ندهم[3]
۶ که با تو صورت ديوار در نمي گنجد

خبر که ميبرد[4] امشب رقيب مسکين را
۷ که سگ بزاويهٔ غار در نمي گنجد

چو گل ببار بود هم نشين خار بود
۸ چو در کنار بود خار در نمي گنجد

چنان ارادت و شوق است درميان دو دوست
۹ که سعي دشمن خونخوار در نمي گنجد

بچشم دل نظرت ميکنم که ديدهٔ سر
۱۰ ز برق شعلهٔ ديدار در نمي گنجد

ز دوستان که ترا هست جاي سعدي نيست
۱۱ گدا ميان خريدار در نمي گنجد

۱۴۷

Metre: مضارع مثمّن اخرب [– – ∪ – | ∪ – – | – – ∪ – | ∪ – –]

ديدار يار غايب داني چه ذوق دارد
۱ ابري که در بيابان[1] بر تشنهٔ ببارد

---

2 E, Y(a), Y(b), L, D; نخواهم, for ندانم: T, C; نيارم, for do.
3 I(a), R, P; نهم, for دهم.
4 I; دهد, for برد.
1 I(a), T; بهاران, for بيابان.

ای بوی آشنائي دانستم از کجائي
۲ پیغام وصل جانان پیوند روح دارد

سودای عشق پختن عقلم نمي پسندد
۳ فرمان عقل بردن عشقم نمي گذارد

باشد که خود برحمت یاد آوري[2] تو ما را
۴ ورنه کدام قاصد پیغام ما گذارد[3]

هم عارفان عاشق دانند حال مسکین
۵ گر عارفی بنالد یا[4] عاشقی بزارد

پائی که بر نیاید روزی[5] بسنگ عشقی
۶ گوئیم جان ندارد تا دل نمي سپارد

مشغول عشق جانان گر عاشقی است صادق
۷ در روز تیر باران باید که سر نخارد

بیحاصل است مارا[6] اوقات زندگاني
۸ الّا دمی که یاري با همدمی بر آرد

زهرم چو نوشدارو[7] از دست یار شیرین
۹ بر دل خوش است وبی او[8] نوشم نمیگوارد[9]

داني چرا نشیند سعدي بکنج خلوت
۱۰ کز دست خوبرویان بیرون شدن نیارد

[2] I(a), I(b), B, S, R, P, I, T, C; آورند, for آوري تو.
[3] I(b); گذارد, for ندارد.
[4] B, T, Y(b); ور, for با.
[5] I; وقتی, for روزی.
[6] I; یارا, for مارا.
[7] All texts and all MSS. but I(b); نوشداروست, for نوشدارو.
N.B.—In T and C line 11 is omitted.
[8] II(b), P, S, R, B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; نیشم, for وبی او.
[9] In T and C this line is omitted. The usual reading is نمیگذارد which is clearly corrupt.

١٤٨

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ]

دوش بيرويِ تو آتش بسرم بر ميشد
١ آبم از ديده همي‌رفت و زمين تر ميشد[1]

تا بافسوس بپايان نرود عمر عزيز
٢ همه شب ذكر تو ميرفت و مكرّر ميشد

چون شب آمد[2] همه را ديده بيآرامد[3] ومن
٣ گفتي[4] اندر بن مويم سر نشتر ميشد

آن نه مي بود كه دور از نظرت ميخوردم
٤ خون دل بود كه از ديده بساغر ميشد

از خيال تو بهر سو كه نظر ميكردم
٥ پيش چشمم در و ديوار مصوّر ميشد

چشم مجنون چو بخفتي همه ليلی ديدي
٦ مدّعی بود اگرش خواب ميسّر ميشد

هوش مي‌آمد و ميرفت[5] نه ديدار ترا
٧ مي بديدم نه خيالت[6] ز برابر ميشد

گاه چون عود بر آتش دل تنگم ميسوخت
٨ گاه چون مجمره ام دود بسر بر ميشد

---

1 I; آبم از ديده همي رفت و, for و آبی از ديده مياهد كه.
2 I(b); آيد, for آمد.
3 I(a); بياسايد, for بيآرامد.
4 I, R, Z, E, Y(a), C, L, D; گوئي, for گفتي.
5 In I(b), P, I, و is inserted after ميرفت.
6 I, I(b), B, R, P, Z, Y(a), Y(b), E, L, D: خيالم, for خيالت. In I(a), T, C, this line is omitted.

یارب[7] آن صبح کجا رفت که شبهای دگر
۹ نفسی میزد و آفاق منوّر میشد
سعدیا عقد ثریّا مگر امشب بگسیخت
۱۰ ورنه هر شب بگریبان فلک[8] بر میشد[9]

۱۴۹

Metre: هزج مثمّن اخرب [— — ᴗ ᴗ — ᴗ — — — ᴗ ᴗ — ᴗ — — —]

در پای تو افتادن شایسته دمی باشد
۱ ترک سر خود گفتن زیبا قدمی باشد
بسیار زبونیها بر خویش روا دارد
۲ درویش که بازارش با محتشمی باشد
زینسان که وجود تست ای صورت روحاني
۳ شاید که وجود ما پیشت عدمی باشد
گر جمله صنمها را صورت بتو مانستي
۴ شاید که مسلمان را قبله صنمی باشد
با آنکه اسیران را کشتي و خطا کردي
۵ بر کشته گذر کردن نوع کرمی باشد
رقص از سر ما بیرون امروز نخواهد شد
۶ کاین مطرب ما یکدم خاموش نمی باشد

7 I; گوی, for یارب.
8 All texts and all MSS. except I(a); افق, for فلک.
9 In I this line is omitted.

هر کو بهمه عمرش سودای گلی باشد[1]

۷ داند که چرا بلبل دیوانه همی باشد

کس از الم و دردت[2] واقف نشود سعْدي

۸ الاّ بکسی گوئي کو را المی باشد

۱۵۰

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [– ◡ ◡ | – – ◡ ◡ | – – ◡ ◡ | – – ◡ ◡]

در من این عیب قدیمست و بدر مي نرود

۱ که مرا بی می و معشوق بسر مي نرود

صبرم از دوست مفرمای و تعنّت بگذار

۲ کاین بلائیست که از طبع بشر مي نرود

مرغ مألوف که با خانه خدا[1] انس گرفت

۳ گر بسنگش بزني جای دگر مي نرود

عجب از دیدهٔ گریان منت مي آید

۴ عجب آنست کزو خون جگر مي نرود

من ازین باز نیایم که گرفتم در پیش

۵ اگرم میرود از پیش و گرمي نرود

خواستم تا نظری بنگرم و باز آیم

۶ گفت ازین کوچهٔ ما راه بدر مي نرود

---

[1] I(a), I(b), B, R, S, P, Z, E, Y(a), D, L; بودست, for باشد.

[2] All texts and all MSS. except I; برالم ریشت, for از الم و دردت.

[1] C; خود for خدا.

N.B.—In I(a), lines 3 and 4 are transposed.

جور معشوق چنان نیست که ابرام[2] رقیب
۷ گوئی ابریست که از پیش قمر می نرود

تا تو منظور پدید آمدی ای فتنهٔ دهر[3]
۸ هیچ دل نیست که دنبال نظر می نرود

زخم شمشیر غمت را بشکیبائی و عقل
۹ چند مرهم بنهادیم و اثر می نرود

ترک دنیا و تماشا و تنعّم گفتیم
۱۰ مهر مهریست که چون نقش حجر می نرود

موضعی[4] در همه آفاق ندانم امروز
۱۱ کز حدیث من و حسن تو خبر می نرود

ای که گفتی مرو اندر پی خوبان سعدی
۱۲ چند گوئی مگس از پیش شکر می نرود

۱۵۱

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — —]

زانگه که برآن[1] صورت[2] خوبم نظر افتاد
۱ از صورت بی طاقتیم پرده بر افتاد

گفتم که بعقل از همه کاری بدر آیم[3]
۲ بیچاره فرو ماند چو عشقش بسر افتاد

---

[2] I(b), S, R, P, Z; الزام, for ابرام.
[3] I(a), I(b), R, P; شهر, for دهر. [4] I; منزلی, for موضعی.
N.B.—In I lines 8, 9, 10 are omitted.
[1] All texts and all MSS. except I(a); بدان, for برآن.
[2] P; عارض, for صورت.
[3] All texts and all MSS. except I, S; آید, for آیم. In I this hemistich runs as follows:—گفتم که عقل از همه کاری بدر آید

نیکم نظر افتاد بر آن منظر مطبوع
۳ کاوّل نظرم هرچه وجود از نظر افتاد

شمشیر کشیده است نظر برسر مردم
۴ چون پای بدارم که ز دستم سپر افتاد

در سوخته پنهان نتوان داشتن آتش
۵ ما هیچ نگفتیم و حکایت بدر افتاد

با هرکه خبر گفتم از اوصاف جمیلش[4]
۶ مشتاق چنان شد که چو می بیخبر افتاد

هان تا لب شیرین نستاند دلت از دست
۷ کانکه از غم او کوه گرفت از کمر افتاد

صاحبنظران این[5] نفس گرم چو آتش
۸ دانند که درخرمن[6] من[7] بیشتر افتاد

سعدی نه حریف غم او بود و لیکن
۹ با رستم دستان بزند هرکه در افتاد

۱۵۲

Metre: منسرح مثمّن مطوی منحور [_ ᴗ ᴗ _ | _ ᴗ _ ᴗ | _ ᴗ ᴗ _ | _]

زنده شود هرکه پیش دوست بمیرد
۱ مرده دلست آنکه هیچ دوست نگیرد

---

[4] I(b), B, S, P, and all texts; جمالش, for جمیلش.
[5] I(a), I(b), P, B, Z, E, C, Y(a), Y(b), L, D; زین, for این.
[6] All texts and all MSS. except I, R; اندر تن, for در خرمن.
[7] R and all texts but C; ما, for من

هرکه ز ذوقش درون سینه صفائیست[1]

۲ شمع دلش را ز شاهدی نگزیرد

طالب عشقی دلی، چو موم بدست آر

۳ سنگ سیه صورت نگین نپذیرد[2]

صورت سنگین دلی کشندهٔ سعدیست

۴ هرکه بدین صورتش کشند نمیرد

۱۵۳

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع [⏓ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏓⏓ —]

شورش بلبلان سحر باشد ۱ خفته از صبح بیخبر باشد

تیر باران عشق خوبانرا ۲ دل بیچارگان سپر باشد

عاشقان کشتگان معشوقند ۳ هرکه زنده است پر خطر باشد[1]

همه عالم جمال طلعت اوست ۴ گو کسی را که[2] این نظر باشد

کس ندانم که دل بدو ندهد ۵ مگر آنکس که بی‌بصر باشد[3]

آدمی را که خارش[4] اندر پای ۶ نرود طرفه جانور باشد

گو ترش روی باش و تلخ سخن ۷ زهر شیرین لبان شکر باشد

عاقلان از بلا بپرهیزند ۸ مذهب عاشقان دگر باشد

پای رفتن نماند سعدی را ۹ مرغ عاشق بریده پر باشد

---

[1] All texts and all MSS. except I, I(a); صفائیست, for صفائیست.
In B this hemistich runs thus:— هر که ز دردش درون دوست صفا نیست

[2] This line is followed by the subjoined verse in B, R, and all texts:—

صد چو من خسته در فراق تو میراد * و آنکه ترا بیند و بدوست نگیرد

[1] In P this line is omitted. [2] I, I(b), P; تا, for گو

[3] In S this line is omitted.

[4] All texts and all MSS. except R; خارکی در, for خارش اندر.

۱۵۴

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — —]

سرمست ز کاشانه بگلزار برآمد

۱ غلغل ز گل و لاله بیکبار برآمد

مرغان چمن نعره زنان دیدم و گریان

۲ زین[1] غنچه[2] که از طرف[3] سمن[4] زار بر آمد

آب از گل رخسارهٔ او عکس پذیرفت[5]

۳ و آتش بسر غنچهٔ گلنار[6] برآمد

سجّادهٔ نشینی که مرید غم او شد

۴ آوازهٔاش از خانهٔ خمّار برآمد

زاهد چو کرامات بت عارض او دید

۵ از خانه میان بسته بزنّار برآمد[7]

در[8] خاک[9] چو من بیدل وبی دیده نشاندش

۶ اندر نظر هرکه[10] پریوار برآمد

من مفلس از آن روز شدم کز حرم غیب

۷ دیبای[11] جمال تو ببازار برآمد

---

1 I; گان, for زین: I(b), S, R, P; گین, for do.
2 I(a); طرفه, for غنچه.
3 I(a); سوئی, for طرف.
4 All texts and all MSS. except I, I(a), R; چمن, for سمن.
5 I; بدر رفت, for پذیرفت.
6 B, S; گلزار, for گلنار.
7 This line is omitted in I.
8 B, S, and all texts; بر, for در.
9 I(a); حال, for خاک.
10 I(a); آنکه, for هرکه.
11 I(b); دینار, for دیبای.

کام دلم آن بود که جان بر تو فشانم
۸ آن کام میسّر شد و این کار بر آمد[12]

سعدي چمن[13] آنروز بتاراج خزان داد[14]
۹ کز باغ دلش بوی گل یار بر آید

۱۵۵

Metre : رملِ مسدّسِ محذوف [– ‿ – – | – ‿ – – | – ‿ –]

سرو بالائی بصحرا میرود ۱ رفتنش بین تا چه زیبا میرود
تا کدامین باغ ازو خرّم شود[1] ۲ کو برامش کردن آنجا میرود
میرود بر[2] راه و در اجزای خاک ۳ مرده میگوید مسیحا میرود
اهل دل را گو نگهدارید چشم ۴ کآن پري پیکر بیغما میرود
هر کرا در شهر دید از مرد و زن ۵ دل ربود[3] اکنون بصحرا میرود
آفتاب و سرو غیرت میبرند ۶ کآفتاب سرو بالا میرود
باغ را چندان بساط افگنده اند ۷ کآدمی بر فرش دیبا میرود
عقل را با عشق زور[4] پنجه نیست ۸ کار مسکین از مدارا میرود
سعدیا دل در سرش کردي و رفت ۹ بلکه جانت نیز در پا میرود
اینچنین بیخود[5] نرفتي سنگدل ۱۰ گر بدانستي چه بر ما میرود[6]

---

[12] In I(a), this verse is transposed with line 7.
[13] I, P, R ; سمن, for چمن.
[14] B : رفت, for داد.
[1] I(b). B, R, P, I, T, C ; خرّمترست, for خرّم شود.
[2] I(b), P, I ; در, for بر,
[3] I ; ببود, for ربود.
[4] In I و is inserted after زور.
[5] Z ; بیدل, for بیخود.
[6] In I(b), P, T, C, line 10 is inserted between verses 3 and 4. In B this line is omitted.

۱۵۶

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

شب عاشقان بیدل[1] چه شبی دراز باشد
۱ تو بیا کز اوّل شب در صبح باز باشد

عجب است اگر توانم که سفر کنم ز پیشت[2]
۲ بکجا رود کبوتر که اسیر باز باشد

ز محبّتت نخواهم که نظر کنم برویت
۳ که محبّ صادق آنست که پاکباز باشد

بکرشمهٔ عنایت نظری[3] بسوی[4] ما کن
۴ که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد

همه شب درین خیالم که حدیث وصل جانان[5]
۵ بکدام دوست گویم که محلّ راز باشد

چه نماز باشد آنرا که تو در خیال باشی
۶ تو صنم نمیگذاری که مرا نماز باشد[6]

---

[1] I; بیدوست, for بیدل.

[2] S, P, E, Y(a), T, Z, L, D; کویت, for پیشت: I, I(b), B, R, Y(b), C; دستت, for do.

[3] I(b), P, I; نگهی, for نظری.

[4] B, T, Z, Ç, Y(b); بحال, for بسوی.

[5] In all texts and all MSS. except I, this hemistich runs as follows:— سخنی که نیست طاقت که ز خویشتن بپوشم.

[6] In I(a), this line is omitted.

N.B.—In all texts, and all MSS. except I, the following verse is found between lines 6 and 7:—

* ز چنین قیاس کردم چو تو دوست میگرفتم *
* که ثنا و حمد گوئیم و جفا و ناز باشد *

دگرش چو باز بینی غم دل مگوی سعدی
٧ که شب وصال کوتاه و سخن[7] دراز باشد
قدمی که بر گرفتی بوفائی[8] عهد یاران
٨ اگر از بلا بترسی قدم مجاز باشد

١٥٧

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ∪ — ∪ — — ∪ ∪ — — ∪ — ∪ —]

عیبی نباشد از تو که بر ما جفا رود
١ مجنون از آستانهٔ لیلی کجا رود
گر سرفدای پای[1] تو کردم دریغ نیست
٢ بسیار سر که در سر[2] مهر و وفا رود
ور من گدای کوی تو باشم[3] غریب نیست[4]
٣ قارون اگر بخیل تو آید گدا رود
مجروح تیر عشق اگرش تیغ در قفاست
٤ چون میرود ز پیش تو چشم از قفا رود
حیف آیدم که پای همی برزمین نهی
٥ کاین پای لایق است که برچشم ما رود
در هیچ موقفم[5] سر گفت و شنید نیست
٦ الّا در آن مقام که ذکر شما رود
ای هوشیار اگر بسر مست بگذری
٧ عیبش مکن که بر سر مردم قضا رود

---

[7] S; فهمش, for سخن.
[8] All texts and all MSS. except I; بوفا و عهد, for بوفائی عهد.
[1] R, P; جان, for پای.
[2] I(b); پی, for سر.
[3] B, and all texts but Z; گشتم, for باشم.
[4] I(a); عجب مدار, for غریب نیست.
[5] T, C; موضعم, for موقفم.

ما چون نشانه پای بگل در بمانده ایم

۸ خصم آن حریف نیست که تیرش خطا رود [6]

ای آشنای کوی محبّت صبور باش

۹ بیداد نیکوان همه بر آشنا رود

سعدي بدر نمیکني از سر هوای گل

۱۰ در پات لازمست که خار جفا رود

۱۵۸

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — —]

غلام آن سبک روحم که با من سر [1] گران دارد

۱ جوابش تلخ [2] و پنداري شکر زیر زبان دارد

مرا گر دوستي با او بدوزخ میبرد شاید

۲ بنقد اندر بهشتست آنکه یاری دلستان [3] دارد

کسی را کاختاری هست و محبوبي و مشروبي

۳ مراد از بخت و حظّ از عمر و مقصود از جهان دارد

برون از خوردن و خفتن حیاتی هست انسان را [4]

۴ بجانان زندگاني کن بهائم نیز [5] جان دارد

---

6 In I(a), lines 8 and 9 are transposed.

1 I(a), I(b), P, I; سر بر من, for با من سر.

2 In S, I, Y(a) و is omitted after تلخ.

3 All texts and all MSS. but I; مهربان, for دلستان.

4 I(b), E, L, D, Y(a), Y(b); خیالی نیست مردم را, for حیاتی هست انسان را.
S, P, Z; same but هست, for نیست.
R, Z; same but حیانی, for خیالی
B, C, T; جهانی هست, for خیالی نیست.

5 All texts and all MSS. except I, I (a); که وصل دوست, for بهائم نیز.

محبّت با کسی ورزم[6] کزو با خود نمی آیم
۵ چو بلبل کز نشاط گل فراغ از آشیان دارد

نه مردم گر بشمشیر جفا از دوست بر گردم[7]
۶ دهل را کاندرون باد است ز انگشتی فغان دارد

بتشویش قیامت در که یار از یار بگریزد[8]
۷ محبّ از خاک برخیزد محبت همچنان دارد

خوش آمد باد نو روزی بصبح از باغ پیروزی
۸ ببوی دوستان ماند نه[9] بوی بوستان دارد

یکی سر بر[10] کنار یار و خواب صبح مستولی
۹ چه غم دارد ز مسکینی که سر بر آستان دارد

چو سعدی عشق پنهان دار و لذت جوی[11] و آسایش
۱۰ بتنها عیش[12] میراند که منظوری[13] نهان دارد

۱۵۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ —]

فراق را دلی از سنگ سخت تر باید
۱ مرا دلیست که با شوق بر نمی آید

---

[6] All texts and all MSS. but I; دارم, for ورزم.

[7] I, I(a), B, R; از جفای, for جفا از.
In all texts and all MSS. but I this hemistich runs thus:—
نه مردی گر بشمشیر از جفای دوست برگردی

[8] All texts and all MSS. except I; بر گردد, for بگریزد.

[9] I(b) and all texts except Z; ز for نه.

[10] I(b), P, Z, E, Y(a), Y(b), D, C; در, for بر.

[11] I; تنها باش و راحت بین, for عشق پنهان دار و لذت جوی.

[12] I(a), I; ملک, for عیش.

[13] I(a); محبوبی, for منظوری.

هنوز با همه بد عهدیت دعا گویم
۲ بیا وگر همه دشنام میدهی شاید

اگرچه هردو[1] جهانت بدل خریدارند
۳ منت بجان بخرم تا کسی نیفزاید

بکش چنانکه[2] توانی[3] که بنده را نرسد
۴ خلاف آنچه[4] خداوندگار فرماید

نه زنده را بتو میل است و مهربانی و بس
۵ که مرده را به نسیمت روان بیاساید

مپرس کشتهٔ شمشیر عشق را چونی
۶ چنانکه هرکه به بیند برو ببخشاید

پدر که چون توجگرگوشه از خدا میخواست[5]
۷ خبر نداشت که دیگر چه فتنه میزاید

توانگرا در رحمت بروی درویشان
۸ مبند ور تو به بندی خدای بگشاید

بخون سعدی اگر تشنهٔ حلالت باد
۹ تو دیرزی که مرا عمر خود نمی باید

۱۶۰

Metre : هزج مسدس محذوف [– – ᴗ – | – – – ᴗ | – – – ᴗ]

فلک را این همه تمکین نباشد ۱ فروغ مهر و مه چندین نباشد

---

[1] I, I(a), I(b), B, S, R, P; هرکه, for هردو.
[2] I, I(a), I(b), B, and all texts; چنانچه, for چنانکه
[3] B; تو دانی, for توانی.
[4] I(a), Z; آنکه, for آنچه.
[5] E, Y(a), L, D; میجست, for میخواست.

صبا گر بگذرد برخاک کویت[1] ۲ عجب گر دامنش مشکین نباشد
چو[2] مروارید تاج خسروانیست ۳ یکی[3] در خوشهٔ پروین نباشد
بقای ملک باد این خاندان را ۴ که تا باشد خلل در دین نباشد
هر آنکو سر بگرداند ز حکمت ۵ ازو[4] بیچاره تر مسکین نباشد
عدو را کو سزای[5] پای پیل است ۶ بزن تا بیدقش فرزین نباشد
چنین خسرو کجا باشد در آفاق ۷ و گر باشد چنین شیرین نباشد
خدایا[6] دشمنش جائی بمیراد ۸ که هیچش دوست[7] بر بالین نباشد
مرا گویند سعدي تا کی این غم ۹ کسی بی دوست چون غمگین نباشد[8]

۱۶۱

Metre: [ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ] مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع

که میرود بشفاعت که دوست[1] باز آرد
۱ که عیش[2] صحبت[3] بی او کدورتی دارد
کجا[4] مجال سخن باشدم[5] بحضرت دوست
۲ مگر نسیم صبا این[6] پیام بگذارد

---

[1] Z, R, P; پایت, for کویت.
[2] All texts and all MSS. except I(a); ز, for چو.
[3] I(a); فلک را, for یکی در.
[4] I(b), R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; از آن, for ازو.
[5] I(a); تو بر دل, for سزای: B, S, P; کز تو بر دل, for کو سزای.
[6] I(a), I(b), S, R, T, Z, C, Y(a), E, L, D; خدا را, for خدایا.
[7] I(b), P; خلق, for دوست. [8] This line is only found in I(a).

[1] B, S, R, C; یار, for دوست. [2] L; صفائی, for عیش.
[3] All texts and all MSS. except I; خلوت, for صحبت.
[4] P, I, I(b), R; کرا, for کجا.
[5] I(a), S, P, I, Z; گفتنت, for باشدم:
I(b), R; گفتنست, for do.
[6] I(a), I(b), S, R, P, I; کین, for این.

ستیزه بردن با دوستان همین مثل است[7]
۳ که تشنه چشمهٔ حیوان بگل بیندايد

مرا که گفت[8] دل از یار مهربان بردار[9]
۴ باعتماد صبوري که شوق نگذارد[10]

حرام باد بر آنکس نشست با معشوق[11]
۵ که از سر همه بر خاستن نمي یارد

درست ناید از آن مدعي حکایت[12] عشق
۶ که در مواجهه تیغش زنند و سر خارد

بکام دشمنم ای دوست همچنین[13] مگذار
۷ کس این کند که دل دوستان بیازارد

بیا که در قدمت اوفتم و گر بکشي
۸ نمیرد آنکه بدست تو روح بسپارد[14]

حکایت شب هجران که باز داند گفت
۹ مگر کسیکه چو سعدي ستاره بشمارد

---

7 All texts except C; با دوست این مثل دارد, for با دوستان همین مثلست.

8 In I, B; که is inserted after گفت.

9 B, T, C; برگیر, for بردار. In B this hemistich runs as follows:—
مرا که گفت که از مهر یار دل برگیر.

10 In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I the following line is inserted between verses 4 and 5:—

* که گفت هرچه نه بیني ز خاطرت برود *
* مرا تمام یقین شد که سهو پندارد *

11 I(b), B, S, P, and all texts; بر خاست بدوست, for با معشوق.

12 R, I; حقیقت, for حکایت.

13 I(b), E, Y(a), Y(b), L, D; این چنین, for همچنین.

14 In I(a) lines 7 and 8 are transposed.

۱۶۲

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ـ ب ـ ب | ـ ب ب | ـ ـ ب | ـ ب ـ | ـ ب ـ]

که برگذشت که بوی عبیــر مي آید
۱ که میــرود که چنیـــن دلپذیر مي آید

نشان یوسف گم گشتــه[1] میدهد یعقوب
۲ مگــر ز مصــر بکنعــان بشیــر مي آید

ز دست رفتـــم و بی دیدگان[2] نمیـــدانند
۳ که زخمهـــای نظـــر بر بصیـــر مي آید

همـــي خرامد و عقلـــم بطبـــع میگوید
۴ نظـــر بدوز که آن بی نظیـــر مي آید

جمـــال کعبــه چنان میـــدواندم بنشـــاط
۵ که خارهای مغـیــلان حریر مي آید

ز آنچنان بتو مشغولم ای بهشتـــي روی
۶ که یاد خویشتنـــم در ضمیـــر مي آید[3]

ز دیدنت نتـــوانـــم که دیـــده بر دوزم
۷ وگر معاینـــه[4] بینـــم که تیـــر مي آید

هزار جامهٔ معـنـــي که من بپـــردازم[5]
۸ بقامتـــی که تو داري قصیـــر مي آید

---

[1] I(b); R, P; کرده for گشته.
[2] I(a); بیگانگان for بی دیدگان.
[3] In I(a) this line is omitted.
[4] I(a), I(b), B, S, P, Z; مقابله for معاینه.
[5] I(b), B, S, R, Z; بر اندازم for بپردازم

بکشتن آمده بود آنکه مدّعي پنداشت
۹ که رحمتی مگرش بر اسیر مي آید

سبد نالهٔ سعدی بهر که در آفاق
۱۰ هم آتشی زده تا نفیر مي آید

۱۶۳

[— ◡◡ | — ◡ — ◡ | ◡ ◡ — — | ◡ ◡ — ◡ | ◡ — ◡ —] مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع :Metre

کسی بعیب من از خویشتن نپردازد
۱ که هرکه مینگرم با تو عشق میبازد

فرشتهٔ تو بدین روشني نه آدمئي
۲ نه آدمیست که برتو نظر نینـدازد

چنین پسر که توئي راحت روان پدر
۳ سزد که مادر گیتي بروی تو[1] نازد

کمان خفتهٔ ابرو کشیده تا بن گوش
۴ چو اشکری[2] که بدنبال صید میتازد

کدام گل که بروی تو ماند اندر باغ
۵ کدام سرو که با قامتت سرافرازد

درخت میوهٔ مقصود از آن بلند تراست
۶ که دست قدرت کوتاه ما بدو[3] یازد

---

[1] All texts and all MSS. except I, R; بقو پسر for بروی تو.

[2] All texts and all MSS. except I; لشکري for اشکري.

[3] I, I(b) and all texts; بدان for بدو.

نه آدمي که اگر آهني بود شخصي

۷ در آفتاب جمالت[4] چو موم بگدازد[5]

مسلّمش نبود عشق یار آتش روی

۸ مگر کسیکه چو پروانه سوزد و سازد

مده بدست فراقم[6] پس از وصال چو چنگ

۹ که مطربش[7] بزند بعد از آن که بنوازد

خلاف عهد[8] تو هرگز نیاید از سعدي

۱۰ دلی که از تو بپرداخت با که پردازد

۱۶۴

Metre : مضارع مثمّن اخرب [— — ᴗ — ا ᴗ — — ا — — ᴗ — ا ᴗ — —]

گر گویمت که سروی سرو اینچنین نباشد

۱ ور گویمت که ماهی مه بر زمین نباشد

گر در جهان بگردي و آفاق در نوردي

۲ صورت بدین شگرفي در کفر و دین نباشد

لعلست[1] یا لبانت قندست[2] یا دهانت

۳ تا در برت نگیرم نیکم یقین نباشد

---

[4] I(b), S, P, Z ; خیالت for جمالت.
[5] In I(a) this line is omitted.
[6] I ; رقیبم for فراقم. [7] I ; صاحبش for مطربش.
[8] All texts and all MSS. except I ; رای for عهد.
[1] All texts and all MSS except I, S, P ; لعلی است for لعلست.
[2] All texts, and all MSS. except I, I(a), I(b) ; قندیست for قندست.

صورت کنند[3] زیبا بر پرنیان و دیبا
۴ لیکن در[4] ابروانش سحر مبین نباشد

زنبور[5] اگر میانش باشد بدین لطیفی
۵ حقّا که در دهانش این انگبین نباشد

گر هرکه در جهان را شاید که خون بریزي
۶ با یار مهربانت باید که کین نباشد

گر جان نازنینش در پای ریزي ای دل
۷ در کار نازنینان جان نازنین نباشد

ور زانکه دیگری را بر ما همی گزیند[6]
۸ گو بر گزین که ما را جز او[7] گزین نباشد

عشقش حرام بادا بر یار سرو بالا
۹ تر دامني که جانش[8] در آستین نباشد

سعدي بهیچ معني چشم از تو بر نگیرد
۱۰ الّا گرش براني علّت جز این نباشد

۱۹۵

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏓ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏓⏓ —]

کاروان شکر از مصر بشیراز آید
۱ اگر آن یار سفر کردهٔ ما باز آید

[3] In I(a), I(b), B, S, P, and all texts but L و is inserted after کنند.
[4] I, I(a), B, S, R, Z ; بر for در.
[5] I ; سروي for زنبور.   [6] I(a), C ; گزیني for گزیند.
[7] All texts, and all MSS. except I, B , تو for او.
[8] I , بر for در.

گر تو باز آئي وگر[1] خون[2] منت در خورد است

۲ پیشت آیم[3] چو کبوتر که بر باز آید

نام و ننگ و دل و دین گر برود این مقدار

۳ چیست تا در نظر عاشق جانباز آید

من خود این سنگ بجان میطلبیدم همه عمر

۴ کاین قفس بشکند و مرغ بپرواز آید

اگر این داغ جگر سوز که بر جان من است

۵ بر دل کوه نهي سنگ بآواز آید

من همان روز که روی تو[4] بدیدم گفتم

۶ هیچ شک نیست که از روی چنین ناز آید

هرچه در صورت عقل آید و در وهم[5] و قیاس[6]

۷ آنکه محبوب من است از همه ممتاز آید

گر تو باز آئي و بر دیدهٔ سعدي بروي

۸ هیچ شک نیست که منظور باعزاز آید[7]

---

[1] I(b), P, and all texts ; اگر for وگر ; I(a), S, R ; که گر for do.

[2] I(a), B, T ; جان for خون

[3] I(a) ; آرم for آیم.

[4] I(a), and all texts but T, L ; این روی for روی تو.

[5] B, R, T, C ; فهم for وهم.

[6] In S this hemistich runs as follows:—

هرچه در صورت وهم آید از روی قیاس

[7] In I(a) this hemistich reads as follows:—

هم ازین نیست که محبوب باعزاز آید

۱۶۶

Metre : مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‿ ‒]

کسی که روی تو دید است حال من داند
۱ که هرکه دل بتو پرداخت[1] صبر نتواند

مگر تو روی بپوشي وگرنه ممکن نیست
۲ که هرکه روی[2] تو بیند نظر بپوشاند

هر آفریده که[3] چشمش بر آن جمال افتاد
۳ دلت[4] ببخشد و بر جانت آفرین خواند

اگر بدست کند باغبان[5] چنین سروی
۴ چه جای چشمه که بر چشمهاش بنشاند

چه روزها بشب آورد جان منتظرم[6]
۵ ببوی آنکه شبی با تو روز گرداند

بجهد و حیله[7] شبی در فراق روز آرم[8]
۶ وگرنه بینمت آنروز هم بشب ماند

جفا و سلطنت میرسد ولی مپسند
۷ که گر سوار براند پیاده در ماند[9]

---

[1] B ; دادست for پرداخت.
[2] All texts and all MSS. except I ; آدمي که for هرکه روی.
[3] All texts and all MSS. except I ; آفریده که چشمش for آدمي که در چشمش.
[4] All texts and all MSS. except I, I(a), B, R ; دلش for دلت.
[5] S ; آدمي for باغبان.
[6] T, E, Y(a), Y(b), L, D ; جان و منتظر است for جان منتظرم.
[7] B, R ; به چند for بجهد و.
[8] I ; کنم for آرم.
[9] In I(a) line 7 is omitted.

بدست رحمتم از خاک آستان بردار[10]

۸ که گر بیفگنیم[11] کس بهیچ نستاند

چه حاجتست بشمشیر قتل عاشق را

۹ حدیث دوست بگویش که جان بر افشاند

پیام اهل دل است این خبر[12] که سعدی داد[13]

۱۰ نه هرکه گوش[14] کند معنی سخن داند

۱٦٧

[‒ ⏑⏑ | ‒ ⏑ ‒ ⏑ | ‒ ‒ ⏑ ⏑ | ‒ ⏑ ‒ ⏑] مجتث مثمن مخبون محذوف :Metre

کسی که روی تو بیند نگه[1] بکس نکند

۱ ز عشق سیر نگردد[2] ز عیش بس نکند

درین روش که توئی پیش هرکه باز آئی

۲ گرش بتیغ زنی روی باز پس نکند

چنان بپای تو در مردن آرزومندم

۳ که زندگانی خویشم دگر[3] هوس نکند

بمدتی نفسی یاد دوستی نکنی

۴ که یاد تو نتواند که یک نفس نکند

ندانمت که اجازت نوشت و فتوی داد

۵ که خون خلق بریزی مکن که کس نکند

---

10 All texts and all MSS. except I ; بر گیر for بردار.

11 R ; تو بفگنیم for بیفگنیم.

12 C, T ; سخن for خبر.

13 B, T ; راست for داد.

14 I (a) ; فهم, for گوش.

1 B, T, Y(b) ; نظر for نگه.

2 C, I ; نباشد for نگردد.

3 All texts and all MSS. except I(a), چنان for دگر.

اگر نصیب نبخشی نظر دریغ مدار
۶ شکر فروش چنین ظلم[4] بر مگس نکند

بنال سعدی اگر شوق بوستان[5] داری
۷ که هیچ بلبل ازین ناله در قفس نکند

۱۶۸

Metre : رمل مثمن مخبون محذوف ‌ ‌ ‌ ـ ـ ‌ ‌ ‌ ـ ‌ ‌ ـ ـ ‌ ‌ ـ ـ ‌ ـ

کیست آن فتنه که با تیر و کمان میگذرد
۱ و آن چه تیر است که از[1] جوشن جان میگذرد

آن نه شخصی است جهانی است پر از لطف و کمال[2]
۲ عمر ضایع مکن ای دل[3] که جهان میگذرد

آشکارا نپسندد دگر آن روی چو ماه
۳ گر بداند که چه بر خلق نهان[4] میگذرد[5]

آخر ای نادرهٔ دور زمان از سر لطف
۴ بر ما آی زمانی که زمان میگذرد

صورت[6] زیبای تو ای ماه دلارای[7] چنانکه
۵ صورت حال من از شرح و بیان میگذرد

---

[4] I(a) ; جور for ظلم.
[5] All texts, and all MSS. except I, I(a), R ; عشق دوستان for وق دوستان.
[1] I(b), S, R, P ; در for از
[2] I(a) ; حسن و جمال for لطف و کمال.
[3] I(a), C ; جهان for دل.
[4] I(b), S, P, Z, E, Y(a), L, D ; جهان for نهان.
[5] In I(a) this line is omitted.
[6] R, B, and all texts ; روی for صورت
[7] R, دلارام for دلارای.

تا دگر باد صبائی بچمن باز آید

۶ عمر می بینم و چون[8] برق یمان میگذرد

آتشی در دل سعدی بمحبّت زدهٔ

۷ دود آنست که وقتی بزبان میگذرد

۱۶۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ —]

گفتمش سیر به بینم مگر از دل برود

۱ آنچنان جای گرفته است که مشکل برود

دلی از سنگ بباید بسر راه وداع[1]

۲ تا تحمّل کند آنروز که محمل برود

چشم[2] حسرت بسر انگشت[3] فرو میگیرم

۳ که اگر[4] راه دهم قافله در[5] گل برود

ره ندیدم چو برفت از نظرم صورت دوست

۴ همچو چشمی که چراغش ز مقابل برود

---

[8] In I(a), I(b), S, R, E, Z, Y(a), Y(b), D, و is omitted before چون.

[1] S; فراق for وداع.

[2] R, S and all texts; اشک for چشم.

[3] I(a), I(b), P, B; اشک for انگشت.

[4] B, T, Y(b); گرش for اگر.

[5] I, I(b), S, R, Z; بر for در.

موجم[6] این بار چنان کشتی طاقت بشکست
۵ که عجب دارم اگر تخته بساحل برود

سهل بود آنکه بشمشیر عتابم میکشت
۶ قتل صاحب نظر آنست که قاتل برود

نه عجب گر برود قافلهٔ[7] صبر و شکیب
۷ پیش هر چشم که آن شکل[8] و شمایل برود

کس ندانم که درین شهر گرفتار تو نیست
۸ مگر آن کس که بشهر آید و غافل برود

گر همه عمر نداد است کسی دل بخیال
۹ چون بیاید بسر راه[9] تو بیدل برود

روی بنمای که صبر از دل صوفی ببری
۱۰ پرده بردار که هوش از سر[10] عاقل برود

سعدی ار عشق نبازد چکند ملک وجود
۱۱ حیف باشد که همه عمر بباطل برود

قیمت وصل نداند مگر آزردهٔ هجر[11]
۱۲ مانده[12] آسوده بخسبد چو بمنزل برود[13]

---

[6] I, I(a), S, P ; موج ازین for موجم این.
[7] I, I(a), I(b), B, R, P ; قاعده for قافله.
[8] All texts and all MSS. except I(a) ; قد for شکل.
[9] T, Y(b) ; کوی for راه.
[10] I(b), B, P, S, T, Z, C ; تن for سر : R, I ; دل for do.
[11] I(a) ; عشق for هجر.
[12] I(a) ; خسته for مانده : I ; مرده for do.
[13] In B, T, C, this line is omitted.

۱۷۰

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [‒ ‒ ᴗ ‒ | ᴗ ᴗ ‒ ‒ | ᴗ ᴗ ‒ ‒ | ᴗ ᴗ ‒ ‒]

کیست آن ماه منوّر که چنین میگذرد
۱ تشنه جان میدهد و ماء معین میگذرد

سرو اگر نیز تحرّک کند از جای بجای
۲ نتوان گفت که نیکوتر ازین میگذرد

حور عین میگذرد در[1] نظر سوختگان
۳ یا مه چارده یا لعبت چین میگذرد

کام ازو کس نگرفته است مگر باد بهار
۴ که بر آن زلف و بنا گوش و جبین میگذرد

مردم زیر زمین رفتن او پندارند
۵ کآفتابیست که بر چرخ برین[2] میگذرد

پای کو بر سر عاشق نه بر دیده نشین
۶ حیف باشد که چنین کس بزمین میگذرد

هرکه در شهر دلی دارد و دینی داند
۷ گو حذر کن که هلاک دل و دین میگذرد

از خیال آمدن و رفتنش اندر دل و چشم
۸ با گمان افتم اگر خود بیقین میگذرد[3]

---

[1] I; بر for در
[2] B, T, C; روی زمین for چرخ برین: I(b), R, P, S; اوج for چرخ.
[3] In I(a) this line is omitted.

گر کند خشم[4] بما یا[5] نکند حکم او راست[6]

۹ پادشاهی است که بر ملکِ یمین میگذرد

سعدیا گوشه نشینی کن و شاهد بازی

۱۰ شاهد آنست که بر گوشه نشین میگذرد[7]

۱۷۱

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ◡ ◡ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒ ‒]

کی[1] برست این گل خندان و چنین زیبا شد

۱ یا کی[2] این غورهٔ نو رسته چنین[3] حلوا شد

دیگر آن مرغ کی از بیضه بر آمد که چنین

۲ بلبلی خوش سخن[4] و طوطی شکرخا شد

کی در آموخت چنین[5] لطف و بلاغت کامروز[6]

۳ مردم از عقل بدر بود چو[7] او گویا[8] شد ۔

---

4 L; چشم for خشم.

5 I(a), Y(b); ور for یا.

6 I(b), P, T; و راست for او راست.

7 In S this line is omitted.

1 I(a), I(b), Y(a), L; چون for کی.

2 All texts and all MSS. except I; آخر for یا کی.

3 All texts and all MSS. except I; خواسته کی for رسته چنین.

4 All texts and all MSS except I; بلبل خوش نفس for بلبلی خوش سخن.

5 All texts and all MSS. except I; که در آموختش این for کی در آموخت چنین.

6 All texts and all MSS. except I; کانروز for کامروز.

7 All texts and all MSS. but I; که for چو.

8 I, Z; دانا for گویا.

شاخکـــی تازه بپــرورد [9] صبــا بر لب جوی
۴ چشـــم بـــرهم نزد و [10] ســرو سهـــي بالا شد

عقـــل را گفتـــم ازین پس بسلامت بنشين
۵ گفـــت خاموش که این فتنه دگر پیـــدا شد

عالم طفلي و جهلي و [11] جواني [12] بگذشت [13]
۶ کآدمي [14] طبـع ملک خوی و پري سيما شد

پر نشد چون صدف از دانهٔ مرجان [15] دهنی
۷ که نه از حســـرت آن [16] دیدهٔ ما دریا شد

سعـــدیا غنچـــهٔ سیراب نگنجـــد در پوست
۸ وقت خوش دید [17] بخنـــدید و گل رعنا شد

۱۷۲

Metre: رمل مثمن مخبون مقطوع [⏑ ⏓ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏓ —]

مجلـــس ما دگـــر امــروز به بستـــان ماند
۱ عیـــش خلـــوت بتمـــاشـای گلستـــان ماند

[9] All texts and all MSS. except I; برآورد for بپرورد.
[10] All texts and all MSS. except I; نزدی for نزد و.
[11] All texts and all MSS. but I; خوئي for جهلي و.
[12] All MSS. and all texts but L; حيواني for جواني. (The former reading breaks the metre.)
[13] S; بگذاشت for بگذشت.
[14] All texts and all MSS. but I; آدمی for کآدمی.
[15] L; لولو for مرجان.
[16] In all texts and all MSS. except I; او for آن.
[17] In Y(a) و is inserted after دید.
N.B.—In P. and R. this ode is omitted.

می حلال است کسی را که بود خانه بهشت
۲ خاصه از دست حریفی که برغوان ماند

خطّ سبز و لب لعلت بچه ماننده کنم[1]
۳ من بگویم[2] بلب چشمهٔ حیوان ماند

تا سر زلف پریشان تو محبوب من است[3]
۴ روزگارم بسر زلف پریشان ماند

چکند کشتهٔ عشقت که نگوید غم دل
۵ تو مپندار که خون ریزی و پنهان ماند

هرکه چون موم بخورشید رخت نرم نشد
۶ زینهار از دل سختش که بسندان ماند

نادر افتد که یکی[4] دل بوصالت[5] ندهد
۷ یا کسی در بلد کفر مسلمان ماند

تو که چون برق بخندی چه غمت باشد[6] از آنکه
۸ من چنان زار بگریم که بباران ماند

طعنه بر حیرت سعدی نه بانصاف زدی
۹ کس چنین روی نه بیند که نه حیران ماند

هرکه با صورت و بالای تو اش انسی[7] نیست
۱۰ حیوانیست که بالاش بانسان ماند

---

[1] All texts and all MSS. but I, R; ماند گوئی for ماننده کنم.
[2] T, E, L, Y(a), Y(b), D, C; برياحين و لب for من بگويم بلب.
[3] In I(a) this hemistich runs as follows:
تا سر زلف تو محبوب دل انس منست.
[4] R, B; کسی for یکی.
[5] E, Y(a), Y(b), L, D; بجمالت for بوصالت.
N.B.—In T, and C, this line is omitted.
[6] I, I(a), I(b), B, S, P, R; دارد for باشد. [7] S, R; میلی for انسی.

۱۷۳

Metre: مقاربِ مثمّنِ مقصور [ـ ـ ᴗ | ـ ـ ᴗ | ـ ـ ᴗ | ـ ᴗ ـ]

مرا راحت از زندگي دوش بود ۱ که آن ماه رویم در آغوش بود
چنان مست دیدار و حیران عشق ۲ که دنیا و دینم فراموش بود
نگویم می لعل شیرین گوار ۳ که زهر از کف دست او نوش بود
ندانستم از غایت لطف و حسن ۴ که سیم و سمن یا برو دوش بود
بدیدار و گفتار جان پرورش ۵ سراپای من دیده و گوش بود
نمیدانم آنشب که چون روز شد ۶ کسی باز داند که با هوش بود
مؤذّن غلط گفت[1] بانگ نماز ۷ مگر همچو من مست و مدهوش بود
بگفتیم[2] و دشمن بدانست و دوست ۸ نماند آن تحمل که سرپوش بود
بخوابش مگر دیدهٔ سعدیا ۹ زبان درکش امروز[3] کآن دوش بود
مبادا که گنجی بجوید[4] فقیر ۱۰ که نتواند از حرص خاموش بود

۱۷۴

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ᴗ ـ ᴗ ـ | ᴗ ᴗ ـ ـ | ᴗ ـ ᴗ ـ | ـ ـ]

مرا چو آرزوی روی آن نگار آید
۱ چو بلبلم هوس نالهای زار آید
میان انجمن از لعل او چو آرم یاد
۲ مرا سرشک چو یاقوت در کنار آید

---

[1] R, I; کرد for گفت.
[2] P; نگفتیم for بگفتیم.
[3] B; این روز for امروز.
[4] I(a), I(b), S, T, Z, C, Y(b); به بیند for بجوید.

زرنگ لاله مرا روی دلبر آید یاد
۳ ز شکل سبزه مرا یاد خطّ یار آید

گلی بدست من افتد چو روی او[1] هیهات
۴ هزار سال دگر گر چنین بهار آید

خسان[2] خورند بر از باغ وصل او و مرا
۵ ز گلستان جمالش نصیب خار آید

طمع مدار وصالی که بیفراق بود
۶ هرآینه پس هر مستئی خمار آید

مرا زمانه ز یاران بمنزلی انداخت
۷ که راضیم[3] بنسیمی کزان دیار آید

فراق یار بیکبار بیخ صبر بکند
۸ بهار وصل ندانم که کی ببار آید

دلا اگرچه که تلخ است بیخ صبر ولی[4]
۹ چو بر امید وصال است خوشگوار آید

پس از تحمّل سختي امید وصل مرا ست
۱۰ که صبح از شب و تریاق هم ز مار آید

ز چرخ عربده جو چون خدنگ تیر جفا[5]
۱۱ بجست در دل مردان هوشیار آید

---

[1] I(a), P. C ; تو for او.
[2] R, T, Y(b) ; کسان for خسان.
[3] R ; قانعم for راضیم.
N.B.—In I(a) lines 7 and 8 are omitted.
[4] I(a), I(b), R ; داغ هجر ولیک for بیخ صبر ولی : P ; هجر یار ولیک for do.
[5] C ; جور و جفا for تیر جفا.

چو عمر خوش نفسی گر گذر کنی با[6] من

۱۲ مرا همان نفس از عمر در شمار آید

بجز غلامي دلدار خویش سعدي را

۱۳ ز کار و بار جهان گر شهی است عار آید

۱۷۵

Metre: مضارع مثمن اخرب [– – ᴗ – | ᴗ – – | – – ᴗ – | ᴗ – –]

سرمست اگر در آئي[1] عالم بهم بر آید

۱ خاک وجود ما را گرد از[2] عدم بر آید

گر پرتوی ز رویت در کنج خاطر افتد

۲ خلوة نشین جانرا[3] آه از حرم بر آید

گلدسته امیدي بر دست عاشقان نه

۳ تا ره روان غم[4] را خار از قدم بر آید

گفتم[5] بکام روزی با تو دمی بر آرم

۴ آن کام بر نیامد ترسم که دم بر آید

عاشق بگشتم ار چه دانسته بودم اول

۵ کز تخم عشق بازی[6] شاخ ندم بر آید

گویند دوستانم سودا و ناله از چیست[7]

۶ سودا از عشق خیزد ناله ز غم بر آید

---

[6] I(a), I(b), R, P; بر for با.

N.B.—In S and B this ode is omitted.

[1] I; آید for آئی.

[2] Y(b) omits از before عدم.

[3] L; دل for جان.

[4] I; ره for غم.

[5] I, Z, L; گفتی for گفتم.

[6] R; نیکبختی for عشق بازی.

[7] R, Z, C, L, Y(b); تا کی for از چیست.

دل رفت و صبر و دانش ما مانده ايم و جاني

۷ گر غم غم تو باشد آن نيز هم بر آيد

سعدي ز سوز[8] سينه هر دم چنان بنالد

۸ کز عشق[9] سوز ناکش دود از قلم بر آيد[10]

۱۷۶

Metre: هزج مثمّن سالم [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — —]

نه چندان آرزومندم که وصفش در بيان[1] آيد

۱ وگر صد نامه بنويسم حکايت بيش ازان آيد

مرا تو جان شيريني بتلخي رفته از اعضا[2]

۲ الا اي جان بتن باز آ وگرنه تن بجان آيد

ملامتها که بر من رفت و سختيها که پيش آمد

۳ گر از هر نوبتي[3] فصلي بگويم[4] داستان آيد

چه پرواي سخن گفتن بود مشتاق خدمت را

۴ حديث آنگه کند بلبل که گل با بوستان آيد

چه سود آب فرات آنگه که جان تشنه بيرون شد

۵ چو مجنون با کنار افتاد ليلي درميان آيد

---

[8] Z, L; شور for سوز : C, Y(b); دست جورت for سوز سينه.

[9] Z, L; سوز ناله for سوز ناکش : C, Y(b); سوز سينهٔ او for عشق سوز ناکش.

[10] In I this line is omitted.

N.B.—This ode is only included in the *Tayyebāt* in I; in the other MSS. and texts it comes under the *Badāyi'* or *Khawātīm*.

[1] T, Y(b); در شرح و بيان for وصفش در بيان.

[2] S; پشم for اعضا.

[3] I(a), I(b), R and all texts; بانگي for نوبتي.

[4] S; بخوانم for بگويم.

من ای[5] گل دوست میدارم ترا[6] کز بوی مشکینت[7]

۶ چنان مستم که گوئي بوی یار مهربان آید

نسیم صبح را گفتم تو[8] با او جانبی داري

۷ کز آن جانب که او باشد[9] صبا[10] عنبر فشان آید

گناه تست اگر وقتی بنالد ناشکیبائي

۸ ندانستي که چون آتش در اندازي[11] دخان آید

خطا گفتم بنادانی که چون[12] جوری[13] کند عذرا

۹ نمیباید که وامق را شکایت بر زبان آید

قلم خاصیتی دارد که سر تا سینه بشکافي

۱۰ دگر بارش چو فرمائي[14] بفرق سر[15] دوان آید

زمین[16] باغ و بستانرا بعشق باد نوروزي

۱۱ ببباید ساخت با جوری که از باد خزان آید

گرت خونابه گیرد دل ز دست دوستان سعدي

۱۲ نه شرط دوستي باشد که از دل بر دهان[17] آید

---

[5] I(a), I(b), B, Z, Y(a), C, E, L, D; این for ای.

[6] I(a), I(b), R, Z, Y(a), E, L, D; چرا for ترا.

[7] I(a), S, P, R, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; مشکینش for مشکینت.

[8] Y(a); که for تو.

[9] I(b), B, R, P; آید for باشد.

[10] S; هوا for صبا.

N.B.—In I(a) lines 6 and 7 are transposed.

[11] B; برافروزي for در اندازي.

[12] B; گر for چون.

[13] I(a), I(b), B, S, P, Z; شوخي for جوری.

[14] Z, S, I; بفرمائي for چو فرمای.

[15] I(b); بسر پیشت for بفرق سر.

[16] In all texts and all MSS. but I و is inserted after زمین.

[17] All texts and all MSS. except I; زبان for دهان.

۱۷۷

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [‿ ‿ – ‿ | – ‿ – – | ‿ ‿ – ‿ | – ‿ – –]

نظـــر خدای بینـــان ز سر[1] هوا نباشد
۱ سفـــر نیـــازمنـــدان ز ره[2] خطا نبـــاشد

همه وقت عارفان را نظـــر است و دیگرانرا
۲ نظری معـــاف دارند و دوم[3] روا نبـــاشد

بنسیم صبـــح باید که نبـــات زنده گردد
۳ که جماد و مردگان را خبر از صبـــا نبـــاشد

اگرت سعادتی هست که زنده دل بمیری
۴ بحیاتی اوفتـــادی که دگر فنـــا نبـــاشد

بکسی نگر که ظلمت بزداید از وجودت
۵ نه کسی نعوذ بالله که در او صفا نبـــاشد

تو خود از کدام شهری که ز دوستان نپرسی
۶ مگـــر اندران ولایت که توئی وفا نبـــاشد

اگر اهل معرفت را چو نی استخوان بسوزد
۷ چو دفش بهیچ سختی خبر از قفا نبـــاشد

اگرم تو خون بریزی بقیـــامتـــت نگیـــرم
۸ که میـــان دوستان این همه ماجرا نبـــاشد

به رفیق مهربان است حریف سست پیمان
۹ که بروز تیـــر باران سپـــر بـــلا نبـــاشد

---

1 I ; طلب for ز سر.
2 I ; قدم for ز ره : I(a), I(b), S, P, T, Z, C, Y(a), E, L, D ; سر for ره
T, C, Y(b) ; دگر for دوم.

تو در آینه نظر[4] کن که چه دلبری و لیکن
۱۰ چو تو خویشتن[5] به بیني نگهت[6] بما نباشد

دگری همین حکایت بکند که من و لیکن
۱۱ چو معاملت ندارد سخن آشنا نباشد

تو گمان مبر که سعدي بجفا[7] ملول گردد
۱۲ که گرش تو بی جنایت بکشي جفا نباشد

۱۷۸

Metre: مضارع مثمن اخرب [– – ∪ | – ∪ – | ∪ – – | – ∪ – | ∪ – –]

ذوق شراب آنست یک روز[1] اگر بباشد ۱ هر روز بامدادت ذوقی[2] دگر بباشد

بیخ مداومت را روزی[3] شجر بروید ۲ شاخ معاملت[4] را وقتی[5] ثمر بباشد

استاد کیمیا را بسیار سیم باید ۳ در خاک تیره کردن تا آنکه زر بباشد

بسیار صبر باید تا آن طبیب دل را ۴ در کوی دردمندان روزی گذر بباشد

عالم که عارفان را گوید نظر بدوزند[6] ۵ گر یار ما ببینند صاحب نظر بباشد

زیرا که بادشاهی چون بقعهٔ بگیرد ۶ بنیاد حکم[7] اوّل زیر و زبر بباشد

دیوانه را که گوئی بیدار[8] باش وعاقل ۷ بیمست[9] کز نصیحت دیوانه تر بباشد

---

4 I(a), I(b), B, R, P; نگه for نظر.
5 I; تو که خویشتن نه بیني for چو تو خویشتن به بیني.
6 I(a), S, P, R, T, Y(a), E, L, D; نظرت for نگهت.
7 I(b), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ز جفا for بجفا.
1 R, Z, L, Y(b); وقتی for روزی.
2 C; ذوق for ذوقی.
3 C; وقتی for روزی.
4 I; مطایبت for معاملت.
5 C, Z, L, Y(b); روزی for وقتی.
6 C, Z; بدوزید for بدوزند.
7 Z; ملک for حکم.
8 Z, L; هشیار for بیدار.
9 Z, L; ترسم که از for بیمست کز.

بانگ سحر برآمد درویش را خبر شد ۸ رطل گرانش درده تا بی‌خبر بباشد[10]

ساقی بیار جامی مطرب بگوی قولی[11] ۹ لب بر[12] دهان نی نه تا نی شکر بباشد

امروز قول سعدي شیرین نمي نماید ۱۰ چون داستان شیرین فردا سمر بباشد

۱۷۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ –]

نفسی وقت بهارم هوس صحرا بود

۱ با رفیقی[1] دو که دایم نتوان تنها بود

خاک شیراز چو دیبای منقّش دیدم

۲ وآن همه صورت زیبا[2] که بر[3] آن دیبا بود

پارس در سایهٔ اقبال اتابک ایمن

۳ لیکن از نالهٔ مرغان چمن غوغا بود

شکرین پسته دهانی بتفرّج[4] بگذشت

۴ که چگویم نتوان گفت که چون[5] زیبا بود

یعلم[6] الله که شقایق نه بدان لطف و سمن

۵ نه بدان بوی و صنوبر[7] نه بدان بالا بود

[10] This line is omitted in R, C, Z, L, Y(b).
[11] R, C, Z, L, Y(b); چیزی for قولی.
[12] R, C, Y(b); در for بر.
N.B.—This ode is included under *Tayyebat* only in I.
[1] S, P, T, C, Y(b); حریفی for رفیقی.
[2] I; شاهد for زیبا.
[3] I, R, and all texts but T; در for بر. I(b), B, S, P, بدان for بر آن.
[4] All texts and all MSS. except I, I(a); تنعّم for تفرّج.
[5] I(b), R, P; چه for چون.
[6] I(a), S, P, R, C, T, Z, Y(b); علم for یعلم.
[7] Z, Y(a), E, L, D; هم سرو نه for صنوبر نه: I(a), شمشاد for صنوبر.

فتنه سامریش در نظر[8] شور انگیز
۶ نفس عیسویش در لب شکّرخا بود

من در اندیشه که بت یا[9] مه نو یا ملک است
۷ یا[10] پري پیکر[11] مه روی[11] ملک سیما بود[12]

دل سعدي و جهانی بدمی غارت کرد
۸ همچو نوروز که بر خوان ملک یغما بود

۱۸۰

Metre:
[‿ ‿ — | ‿ — — ‿ | ‿ — ‿ | ‿ — ‿ | — —] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف

ناچار هرکه صاحب روی نکو بود
۱ هرجا که بگذرد همه چشمي بر او[1] بود

ای گل تو نیز خاطر بلبل نگاهدار
۲ کآنجا که رنگ و بوی بود گفتگو بود

نفس آرزو کند که تو لب بر لبش نهي
۳ بعد از هزار سال که خاکش سبو بود

پاکیزه روی در همه شهری بود و لیک
۴ نه چون تو پاکدامن و پاکیزه خو بود

---

8 All texts and all MSS. except I; دهن for نظر.
9 I(a); بتخانه چین for بت یا مه نو · S, Z, D, L, بتخانه for بت یا مه.
10 T, C, E, Y(a), Y(b); که for یا: S, I, I(a), I(b), P, R; بت for پري.
11 In C, E, Y(a), Y(b), D, the و is inserted in both places.
12 In I(a) this hemistich runs as follows:
یا بت مه وش گل روی سمن سیما بود.
1 I(a), S, P; در for بر.

ای گوی حسن برده ز خوبان روزگار
۵ مسکین کسی که در خم چوگان چوگو بود

موئی چنین دریغ نباشد گره زدن
۶ بگذار تا کنار و برت مشکبو بود

پندارم آنکه با تو ندارد تعلّقی
۷ نه آدمي که صورتی از سنگ و رو بود

من باز از تو بر نتوانم گرفت چشم
۸ گم کرده دل هر آئینه[3] در جستجو بود

بر مي نیاید از دل تنگم نفس تمام[4]
۹ چون نالهٔ کسی که بچاهی فرو بود

سعدي سپاس دار و جفا بین و دم مزن
۱۰ کز دست نیکوان همه چیزی نکو بود

۱۸۱

Metre: هزج مسدّس محذوف [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — —]

نگفتم روزه بسیاری نپاید[1] ۱ ریاضت بگذرد اندُه[2] سرآید
پس[3] دشواري آسانیست ناچار ۲ و لیکن آدمي را صبر باید

[2] In I(a) this line is omitted.
[3] I(b), S, and all texts; درآینه for هر آئینه.
[4] I; روان for تمام: T; چنان for do.
[1] Y(a); باید for پاید.
[2] All texts and all MSS. but I; سختي for اندُه.
[3] All texts and all MSS. except I insert از after پس.

رخ از ما تا بکی پنهان کند عید ۳ هلال اینک[4] کابرو[5] مینماید

سرا بستان[6] درین موسم چه بندی ۴ درش[7] بکشای تا دل بر کشاید

غلامان[8] را بگو تا عود سوزند[9] ۵ کنیزک[10] را بگو تا مشک ساید

که پندارم نگار سرو بالا ۶ ازین در[11] تهنیت گویان در آید

سواران حلقه بربودند[12] و آنشوخ ۷ هنوز از حلقها[13] دل میرباید[14].

چو یار اندر حدیث آید بمجلس ۸ مغنّي را بگو تا کم سرآید

که شعر اندر چنین مجلس نگنجد ۹ بلی گر گفته سعدیست شاید

۱۸۴

Metre: هزج مسدّس محذوف [ـ ـ ـ ⏑ | ـ ـ ـ ⏑ | ـ ـ ⏑]

هر آن ناظر که منظوری ندارد ۱ چراغ دولتش نوری ندارد

چه کار اندر بهشت آن مدّعي را ۲ که میل امروز با حوری ندارد

چه ذوق از ذکر پیدا آید[1] او را ۳ که پنهان شوق مذکوری ندارد[2]

میان عارفان صاحب نظر نیست ۴ که خاطر پیش منظوری ندارد

---

[4] All texts and all MSS. except I; I(a), R; این است for اینک.

[5] I; بابرو for کابرو.

[6] I(a); در بستان بدین for سرا بستان درین.

[7] All texts and all MSS. except I; دوم for درش.

[8] I(a); غلامت for غلامان.

[9] T; سوزد for سوزند.

[10] I(a); کنیزت for کنیزک: all other MSS. and all texts کنیزان for do.

[11] All texts and all MSS. except I; درین دم for ازین در.

[12] I(b), B, P; نمودند for ربودند.

[13] Y(b), خلقها for حلقها.

[14] S; مي کشاید for مي رباید.

[1] I(b), T, C, S, P; باشد آنرا for آید او را.

[2] In I(a) this line is omitted

اگر سیمرغی اندر دام زلفی ۵ بماند تاب عصفوری ندارد

طبیب ما یکی[3] نامهربان است ۶ که[4] گوئی هیچ رنجوری ندارد

و لیکن چون عسل[5] بشناخت سعدی ۷ فغان از دست زنبوری ندارد

۱۸۳

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [‒ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ‒ ‒ ⏑ | ⏑ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ‒ ‒]

هر گه که بر من آن بت عیار بگذرد

۱ صد کاروان ز[1] عالم اسرار بگذرد

مست شراب ناز[2] و جوانی و شاهدی

۲ هر لحظه پیش مردم هشیار بگذرد

هرگه که بگذرد بکشد دوستان خویش

۳ وین دوست منتظر که دگر بار بگذرد[3]

گفتم بگوشهٔ بنشینم چو عاقلان

۴ دیوانه ام کند چو بر دیوار بگذرد

گفتم دری ز خلق به بندم بروی خویش

۵ دردیست در دلم که ز دیوار بگذرد

بازار حسن جملهٔ خوبان شکستهٔ

۶ ره نیست کز تو هیچ خریدار بگذرد[4]

---

[3] B, Y(a), E, L, D; ز بس for یکی.

[4] B, Y(a), Y(b), E, L, D; تو for که

[5] I(a); شهد for عسل.

[1] In I, I(b). ز is omitted before عالم

[2] I(a), I(b), I, P, Z; خواب for ناز و.

[3] In I(a) this line is omitted.

[4] In I(a) lines 5 and 6 are transposed. In I line 6 is omitted.

ترسم که مست و عاشق[6] و بیدل شود چو ما
۷ گر محتسب بخانهٔ خمّار بگذرد

غافل مشو که عمر گرانمایه ضایع است
۸ الّا دمیکه در نظر یار بگذرد

آسایش است رنج کشیدن ببوی آنکه
۹ روزی طبیب بر سر بیمار بگذرد[6]

سعدی بخویشتن نتوان رفت سوی دوست
۱۰ کانجا طریق نیست که اغیار[7] بگذرد

۱۸۴

Metre: رملِ مثمّنِ سالم [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

هرکه چیزی دوست دارد جان و دل بروی گمارد
۱ هرکه محرابش تو باشی سر ز سجده[1] نیارد

روزی اندر خاکت[2] افتم ور ببادم میرود سر
۲ کآنکه در پای تو میرد[3] جان بشیرینی[4] سپارد[5]

من نه آن صورت پرستم کز تمنّای تو مستم
۳ هوش من دانی که برد است آنکه صورت مینگارد

[6] R; غافل for عاشق.
[6] In I the following line is inserted after line 9:—
این محتسب که دشمن چنگست و خصم نای
یک روز بس که بر در خمّار بگذرد
[7] Y(b); میار for اغیار.
[1] All texts and all MSS. except S; خلوت for سجده.
[2] All texts and all MSS but I; پایت for خاکت.
[3] I, I(a), R, C, Y(a), E, L, D; افتد for میرد.
[4] R; شیرین می for بشیرینی.
[5] In I(a) this line is omitted.

عمر گويندم که ضايع ميکني با خوبرويان

۴ آنکه[6] منظوري ندارد عمر ضايع ميگذارد

هرکه ميخواهد[7] درختی در سرابستان معني

۵ بيخش اندر دل[8] نشاند تخمش اندر جان[9] کارد

عشق و مستوري نباشد پای کو در دامن آور

۶ کز گريبان ملامت سربر آوردن نيارد

گر من از عهدت بگردم نا جوانمردم نه مردم

۷ عاشق صادق نباشد کز ملامت سر بخارد

باغ ميخواهم که روزی سرو بالايت به بيند

۸ تا گلت در پا بريزد و ارغوان بر سر ببارد

اين[10] چه رفتاراست وقامت وآن چه گفتار[11] وقيامت[12]

۹ چند خواهي گفت سعدي طيّبات آخر ندارد

۱۸۵

Metre: [– ᴗ – ا ᴗ – – ᴗ ا ᴗ – ᴗ – ا ᴗ – –] مضارع مثمّن اخرب مكفوف محذوف

امروز در فراق[1] تو ديگر بشام شد

۱ ای ديده پاس دار که خفتن[2] حرام شد[3]

---

[6] In I, R, P, Z, Y(a), Y(b), E, L, D, و is inserted before آنکه

[7] I; ورزد for خواهد. [8] S; جان for دل.

[9] I(b), S, P, and all texts; سينه for جان.

[10] All MSS. and all texts except T, C; آن for اين.

[11] R and all texts but Z; بالا for گفتار

[12] In Z و is omitted before قيامت

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] L, Y(b); دیگرم بفراق تو for دو فراق تو ديگر.

[2] R, L; خواب for خفتن.

[3] In C, L, Y(b), this hemistich runs thus; در انتظار وصل تو عمرم تمام شد.

بیش[4] احتمال سنگ جفا[5] خوردنم نماند[6]

۲ کز رقّت[7] اندرون ضعیفم چو جام شد[8]

افسوس خلق مي شنوم در قفای خویش

۳ کین پخته[9] بین که در سر سودای خام شد

تنها نه من بدانهٔ خالت مقیّدم

۴ کین[10] دانه هرکه دید گرفتار دام شد

گفتم یکی[11] بگوشهٔ چشمش نگه کنم

۵ چشمم درو بماند و زیادت[12] مقام شد

ای دل نگفتمت که عنان نظر بتاب

۶ اکنونت افگند که ز دست لگام شد[13]

از من بعشق روی تو مي زاید این سخن

۷ طوطي شکر شکست که شیرین کلام شد

آن مدّعي که دست ندادی ببند کس[14]

۸ این بار در کمند تو افتاد و رام شد

شرح غمت بوصف نخواهد شدن تمام

۹ جهدم بآخر آمد و دفتر تمام شد

---

[4] I, R, Z; پیش for بیش

[5] R; جور و جفا بردنم for سنگ جفا خوردنم.

[6] I; بماند for نماند.   [7] R, ضعف for رقّت.

[8] In L this line runs as follows, verse 2 above being inserted after it;
آمد نماز شام و نیاید نگار من * ای دیده پاس‌دار که خوابت حرام شد

[9] I; تحفه for پخته.   [10] Z omits که before این.

[11] Z, L; دمی for یکی.

[12] C, L, Y(b); زیادم for زیادت.   [13] This line is omitted in R.

[14] C, Z, Y(b); ببندگي for ببند کس: R; بدام زلف for do.

ابنای روزگار غلامان بزر خرند

۱۰ سعدی ترا بطوع[16] و ارادت غلام شد

۱۸۶

[Metre: رمل مثمّن مخبون مقصور ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ ــ]

هفته میرود از عمر و بده روز کشید

۱ کز گلستان صفا[1] بوی وفائی ندمید[2]

آنکه برگشت و جفا کرد و بهیچم بفروخت

۲ بهمه عالمش از من نتوانند خرید

هرچه زآن تلختر اندر حق من خواهد گفت[3]

۳ گو بگو زآن[4] لب شیرین که لطیفست و لذید[5]

گر من[6] از خار بترسم نبرم دامن گل

۴ کام در کام نهنگست ببایدُ[7] طلبید

مرو ای دوست که ما بیتو نخواهیم نشست

۵ مبر ای یار که ما از تو نخواهیم برید

از تو با مصلحت خویش نمی پردازم

۶ که محال است که در[8] خود نگرد هرکه تو دید

---

[16] R, C, L, Y(b); باختیار for بطوع.

N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* in I only; in other MSS. and texts it is included under *Badāyi'* or *Khawatīm*.

[1] R, T, C, Y(b); جفا for صفا.

[2] All texts and all MSS. except I, I(a), S; نرسید for ندمید.

[3] I; همه عالم نبود for حق من خواهد گفت.

[4] I. P; از for زان

[5] *N.B.*—In I(a) this line is omitted.

[6] All texts and all MSS. except I; اگر for گر من.

[7] In T و is inserted before بباید.

[8] I; با for در.

آفرین گفتن[9] و دشنام شنیدن سهل است
۷ چه از آن به که مرا با تو بود[10] گفت و شنید

جهد بسیار بکردم که نگویم غم دل
۸ عاقبت جان بدهان آمد و طاقت نرسید

آخر ای مطرب ازین پردهٔ عشّاق نکرد
۹ چند گوئی که مرا پرده بچنگ تو درید

تشنگانت بلب[12] چشمهٔ حیوان مردند[13]
۱۰ چند چون ماهی بر خشک توانند طپید

شعر[14] سعدی بشنو ای که تو خود زیبائی
۱۱ خاصه آنوقت که در گوش کنی مروارید

۱۸۷

Metre: رملِ مسدّس محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

هرکه بی او[1] زندگانی میکند ۱ گر نمی میرد گرانی میکند

من بر آن بودم که ندهم دل بکس ۲ سرو بالا دلستانی میکند

مهربانی مینمایم بر[2] قدش ۳ سنگدل نا مهربانی میکند

---

[9] All texts and all MSS. except I, R; کردن for گفتن

[10] Z, E, Y(b), L, D; بود با تو مرا for مرا با تو بود.

[11] In I(a) this line is omitted,

[12] All texts and all MSS. except I; تشنگان لبت ای for تشنگانت بلب.

[13] S; مهرند for مردند.

[14] All texts and all MSS. except I(a), S; حرف for شعر

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] E, C, Y(a), L, Z, D; آن for او.

[2] R, T, E, Y(a), Y(b), C, L, D; با for بر.

برف پیـــری می نشیند بر سرم ۴ همچنـــان طبعم جوانی میکنـــد
ماجرای دل نمیگفتـــم[3] بخلق[4] ۵ آب چشمـــم ترجمانی میکنـــد
آهن افسرده میکـــوبد که جهـــد ۶ با قضـــای آسمـــانی میکنـــد[5]
عقل را با عشـــق زور پنجه نیست ۷ احتمـــال از ناتـــوانی میکنـــد
چشم سعدی در[6] امیـــد روی یار ۸ چون دهانش دُرفشانی میکنـــد
هم بود شوری درین سر بیخـــلاف ۹ کاین همه[7] شیرین زبانی میکنـــد

۱۸۸

Metre: رمل مسدس محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

یار با مـــا بیـــوفائی میکـنـــد ۱ بی سبب[1] از ما جدائی میکنـــد
شمـــع جانم را بکشـــت آن بیـــوفا ۲ جای دیگـــر روشنـــائی میکنـــد
میکنـــد با خویش خود[2] بیگانگی ۳ با غریبـــان آشنـــائی میکنـــد
جو فروش است آن نگار سنگـــدل ۴ با من او گندم نمـــائی میکنـــد
یار من اوباش و قلاش است و رند ۵ بر من او[3] خود پارسائی میکنـــد
ای مسلمـــانان بفـــریادم رسیـــد ۶ کان فلانی بیـــوفائی[4] میکنـــد

[3] T, C; گویم for گفتم
[4] All texts and all MSS but I; بکس for بخلق
[5] In I(a), and B lines 6 and 7 are transposed.
[6] All texts and all MSS. except I, R; بر for در.
[7] I; کین چنین for کاین همه.
N.B.—This ode is omitted in I(b)
[1] I(a), T, C, R; گناه for سبب.
[2] All MSS. except I(a), and all texts but T; خویشتن for خویش خود
R; یار for خویش
[3] I(a); پیش یاران for بر من او خود.
[4] I(a); نا خدای for بی وفای

کشتي عمرم شکست اندر[5] غمش ۷ وز[6] من مسکین جدائي میکند

آنچه بر من مي رود از جور و جفا[7] ۸ آفت دور سمائي میکند

سعدي شیرین سخن در راه عشق ۹ از لبش بوسي گدائي میکند

۱۸۹

Metre: رملِ مثمّنِ سالم [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — —]

هرکه شیریني فروشد مشتري بر وی بجوشد
۱ یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد

همچنان عاشق نباشد ور بود صادق نباشد
۲ هرکه درمان مي پذیرد یا نصیحت مینیوشد

گر مطیع خدمتت را کفر فرمائي بگوید
۳ ور[1] حریف مجلست را[2] زهر فرمائي بنوشد

شمع پیشت روشنائي نزد آتش مینماید
۴ گل بدستت خوبروئي پیش یوسف میفروشد

سود بازرگان دریا بیخطر ممکن نباشد
۵ هرکه مقصودش[3] تو باشي تا نفس دارد[4] بکوشد

---

[5] S, P, C, T; از شکسنست for شکست اندر.

[6] All texts and all MSS. except I(a); از for وز.

[7] In all texts and all MSS. except I(a), this hemistich runs as follows: آنچه با من مي کند اندر زمان.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] S; یا for ور.

[2] In I(a), S, P, Y(a), Y(b), E, L, D, را is omitted after مجلست.

[3] T, Y(b); منظورش for مقصودش.

[4] S; باشد for دارد.

برگ چشمم مي نخوشد در زمستان فراقت
۶ وین عجب کاندر زمستان برگهای تر بخوشد

هرکه معشوقی[5] ندارد عمر ضایع میگذارد
۷ همچنان نا پخته باشد هرچه بر[6] آتش نجوشد

تا غمی پنهان نباشد رقّتی پیدا نگردد
۸ هم گلی دید است سعدي تا[7] چو بلبل میخروشد

۱۹۰

Metre: رمل مثمّن مخبون محذوف [ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

هرکه مجموع نباشد بتماشا نرود
۱ یار با یار سفر کرده به تنها نرود

باد آسایش گیتي نزند[1] بر دل ریش
۲ صبح صادق ندمد تا شب یلدا نرود

بر دل آویختگان عرصهٔ عالم[2] تنگ است
۳ کانکه[3] جائی بگل افتاده[4] دگر جا نرود

هرگز اندیشهٔ یار از دل دیوانه عشق
۴ بتماشای گل و لاله[5] بصحرا نرود

---

[5] All texts and all MSS. except I; منظوری for معشوقی.
[6] I(a), B, T, E, Y(a), Y(b), L, D; هرکه در for هرچه بر.
[7] P, C, T, Y(b); کو for تا.
N.B.—In I(b) and R this ode is omitted.
[1] I(a), S, R, B, and all texts; بزند for نزند.
[2] E, T, Z, C, Y(a), Y(b); دنیا for عالم.
[3] R; هرکه for کانکه: T, C, Y(b); آنکه for do.
[4] I(a), B, S, P, T, C; افتد بدگر for افتاده دگر.
[5] I(a), P, S, R, B, Z; سبزه for لاله.

بسر[6] خار مغیلان بروم با تو چنان

۵ بارادت که کسی[7] بر سر دیبا نرود

با همه رفتن زیبای تذرو اندر باغ

۶ گو بشوخي برود پیش تو زیبا نرود[8]

گر تو ای[9] تخت سلیمان بسر ما زین دست

۷ رفت خواهي عجب از مورچه در پا نرود[10]

باغبانان بشب از زحمت بلبل چونند

۸ که در ایام گل از باغچه غوغا نرود

همه عالم سخنم رفت و بگوشت نرسید

۹ آری آنجا که تو باشي سخن ما[11] نرود

هرکه ما را به نصیحت ز تو مي پیچد روی

۱۰ گو بشمشیر که عاشق بمدارا نرود

ماه رخسار بپوشي تو بت یغمائي[12]

۱۱ تا دل خلقی ازین شهر بیغما نرود

گوهر قیمتي از کام نهنگان آرند[13]

۱۲ هرکه او را غم جانست بدریا نرود

سعدیا بار کش و یار فراموش مکن

۱۳ مهر وامق بجفا کردن عذرا نرود

---

6 S; بر سر for بسر. 7 B, S, R, P; یکی for کسی.

8 In I(a) this line is inserted at the end

9 B; با for ای.

10 In I(a) this line is omitted.

11 In P, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, از is inserted before ما.

12 I, B, Z, E, Y(a), Y(b), D; رعنائي for یغمائي.

13 T; گیرند for آرند.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

۱۹۱

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ⏓]

هرکه را باغچهٔ هست به بستان نرود
۱ هرکه مجموع نشسته است پریشان نرود

آنکه در دامنش آویخته باشد خاری
۲ دیگرش[1] گوشهٔ خاطر بگلستان نرود

سفر قبله دراز است و مجاور با دوست
۳ روی در قبلهٔ معنی به بیابان نرود[2]

گو بیارند کلید همه درهای بهشت
۴ جان عاشق بتماشاگه رضوان نرود

گر سرت مست کند بوی حقیقت روزی
۵ اندرونت بگل و لاله و ریحان نرود

هرکه دانست که منزلگه معشوق کجاست
۶ مدّعی باشد اگر بر سر پیکان نرود

صفت عاشق صادق بدرستی[3] آنست
۷ که گرش سر برود از سر پیمان نرود

بنصیحت گر دل شیفته میباید گفت
۸ برو ای خواجه که این درد بدرمان نرود[4]

[1] All texts and all MSS. except I; هرگزش for دیگرش.
[2] In I(a) this line is omitted.
[3] Z, Y(a), E, L, D; بحقیقت for بدرستی.
[4] In I(a) this line is omitted.

بملامت نرود از دل ما صورت عشق
۹ نقش بر سنگ نبشته است بطوفان نرود[5]

عشق را عقل نمیخواست که بیند لیکن
۱۰ هیچ عیار نباشد که بزندان نرود

سعدیا گر همه شب شرح غمش خواهی گفت
۱۱ شب بپایان رود و شرح بپایان نرود

۱۹۲

Metre : هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ᴗ ǀ ᴗ — — ᴗ ǀ ᴗ — — ᴗ ǀ ᴗ — —]

یا رب شب دوشین چه مبارک سحری بود
۱ کورا بسر کشتهٔ هجران گذری بود

آن دوست که با او[1] بارادت نظری هست
۲ با ما مگر او را بعنایت[2] نظری بود

من بعد شکایت[3] نکنم تلخی هجران
۳ کآن میوه که از صبر چشیدم[4] شکری بود

روئی[5] نتوان گفت که حسنش بچه[6] ماند
۴ گوئی که در آن نیمشب از روز[7] دری بود

---

[5] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] I(a), S, P, C; ما را for با او.

[2] All texts and all MSS. except I(a); بارادت for بعنایت.

[3] All texts and all MSS. except I(a); حکایت for شکایت.

[4] All texts and all MSS. but I(a); بر آمد for چشیدم.

[5] T, C; مه را for روئی.

[6] C; بتو for بچه. [7] S, P; حسن for روز.

گویم قمری بود کس از من نه پسندد
٥ باغی که بهر شاخ درختش قمري بود
آن دم که خبر بودم ازو تا تو نگوئي
٦ کز خویشتن و هرکه[8] جهانم خبري بود
در عالم وصفش بجهانی برسیدم
٧ کاندر نظرم هردو[9] جهان مختصري بود
من بودم و او نی قلم اندر سر من کش
٨ با او نتوان گفت وجود دگري[10] بود
با غمزهٔ خوبان که چو شمشیر کشید است
٩ در صبر بدیدیم[11] و نه محکم سپري بود
سعدي نتواني که دگر دیده بدوزي
١٠ کآن دل بربودند[12] که صبرش قدري بود

۱۹۳

Metre: خفیف مسدّس مخبون محذوف [ـ ‿‿ ا ـ ‿ ـ ‿ ا ـ ـ ‿ ⏑]

یار باید که هرچه یار کند ١ بر مراد خود اختیار کند
زینهار از کسیکه از[1] غم دوست ٢ پیش بیگانه زینهار کند
بار یاران بکش که دامن[2] گل ٣ آن برد کاحتمال خار کند

[8] I(b), B, T, L, Y(a) D; هردو for هرکه. [9] I(a); هرکه for هردو.

[10] B; که ما را اثری for وجود دگری.

[11] This is the I(a), R, variant; B; که for و : C; ندیدیم که for بدیدیم نه : L omits و.

[12] C, Y(b); بربودست for بربودند.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] I(a), I, Y(b); در for از. [2] R; صحبت for دامن.

خانهٔ عشق در خرابات است ۴ نیکنامي درو چه کار کند

شهربند هوای نفس مباش ۵ سگ شهر استخوان شکار کند

هر شبی مست[3] شاهدی بودن ۶ روز هشیاریت خمار کند

قاضي شهر عاشقان باید ۷ که بیک شاهد اقتصار[4] کند

سیر سعدي سرای سلطان است ۸ نادر آنجا کسی گذار کند

۱۹۴

Metre: سریعِ مسدّس مطوي موقوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

از همه باشد بحقیقت گزیر ۱ وز تو نباشد[1] که نداري نظیر

مشرب شیرین نبود بی رجام[2] ۲ دعوت منعم نبود بی فقیر

آن عرق است از بدنت یا گلاب ۳ آن نفس است از دهنت یا عبیر

بذل تو کردم تن و هوش و روان ۴ وقف تو کردم دل و چشم[3] و ضمیر

دل چه بود جان که بدو زنده ام ۵ گو بده ای دوست که گویم بگیر

راحت جان باشد از آن قبضه تیغ ۶ مرهم دل[4] باشد از آن جعبه تیر

درد نهاني بکه گویم که نیست ۷ با خبر از درد من الا خبیر

عیب کنندم که چه دیدي در او ۸ کور نداند[5] که چه بیند بصیر

چون نرود در پی صاحب کمند ۹ آهوی بیچاره بگردان اسیر

---

[3] All texts and all MSS. but I(a); یار for مست.

[4] I(a), B, S, R, P. I, L, Z, C; اختصار for اقتصار.

[1] I(a), S, B, and all texts but Y(b); نشاید for نباشد.

[2] I(b), C; رخام for رجام.

[3] R; جسم for چشم.

[4] C, I, L; جان for دل.

[5] I(a); چه داند for نداند.

هرکه دل شیفته دارد چو من ۱۰ بس که بگوید سخن دلپذیر
نالهٔ سعدی بچه[6] دانی خوش است ۱۱ بوی خوش آید چو بسوزد عبیر

۱۹۵

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [— ⏑ — ا ⏑ — — ⏑ ا ⏑ — ⏑ — ا ⏑ — —]

ای صبر پایدار که پیمان شکست یار
۱ کارم ز دست رفت و نیامد بدست یار
برخاست آهم از دل[1] و در خون نشست چشم
۲ یا رب ز من چه خاست که بیمن نشست یار
رحمت نکرد بر قد همچون کمان من[2]
۳ چون تیر ناگهان ز کنارم[3] بجست یار
عمری نهاده روئی تعبّد بر آستان
۴ گفتم مگر دری بکشاید ببست یار
دشمن همین کند که تو کردی بدوستی
۵ فی الجمله دوستست که با دشمن است یار[4]
در عشق یار نیست مرا سیم و زر دریغ
۶ لیک آب چشم و آتش دل[5] هردو هست یار

---

[6] I(a) and all texts but Z; زچه for بچه.

[1] I(a), I(b), B, P, T, C; آه و ناله for آهم از دل.

[2] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows:—

چون قامتم کمان صفت از غم خمیده شد.

[3] All texts and all MSS. except I; کمانم for کنارم.

[4] Lines 4 and 5 are only found in I.

[5] R; درد دلم for آتش دل.

سعدي چو[6] بیوفائي یارت درست شد
۷ در دل شکن امید که پیمان شکست یار

۱۹۶

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ | ∪ — ∪ — ∪ | — —]

آن کیست که میرود بنخچیر ۱ پای دل دوستان بزنجیر

همشیرهٔ جادوان بابل ۲ همسایه لعبتان کشمیر

این است بهشت اگر شنیدي ۳ کز دیدن او جوان شود پیر

از عشق کمان دست و بازوش ۴ افتاده خبر ندارد از تیر

نقّاش که[1] صورتش به بیند ۵ از دست بیفگند تصاویر

ای سخت جفای سست پیمان[2] ۶ رفتی و چنین برفت تقدیر

کوته نظران ملامت از عشق ۷ بیفایده مي کنند و تحذیر

با جان مگر[3] از جسد بر آید ۸ خونی که فرو شد است با شیر

گر جان طلبد حبیب عشّاق[4] ۹ نه صبر روا بود نه تاخیر

آنرا که مراد دوست باید ۱۰ گو ترک مراد خویشتن گیر

سعدي چو اسیر عشق ماندي ۱۱ تدبیر تو چیست ترک تدبیر

---

[6] All texts and all MSS. except I; اکنون که for سعدي چو.

N.B.—In all texts, and all MSS. except I, the following line is found after verse 6:

سعدي به بندگیش کمر بستهٔ بسی
لیکن ز بندگي تو طرفی نه بست یار

[1] R; چو for که.

[2] I(a), I(b), S, R; پیوند for پیمان.

[3] B, S; من for مگر.

[4] I(b); عاشق for عشّاق.

۱۹۷

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — —]

آمد که آنکه بوی گلزار	۱	منسوخ کند گلاب عطّار
خواب از سر خفتگان بدر برد	۲	بیداري بلبلان هشیار[1]
ما کلبهٔ زهد بر گرفتیم	۳	سجّادة که میبرد بخمّار
یک رنگ شویم تا نباشد[2]	۴	این خرقهٔ ستر پوش زنّار
برخیز که چشمهای مستت	۵	خفتست و هزار فتنه بیدار
وقتی صنمی دلی ربودی	۶	تو خلق ربودهٔ بیکبار
یا خاطر خویشتن بما ده	۷	یا خاطر ما ز دست بگذار[3]
نه راه شدن نه روی بودن	۸	معشوقه ملول و ما گرفتار[4]
هم زخم تو به چو میخورم زخم	۹	هم بار تو به چو مي کشم بار
من پیش نهاده ام که در خون	۱۰	بر گردن و بر نگردم از یار[5]
گر دنیی و آخرت بیارند[6]	۱۱	کاین هر دو بگیر و دوست بگذار

[1] L; اشجار for هشيار: all texts but L, and all MSS. except I; سحار for do.

[2] All texts and all MSS. but I; نماند for نباشد

[3] All texts and all MSS. but I; بگذار for بگذر.

[4] *N.B.*—In I eight out of the eleven lines of Ode 205 are inserted in this ghazal after verse 8.

[5] In T and C the following verse is found after line 10:—

گفتي که بده تو یوسف خویش
اسباب جهان بیا و بردار

[6] I(a), I (b), P, R, T; بیاري for بیارند.

ما یوسف خود نمي فروشیم ۱۲ تو سیم سیاه خود نگهدار[7]
گر مردی ازو تو بر نگردي ۱۳ سعدي بجفا و جور بسیار[8]

۱۹۸

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

پروانه نمي شکیبد از دور ۱ ور قصد کند بسوزدش نور
هر کس بتعلّقی[1] گرفتار ۲ صاحب نظران بعشق[2] منظور
آنروز که روز حشر باشد ۳ دیوان حساب و عرض منشور
یا رب که تو در بهشت باشي ۴ تا کس نکند نگاه در حور
ما زنده بذکر دوست باشیم ۵ دیگر حیوان بنفخهٔ صور
ما مست شراب ناب عشقیم ۶ نه تشنهٔ سلسبیل و کافور
من دانم و دردمند بیدار[3] ۷ آهنگ شب دراز دیجور
آخر ز هلاک ما چه خیزد ۸ سیمرغ چه میکند بعصفور
بیم است شرار آه عشّاق[4] ۹ کاتش بزند حجاب مستور
نزدیک نمیشوي[5] بصورت ۱۰ ور دیدهٔ دل نمیشوي[5] دور

---

[7] In T and C the following verse is found after line 12:—
در گوش بدار پند سعدي * دل بر کن ازین جهان غدّار

[8] B; زنهار for بسیار. In I(a), S, P, I, Z, this line is omitted.

[1] B; شخص بعلّتي for کس بتعلّقی.

[2] All texts and all MSS. but I; بروی for بعشق.

[3] I, P, B, T, Y(ε), E, C, L, D; دیدار for بیدار.

[4] I(a), I(b), S, P, R, C; مشتاق for عشّاق.

[5] I(a); نمیشود for نمیشوي in both places.

از پيـــش تو راه رفتنم نيست ۱۱ گردن بكمنـــد به كه مهجـــور
سعدي چو مرادت انگبين است ۱۲ واجب بود[6] احتمـال زنبـــور

۱۹۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ـ ـ ⏑ ا ـ ـ ⏑ ⏑ ا ـ ـ ⏑ ⏑ ا ـ ـ ⏑ ⏑ ـ]

بفلك ميرسد[1] از روی چو خورشيد تو نور
۱ قل هو الله احد چشـــم بد از روی تو دور
آدمي چون تو در آفاق نشان نتـــوان داد
۲ بلكـــه در جنّت فردوس نباشد چو تو حور
حور فردا كه چنيـــن روی بهشتـــي بيند
۳ گرش انصـــاف بود معتـــرف آيد بقصور
شب ما روز نبـــاشد[2] مگـــر آنگاه كه تو
۴ از شبستان بدر آئي چو صبـــاح از ديجور
زندگان را نه عجب گر بتـــو ميلی[3] باشد
۵ مردگان باز نشينـنـــد بعشقـــت[4] ز قبور[5]
آن بهـــايم نتـــوان گفت كه جانی دارد
۶ كه ندارد نظـــری با چو تو زيبـــا منظور
سحر چشمان تو باطل نكنـــد چشم آويز
۷ مست چنـــدانكه بپوشنـــد نباشد مستور

[6] I(a), I(b), S, R, P, I, T, C; كند for بود.
[1] Y(b); مهرود for ميرسد.
[2] T; نگردد for نباشد.
[3] R; رغبت for ميلی.
[4] I(b), S, B, R, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D; ز مشقت for بعشقت.
[5] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D; بقهور for ز قبور.

این حلاوت که تو داري نه عجب کزدستت

۸ عسلی پوشد[6] و زنار ببندد زنبور

آنچه در غیبتت[7] ای دوست بمن میگذرد

۹ نتوانم که حکایت کنم الا بحضور

منم امروز و تو انگشت نمای زن و مرد

۱۰ من بشیرین سخني تو بنکوئي[8] مشهور

سختم آید که بهر دیده ترا مینگرند[9]

۱۱ سعدیا غیرتت آید نه عجب سعد[10] غیور

۲۰۰

Metre: رمل مثمن مقصور [‒ ᴗ ‒ ‒ | ‒ ᴗ ‒ ‒ | ‒ ᴗ ‒ ‒ | ‒ ᴗ ‒]

تا بدین غایت که رفت از من نیامد هیچ کار

۱ راستي خواهي[1] ببازي صرف کردم روزگار

هیچ دست آویزم آن ساعت که ساعت در رسد

۲ نیست الا آنکه بخشایش کند پروردگار

بس ملامتها که خواهد برد[2] جان نازنین

۳ روز عرض از دست جور نفس نا پرهیزکار

---

[6] I(b), S, R, P; دوزد for پوشد.

[7] P, S, R; غیبت آن for غیبتت ای.

[8] All texts and all MSS. but I; و تو بخوبي for تو بنکوئي.

[9] I(b), S, R, P, T, C; بیفتد for نگرند.

[10] In I, I(a), B, R, Z, Y(a), E, C, L, D, و is inserted after سعد.

[1] I; باید for خواهي.

[2] T, C, Y(b); دید for برد.

گاه میگویم چه بودی گر نبودی روز حشر
۴ تا نگشتندی بدان در[3] روی نیکان شرمسار

باز میگویم نشاید راه نومیدی گرفت
۵ پیش انعامش چه باشد عفو چون من صد هزار

دوستانم توبه گویند از گنه‌کاری بکن
۶ توبه تا من میکنم[4] هرگز نباشد برقرار

چشم تدبیرم نمی بیند طریق مصلحت[5]
۷ جرم بخشا یا بتوفیقم چراغی پیش دار

من که از شرم گنه سر بر نمیدارم[6] ز پیش
۸ سر بعلّیین بر آرم گر تو گوئی سر برار

گرچه نا[7] فرمانی از حد رفت و تقصیر[8] از حساب
۹ هرچه هستم همچنان هستم بعفو امیدوار

یا رب از سعدی چه کار آید پسند حضرتت
۱۰ یا توانائی بده یا ناتوانی در گذار

۲۰۱

Metre: منسرح مثمّن مطوی موقوف [– ᴗ ᴗ – | – ᴗ – | – ᴗ ᴗ – | – ᴗ –]

خفتن عاشق یکیست بر سر دیبا و خار
۱ چون نتواند گرفت[1] دست در آغوش یار

---

[3] E, Y(a), Y(b), L, D ; از for در.
[4] I ; برم for کدم.
[5] All texts and all MSS. but I ; بتاریکی جهل for طریق مصلحت.
[6] I(a), I(b), B, S, T ; آرم for دارم.
[7] I, P, S, C ; بی for نا.
[8] I(a), I(b), S, R, C ; بیرون for تقصیر.
[1] T, C, Y(b) ; کشید for گرفت.

گر دگری را شکیب[2] هست ز دیدار دوست
۲ من نتوانم گرفت بر سرِ آتش قرار

آتش آه[3] است و دود میرودش تا بسقف
۳ چشمهٔ چشم است و موج میزندش بر کنار

گر تو ز ما فارغي ما بتو مستظهریم
۴ ور تو ز ما بی نیاز ما بتو امیدوار

ای که بیاران غار مشتغلي دوستکام
۵ غمزهٔ ما بر درست چون سگ اصحاب غار[4]

این همه بار احتمال میکنم و میروم
۶ اشتر مست از نشاط گرم رود زیر بار

ما سپر انداختیم گردن تسلیم پیش
۷ گر بکشي حاکمي ور بدهي زینهار

تیغ جفا گر زني ضرب تو آسایش است
۸ روی ترش گر کني تلخ تو شیرین گوار

سعدي اگر داغ عشق در تو[5] مؤثر شود
۹ فخر بود بنده را داغ خداوندگار

۲۰۲

Metre: منسرح مثمّن مطويّ موقوف [‒ ‿ ‒ ǀ ‒ ‿ ‿ ‒ ǀ ‒ ‿ ‒ ǀ ‒ ‿ ‿ ‒]

دولت جان پرور است صحبت آموزگار
۱ خلوت بی مدّعي سفرهٔ بی انتظار

---

[2] I(a), B. P: قرار for شکیب.
[3] I(n); دل for آه.
[4] In all texts and all MSS but I, I(n), this hemistich runs as follows: من سگ اصحاب کهف بر در یاران غار.
[5] T, C, S; بر for در.

آخر عهد شبست اول صبح ای ندیم

۲ صبح دوم بایدت سر ز گریبـــان بر آر
دور نبـــاشد که خلق روز تصوّر کنند

۳ گر بنمائي بشب طلعت خورشید وار
مشعلـــهٔ برفروز مشغلـــهٔ پیش گیـــر

۴ تا برود از سرت[1] زحمت خواب و خمار
خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع

۵ نالهٔ موزون مرغ بوی خوش لاله زار
برگ درختان سبز پیش خداوند هوش[2]

۶ هر ورقی دفتریست معـــرفت کردگار
فصل[3] بهار است خیـــز تا بتماشا رویم

۷ تکیه بر ایّام نیست تا دگر آید بهـــار
وعدهٔ که گفتـــي شبی با تو بروز آورم

۸ شب بگذشت از حساب روز برفت از شمار
دور جواني گذشت موی سیه شد سپید

۹ برق یماني بجست گرد نماند از سّوار
دفتر فکرت بشوی گفتهٔ سعـــدي بگوی

۱۰ دامن گوهر[4] بیـــار بر سر مجلس ببار

---

1 This is the S reading: P, T; بهرند از سرت for برود از سرت: B, E, L, D, Y(a), Y(b), Z, C; ببرندت ز سر for do.

2 I(b), T, C, E, Y(a), Y(b), D; در نظر هوشیار for پیش خداوند هوش.

3 S, P, R, B, T, Z, C, L; روز for فصل.

4 S; دولت for گوهر.

۲۰۳

Metre: منسرح مثمّن مطوی موقوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | ᴗ —]

ره بخرابات برد عارف[1] پرهیزگار
۱ سفرهٔ یکروزه کرد نقد همه روزگار

ترسمت ای نیکنام پای بر آید بسنگ
۲ شیشهٔ پنهان بیار تا بخوریم آشکار

گر بقیامت رویم بیخبر و بار عمل
۳ به که خجالت بریم چون بگشایند بار

کاین[2] همه ناموس و نام[3] چون درم ناسره
۴ روی طلا کرده بود[4] هیچ[5] نبودش عیار

روز قیامت که خلق طاعت و خیر آورند
۵ ما چه بضاعت بریم پیش کریم افتقار[6]

کار بتدبیر نیست بخت بزور آوری
۶ دولت و جاه آنسریست تاکه کند اختیار

بس که خرابات شد صومعه صوف[7] پوش
۷ بس که کتبخانه گشت[8] مصطبهٔ درد خوار

---

1. S; زاهد for عارف.
2. All texts and all MSS. except I; کان for کاین.
3. I, P; بانگ for نام.
4. S, P, Z; دانست for بود.
5. R; چونکه for هیچ.
6. B; انکسار for افتقار: L; خداوندگار for کریم افتقار.
7. E, Y(a), L, D; خرقه for صوف.
8. I(b) and all texts; شد for گشت.

مدّعي از گفتگوی دولت معني نیافت
۸ راه نبرد از ظلام ماه ندید از غبار

مطرب یاران[9] بگوی[10] این[11] غزل دلپذیر
۹ ساقي مجلس بیار آن قدح غمگسار

گر همه عالم بعیب در پی ما اوفتند
۱۰ هرکه دلش با یکی است غم نخورد از هزار

سعدي اگر فعل نیک از تو نیاید همي
۱۱ بد نبود نام نیک از عقبت[12] یادگار

آتش فکرت ز عشق[13] میجهد اندر وجود
۱۲ آب روانت ز طبع میرود اندر دیار[14]

۲۰۴

Metre: سریع مسدّس مطوي موقوف [— ᴗ — ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

زنده کدامست بر هوشیار ۱ آنکه بمیرد بسر کوی یار
عاشق دیوانهٔ سرمست[1] را ۲ پند خردمند نیاید بکار
سر که بکشتن بنهي پیش دوست ۳ به که بگشتن[2] بنهي در دیار
ای که دلم بردي و جان سوختي ۴ در سر سودای تو شد روزگار

---

9 I(a); خوش گو for یاران.
10 R; بخوان for بگوی.
11 All texts and all MSS. except I; آن for این.
12 I(a), I(b), B, T; بر اثرت for از عقبت.
13 All texts and all MSS. except I; عشقت ز فکر for فکرت ز عشق.
14 In I(a) and T this line is omitted.
1 I(b), R, P; درویش for سرمست.
2 R, Z, Y(a), E, L, D; بغربت for بگشتن.

شربت زهر ار تو دهي نيست تلخ ۵ کوه احد گر تو نهي نيست بار

بندي مهر تو نيابد[3] خلاص ۶ غرقهٔ عشق تو نه بيند کنار

درد نهاني دل تنگم بسوخت ۷ لا جرمم[4] عشق بود[5] آشکار

در دلم[8] آرام تصور مکن ۸ ور[6] مژه ام خواب توقّع مدار

گر گله از ماست[7] شکايت بگوی ۹ ور گنه از تست غرامت بيار

بر سر پا عذر نباشد قبول ۱۰ تا نه نشيني نه نشيند غبار

دُرّ چه محل دارد و دينار چيست ۱۱ مدّعيم گر نکنم جان نثار

سعدي اگر زخم خوري غم مخور ۱۲ فخر بود داغ خداوندگار[9]

۲۰۵

Metre : هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —]

شرط است جفا کشيدن از يار ۱ خمر است و خمار و گلبن و خار

من معتقدم که هر[1] چه گوئي ۲ شيرين بود از لب شکر بار

نزد[2] دگری نميتوان رفت ۳ از تو بتو آمدم بزنهار

عيبت نکنم اگر بخندي ۴ بر من چو بگريم از غمت زار

---

[3] I(b); نه بيند for نيابد.

[4] I; لاجرمش for لاجرمم.

[5] I(a); تو شد for بود.

[6] I(a), P, B, and all texts but L; در for ور.

[7] In I(a) از is omitted before ماست.

[8] All texts and all MSS but I; دل for در.

[9] In all texts and all MSS. but I, this line is omitted, and in its place is substituted the following verse:—

چون تو دگر دوست نيايد بدست * ای که فدای تو سعدي خداوندگار

In T and C both lines are introduced with the variant من صد for سعدی in line 12.

[1] I(a), I(b), P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بهر for هر که.

[2] All texts and all MSS. but I; پيش for نزد.

شک نیست که بوستان بخندد ۵ وقتی[3] که بگرید ابر آزار[4]

تو میروی و خبر نداری ۶ و اندر عقبت قلوب و ابصار

گر پیش تو نوبتی بمیرم ۷ هیچم نبود گزند و تیمار

جز حسرت آن که زنده گردم ۸ تا پیش بمیرمت دگر بار

گفتم که بگوشهٔ چو سنگی ۹ بنشینم و روی دل بدیوار

دانم که میسّرم نگردد ۱۰ تو سنگ در آوری بگفتار

سعدی نرود بسختی از پیش ۱۱ با قید کجا رود گرفتار

۲۰۶

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

فتنه ام بر زلف و بالای تو ای بدر منیر

۱ قامتست آن یا قیامت عنبر است آن یا عبیر

گم شدم در راه سودا رهنمایا رهنمای

۲ صبرم[1] از پا اندر آمد دستگیرا دستگیر

گر ز پیش خود برانی چون سگ از مسجد مرا

۳ سر ز حکمت بر نگیرم[2] چون مرید از حکم[3] پیر

---

[3] I(b), R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; هرگه for وقتی.

[4] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In R the following line is found at the end of the ode:—

نه رای شدن نه روی بودن * معشوقه ملول و ما گرفتار

In I lines 3, 4, 5, 7, 8, 9, 10 and 11 of this ode are inserted in ghazal 189 after verse 8, but in a different order, lines 1, 2 and 6 being omitted.

[1] I(a); طاقتم for صبرم.

[2] I(b), S, P, B, and all texts; ندارم for نگیرم.

[3] B, S, P; گفت for حکم: T, C; پند for do.

ناوک فریاد من هر ساعت از مجرای دل
۴ بگذرد از چرخ اطلس[4] همچو سوزن از حریر
چون کنم کز دل شکیبایم ز دلبر نا شکیب
۵ چون کنم کز جان گزیر است و ز جانان نا گزیر
بیتو گر در جنّتم نا خوش شراب سلسبیل
۶ با تو گر در دوزخم خرّم هوای زمهریر
مرغ وصلت[5] گر بپرّد در هوای بخت من
۷ وه که آنساعت ز شادي چار پر گردم چو تیر
تا روانم هست نامت بر زبان دارم روان
۸ تا وجودم هست خواهم کند[6] نقشت در ضمیر
گر نبـــارد فضـــل باران عنایت بر سرم
۹ لابه بر گردون رسانم چون جهود اندر[7] فطیر[8]
بو العجب شوریدهٔ ام سهوم بلطفت[9] در گذار
۱۰ سهمگین افتادهٔ ام جرمم برحمت[10] در پذیر
آه درد آلود سعدي گر ز گردون بگذرد
۱۱ در تو کافر دل[11] نگیرد ای مسلمانان نفیر

---

[4] All texts and all MSS. but R; هفتم for اطلس.
[5] S, P; بخت for وصلت.
[6] All texts and all MSS. but I, R; خواهد بود for خواهم کند.
[7] S; جهودان از for جهود اندر.
[8] In I(a) this line is omitted.
[9] I(a), I(b), B, S, P; رحمت for لطفت: R, and all texts; طاعت for do.
[10] I(a), I(b), B, S, P, Z; طاعت for رحمت. In T, C, this line runs as follows:—
سهمگیـن افتـادهٔ ام جرمم بطاعت در نگـر
بو العجب شوریدهٔ ام سهوم برحمـت در پذیر
[11] I(a); سنگین for کافر دل.

۲۰۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [‒ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ‒ ‒ | ⏑ ⏑ ⏓]

ما درین شهر غریبیم و درین ملک فقیر
۱ بکمند تو گرفتار و بدام تو اسیر

در آفاق گشادست و لیکن بستست
۲ از سر زلف تو بر پائی دل ما زنجیر

من نظر باز گرفتن نتوانم هرگز[1]
۳ از من ای خسرو شیرین[2] تو نظر باز مگیر

گرچه در خیل تو بسیار به از ما باشد
۴ ما ترا در همه عالم نشناسیم نظیر

در دلم بود که جان فشانم لیکن[3]
۵ باز در خاطر آید[4] که متاعیست حقیر

این حدیث از سر درد است که من میگویم
۶ تا بر آتش نه نهی بوئی نیاید ز عبیر

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست
۷ رنگ رخساره خبر میدهد از سِرِّ ضمیر[5]

من از آن هردو کمانخانهٔ ابروی تو چشم
۸ بر نگیرم اگرم دیده بدوزند به تیر

---

[1] L; همه عمر for هرگز.
[2] L; خوبان for شیرین.
[3] L; روزی for لیکن.
[4] L; آمد for آید.
[5] After line 7 the following verse is inserted in L:—
...شق پروانهٔ سوز من عجب می آید * چه جوانی تو که از دست ببردی دل پیر

عجب از عقل کسانی که مرا پند دهند

۹ برو ای خواجه که عاشق نبود[6] پند پذیر

سعدیا پیکر مطبوع برای نظرست

۱۰ گر نه بیند چه بود فایدهٔ چشم بصیر

۲۰۸

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [– ⏑ – ا ⏑ – – ⏑ ا ⏑ – ⏑ – ا ⏑ – –]

یار آن بود که صبر کند بر جفای یار

۱ ترک رضای خویش کند در رضای یار

گر بر وجود عاشق صادق زنند[1] تیغ

۲ بیند گناه[2] خویش[3] و نه بیند خطای یار .

یار از برای نفس گرفتن طریق نیست

۳ ما نفس خویشتن بکشیم از برای یار

یاران شنیده‌ام که بیابان گرفته‌اند

۴ بیطاقت از ملامت خلق و جفای یار

من ره نمیبرم مگر[4] آنجا که کوی دوست

۵ من سر نمی نهم مگر[4] آنجا که پای یار

گفتی هوای باغ در ایام گل خوش است .

۶ ما را بدر نمیرود[5] از سر هوای یار

---

[6] Y(b); شود for بود.

[1] I(a), S, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), D; نهند for زنند.

[2] All texts and all MSS. but I; خطای for گناه.

[3] In I(b) and C و is omitted after خویش.

[4] R; بجز for مگر in both places. [5] I(b); نمیشود for نمیرود.

بستان بمشاهدهٔ دیدن مجاهده است
۷ ور صد درخت گل بنشانی بجای یار

ای باد اگر بگلشن روحانیان روی[6]
۸ یار قدیم[7] را برسانی دعای یار

ما را ز درد عشق تو با کس حدیث نیست
۹ هم پیش یار گفته شود ماجرای یار

هرکس میان جمعی و سعدی بگوشهٔ[8]
۱۰ بیگانه باشد از همه خلق[9] آشنای یار[10]

۳۰۹

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع مسبّغ [ـ ـ ا ـ ب ـ ب ا ـ ـ ب ـ]

ای بخلق از جهانیان ممتاز ۱ چشم خلقی بروی خوب تو باز
لازمست آنکه دارد این همه لطف[1] ۲ که تحمّل کنندش این همه ناز
ای بعشق[2] درخت بالایت ۳ مرغ جانم رسیده[3] در پرواز[4]
آن نه صاحب نظر بود که کند ۴ از چنین روی در بروی فراز
بخورم گرز دست تست نبید ۵ نکنم گر خلاف تست نماز

---

[6] I(a); رسی for روی.
[7] R, T, Z, Y(a), E, L, D; عزیز for قدیم
[8] I(a), I(b), I, B, Z, C; و گوشهٔ for بگوشهٔ.
[9] B, T, C, Y(b); کس for خلق.
[10] In I(a) the following line is found after line 10:—
جز درد دوستی مطلب در دیار عشق * هم در دیار ما که شناسد دوای یار
[1] B; حسن for لطف.
[2] I(b); بهشت for بعشق.
[3] I, R; رمیده for رسیده: I(a); همیشه for رسیده.
[4] In C this line is omitted.

گر بگریم چو شمع معذورم ۶ کس نگوید در آتشم مگداز

من نگفتم سخن در[5] آتش عشق ۷ تا[6] بگفت[7] آب دیدهٔ غمّاز

آب و آتش خلاف یک دگرند ۸ نشنیدیم صبر و عشق انباز

هرکه دیدار دوست میطلبد ۹ دوستي را حقیقت است و مجاز

آرزومند کعبه را شرط است ۱۰ که تحمّل کند نشیب و فراز

سعدیا زنده عاشقی باشد[8] ۱۱ که بمیرد[9] بر آستان نیاز

۲۱۰

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— — ∪ — ∪ ∪ — ∪ — — ∪ — ∪ ∪ — ∪ — —]

پیوند روح میکند این باد مشکبیز

۱ هنگام[1] نوبت سحر است ای ندیم خیز

مطرب[2] بخوان و شمع بر افروز[3] و می بیار[4]

۲ عنبر بسای و عود بسوزان و گل بریز

گر یار[5] دست میدهدت هیچ گو مباش

۳ خوشتر بود عروس نکو روی بی جهیز

---

[5] I(a); از for در.

[6] I(a); که for تا.

[7] All texts and all MSS. but I(a); نگفت for بگفت.

[8] I(a) R; باشي for باشد.

[9] I(a), R, I, Z; بمیري for بمیرد.

[1] B. T. نزدیک for هنگام.

[2] All texts and all MSS. except I; شاهد for مطرب.

[3] B. S; بیفروز for بر افروز.

[4] All texts and all MSS. except I; بنه for بیار.

[5] All texts and all MSS. but I; دوست for یار

امروز بايد ار كرمي ميكند سحاب[6]
۴ فردا كه تشنه مرده بود آب گو مريز[7]

من در وفاي عهد[8] چنان كند نيستم
۵ كز دامن تو دست بدارم بتيغ تيز

ليكن بدست خويشتنم كش كه گفته اند
۶ از دوستان تحمل و با دشمنان ستيز[9]

گر تيغ ميزني سپر اينك وجود من
۷ عيار مدعي كند از كشتن احتريز

فردا كه سر ز خاك بر آرم اگر ترا
۸ بينم فراغتم بود از روز رستخيز

تا خود كجا رسد بقيامت نماز من
۹ من روي در تو و همه[10] كس روي در حجيز[11]

سعدي بعشق[12] روي تو در پاي بند ماند
۱۰ قيدي نكردة كه ميسر شود گريز

---

[6] In B this hemistich runs as follows:—

امروز بايد آب كه گرمست آفتاب

[7] This is the R. reading: I; لاو گو بخيز: I(a); سيل for آب: I(b), P, B, C, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; لاي for do.: I(a), I(b), P, S, B, T, Z, E, Y(a), Y(b); مخيز for مريز.

[8] All MSS. but I(a), and all texts except C; وفا و عهد for وفاي عهد.

[9] In I lines 5 and 7 are omitted, verse 6 being substituted for them. This verse is only found in I.

[10] I(a), I(b), T, E, Y(a), Y(b), L, D; همه را for همه كس: R; دگران for do..

[11] In I this line is omitted.

[12] All texts and all MSS. but I; بدام عشق for بعشق روي.

۲۱۱

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [– ◡ ◡ | – ◡ – – | ◡ – ◡ – | ◡ ◡ –]

ساقی سیم تن چه خسبی خیز ۱ آب شادی بر آتش غم ریز

بوسهٔ بر کنار ساغر نه[1] ۲ پس بگردان شراب شهد آمیز

کابر آذار و باد نوروزی ۳ در فشان می کنند و عنبر بیز

جهد[2] کردیم[3] تا نیالاید ۴ بخرابات دامن پرهیز

دست بالای عشق زور آورد ۵ معرفت را نماند جائی[4] ستیز

گفتم ای عقل زور مند چرا ۶ بر گرفتی ز راه عشق[5] گریز

گفت اگر گربه شیر نر گردد ۷ نکند با[6] پلنگ دندان تیز

شاهدان می کنند خانهٔ زهد ۸ مطربان میزنند راه حجیز

توبه را تلخ میکند در حلق ۹ یار شیرین دهان شور انگیز

سعدیا هر دمت که دست دهد ۱۰ در سر[7] زلف دلبران[8] آویز

دشمنان را بحال خود بگذار ۱۱ تا قیامت کنند و رستا خیز

۲۱۲

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقصور [– ◡ ◡ | – ◡ – – | ◡ – ◡ – | ◡ ◡ –]

متقلب درون جامهٔ ناز ۱ چه خبر دارد از شبان دراز

---

[1] I(a), S, P, R, and all texts; ده for نه. [2] R; عهد for جهد.
[3] I(a); کردم که تا for کردیم تا.
[4] R and all texts but C; روی for جائی.
[5] I(a), B, R, and all texts; عشق راه for راه عشق. [6] R; بر for با.
[7] I(b), R, and all texts but C; بسر for در سر.
[8] I(b), S, P; دوستان for دلبران.

عاقل انجـــام عشـق مي داند[1] ۲ زان[2] هـــم اول نمیکـنــد آغاز

جهـــد کردم که دل بکس ندهم ۳ چــون تــوان کرد با دو دیدهٔ باز

زینهـــار از بــلای تـیــر نظر ۴ که چو رفت از کمـــان نیـاید باز[3]

مگـــر از شـــوخي تـذروان بود ۵ کـه فـرو دوختـنــد دیـدهٔ باز

محتسب در قفـای رندان است ۶ غافـــل از صوفیــان[4] شاهــد باز

پارسائی که خمر عشـــق چشید ۷ خانـــه گـو بـا معـــاشران پرداز

هرکرا با گـل آشنـــائي هست ۸ گـو بـــرو با جفـــای خار بساز

سپـــرت مي ببـــاید انگنـــدن ۹ ای که دل میـــدهي بتیر انداز

هرچه آید[5] ز دوستـان کرم است ۱۰ گر اهانـــت کننـــد و گر اعزاز

دست مجنـــون و دامن لیلی ۱۱ سر[6] محمـــود و خاک پای[7] ایاز

هیچ بلبـــل[8] نداند[9] این دستان ۱۲ هیـــچ مطـــرب[8] نـدارد این آواز

هرمتـــاعی ز معـــدنی خیزد ۱۳ شکر از مصـــر و سعـــدي از شیراز

۲۱۳

Metre: هزج مسدّس مقصور [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ]

مبارک تر شب و خرّم ترین روز ۱ باستقبـــالم آمـد بخـــت پیروز

دهل زن گو دو نوبت زن بشارت ۲ که دوشـــم قـدر بود امروز نوروز

---

[1] All texts and all MSS. except I; بیند for داند.

[2] I(a), I(b), B, R, S, P, Y(a), Y(b), E, Z, L, D; تا for زان: T, C; هم از for زان هم.

[3] In R this line is omitted. [4] S; زاهدان for صوفیان.

[5] All texts and all MSS. except I; بیفی for آید.

[6] I(b), P, R, Z; روی for سر. [7] I(a); آستان for خاک پای.

[8] In all texts and all MSS. except I(a), I(b), I, R, مطرب and بلبل, are transposed. [9] C; نگوید for نداند.

مه است این[1] یا ملک یا آدمیزاد ۳ توئی یا آفتاب عالم افروز

ندانستی[2] که ضدّان در کمین اند ۴ نکو کردی علیٰ رغم بد آموز

مرا با دوست ای دشمن وصال است ۵ ترا گر دل نخواهد دیده بر دوز

شبان دانم[3] که از درد[4] فراقت ۶ نیاسودم ز فریاد جهان سوز[5]

گر آن شبهای با وحشت نمیبود[6] ۷ نمیدانست سعدی قدر این روز

۲۱۴

Metre: [ـ ـ ن ـ ا ن ـ ـ ن ـ ا ن ـ ن ـ ا ن ـ ـ] مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور

امشب مگر بوقت نمیخواند این خروس

۱ عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس

پستان یار در شکن زلف[1] تابدار

۲ چون گوی عاج در خم چوگان آبنوس

امشب[2] که چشم فتنه[3] بخوابست زینهار

۳ بیدار باش تا نرود عمر بر فسوس

تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح

۴ یا از در سرای اتابک غریو کوس

---

1 All texts and all MSS. except S, P; آن for این.

2 I(a); بدانستم for ندانستی.

3 L; دانی for دانم.

4 I(b); دست for درد.

5 The following line, which is only found in the texts (except Z), succeeds verse 6:—

از آن تاریکی شبهای خلوت * فتاده در حدیث من چنین سوز

6 C, Y(b); نبودی for نمی بود.

1 I(a), B, S, R, Z, C; خم گیسوی for شکن زلف.

2 All texts but C, and all MSS. except I(a), B; یکشب for امشب.

3 I(a), R; دوست خفته for چشم فتنه.

لب از[4] لب چو چشم خروس ابلهی بود
۵ برداشتن بگفتن[5] بیهوده[4] خروس

۲۱۵

Metre : مضارع مثمن مکفوف محذوف [ـ ـ ᴗ ـ ـ ᴗ ـ ᴗ ـ ـ ᴗ ـ ᴗ ـ ـ]

عمرت دراز باد که کوته کنی نفس
۱ پیغمبرت شفیع همی آورم که بس

آخر ز دست کین همه فریاد و گفتگوی
۲ دردت نمی کند سر روئین چون جرس

خانه خدای گو در برج کبوتران
۳ بگشای یا بکش که بمردیم در قفس

من می روم که چون تو گرانجان درین سرای
۴ گر ساعتی دگر نروی بشکند هرس

گرچه شبست و مردم اوباش در کمین
۵ رندان ازین بتر بکند شحنه عسس

دیدار دوستان هوسم بود پیش ازین
۶ اکنون بشومی تو برفت از من آن هوس

گر بشنود کسی که تو پهلوی کعبهٔ
۷ حج نا گزارده شد ننشیند برو مگس

---

[4] I(a) B, S, C ; بر for از.
[5] All texts but C ; بگفته for بگفتن.
N.B.—In I(b) and P this ode is omitted.

گر جنس خویشتن طلبي در جهان کسی

۸ در زیر آسمان نبود چون تو هیچ کس

سعدي نفس شمردن دانا بوقت نزع

۹ خوشتر که زندگاني با غیر هم نفس[1]

۲۱۶

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [– – ◡ – | – – ◡ – | – – ◡ – | – – ◡ –]

بوی بهار آمد بنال ای بلبل شیرین نفس

۱ ور پای بندي همچو من فریاد میکن[1] در[2] قفس

گیرند مردم دوستان نا مهربان و مهربان

۲ هر روز خاطر با یکی ما خود یکی داریم و بس

محمول پیش آهنگ را از[3] من بگو ای ساربان

۳ تو خواب میکن بر شتر تا بانگ بردارد[4] جرس

شیرین بضاعت بر مگس چندانکه تندي میکند

۴ او باد بیزن همچنان در[5] دست و مي آید[6] مگس

پند خردمندان چه سود اکنون که بندم سخت شد

۵ گر جستم این بار از قفس بیدار باشم زین سپس[7]

---

[1] This ode is only found in I.

[1] B; بردار for میکن: I(a), I(b), P, S, R, C; میخوان for do.

[2] I(a), S, B, R; از for در.

[3] I(b), B, S, E, Y(a), Y(b), D; با for از.

[4] All MSS. and all texts but C; مي دارد for بردارد.

[5] I(a), I(b), B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; بر for در.

[6] B, Z; میراند for مي آید.

[7] In R this line is omitted.

گر دوست مي آيد برم يا تيغ دشمن بر سرم
۶ من با كسي افتاده‌ام كز وي نپردازم بكس
با هركه بنشينم دمی باشد كزو غافل شوم
۷ چون صبح بيخورشيدم از دل بر نديي آيد نفس
من مفلسم در كاروان گو هركه خواهد[8] قصد كن
۸ نگذاشت مطرب در برم چندانكه بستاند عسس
گر بند ميخواهی بنه ور پند ميخواهی بده
۹ ديوانه سر خواهد نهاد آنكه نهد از سر هوس
فرياد سعدي در جهان افگندي ای آرام جان
۱۰ چندش بفرياد آوري باری بفريادش برس

۲۱۷

Metre: رجزِ مثمّنِ مطويِ مخبون [ـ ‿ ‿ ـ | ‿ ـ ‿ ـ | ـ ‿ ‿ ـ | ‿ ـ ‿ ـ]

آنكه هلاک من همي[1] خواهد و من سلامتش
۱ هرچه كند ز شاهدی[2] كس نكند ملامتش
ميوه نميدهد بكس باغ تفرج است و بس
۲ جز بنظر نميرسد سيب درخت[3] قامتش
داروی دل نميكنم كانكه مريض عشق شد
۳ هيچ دوا نياورد باز باستقامتش

[8] I(a), I(b), B, S, P; خواهي for خواهد.
[1] T, C; من جان for من همي.
[2] S, R, P, Z; بشاهدي for ز شاهدي.
[3] S; سرو بلند for سيب درخت.

هرکه فدا نمیکند دنیی و دین و مال و سر
۴ گو غم نیکوان[4] مخور تا نخوری ندامتش
جنگ نمي کنم اگر دست بتیغ مي برد
۵ بلکه بخون مطالبت هم نکنم قیامتش
کاج که در قیامتش بار دگر بدیدمی
۶ کانچه گناه او بود من بکشم غرامتش
هرکه هوا گرفت و رفت[5] از پی آرزوی دل
۷ گوش مدار سعدیا بر خبر[6] سلامتش

۲۱۸

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

یار[1] بیگانه نگیرد هرکه دارد یار[1] خویش
۱ ای که دستی چرب داري بیشتر[2] دیوار خویش
خدمتت را هرکه فرمائي کمر بندد بطوع[3]
۲ لیکن آن خوشتر[4] که فرمائي بخدمتگار خویش
من هم اوّل روز گفتم جان فدای روی تست[5]
۳ شرط مردي نیست بر گردیدن از گفتار خویش

---

[4] S; شاهدان for نیکوان.
[5] S, P; هوای تن گرفت for هوا گرفت و رفت.
[6] In P از is inserted after خبر.
[1] R; بار for یار in both places.
[2] L, Z; پیشتر for بیشتر.
[3] L; شوق for طوع.
[4] R, Z, C, L, Y(b); بهتر for خوشتر.
[5] R, Z, Y(b); تو for تست.

درد عشق از هرکه مي پرسم جوابم مي دهد
۴ از که مي پرسي که من خود عاجزم در کار خویش

صبر چون پروانه باید کردنت بر[6] سوز[7] عشق
۵ ای که صحبت با یکی[8] داري نه در[9] مقدار خویش

یا چو دیدارم نمودي دل نبایستي شکست[10]
۶ یا نبایستي نمود اوّل مرا دیدار خویش

حد زیبائی ندارند این خداوندان حسن
۷ ای دریغا گر نخوردندی غم غمخوار خویش

عقل را پنداشتم در عشق تدبیری بود
۸ من نخواهم کرد دیگر تکیه بر پندار خویش

هرکه خواهد[11] در حق من هرچه خواهد گو بگو
۹ من نخواهم[12] داشت دست از دامن دلدار خویش[13]

روز رستا خیز کانجا کس نپردازد بکس
۱۰ من نپردازم بهیچ از گفت و گوی یار خویش

سعدیا در کوی عشق از پارسائي دم مزن
۱۱ هر متاعی را خریداریست[14] در بازار خویش

[6] C, L, Y(b); در for بر.
[7] R, C, Z; داغ for سوز.
[8] Z, L; کسی for یکی.
[9] R, C, Y(b); بر for در.
[10] Z, L; ربود for شکست
[11] I; خواهي for خواهد.
[12] L; ما نمیداریم for من نخواهم داشت.
[13] This line is omitted in R.
[14] I; خریدار ست for خریداریست.
N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I(a).

۲۱۹

Metre : مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [ــ ــ ◡ ــ ◡ ــ ◡ ــ ◡ ◡ ــ ــ ◡ ــ ◡ ــ]

ای روبهک چرا ننشستی[1] بجای خویش

۱ با شیر پنجه کردي و دیدي سزای خویش

دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد

۲ با نفس خود کند ؛بمراد هوای خویش

از دست دیگران[2] چه شکایت کند کسی

۳ سیلی بدست خویش زند[3] برقفای خویش

دزد از جفای شحنه چه فریاد میکند[4]

۴ گو گردنت[5] نمیزند الا جفای خویش

خونت برای قالي سلطان بریختند

۵ ابله چرا نخسبي[6] بر بوریای خویش

گر هر دو دیده هیچ نه بیند باتفاق

۶ بهتر ز دیدهٔ که نه بیند خطای خویش

چاه است و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب

۷ تا آدمي نگاه کند پیش پای خویش[7]

---

[1] I(b), B, R, P, L ; ننشینی for ننشستي.

[2] All texts and all MSS. but I ; دیگری for دیگران.

[3] I(a), S, P, T, C, Y(b) ; زده for زند.

[4] T ; چو بیداد میکشد for چه فریاد مي کند : C, Y(b) ; بیداد for فریاد.

[5] All texts ; گردنش for گردنت.

[6] I(a), I(b), S, R, B and all texts ; نخفتي for نخسبي.

[7] In I(a) lines 6 and 7 are transposed.

چنـــدين چراغ دارد ، بيـــراهه ميـــرود

۸ بگـــذار تا بيفتـــد و بيند سزای[8] خويش[9]

با ديگران بگـــوی که ظالم بچـــه فتـــاد

۹ تا چاه ديگـــران نکننـــد از برای خويش

گر گوش دل بگفتـــهٔ سعدي کنـــد کسی

۱۰ اول رضای حق طلـــبـــد پس رضای خويش

۲۲۰

Metre : رمل مثمّن محذوف [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

چون بر آمد ماهروی از مطـــلـــع پيـــراهنـــش

۱ چشـــم بد را گفتـــم الحمدی بدم[1] پيـــرامنش

تا چه خواهد کرد با من دور گيـــتـــي[2] زين دو کار

۲ دســـت او در گردنـــم يا خون من در گردنش

هرکه معلومش نميگـــردد که زاهد را که کشـــت

۳ گو سر انگشتان شاهد بيـــن و رنگ[3] ناخنـــش[4]

گر چمن گويد مرا همـــرنگ رويش لاله ايســـت

۴ از قـــفـــا بايد بدر کردن زبان چون[5] سوسنـــش

---

[8] R, P ; بنشين بجای for بيند سزای : I, I(b), C ; بنشين for بيند.
[9] In I(a) this line is omitted.
[1] B, T, C, Y(b) ; بخوان for بدم.
[2] R ; گردون for گيتي.
[3] I(a) ; خون for رنگ.
[4] In I this line is omitted.
[5] In I چون is omitted after زبان.

ماه و پروینش نیارم[6] گفت[7] و سرو[8] و آفتاب

۵ لطف جان در جسم دارد جسم در پیراهنش

آستین از دست[9] مسکینان گرفتم در کشد

۶ چون تواند رفت چندین دست دل در دامنش

من سبیل دوستان[10] کردم نصیب عرض[11] خویش

۷ دشمن آنکس در جهان دارم که دارد دشمنش

گر تنم موئی شود از دست جور روزگار

۸ بر من آسان تر بود کاسیب موئی بر تنش

تا چه رویست آنکه حیران مانده ام در وصف او

۹ صبحی از مشرق همی تابد یکی از روزنش

بعد ازین ای یار چون[12] تفصیل هشیاران کنی[13]

۱۰ گر دران[14] جا نام من بینی قلم برسر زنش

لایق سعدی نبود این خرقهٔ تقوی و زهد

۱۱ ساقیا جامی بده وین خرقه از تن[15] بر کنش

---

[6] I(a); نخواهم for نیارم.

[7] In all MSS. and all texts but L و is omitted after گفت.

[8] T, C, Y(b); کان خورشید رخ for وسرو و آفتاب: I(a), B, R, Y(a), E, L, D; شمع for سرو.

[9] All texts and all MSS. but I; چنگ for دست.

[10] I(b), S, R, P, I, Z; دشمنان for دوستان.

[11] R, T, C; عمر for عرض.

[12] I, I(a), and all texts; اگر for چون.

[13] S, P, I, C, Y(b); کنند for کنی.

[14] R; گرد رآنجا نام من گر درمیان for نام من.

[15] S, R, I, P; سر for تن.

۲۲۱

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [—— ᴗ | ——— ᴗ | ——— ᴗ]

خطا کردي بقول دشمنان گوش
۱ که عهد[1] دوستان کردي فراموش

که گفت آنروی شهر آرای بنمای
۲ چو بنمودي دگر بارش[2] فراپوش

دل سنگینت آگاهي ندارد
۳ که من چون[3] دیگ روئین میزنم جوش

نمي بینم خلاص از دست فکرت[4]
۴ مگر کافتاده باشم مست و مدهوش

بظاهر پند مردم مي نیوشم
۵ نهانم عشق میگوید که مینوش

مگر ساقي که بستانم ز دستش
۶ مگو مطرب که بر قولش کنم[5] گوش

مرا جامی بده وین جامه بستان
۷ مرا نقلی بنه[6] وین خرقه بفروش

نشستم تا برون آئي خرامان
۸ تو بیرون آمدي من رفتم از هوش

---

1 I(b), S, P; قول for عهد.
2 T, C, E, Y(a), Y(b), Z, L, D; باره for بارش.
3 I(b), S, B, and all texts; همچون for من چون.
4 R; مهرش for فکرت: I; فکرش for do.
5 C, Y(b); نهم for کنم.
6 All texts and all MSS. except I; بده for بنه.

تو در عالم نمي گنجي ز خوبي[7]
۹ من مسكين كجا گنجم[8] در آغوش

خردمندان نصيحت مي كنندم
۱۰ كه سعدي چون دهل بيهوده مخروش

ليكن تا بچوگان ميزنندش
۱۱ دهل هرگز نخواهد گشت[9] خاموش

۲۲۲

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبونِ محذوف [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗᴗ —]

رها نميكند ايام در كنار منش
۱ كه داد خود بستانم ببوسه از دهنش

همان[1] كمند بگيرم كه صيد خاطر خلق
۲ بدان همي كند و در كشم بخويشتنش

وليك دست نيارم زدن بران[2] سرزلف
۳ كه مبلغى دل خلق است زير هر شكنش

غلام قامت آن لعبتم[3] كه بر قد او
۴ بريده اند ملاحت[4] چو جامه بر بدنش

---

[7] I(b), B, S, R; بخوبي for ز خوبي.

[8] All texts and all MSS. but I; مرا هرگز كجا گنجي for من مسكين كجا گنجم.

[9] I(a), R, I, Z; بود for گشت.

[1] R, and all texts but T; من آن for همان.

[2] All texts and all MSS. but I, I(a); بدان for بران.

[3] I; قامت آن لعبتم for لعبت آن قامتم.

[4] All texts and all MSS. but I; لطافت for ملاحت.

ز رنگ و بوی تو ای سروقد سیم اندام
۵ برفت رونق نسرین باغ و نسترنش
یکی بحکم نظر پای در گلستان نه
۶ که پایمال کني ارغوان و یاسمنش
خوشا تفرّج نو روز[5] خاصه در شیراز
۷ که بر کند دل مرد مسافر از وطنش
عزیز مصر چمن شد جمال یوسف گل
۸ صبا بشهر در آورد بوی پیرهنش
عجب مدار که از غیرت تو فصل[6] بهار
۹ بگرید ابر و بخندد شگوفه بر[7] چمنش
بدین روش که توئي گر بمرده برگذري
۱۰ عجب نباشد اگر نعره آید[8] از کفنش
نماند فتنه در ایام شاه جز سعدي
۱۱ که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش

۲۲۳

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [– – ‿ | – ‿ – ‿ | ‿ – –]

رفتي و نمیشوي[1] فراموش ۱ مي آئي و میروم من از هوش
سحریست کمان ابروانت ۲ پیوسته کشیده تا بنا گوش

---

[5] All texts and all MSS. but I insert و after نوروز.
[6] I(b), I, S, P, T, Z, C, D, L; وقت for فصل.
[7] I(a), I(b), S, T; در for بر.
[8] I(b), P, Y(a), E, L, D; خیزد for آید.
[1] I(a), S, P; روي for شوي.

پایت بگذار تا ببوسم ۳ چون دست نمیرسد در آغوش

جور از قبلت مقام عدل است ۴ نیش سخنت مقابل نوش

بیکار[2] بود که در بهاران ۵ گویند بعندلیب مخروش

دوش از غم دل که می نهفتم ۶ باد سحرش[3] ببرد سر پوش

آن سیل که دوش تا کمر بود ۷ امشب بگذشت خواهد از دوش

شهری متحدّثان حسنت ۸ الّا متحیران خاموش

بنشین که هزار فتنه برخاست ۹ از حلقهٔ عارفان مدهوش

آتش که تو میکنی محال است ۱۰ کاین دیگ فرو نشیند از جوش

بلبل که بدست شاهد افتاد ۱۱ یاران چمن کنند فراموش

ای خواجه برو بهر چه داري[4] ۱۲ یاري بخر و بهیچ مفروش

گر توبه دهد کسی ز عشقت ۱۳ از من بنیوش و پند منیوش

سعدي همه روز[5] وعظ[6] مردم ۱۴ میگوید و خود نمیکند گوش

۲۲۴

Metre : رملِ مثمّنِ مخبون [— — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏓]

هرکه سودای تو دارد چه غم از هرکه[1] جهانش

۱ نگران تو چه اندیشه ز بیم[2] دگرانش

---

[2] R, and all texts but Z; بیهوده for بیکار.

[3] I(b), S, P, B and all texts; سحری for سحرش.

[4] R, P; خواهي for داري.

[5] I, Z; سال for روز.

[6] I(a), S, B, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D; پند for وعظ.

[1] C, L, Y(b); سود و زیانش for از هرکه جهانش.

[2] I; و هم از for ز بیم.

آن پی مهر تو گیرد که نباشد[3] غم خویشش[4]

۲ و آن سر وصل تو دارد که نباشد[5] غم جانش

هرکه از یار تحمّل نکند یار مگویش

۳ و آنکه در عشق ملامت نکشد[6] مرد مخوانش

چون دل از دست بدر شد[7] مثل کرهٔ توسن

۴ نتوان باز گرفتن بهمه شهر[8] عنانش

بجفای و قفای نرود عاشق صادق

۵ مژه برهم نزند گر[9] بزنی تیر و سنانش

خفته خاک لحد را که تو ناگه بسر آئی

۶ عجب ار باز نیاید بتن مرده روانش

شرم دارد چمن از قامت زیبای[10] بلندت

۷ که همه عمر[11] نبودست چنین[12] سرو روانش

گفتم از ورطهٔ عشقت بصبوری بدر آیم

۸ باز میبینم و دریا نه پدیدست کرانش

عهد ما با تو نه عهدی که تغیّر بپذیرد

۹ بوستانیست که هرگز نزند[13] باد خزانش

چه گنه کردم و دیدی که تعلّق ببریدی

۱۰ بنده بی جرم و خطای نه صوابست مرانش

---

[3] C, Z; نگیرد for نباشد.
[4] I, Z; خویش for خویشش.
[5] I, Z; ندارد for نباشد. L, Y(b); نگیرد for do.
[6] I; کند for کشد.
[7] C, Y(b); بدادي for بدر شد
[8] C, Y(b); خلق for شهر
[9] Z, L; ور for گر.
[10] C; بالاي for زیبای.
[11] Z, Y(b); وقت for عمر.
[12] C; چو تو for چنین
[13] I: برد for زند. L, Y(b); وزد for do.

نرسد نالهٔ سعدی بکسی در همه عالم[14]

۱۱ که نه تصدیق کند کز سر دردیست فغانش

گر فلاطون بحکیمی مرض[15] عشق بپوشد

۱۲ عاقبت پرده بر افتد ز سر راز نهانش

۲۲۵

Metre : هزجِ مسدّسِ مقصور [ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ]

یکی از دست حسرت بر بنا گوش

۱ یکی[1] با آنکه میخواهد در آغوش

نداند دوش بر دوش حریفان[2]

۲ که تنها مانده چون خفت از غمش[3] دوش

نکو گویان نصیحت می کنندم

۳ ز من فریاد می آید که خاموش

ز بانگ رود و آوای سرودم

۴ دگر جای نصیحت نیست در گوش[4]

مرا گویند چشم از وی بپوشان

۵ ورا کو برقعی بر خویشتن پوش

[14] C ; آفاق for عالم. [15] C, Y(b) ; سخن for مرض.

N.B.—This Ode is included under *Tayyebât* only in I and C. It is omitted in R.

[1] R ; آنکه for بآنکه : Y(b) ; را for با.

[2] R, L, Y(b) ; حبیبان for حریفان : رقیبان for do.

[3] I, L ; غمت for غمش : C, Y(b) ; غم for غمش.

[4] In R this line is omitted.

نشـــاني زان پري تا در خـــيـــالست
۶ نـــيـــايد[5] هرگـــز اين ديوانه با هوش

نمـــي شايد گرفتـــن چشـمـــهٔ چشـــم
۷ که دريـــاي درون مي آورد جـــوش

بيـــا تا هرچه هست از دست محبوب
۸ بيـــاشامـــيـــم اگر زهرست وگر نوش

مـــرا در خاک راه دوست بـــگـــذار
۹ برو گو دشـــمـــن اندر خون من کوش

نه ياري[6] سست پيمـــانست ســـعـــدي
۱۰ که در سختـــي کـــنـــد ياري فراموش

۲۲۶

Metre: خفيفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [— ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

زينهـــار از دهان خنـــدانش ۱ و آتش لـــعـــل و آب دندانش
مـــگـــر آن دايه کاين صنم پرورد ۲ شهـــد بود است شيـــر پستانش
باغبـــان گر به بينـــد اين رفتـــار ۳ سرو بيـــرون کنـــد ز بستـــانش
ور چنيـــن حور در بهشـــت آيد ۴ همـــه خادم[1] شوند غلمـــانش
چـــاهي اندر ره مسلـــمـــانان ۵ نيســـت الا چه زنخـــدانش
چند خواهم نشست[2] برلب[3] چاه ۶ متعطّـــش[4] بآب حيـــوانـــش

---

[5] I, L; نهامد for نيايد. [6] I, Z; يار for ياري.

N.B.—This Ode is included under *Tayyebāt* only in I, I(a).

[1] T, C; حوران for خادم.

[2] All texts and all MSS. but I(a); خواهي چون من برين for خواهم نشست بر. [3] I(b), P, T, C; سر for لب.

[4] B, E, Y(a), Y(b); تشنه بودن for متعطّش.

شاید آن روی اگر سبیل کند ۷ بر[6] تماشا کنان حیرانش

ساربانا جمال[6] کعبه کجاست ۸ که بمردیم در بیابانش

بس که در خاک میطپد چون گوی ۹ از خم زلف همچو چوگانش

لاجرم عقل منهزم شد و صبر ۱۰ که نبودند مرد میدانش

ما دگر بی تو صبر نتوانیم ۱۱ که همین بود حد امکانش

نا گزیر است یار عاشق را ۱۲ که ملامت کنند یارانش

آنکه در بحر قلزم است غریق ۱۳ چه تفاوت کند ز بارانش

از ملامت چه غم خورد سعدي ۱۴ مرده از نیشتر مترسانش

۲۲۷

Metre : سریعِ مسدّسِ مطویِّ موقوف [– ᴗ ᴗ – | – ᴗ ᴗ – | – ᴗ –]

گر کسی[1] از عشق برآرد خروش ۱ بر سر آتش نه غریب است جوش

پیرهنی گر بدرد ز اشتیاق ۲ دامن عفوش بگنه برپوش[2]

بوی گل آورد نسیم صبا ۳ بلبل بیدل نه نشیند خموش

مطرب اگر پرده ازین ره[3] زند ۴ باز نیایند حریفان بهوش

ساقي اگر باده ازین خم دهد ۵ خرقهٔ صوفي ببرد میفروش

زهر بیاور که ز اجزای من ۶ بانگ بر آید بارادت که نوش

از تو نپرسند درازي شب ۷ آنکس داند که نخفته است دوش

حیف بود مردن بی عاشقی ۸ تا نفسی داري و نفسی[4] بکوش

[5] P, B, and all texts; به for بر.
[6] I(b), S, P, B, T, C, E, Y(a); نشان for جمال : R; معال for do.
N.B.—Verses 10 and 11 are only found in I and I(a).
[1] All texts and all MSS. but I, R; دلی for کسی.
[2] C; بکند پردهٔ پوش for نگنه بر بپوش . T, Y(b); دکشد پردهٔ پوش for do.
[3] I(b), B, S, P, T; دم for ره.
[4] I(b); جهدی for نفسی

سرکه نه در پائی[5] عزیزان بود[6] ۹ بار گراني[7] است کشیدن بدوش
سعدي اگر خاک شود همچنان ۱۰ ناله و[8] زاریدنش آید بگوش
هرکه دلی[9] دارد از انفاس او ۱۱ مي شنود تا بقیامت خروش

۲۲۸

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — —]

کس ندید است بشیریني و لطف و نازش
۱ کس نه بیند که نخواهد که به بیند بازش
مطرب ما ز سر[1] درد چه[2] خوش مینالد
۲ مرغ عاشق طرب انگیز بود آوازش
بارها در دلم آید[3] که بپوشم غم عشق[4]
۳ و[5] آبگینه نتواند که بپوشد رازش
مرغ پرّنده اگر در قفسی پیر شود
۴ همچنان طبع فرامش نکند پروازش
تا[6] چه کردیم دگربار که شیرین لب دوست
۵ بسخن باز نمیباشد و چشم از نازش

[5] B and all texts; راه for پائی. [6] I(a), I(b), S; رود for بود.
[7] I(a), S, Z, Y(a); گرانست for گراني است.
[8] In I(a), I(b), R, و is omitted after ناله.
[9] I(b), S, R, P, T, Z, C, L; دمی for دلی.
[1] I(b), S, P, I; مارا for ما ز سر.
[2] R, Z, E, L, Y(a), Y(b), D; آمادهٔ دردیست که for ما ز سر درد چه.
[3] I(b); آمد for آید. [4] S; دل for عشق.
[5] B, R, Y(a), Y(b), E, L, D, omit و before آبگینه.
[6] R; ما for تا.
N.B.—In I(a) this ode is omitted.

من دعا گويم اگر تو همه دشنام دهي
۶ بنده خدمت بکند ور نکنند اعزازش
غرق دريای غمت را رمقی بيش نماند
۷ آخر اکنون که بکشتي بکنار اندازش
خون سعدي کم از آن است که دست آلائي
۸ ملخ آن قدر ندارد که بگيرد بازش

۲۲۹

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبونِ مقصور [ـ ـ ⏑ ـ ⏑ | ـ ـ ⏑ ⏑ | ـ ⏑ ـ ⏑ | ـ ـ]

گناه کردن پنهان به از عبادت فاش
۱ اگر خدای پرستي هوا پرست مباش
بچشم عجب و تکبّر نگه مکن بر[1] خلق
۲ که دوستان خدا ممکن اند در اوباش
بدين[2] زمين که تو بيني[3] ملوک طبعانند
۳ که ملک روی زمين پيششان[4] نيرزد لاش
بچشم کوته اغيار در نمي گنجد
۴ مثال چشمهٔ خورشيد و ديدهٔ خفاش
کرم کنند و ندارند[5] بر کسی منّت
۵ قفا خورند و نجويند با کسی پرخاش

[1] All texts and all MSS. but I(a); بخلق مکن for مکن بر خلق.
[2] I(a); بسر for بدين.
[3] I(b), P, T; دستي for بيني.
[4] R; نزد شان for پيششان.
[5] I(a), I(b), B, R, P, Z; بينند for دارند.

ز دیگدان لئیمان چو دود بگریزند
۶ نه دست کفچه کنند از برای کاسهٔ آش
دل از محبّت دنیا و آخرت خالی
۷ که ذکر دوست توان کرد یا حساب قماش
بنیک مردی در حضرت خدای قبول
۸ میان خلق برندی و لاابالی فاش
قدم زنند بزرگان دین و دم نزنند
۹ که از میان تهی بانگ میکند[6] خشخاش
کمال حظّ[7] خردمند نیکبخت[8] آن است
۱۰ که سر گران نکند بر قلندر و قلاش
مقام صالح و فاجر هنوز پیدا نیست
۱۱ نظر بحسن معاد است نی بحسن معاش
اگر ز مغز حقیقت بپوست خورسندی
۱۲ تو نیز جامهٔ ازرق بپوش و سر متراش
مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست
۱۳ کمر بخدمت سلطان ببند و صوفی باش
وز آنچه فیض خداوند بر تو میباشد
۱۴ تو نیز در قدم بندگان[9] حق میباش
چو دور دور تو باشد مراد خلق بده
۱۵ چو دست دست تو باشد درون کس مخراش

[6] S, R, Y(b) ; زنه for کند.
[7] I(a), B, P, C, Y(b) ; بخت for حظ.
[8] I(b), P, S ; نفس for بخت.
[9] R, and all texts but Y(b) ; دوستان for بندگان.

نه صورتیست مزخرف عبارت سعدي
۱۶ چنانکه بر در گرمابه میکشد[10] نقّاش
که برقعی است مرصّع بلعل و مروارید
۱۷ فرو گذاشته برروی شاهد[11] جماش

۲۴۰

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [‿ ‿ — ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ —]

هر کسی را هوسی در سروکاری در پیش
۱ من بیکار[1] گرفتار هوای دل خویش
هرگز اندیشه نکردم که تو با من[2] باشي
۲ چون بدست آمدي[3] ای لقمهٔ[4] از حوصله بیش
آن توئي با من و غوغای رقیبان از پس
۳ وین منم با تو گرفته رهٔ صحرا در پیش
همچنان داغ جدائي جگرم میسوزد
۴ مگرم[5] دست چو مرهم بنهي بر دل ریش
باور از بخت ندارم که تو مهمان مني
۵ خیمهٔ سلطنت[6] آنگاه فضای درویش[7]

---

[10] I(b), R, T; کند for کشد.
[11] I(b), S, P; شاهدي for شاهد.
[1] I(a), I(b), B, R, and all texts; بیچاره for بیکار.
[2] R; یارم for با من.
[3] I(b), P; آمده for آمدي.
[4] In S, P, ای is omitted before لقمه.
[5] I(b); بکرم for مگرم.
[6] I; جای سلطان بس for خیمهٔ سلطنت.
[7] In R this line is omitted.

زخم شمشیر غمت را ننهد[8] مرهم کس
۶ طشت زرّینم و پیوند نگیرم بسریش[9]

عاشقان را نتوان گفت که باز آی ز مهر[10]
۷ کافران را نتوان گفت که بر گرد[11] از کیش

منم امروز و تو و مطرب و ساقي و حسود
۸ خویشتن گو بدر حجرهٔ بیاویز چو خیش

من خود از کید عدو باک ندارم لیکن
۹ کژدم از خبث طبیعت بزند سنگ به نیش

تو بآرام دل خویش رسیدي سعدي
۱۰ مي خور و غم مخور از شنعت بیگانه و خویش

ای که گفتي بهوا دل مده[12] و مهر مبند
۱۱ من چنینم تو برو مصلحت خویش اندیش

۲۳۱

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [‒ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒]

هرکه نا مهربان بود یارش ۱ لازمست[1] احتمال آزارش

هرچه زان[2] تلختر بخواهد گفت ۲ گو بگو زان[3] لب شکربارش

---

[8] I, L; نفهم for ننهد.

[9] In R this line is omitted.

[10] R, I; عشق for مهر.

[11] B, I, R; باز آئي for بر گرد.

[12] All texts and all MSS. but I; منه for مده.

[1] All texts and all MSS. but I; واجب for لازم.
In B, R, S, this hemistich reads as follows: گر دل نازنین نگه دارش.

[2] B, S, R, T; آن for زان.

[3] All texts and all MSS. except I(a); از for زن.

طاقت رفتنم نمي ماند ۳ چون نظر[4] میکنم برفتارش

کشته تیر[5] عشق زنده کند ۴ گر بسر بگذرد دگربارش

از[6] سخن گفتنش چنان مستم ۵ که ندانم[7] جواب گفتارش[8]

عشق پوشیده بود و صبر نماند ۶ پرده برداشتم ز اسرارش

آه[9] گر می بخدمتش برسم ۷ خود چه خدمت کنم بمقدارش

بیم دیوانگي است مردم را ۸ ز آمد و رفتن پریوارش

کاج بیرون بیامدي[10] سلطان ۹ تا بدیدي[11] گدای[12] بازارش

سعدیا روی دوست نا دیدن ۱۰ به که دیدن میان اغیارش

۲۳۴

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [‿‿ – ‿ – – | ‿ – ‿ – | ‿‿ –]

هرکه نازک بود دل یارش ۱ گو دل نازنین نگهدارش

عاشق گل دروغ میگوید ۲ گر[1] تحمّل نمیکند خارش

نیک خواها در اتشم بگذار ۳ وین نصیحت مکن که بگذارش

گرچه بی طاقتم چو مور ضعیف ۴ مي کشم نفس و مي کشم بارش[2]

کاج با دل هزار جان بودی ۵ تا فدا کردمی بدیدارش

---

[4] All texts and all MSS. but I; نگه for نظر.

[5] I(a), B, S, R, T; بفد for تیر.

[6] I; وز for از.

[7] I(b), C, P; ندارم for ندانم.

[8] In S this line is omitted.

[9] All texts and all MSS. but I; وه که گر for آه گر.

[10] I(b), I, C, L; نیامدي for بیامدي.

[11] S, R, T, L; ندیدي for بدیدي.

[12] I(b), P, B, S, L; میان for گدائي.

[1] All texts and all MSS. except I; که for گر.

[2] This line is only found in I.

عاشق صادق از ملامت دوست ۶ گر برنجد بدوست مشمارش

کس بآرام جان ما نرسد ۷ که نه اول بجان رسد کارش

خانهٔ یار سنگ دل این است ۸ هرکه سر میزند بدیوارش

خون ما خود محلّل آن دارد ۹ که بود پیش دوست[3] مقدارش

سعدیا گر بجان خطاب کند ۱۰ ترک جان گوی[4] و دل بدست آرش

۲۲۳

[ـ ـ ا ب ـ ب ا ب ـ ب ا ب ـ ـ ا ب ـ] Metre : مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف

یاری بدست کن که بامید راحتش

۱ واجب بود که صبر کني بر جراحتش

ما را که ره دهد بسراپردهٔ وصال

۲ ای باد صبحدم خبری ده ز ساحتش[1]

باران چون ستاره ام از دیدگان[2] بریخت

۳ روئی که صبح خیره شود در[3] صباحتش

هرگه که گویم این دل ریشم درست شد

۴ بروی پراگند نمکی از ملاحتش

هرچه آن قبیح تر بکند یار دوست روی[4]

۵ داند که چشم دوست نه بیند قباحتش[5]

---

[3] T, Y(b); یار for دوست.

[4] I(a), I(b), S, P, B, T, C, Y(b); گیر for گوی.

[1] I(b), B, S, P, T, C, E, Y(a), Y(b); بر بساحتش for ده ز ساحتش.

[2] I(b), B, S, P, C; دیدها for دیدگان.

[3] I(a), B, Y(a), L, E, D; از for در.

[4] I(a), B, and all texts but Z; خوب for دوست.

[5] In I(a) this line is omitted.

بیچارهٔ که صورت رویت[6] خیال بست

۶ بی دیدنت خیال نبست[7] استراحتش

با چشم نیم خواب تو خشم آیدم همی

۷ از چشمهای نرگس و چندان وقاحتش[8]

رفتار شاهد و لب خندان و روی خوب

۸ چون آدمی طمع نکند در سماحتش

سعدی که داد وصف[9] همه نیکوان بداد

۹ عاجز بماند در تو زبان فصاحتش

۲۳۴

Metre: [— ᴗ — | ᴗ — — | ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —] مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور

برخیز تا تفرج بستان کنیم و باغ

۱ چون دست میدهد نفسی موجب[1] فراغ

کاین سیل متفق بکند روزی این درخت

۲ وین باد مختلف بکشد روزی اینچراغ

سبزه دمید و خشک شد و گل شگفت و ریخت[2]

۳ بلبل ضرورتست که نوبت دهد بزاغ

[6] T, Y(b); خوبت for رویت.

[7] I(b), R, S, P, T, Z, C, D, L; نشد for نبست.

[8] This is the reading of Z, L, R: E, T, Y(a), Y(b); قامتش for وقاحتش: I, I(a), I(b), B, S, P, C, D; قاحتش for do.: all MSS. and all texts but Z, L; خندان for چندان.

[9] T, R, L; حسن for وصف.

[1] Z; فرصت for موجب.

[2] P; رفت for ریخت.

بس مالکان باغ که دوران روزگار

۴ کرد است خاکشان گل[3] دیوارهای باغ

فردا شنیدهٔ که بود داغ سیم و زر

۵ خود وقت مرگ مینهد این مرد ریگ داغ

بس روزگارها که برآید بکوه و دشت

۶ بعد از من و تو ابر بگرید بباغ و راغ

گر خاک مردهٔ باز کنی روشنت شود

۷ کاین باد بار نامه[4] نه چیزیست در دماغ

سعدی بمال و منصب دنیا نظر مکن

۸ میراث بس[5] توانگر و مردار بس[5] کلاغ[6]

گر نشنوی نصیحت وگر بشنوی بصدق

۹ گفتیم و بر رسول نباشد بجز بلاغ

۲۳۵

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [– – ⏑ | – ⏑ – ⏑ | – ⏑ – –]

ساقی بده آن شراب گلرنگ ۱ مطرب بزن آن نوای بر چنگ

کز زهد ندیده ام فتوحی ۲ تا کی زنم آبگینه بر سنگ

خون شد دل من ندید کامی ۳ آوخ[1] که برفت نام با ننگ

عشق آمد و عقل همچو بادی ۴ رفت از بر من هزار فرسنگ

---

[3] I(b); همه for گل.

[4] I; بیزنامه for بارنامه: B, T, Z, C, Y(b), L; بازنامه for do.

[5] Z, D, L; از for بس.

[6] In I(a), I(b), B, T, lines 7 and 8 are transposed.

[1] Z, E, Y(a) L, D; الّا for آوخ.

ای زاهد خرقه پوش تا کی[2] ۵ با عاشق خسته دل کنی جنگ
گرد دو جهان بگشت عاشق ۶ زاهد بنگر[3] نشسته دلتنگ
من خرقه فکنده ام ز عشقت ۷ باشد که بوصل تو زنم چنگ
سعدی همه روز عشق میباز ۸ تا در دو جهان شوی بیکرنگ

۲۳۶

[— ◡ — ا ◡ — — ◡ ا ◡ — ◡ — ا ◡ — —] مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور: Metre

بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول
۱ من گوش استماع ندارم لمن تقول[1]
تا عقل داشتم نگرفتم طریق عشق
۲ جائی دلم برفت که حیران شود عقول
آخر نه دل بدل رود انصاف من بده
۳ چون است من بوصل تو مشتاق و تو ملول
یکدم نمیرود که نه در خاطری و لیک
۴ بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول
روزی سرت ببوسم[2] و در پایت اوفتم
۵ پروانه را چه حاجت پروانهٔ دخول
گنجشک بین که صحبت شاهینش آرزوست
۶ بیچاره بر هلاک تن خویشتن عجول

[2] T; چند for کی.
[3] T, C; کنجی for بنگر.
N.B.—In I(a), I(b), B, S, R, P, this ode is omitted.
[1] I(b), B, C; یقول for تقول.
[2] R, and all texts but Z; ببخشم for ببوسم.

نفسی[3] تزول عاقبة الامر فی الهوی

۷ یا منیتی و ذکرک فی القلب[4] لا یزول

ما را بجز تو در همه عالم عزیز نیست

۸ گر رد کنی بضاعت مزجات ور قبول

ای پیک نامه[5] بر که خبر میبری بدوست

۹ یا لیت اگر بجای تو من بودمی رسول

دوران دهر عاقبتم سر[6] سپید کرد

۱۰ وز سر بدر نمیرودم همچنان[7] فضول،

سعدی چو پای بند شدی بار غم بکش[8]

۱۱ عیّار دست بسته نباشد مگر حمول

۲۳۷

Metre: هزج مثمّن سالم [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — —]

گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل

۱ گل از خارم بر آوردی و خار از پا و پا از گل[1]

ایا باد سحرگاهی کزین[2] شب روز میخواهی

۲ از آن خورشید خرگاهی بر افگن دامن محمل

---

[3] I(b), B, S; عقلی for نفسی.

[4] I(a), I(b), B, S, P, R, T, C; فی النفس for فی القلب.

[5] I, P; نامور for نامه بر.

[6] I(a), I(b); موئی سرم را for عاقبتم سر : I, C, T; لجربلم for عاقبتم.

[7] B, E, Y(a), Y(b); نمیرود اندیشه for نمیرودم همچنان.

[8] R, I; ببر for بکش.

[1] In I(a) the following line is inserted after verse 1:—
وصال رفته باز آید و لیکن صبر می باید * که هم روز مراد آید بعهد آن طالع مقبل

[2] R, L; گر for کز : R; امشب for اینشب.

گر او سر پنجه بکشاید که عاشق میکشم شاید

۳ هزارش صید پیش آید بخون خویش مستعجل

گروهی همنشین من خلاف عقل و دین من

۴ گرفته آستین من که دست از دامنش بگسل

ملامت گوی عاشق را چگوید مردم دانا

۵ که حال غرقه در دریا نداند[3] خفته بر ساحل

بخونم گر بیالاید دو دست نازنین شاید

۶ که[4] قتلم خوش همي آید بدست[5] و پنجهٔ قاتل

اگر عاقل بود داند که مجنون صبر نتواند

۷ شتر جائی بخواباند که لیلی را بود منزل

ز عقل اندیشها زاید که خاطر[6] را بفرساید

۸ گرت آسودگي باید برو عاشق[7] شو ای عاقل

مرا تا پای میپوید طریق وصل[8] میجوید

۹ بهل تا عقل میگوید زهی سودای بیحاصل[9]

عجایب نقشها بیني خلاف رومي و چیني

۱۰ اگر با دوست بنشیني ز دنیا و آخرت غافل

درین معني سخن باید که جز سعدي نیاراید

۱۱ که هرچه[10] ازجان برون[11] آید نشیند لاجرم در[12] دل

---

[3] C; چه داند for نداند.

[4] I(a), I; نه for که.

[5] I(a), I; کز دست for بدست: I(b), B, S, R, P, C, L; ز دست for بدست.

[6] All texts and all MSS. except I(a); مردم for خاطر.

[7] E, Y(a), Y(b), L, D; مجنون for عاشق.

[8] B, I(a), I(b), R, and all texts; عشق for وصل

[9] In R this line is omitted.

[10] I; هر آنچه for که هرچه.

[11] L; فرود for برون.

[12] L; بر for در.

۲۳۸

Metre: منسرح مثمّن مطوی منحور [– ∪ ∪ – | – ∪ – ∪ | – ∪ ∪ – | – –]

چشم بدت دور[1] ای بدیع شمایل
۱ ماه[2] من و شمع جمع و شاه[3] قبایل

جلوه کنان میروی و باز نیائی[4]
۲ سرو ندیدم[5] بدین صفت متمایل

هر صفتی را دلیل معرفتی هست
۳ روی تو[6] بر قدرت[7] خداست دلایل[8]

قصّه لیلی مخوان و غصّه مجنون
۴ عشق تو منسوخ کرد ذکر اوایل

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق
۵ سدّ سکندر نه مانع است و نه حایل

نام تو[9] میرفت و عارفان[10] بشنیدند
۶ هر دو برقص آمدند سامع و قایل

---

[1] I; خدا بروی تو for بدت دور.
[2] I, R, S, P, T, Z; یار for ماه.
[3] S and all texts but C; میر for شاه.
[4] I (a); میگذری باز for باز نیائی: I, I(b), S, P, R, B, C; میائی for نیائی.
[5] R, I, Z; نباشد for ندیدم.
[6] S; ترا for تو بر.
[7] I; خدای for خداست: I(a); صنع کردگار for قدرت خداست.
[8] In I(b), P, B, T, C, this hemistich runs as follows: روی ترا از خداست فرض دلایل.
[9] I(a); وصف for نام.
[10] T, C; عاشقان for عارفان.

گو همه شهرم نگه كنند و به بينند
۷ دست در آغوش يار كرده حمايل

دور بآخر رسيد و عمر بپايان
۸ شوق تو ساكن نگشت و مهر تو زايل

گر تو براني كسم شفيع نباشد
۹ ره بتو[11] دارم دگر بهيچ وسايل

با كه بگويم[12] حكايت غم عشقت
۱۰ اين همه گفتيم و حلّ نگشت[13] مسايل

سعدي از اين پس نه عاقل[14] است و نه هشيار
۱۱ عشق بچربيد[15] بر فنون فضايل

۲۳۹

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | — ⏑̲ —]

من ايستاده ام اينك بخدمتت مشغول
۱ مرا از آن چه كه خدمت[1] قبول يا نه قبول

نه دست با تو در[2] آويختن نه پاى گريز
۲ نه احتمال فراق و نه اختيار وصول

كمند عشق نه بس بود و[3] زلف مفتولت
۳ كه روى نيز بكردي ز دوستان مقتول

---

[11] I(a), P, C, L; دانم for دارم: R; نتوانم for بنودارم.

[12] I; با هركه بگفتم for با كه بگويم.

[13] I; نبود for نگشت.

[14] C, L; غافل for عاقل.

[15] R, P, I; بچسپيد از for بچربيد بر.

[1] B, C; طاعت for خدمت.

[2] I; بر for در.

[3] In I(b), I, C, و is omitted after بود.

من آنم از تو نه آني که بودم[4] اندر عهد
۴ بدوستي که نکردم ز دوستيت عدول
ملامتم نکني گرچه جای آنم هست[5]
۵ هزار جان عزيزت فدای طبع ملول
مرا گناه خود است از جفای دوست[6] برم
۶ که عشق بار گرانست[7] و من ظلوم و جهول
گر آنچه برسر من ميرود ز دست فراق
۷ علی التمام فرو خوانم[8] الحديث يطول
ز دست گريه کتابت نميتوانم کرد
۸ که مينويسم و در[9] حال ميشود مغسول
من از کجا و نصيحت کنان بيهده گوی
۹ حکيم را نرسد اعتراض بر[10] بهلول
طريق[11] عشق بگفتن نميتوان آموخت
۱۰ مگر کسيکه بود در طبيعتش مجبول
اسير بند غمت را بلطف خويش بخوان
۱۱ که گر بقهر[12] براني کجا رود مغلول

---

4 I(a) ; بودي for بودم.
5 I ; بی وفا ياری for جای آنم هست.
6 I(a), I(b), S, P, T, جفای دوست for ملامت تو : B, C, Y(b) ; جفای يار for do.
7 I(a), I(b), B, S, P ; بود for است.
8 B. S ; گويم for خوانم.
9 I(a), P ; فی الحال for در حال.
10 All texts and all MSS. except R ; گه خداوند for اعتراض بر.
11 All texts and all MSS. except I ; حديث for طريق.
12 All texts and all MSS. except I ; بعنف for بقهر.

نه زور بازوی سعدی که دست و پنجهٔ[13] شیر
۱۲ سپر بیفگند از تیغ[14] غمزهٔ مسلول

۲۴۰

Metre: [مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع مسبّغ]

نشسته بودم و خاطر بخویشتن مشغول
۱ در سرای فرو بسته[1] از خروج و دخول
شب دراز دو چشمم بر آستان امید
۲ که بامداد در حجره میزند مامول
خمار در سر و دستش بخون مشتاقان[2]
۳ خضیب و نرگس مستش بجادوئی مکحول
بیار ساقی و همسایه گو دو چشم به بند[3]
۴ که من[4] دو گوش بیاگندم[5] از حدیث[6] عدول
چنان تصوّر معشوق در خیال من است
۵ که دیگرم متصوّر نمی شود معقول
حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق
۶ چنان شد است که فرمان عامل معزول

---

[13] R, I, Z; دست قوت for دست و پنجهٔ.
[14] All texts and all MSS. except I(a); تیر for تیغ.
[1] I, I(a), I(b), P, R, T; بهم کرده for فرو بسته.
[2] I(b), S, P, B, T, E, C, Y(a), Y(b), L, D; هشیاران for مشتاقان.
[3] I(a); بدوز for ببند.
[4] S; هو for من.
[5] S; براگندم for بیاگندم.
[6] I(b), S, P, B, T, C; کلام for حدیث.

شکایت از تو ندارم که شکر باید کرد[7]
۷ گرفته خانهٔ درویش پادشه بنزول

بران سماط[8] که منظور میزبان باشد
۸ شکم پرست کند التفات بر مأکول

بدوستی که ز دست تو ضربت شمشیر
۹ چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصول

مرا بعاشقی و دوست را بمعشوقی
۱۰ چه نسبت است بگوئید[9] قاتل و مقتول

مرا بگوش تو باید حکایت از لب خویش
۱۱ دریغ[10] باشد پیغام ما بدست رسول

درون خاطر سعدی مجال غیر تو نیست
۱۲ چه خوش بود بتو از هرکه در جهان مشغول

۳۴۱

Metre ; هزجِ مسدّسِ مقصور [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — —]

خداوندی چنین بخشنده[1] داریم
۱ که با چندین گنه امیدواریم

که بگشاید دری کایزد ببندد
۲ بیا تا هم درین[2] درگه بزاریم

[7] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; گفت for کرد.
[8] All texts and all MSS. except I, I(a), بساط for سماط.
[9] I(a), S, T, C, Y(b) ; بگویند for بگوئید.
[10] I(a) ; که حیف for دریغ.
[1] B ; چه بخشاینده for چنین بخشنده. [2] I(b), B, R ; برین for درین.

خدایا گر بخواني[3] ور براني[3]
۳ جز انعامت دری دیگر نداریم

سر افرازیم اگر بربنده بخشي
۴ وگرنه از گنه سر بر نداریم[4]

ز مشتی خاک ما را آفریدي
۵ چگونه شکر این نعمت گذاریم

تو بخشیدي روان و عقل و ایمان
۶ وگرنه ما همان مشتی غباریم

توباما روز و شب در خلوت و ما
۷ شب و روزی بغفلت[5] میگذاریم

نگویم خدمت آوردیم و طاعت
۸ که از تقصیر خدمت شرمساریم

مباد آن روز کز درگاه لطفت
۹ بدست نا امیدي سر بخاریم

خداوندا بلطفت با صلاح آر
۱۰ که مسکین و پریشان روزگاریم

ز درویشان گوی انکار ما را
۱۱ گر از خاصان حضرت بر کناریم

ندانم دیدنش را خود صفت چیست
۱۲ بجز این[6] کز سماعش بیقراریم

---

[3] In P بخواني and براني are transposed.
[4] I(a), O; نیاریم for نداریم.
[5] I(b), P; خلوت for غفلت.
[6] I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; آن for این.

شرابی در ازل در داد ما را
۱۳ هنوز از تاب آن می در خماریم

چو عقل اندر نمیگنجید[7] سعدی
۱۴ بیا تا سر بشیدائی بر آریم

۲۴۲

Metre: [— — ◡ ◡ — — ◡ — ◡ — — ◡ — ◡ — —] هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور

المنة لله که نمردیم و بدیدیم
۱ دیدار عزیزان و بخدمت[1] برسیدیم

در رفتن و باز آمدن رایت منصور
۲ بس فاتحه خواندیم و باخلاص دمیدیم

تا بار دگر دبدبهٔ[2] کوس بشارت
۳ و آواز درای شتران باز شنیدیم[3]

چون ماه شب چارده از شرق برآمد
۴ روئی که مرآن را چو مه نو طلبیدیم[4]

شکر شکر عافیت از کام حلاوت[5]
۵ امروز بگفتیم که حنظل بچشیدیم

---

[7] I(a); چو نمیگنجد for نمیگنجید.
[1] E, Y(a), L, D; بمقصد for بخدمت: T; بمطلب for do.
[2] B; زمزمهٔ for دبدبهٔ.
[3] In I(a) this line is omitted.
[4] In I(a), T, C, Y(b) this hemistich runs as follows:—
آن روی که چون ماه نوش میطلبیدیم
[5] I(a); بشارت for حلاوت.

در سايۀ ايوان سلامت ننشستيم
۶ تا كوه و بيابان مشقّت نبريديم [6]
وقت است بدندان لب مقصود گزيدن [7]
۷ آن [8] شد كه بحسرت سر انگشت گزيديم [9]
دست فلك آنروز چنان آتش تفريق
۸ در خرمن ما زد كه چو گندم بطپيديم
المنة لله كه هواى خوش نو روز
۹ بازآمد و از جور زمستان برهيديم
دشمن كه نميخواست چنين كوس [10] بشارت
۱۰ همچون دهلش پوست بچوگان بدريديم
سعدي ادب آنست كه در حضرت خورشيد
۱۱ گوئيم كه ما خود شب تاريك نديديم

۲۴۳

Metre : هزجِ مثمّنِ سالم [⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — — | ⏑ — — —]

اگر دستم رسد [1] روزى كه انصاف از تو بستانم
۱ قضاى عهد [2] ماضي را شبى دستى بر افشانم
چنانت دوست ميدارم كه گر وقتى [3] فراق افتد
۲ تو صبر از من تواني كرد و من صبر از تو نتوانم [4]

---

[6] I; ملامت for مشقت.
[7] P; مزيدن for گزيدن.
[8] I(b), C, P, Y(b); كان for آن.
[9] In I(a) lines 7 and 8 are transposed.
[10] I; روز for كوس.
[1] I(a), I(b), R, Z; دهد for رسد.
[2] I(a), R; عمر for عهد.
[3] All texts and all MSS. but I, R; روزى for وقتى.
[4] In I(a) this hemistich runs as follows:—
تو از من صبر بتواني من از تو صبر نتوانم

دلم صد بار میگوید که چشم از فتنه برهم نه
۳ دگر ره دیده می افتد بر آن[5] بالای فتّانم
ترا در[6] بوستان باید که پیش سرو ننشینی
۴ وگرنه باغبان گوید که دیگر سرو ننشانم
رفیقانم سفر کردند هر یاری باقصائی
۵ خلاف من که بگرفته است دامن در مغیلانم
بدریائی در افتادم که پایانش نمی بینم
۶ کسی[7] را پنجه افگندم که درمانش نمیدانم
فراقم[8] سخت می آید و لیکن صبر میباید
۷ که گر بگریزم از سختی رفیق سست پیمانم
مپرسم دوش چون بودمی بتاریکی و تنهائی
۸ شب هجرم چه میپرسی که روز وصل حیرانم
شبان آهسته مینالم مگر دردم[9] نهان ماند
۹ بگوش هر که در عالم رسید[10] آواز پنهانم
دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت
۱۰ من آزادی نمیخواهم که با یوسف بزندانم
من آنمرغ سخندانم که در خاکم رود صورت
۱۱ هنوز آواز می آید که سعدی در[11] گلستانم

---

[5] C, S; دآن for برآن.
[6] I(a), I(b), B, T, Y(b); تو اندر for ترا در.
[7] I(a), I(b), S. T, یکی for کسی.
[8] All texts and all MSS. but I, R; فراقت for فراقم.
[9] Z, Y(a), E, L, D; رازم for دردم.
[10] P, B, Z, E, Y(a), Y(b); رسد for رسید.
[11] I, Z; بمعنی از for که سعدی در.

۲۴۴

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـــ ⏑ ⏑ ـــ ـــ | ⏑ ⏑ ـــ ـــ | ⏑ ⏑ ـــ ـــ | ⏑ ـــ ـــ]

از تو با مصلحت خویش نمی پردازم
۱ همچو پروانه همیسوزم[1] و در پروازم

گر تو خواهي[2] که بجوئي دلم امروز بجوی
۲ ورنه بسیار بجوئي و نیابی[3] بازم

نه چنان مفتقرم[4] کز[5] نظری سیر[6] شوم
۳ یا چنان تشنه که جیحون بنشاند آزم

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش
۴ تو بهر ضرب[7] که خواهي بزن و بنوازم

گر بر آتش[8] بریم صد ره و بیرون آري[9]
۵ زرّ نابم که همان باشم اگر بگدازم

گر تو آن جور[10] پسندي که بسنگم بزني
۶ از من این جرم[11] نیاید[12] که خلاف آغازم[13]

---

[1] I, I(a), I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), L, D; که مي for همي
[2] I(a); تواني for تو خواهي.
[3] I; که نبیني for و نیابي.
[4] I, I(a), I(b), R, P; معتقدم for مفتقرم.
[5] P; کم for کز.
[6] I, I(a), I(b), P, S, T; گند for شوم.
[7] I(b), B, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; پرده for ضرب : S, P; زخم for do.
[8] L; بآتش for بر آتش.
[9] I(b), S; وگر بگذاري for و بیرون آري.
[10] B, S, P, R; از خود به for آن جور.
[11] I, R, C, E, Y(a), Y(b); جور for جرم.
[12] B; نباشد for نیاید.
[13] In I(a) this line is omitted.

خدمتی لایقم از دست نیاید[14] چکنم
۷ سر نه چیزیست که در پای عزیزان[15] بازم

من خراباتیم و عاشق و دیوانه و مست[16]
۸ بیشتر زین چه حکایت بکند غمّازم

ماجرای دل دیوانه بگفتم بطبیب
۹ که همه شب در چشم است بفکرت بازم

گفت ازین نوع شکایت که تو داری سعدی
۱۰ درد عشق است و[17] ندانم که چه[18] درمان سازم

۲۴۵

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [– – ᴗ | – ᴗ – ᴗ | – ᴗ ᴗ – –]

امروز مبارک است فالم ۱ کافتاد نظر بر آن جمالم
الحمد خدای آسمان را ۲ کاختر بدر آمد از و بالم
خواب است مگر که مینماید ۳ یا عشوه همی[1] دهد خیالم
کاین بخت نبود هیچ روزم ۴ وین گل نشگفت هیچ سالم
امروز بدیدم آنچه دل خواست ۵ دید آنچه نخواست بد سگالم
دیگر چه توقّع است از ایّام ۶ چون بدر تمام شد هلالم[2]

---

14 I(b), B, Ş, P; نخیزد for بیاید.
15 B; عزیزت for عزیزان.
16 In I(a), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, this hemistich runs as follows: من خراباتي و دیوانه ام و عاشق و مست.
17 In I(a) and Z و is omitted after است.
18 I(b); بچه for که چه.
1 I(a); که می for همي.
2 In I(a), I(b), B, S, R, Z, this line is omitted.

اکنون که تو روی باز کردی ۷ رو باز بخیر کرد حالم
باز آی کز اشتیاق رویت ۸ بگرفت ز خویشتن ملالم
آزرده ام از فراق چندانکه ۹ دل باز نمیدهد وصالم
وز غایت تشنگی که بردم[3] ۱۰ در حلق نمیرود زلالم
بیچاره برویت آمدم باز ۱۱ چون چاره نماند و احتمالم
از جور تو هم در تو گیرم[4] ۱۲ وز دست تو هم بر تو نالم
چون دوست موافق است سعدی ۱۳ سهل است جفای هرکه[5] عالم

۲۴۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [– ⏑ ⏑ – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – ⏓ | – ⏓]

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم
۱ تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم
نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند
۲ که در اندیشهٔ اوصاف تو حیران بودم
بی تو بر[1] دامن گلزار نخفتم یکشب[2]
۳ که نه در بادیهٔ خار مغیلان بودم
زنده میکرد مرا دمبدم امید وصال
۴ ورنه دور از نظرت صورت بیجان[3] بودم

---

[3] I(a); دارم for بردم.
[4] I(b), S, P; بر تو نازم for در تو گیرم: B, T; بر تو زارم for do.: I(a), C, E, Y(a), Y(b); بر تو آیم for do.
[5] B, Z, Y(a), E, L, D; خلق for هرکه: I(b), T, C, Y(b); هر دو for do.
[1] T, L; در for بر.
[2] T; هرگز for یکشب.
[3] R and all texts; کشتهٔ هجران for صورت بیجان.

بتولّای تو در آتش محنت[4] چو خلیل
۵ گوئیا در چمن لاله و ریحان بودم

تا مگر یکنفسم بوی تو آرد دم صبح
۶ همه شب منتظر مرغ سحر خوان بودم

سعدی از جور[5] فراقت همه روز[6] این میگفت[7]
۷ عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم

۲۴۷

Metre : هزج مثمّن اخرب [— — ∪ | ∪ — — | — — ∪ | ∪ — —]

آن دوست که من دارم و آن یار که من دانم
۱ شیرین دهنی دارد دور از لب و دندانم

بخت این نکند[1] با من کآنشاخ صنوبر[2] را
۲ بنشینم و بنشانم[3] گل بر سرش افشانم

ای روی دلارایت مجموعهٔ زیبائی
۳ مجموع چه غم دارد از من که پریشانم

دریاب که نقشی ماند از طرح[4] وجود[5] من
۴ چون یاد تو می آرم خود هیچ نمیمانم

---

[4] Y(a), L ; الفت for محنت. [5] T ; درد for جور.
[6] I(a), S, R, T, C ; شب for روز.
[7] All texts and all MSS. but I(a) ; گوید for میگفت.
[1] L ; آن بکند for این نکند.
[2] I(a) ; سمنگر for صنوبر.
[3] In I و is inserted before گل.
[4] I(a), S, B, T, C ; لوح for طرح.
[5] I(a) ; ضمیر for وجود.

با[6] وصل نمی پیچم وز هجر نمینالم

۵ حکم آنچه[7] تو فرمائی من بندهٔ فرمانم

ای خوبتر از لیلی بیمست که چون مجنون

۶ عشق تو بگرداند در کوه و بیابانم

یک پشت زمین دشمن گر روی بمن آرند[8]

۷ از روی تو بیزارم گر روی بگردانم

در دام تو محبوسم از[9] دست تو مغلوبم

۸ و ز[10] ذوق تو مدهوشم در وصف[11] تو حیرانم

دستی ز غمت[12] بر دل پائی ز پیت در گل

۹ با این همه صبرم هست و ز[13] روی تو نتوانم

در خفیه همی نالم وین طرفه که در عالم

۱۰ عشّاق نمی خسبند از نالهٔ پنهانم[14]

ینی که چه گرم آتش در سوخته میگیرد

۱۱ تو گرمتری ز آتش[15] من سوخته ترزانم

گویند مکن سعدی جان در سر این سودا

۱۲ گرجان برود شاید من زنده بجانانم[16]

---

[6] I(a); در for با. [7] I(a), I(b), S, P, Z; آنکه for آنچه.

[8] I(b), B, C; دارند for آرند. [9] I; در for از.

[10] I(a), I(b), S, R, and all texts but Y(b); در for و از.

[11] B, I(b) and all texts; حسن for وصف. [12] I; جفا for غمت.

[13] I(b), R, S, P, Z, Y(a), E, L, D; از for و از.

[14] I(a), I(b), S, P, B, T, C, Y(b); و افغانم for پنهانم.

[15] All MSS. but I(a), and all texts except T; گرمتر از آتش for گرمتری ز آتش.

[16] S, P, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; زندهٔ جانانم for زنده بجانانم.

۲۴۸

Metre: هزج مسدس اخرب مقبوض [ـ ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ]

ای مرهم ریش و مونس جانم ۱ چندین بمفارقت مرنجانم
ای راحت اندرون مجروحم ۲ جمعیت خاطر پریشانم
گویند بدار دستش از دامن ۳ تا دست بدارد از گریبانم
آن کس که مرا بباغ میخواند ۴ بی روی تو میبرد بزندانم[1]
این[2] طرفه که ره نمیبرم پیشت ۵ وز پیش تو ره بدر نمي دانم
یک روز ببندگي قبولم کن ۶ روز دگرم ببین که سلطانم[3]
ای گلبن بوستان روحانی ۷ مشغول بکردي از گلستانم
ز آن روز که سرو قامت دیدم ۸ از یاد برفت سرو بستانم
آن دُرّ دو رشته در حدیث آمد ۹ وز[4] دیده بیوفتاد مرجانم[5]
گویند صبور باش ازو سعدي ۱۰ بارش بکشم که صبر نتوانم

۲۴۹

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ]

از در درآمدي و من از خود بدر شدم
۱ گوئی کزین جهان بجهاني[1] دگر شدم

---

[1] *N.B.*—In E, Z, Y(a), Y(b), L, D, the following line is inserted after verse 4:— بالله که دل از تو باز نستانم * ور در سر کار تو رود جانم.

[2] Z, E, Y(a), Y(b), L, D, add و before این.

[3] In I and B this line is omitted. [4] I, C; از for وز.

[5] In I(a) this line is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; بجهان for بجهاني.

گوشم براه تا که خبر میدهد ز دوست

۲ صاحب خبر بیامد و من بیخبر شدم

چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب

۳ مهرم بجان رسید و بعیوق بر شدم

گفتم به بینمش مگرم درد اشتیاق

۴ ساکن شود بدیدم و مشتاق تر شدم

دستم نداد قوت رفتن به پیش یار[2]

۵ چندی بپای رفتم و چندی بسر شدم

تا رفتنش به بینم و گفتنش بشنوم

۶ از پای تا بسر همه سمع و بصر شدم

من چشم ازو چگونه توانم نگاهداشت

۷ کاول نظر بدیدن او دیده‌ور شدم

بیزارم از وفای[3] تو یکروز و یک نفس[4]

۸ مجموع اگر نشستم و خورسند اگر شدم

او را[5] خود التفات نبودش بصید من

۹ من[6] خویشتن اسیر کمند نظر شدم

گویند روی سرخ تو سعدی چه[7] زرد کرد

۱۰ اکسیر عشق بر مسم افتاد[8] زر شدم

---

[2] I(a); بگوی for بپیش به: P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; دوست for یار.
[3] I; جفای for وفای.
[4] I, I(a), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; زمان for نفس.
[5] All texts and all MSS. but I; اول for او را.
[6] All texts and all MSS. but I; آخر چنین for من خویشتن.
[7] All texts and I(a), P, R, B; که for چه.
[8] All texts and all MSS. except I, P: در مسم آمیخت for بر مسم افتاد.

۲۵۰

Metre : رجزِ مثمّنِ سالم [ـ ـ ⏑ ـ | ـ ـ ⏑ ـ | ـ ـ ⏑ ـ | ـ ـ ⏑ ـ]

ای سرو بالای سهي ما نیــز هم بد نیستیم
۱ وز هرکه در عالم بهي ما نیــز هــم بد نیستیم

گفتي برنگ من گلی هرگز نه بینــد بلبلی
۲ آری نکــو گفتي ولی ما نیز هم بد نیستیم

تا چند گوئي ما و بس کوته کن ای رعنا و بس
۳ نه خود توئي زیبا و بس ما نیز هم بد نیستیم

ای شاهد هر مجلسی و آرام جــان هر کسی
۴ گر دوستان داري بسی ما نیز هم بد نیستیم

گفتي که چون من در زمي دیگر[1] نباشد آدمي
۵ ای جان لطف آدمي[2] ما نیز هم بد نیستیم

---

[1] B, C, T ; هرگز for دیگر.
[2] S, B, Z, C, T, D, L, Y(b) ; مردمي for آدمي.
N.B.—After line 5 the following additional verses are found in certain texts and MSS :—

گوئي چه شد کان سروبن با ما نمي گوید سخن
۱ گو بیوفا یاری مکــن ما نیــز هم بد نیستیم
ای بر دل ما داغ تو نا کی فریــب و لاغ تــو
۲ گر به بود در باغ تو ما نــیــز هم بد نیستیم
باری غرور از سر بنــه انصــاف درد ما بده
۳ ای باغ شفتــالو و به ما نیــز هم بد نیستیم
گفتی به از من در چگل صورت نه بندد آب و گل
۴ ای سست مهر سخت دل ما نیز هم بد نیستیم

In B, T, Z, lines 1, 3, 4 are substituted for verses 6, 7, 8, of the text ; in S line 7 of the text is omitted and verses 2, 3, 4 inserted ; in C verses 1, 2, 3, 4 are added between lines 8 and 9 of the text
N.B.—In I(a), I(b), P, R, this ode is omitted.

گو تو بحسن افسانهٔ یا گوهر یکدانهٔ

۶ از ما چرا بیگانهٔ ما نیز هم بد نیستیم

گفتم تو ما را دیدهٔ وز حال ما پرسیدهٔ

۷ پس چون ز ما رنجیدهٔ ما نیز هم بد نیستیم

گر گلشن خوشبو توئی ور بلبل خوشگو توئی

۸ ور در جهان نیکو توئی ما نیز هم بد نیستیم

سعدی گر آن زیبا قرین بگزید بر ما هم نشین

۹ گوهر که خواهی برگزین ما نیز هم بد نیستیم

۲۵۱

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف مقصور [‒ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ‒ ⏑ ‒ | ‒ ‒ ⏑ ‒ | ⏑ ‒ ⏑ ‒]

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

۱ و ز دیدهٔ در شمایل خوب تو بنگریم

شوق است در جدائی و جور است در نظر

۲ هم جور به که طاقت شوقت نیاوریم[1]

روی ار بروی ما نکنی حکم از آن تست

۳ باز آ که روی در[2] قدمانت بگستریم

ما را سریست با تو که گر خلق[3] روزگار

۴ دشمن شوند و سر برود هم[4] بر آن سریم

[1] In Ṛ this hemistich runs as follows: هم صبر به چو طاقت جورت نیاوریم.

[2] I(a); بر for در.

[3] R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; اهل for خلق.

[4] R; ما for هم.

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق ما
۵ از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

ما با توایم و با تو نه ایم این چه حالت است
۶ در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم

از دشمنان برند شکایت بدوستان
۷ چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم

نه بوی مهر میشنوم از تو ای عجب
۸ نه روی[5] آنکه مهر دگر کس بپروریم[6]

ما خود نمیرویم دوان از قفای کس
۹ او میبرد که ما بکمند وی اندریم

سعدی تو کیستی که در این[7] حلقهٔ کمند
۱۰ چندان فتادهاند که ما صید لاغریم

۲۵۲

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [– ◡◡ | – ◡ – – | ◡ – ◡ – | ◡ ◡ –]

بتو مشغول و با تو همراهم ۱ وز تو بخشایش[1] تو میخواهم

همه بیگانگان چنین دانند ۲ که منت آشنای درگاهم

ترسم ای میوهٔ درخت بلند[2] ۳ که نیائی بدست . کوتاهم

---

[5] R, T, E, Y(a), Y(b), L, D; رای for روی.
[6] In I(a), I(b), B, S, P, Z, this line is omitted.
[7] E, Z, Y(a), L, D; در آن for درین.
[1] I(b), S, P; آسایش for بخشایش
[2] I; لطیف for بلند.

دیدم این پنجروز آخر عمر ۴ که بغفلت برفت: پنجاهم[3]
تا مرا از تو[4] آگهي دادند ۵ بوجودت گر از خود آگاهم
همه در خورد رائي و همت خویش ۶ از تو خواهند و من ترا خواهم[5]
بلبل بوستان حسن تو ام ۷ چون نیفتد سخن در افواهم
میکشندم که ترک عشق بگو ۸ میزنندم که بیذق شاهم
گر بصد پاره‌ام کني زین رنگ ۹ بر نگردم[6] که صبغة اللهم
سعدیا در قفای دوست مرو ۱۰ چکنم مي برد باکراهم
میل از اینجانب اختیاري نیست ۱۱ کهربا را بگو که من کاهم

۲۵۳

Metre : رمل مثمّن مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

بخدا اگر[1] بمیرم که دل از تو بر نگیرم
۱ برو ای طبیبم از سر که دوا نمي پذیرم

---

[3] In I this line is omitted.

[4] I, I(b), S, P, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; خود for تو.

[5] This line is only found in I.

[6] I(b), S, P, B, and all texts but C ; نه بگردم for بر نگردم.

N.B.—In I the following ode follows No. 252.

It appears incomplete and is found only in I.

من این سوزنامه که اکنون مي نویسم * بآب چشم پر خون مي نویسم
زین در بر نوشتم نامه لیکن * نه آن سوزست کاکنون مي نویسم
بعذرا درد وامق مي نمایم * بلیلی حال مجنون مي نویسم
نگارا قصهٔ خود را بخدمت * نمي دانم که تا چون مي نویسم
تو (خوش بین گر) چه من عذري ندارم[1] * تو خوش خوان گرچه من دون مي نویسم

In the original MS. the words between تو and چه are omitted, and the above emendation is suggested.

[1] All texts and all MSS. but R ; که گر for اگر.

همه عمر با ظریفان بنشستمی و خوبان
۲ تو بخاستي و نقشت بنشست در ضمیرم

مدد ای حکیم پندم که بکار در نبندم
۳ که ز خویشتن گزیر است و ز دوست نا گزیرم

برو ای سپر ز پیشم که بجان رسید پیکان
۴ بگذار تا به بینم که همي[2] زند بتیرم

تو در آب اگر به بیني[3] حرکات خویشتن را
۵ بزبان خود بگوئي که بحسن بی نظیرم

نه نشاط بوستانم نه هوای دوستانم
۶ بروید ای رفیقان بسفر که من اسیرم[4]

تو بخواب خوش بیاسای بعیش و کامراني
۷ که نه من غنوده ام دوش و نه خلق[5] از نفیرم

نه توانگران ببخشند فقیر ناتوان را
۸ نظری کن ای توانگر که بدیدنت فقیرم

اگرم چو عود سوزي تن من فدای جانت
۹ که خوش است عیش هردم بروایح عبیرم

نه تو گفتهٔ که سعدي نبرد ز دست من جان
۱۰ نه بخاکپایت[6] ای جان چو تو ام کشي نمیرم

---

[2] I(b), P, S, B, T, C, Y(b) ; که که مي for که همي.
[3] R ; در آئینه نگه کن for در آب اگر به بیني.
[4] In I(a), I(b), B, S, R, P, Z, this line is omitted.
[5] E, Z, Y(a), L, D ; نه مردم for نه خلق.
[6] All texts and all MSS. but I(a) ; بخاکپای مردان for بخاکپایت ای جان.

۲۵۴

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [— — ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ ᴗ]

بتو[1] از نظر حرامست که[2] بسی گناه دارم
۱ چکنم نمیتوانم که نظر نگاه دارم

ستم از کسی است بر من که ضرورتست بردن
۲ نه قرار زخم خوردن نه مجال آه دارم

نه فراغت نشستن نه شکیب رخت بستن[3]
۳ نه مقام ایستادن نه گریزگاه دارم

نه اگر همي نشینم نظری کند[4] برحمت
۴ نه اگر همي گریزم دگری پناه دارم

تن من فدای جانت سر بنده و آستانت
۵ چه مرا به از گدائي چو تو پادشاه دارم

چو توئي بدین نکوئي قدم صلاح دارد[5]
۶ نه مروتست اگر من نظر تباه دارم

بسم از قبول عامي و صلاح[6] نیکنامي
۷ چو بترک سر بگفتم چه غم از کلاه دارم

چه شبست یا رب اینشب[7] که ستارۀ برآمد
۸ که دگر نه عشق خورشید و نه مهر ماه دارم

---

1 I(a), S, P, T; بمن for بتو.
2 All texts and all MSS. but I; و for که.
3 S; زخم خوردن for رخت بستن.
4 S; کني for کند.
5 I(a), S, B, Y(b); داري for دارد.
6 In P, S, Y(b) و is inserted after صلاح.
7 All texts and all MSS. but I; امشب for اینشب.

مکنید دردمندان گلـــه از سیـــاهي شب[8]
۹ که من این صبـــاح روشن ز شب سیاه دارم

که نه[9] روی خوب دیدن گنه است پیش سعدي
۱۰ تو گمان نیک بردي که[10] من[11] این گناه دارم

۲۵۵

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ᴗ ᴗ — — — ᴗ ᴗ — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ — ᴗ — ᴗ —]

برخیـــز تا طریق تکلّـــف رها کنیـــم
۱ دکّان معـــرفت بدو جو پر بهـــا کنیم

گر دیگـــر آن نگار قبـــاپوش[1] بگـــذرد
۲ ما نیـــز جامهای تصـــوّف قبـــا کنیم

هفتاد زلّت از نظـــر خلق در حجاب
۳ بهتـــر ز طاعتی که بروی و ریا کنیم

آن کو بعین[2] سابقه چندین نواخت کرد
۴ ممکن بود که عفو کند گر خطـــا کنیم

سعـــدي وفا نمیکنـــد ایام سست مهر
۵ این پنجـــروزه عمـــر بیـــا تا وفا کنیم

[8] I(a); شب درازي, for سیاهي شب: I; شب جدائي for do.
[9] I(a), I(b), B, and all texts but T, Y(b); نه که for که نه
[10] S; و for که.
[11] I; خود for من.
N.B.—In R, this ode is omitted.
[1] I; کرده اند for بگذرد.
[2] All texts and all MSS. except I; بغیر for بعین.

۲۵۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [‒ ᴗ ‒ ‒ | ᴗ ᴗ ‒ ‒ | ᴗ ᴗ ‒ ‒ | ᴗ ᴗ ‒]

شب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
۱ خواب در روضهٔ رضوان نکنند[1] اهل نعیم

خاک را زنده کند تربیت[2] بوی[3] بهار
۲ سنگ باشد که دلش زنده[4] نگردد[5] بنسیم[6]

بوی پیراهن گم کردهٔ خود می شنوم
۳ گر بگویم همه گویند ضلالست قدیم

عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
۴ درد ما نیک نگردد[7] بمداوات حکیم

توبه گویندم از اندیشهٔ آن دوست[8] بکن
۵ هرگز این توبه نباشد که گناهیست عظیم

ای رفیقان سفر دست بدارید از ما
۶ که بخواهیم نشستن بدر دوست مقیم

ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
۷ بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم[9]

---

[1] I; نکند for نکنند. [2] R; تقویت for تربیت.
[3] Z, L; باد for بوی: C, Y(b); فصل for do.
[4] Z; نرم for زنده. [5] Z; ز for به.
[6] In Z, C, L, Y(b), the following two lines are inserted after verse 2:—
جای آن نیست که خاموش نشیند مطرب * شب آن نیست که خواب رود یار ندیم
شاهدان ز اهل نظر روی فراهم نکشند * بار درویش تحمّل بکند مرد کریم
[7] I, Z; نباشد for نگردد.
[8] R, Z, C, L, Y(b); معشوق for آن دوست.
[9] This line is omitted in Z.

مردهٔ از خاک لحد رقص کنـــان برخیزد

۸ گر تو بالای عظـــامش گذری و هِيَ رمیـــم

طمـــع وصل تو میـــدارم و اندیشـــهٔ هجـــر

۹ دگر از هرچه[10] جهانم نه امید ست و نه بیم

عجـــب از کشتـــه نباشد بدر خیمـــهٔ دوست

۱۰ عجـــب از زندهٔ که چون جان بدر آورد سلیم

سعـــدیا عشـــق نیـــامیزد و شهوت[11] باهم

۱۱ پیـــش تسبیـــح ملائک نرود دیو رجیـــم

۲۵۷

Metre: رمَلِ مثمّنِ مقصور [ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ]

بادگل بوی سحر خوش میوزد خیز ای ندیم

۱ بس که خواهد رفت بر بالای خاک ما نسیم

ای که تا بودي نبـــودي[1] بر صراط مستقیـــم

۲ در قیامت بر صراطت جای تشویش است و بیم

قلـــب روی اندود نستـــانند در بازار حشـــر

۳ خالصـــی باید که بیـــرون آید از آتش[2] سلیـــم

عیبت از بیگانه پوشیـــد است و مي بیند بصیر

۴ جرمت[3] از همسایه پنهانست و میـــداند علیم

---

[10] C, L, Y(b); دو for چه. [11] Z; عفت for شهوت.

N.B.—This ode is included under *Tayyebāt* only in I.

[1] All texts and all MSS. but I; در دنیا نرفتی for تا بودي نبودي.

[2] I, I(b), B, T; از آتش برون آید for بیرون آید از آتش.

[3] I(b), B, R, Z, C, E, Y(a), L, D; فعلت for جرمت.

نفس پروردن خلاف رای دانایان[4] بود

۵ طفل خرما دوست دارد صبر فرماید حکیم

راه نومیدي گرفتم رحمتم دل میدهد

۶ کای گنهکاران هنوز امید عفو است از کریم

گر بسوزاني خداوندا جزای[5] فعل ماست

۷ ور ببخشي رحمتت عام است احسانت[6] قدیم

گرچه شیطان رجیم از راه انصافم ببرد

۸ همچنان امید میدارم برحمن الرحیم

آنکه جان بخشید و روزي داد و چندین فضل[7] کرد[8]

۹ هم ببخشاید چو مشتی استخوان باشم[9] رمیم

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است

۱۰ وقت عذر آوردن است استغفر الله العظیم

۳۵۸

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور [– ∪ – | ∪ – – ∪ | ∪ – ∪ – | ∪ – –]

برخیز تا بعهد امانت وفا کنیم

۱ تقصیرهای رفته بخدمت قضا[1] کنیم

---

[4] Z, E, Y(a), Y(b), L, D; هر عاقل for دانایان: I; دانشمند for do.

[5] I(a), I(b), B, S, P, T, C; سزای for جزای.

[6] All texts and all MSS. but I; انعامت عمیم for احسانت قدیم.

[7] P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; لطف for فضل.

[8] In R this line is omitted.

[9] All texts and all MSS. except I; بیند for باشم.

[1] I, R, C; ادا for قضا.

بی مغــز بود سر که نهادیم پیش خلــق

۲ زین پس[2] فروتنــي بــدر کبــریا کنیــم

دار الشّفای توبه نبسته است در هنــوز

۳ تا[3] درد معصیت بتــدارک دوا کنیــم

روی از خدای در همه کردیم و هیچ نیست

۴ آن به بود کز همــه رو در خــدا کنیــم[4]

یکسو نهیم شهــوت و نفس و هوای دل[5]

۵ پشت عبــادت از دل یکتا دوتا کنیــم

افسوس مي رود دل مردم بدست دیو[6]

۶ تا کی مقام دوست بدشمن رها کنیــم

چون برترین مقام ملک دون قدر ماست[7]

۷ چندین بدست دیو زبوني چرا کنیــم

سیــم دغل خجــالت[8] و بدنامي آورد

۸ خیــز ای حکیــم تا طلب کیمیا کنیــم

---

[2] All texts and all MSS. except I(a); دیگر for زین پس.

[3] S; ما for تا.

[4] This reading is only found in I: in all other MSS. except I(a), and in all texts, the verse runs thus:

روی از خدا بهر چه کني شرک خالص است * توحید محض کز همه رو در خدا کنیم

except that گر is substituted for کز in S, R, B, T, Y(b), L. In I(a) the second hemistich reads as follows: توفیق کو که از همه او با خدا کنیم.

[5] This is the I variant. In all other MSS. and in all texts this hemistich runs as follows: پیراهن خلاف بدست مراجعت.

[6] In all texts and all MSS. except I the following is the version of this hemistich: چند آید این خیال و رود در سرای دل.

[7] This is the I, P, variant: E, T, Y(a), Y(b), L, D, have چون برتر از مقام ملائک توان گزید, and in I(a), I(b), S, B, R, Z, C, the hemistich runs as follows: چون برترین مقام ملائک بر آسمان.

[8] C, Y(b); زبوني for خجالت.

سعدي توانگران بتجارت روند و ما
۹ درویش وار بر در منعم دعا کنیم[9]
یارب تو دستگیر که آلاء و مغفرت
۱۰ در خورد تست در خورما آنچه[10] ما کنیم

۲۵۹

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

چو تو آمدي مرا بس که حدیث خویش گفتم
۱ چو تو ایستاده باشي ادب آنکه من بیفتم
تو اگر چنین لطیف از در بوستان در آئي
۲ گل سرخ شرم دارد که چرا همي شگفتم
چو بمنتها رسد گل برود قرار بلبل
۳ همه خلق را خبر شد غم دل که مي نهفتم
بامید آنکه جائی قدمی نهاده باشي
۴ همه خاکهای شیراز بدیدگان برفتم
دو سه بامداد دیگر که نسیم گل برآید
۵ بتر از هزار دستان بکشد فراق جفتم
نشنیدهٔ که فرهاد چگونه سنگ سفتی
۶ نه چو سنگ آستانت که بآب دیده سفتم

---

[9] All texts and all MSS. except I have the following version of this line:—
سعدي گدا بخواهد و منعم بزر خرد * ما را وجود نیست بیا تا دعا کنیم
[10] I(a), I(b), B, S, R, P, C, Y(b); هرچه for آنچه.

نه عجب شب درازم که دو دیدہ باز باشد

۷ بخیالت ای ستمگر عجب است اگر بخفتم

ز هزار خون سعدي بحلند بندگانت[1]

۸ نو بگوی تا بریزند و بگو که من نگفتم

۲۶۰

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقصور [ـ ـ ᴗ ـ | ᴗ ᴗ ـ ـ | ᴗ ـ ᴗ ـ | ᴗ ـ ـ]

چو بلبل سحري برگرفت نوبت بام

۱ ز تو به خانهٔ تنهائي آمدم بر بام

نگاه میکنم از پیش رایت خورشید

۲ که میرود بافق پرچم سیاه ظلام

بیاض روز در آید[1] چو ازدواج سیاه

۳ برهنه باز نشیند یکی سپید اندام

دلم بعشق گرفتار و جان بمهر گرو

۴ در آمد از درم آن دلفریب[2] جان آرام

سرم هنوز چنان مست بوی آن نفس[3] است

۵ که بوی عنبر و گل ره نمي برد بمشام

دگر من از شب تاریک هیچ غم نخورم

۶ که هر شبی را روزی مقدّر است انجام

---

1 In Z this hemistich runs as follows : که هزار خون سعْدي بفدای بندگانت

1 I(a), S, P ; بر آمد for در آید.

2 I(b), S, B, T, C, Y(b) ; دلفروز for دلفریب.

3 S ; روی آن نقش for بوی آن نفس.

تمام فهم نکردم که ارغوان و گل است
۷ در آستینش یا دست و ساعد گلفام

در آبگینه‌اش آبی اگر قیاس کني
۸ نداني آب کدامست و آبگینه کدام

بیار ساقي دریای مشرق و مغرب
۹ که دیر مست شود هرکه میخورد بدوام

من آن نیم که حلال از حرام نشناسم
۱۰ شراب با تو حلال است و آب بیتو حرام

بهیچ شهر نباشد چنین شکر که توئي
۱۱ که طوطیان چو سعدي در آوري بکلام

رها نمیکند این نظم چون زره درهم
۱۲ که خصم تیغ تعنّت بر آورد ز نیام

۲٦۱

Metre: رجزِ مثمّنِ سالم [— — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم
۱ صانع خدائی کاین وجود آورده بیرون از عدم

خورشید بر سرو روان دیگر[1] ندیدم در جهان
۲ وصفت نگنجد[2] در بیان[3] نقشت[4] نیاید در قلم

[1] I(a), P, B, and all texts; هرگز for دیگر.
[2] In I(b), P, B, T, C, Y(b), نگنجد and نیاید are transposed.
[3] I(a), I(b), P; دهان for بیان.
[4] I, I(a), I(b), S, P, R, B, T, C, Y(b); نامت for نقشت.

گفتم چو طاوسي مگر عضوی ز عضوی خوبتر

۳ مي بینمت چون نیشکر شیریني از سر تا قدم

چندانکه[5] مي بینم جفا امید میدارم وفا

۴ چشمانت[6] میگویند[7] لا ابروت میگوید نعم

آخر نگاهي باز کن و انگه عقاب آغاز کن

۵ چندانکه خواهي ناز کن چون پادشاهي بر خدم[8]

چون دل ببردي دین مبر هوش[9] از من[10] مسکین مبر

۶ با مهربانان کین مبر لا تقتلوا صید الحرم

خار است و گل در بوستان هرچه[11] او کند نیکوست آن

۷ سهل است پیش دوستان از دوستان بردن ستم

او رفت و جانم میرود[12] تن[13] جامه بر خود میدرد

۸ سلطان که[14] خوابش میبرد از پاسبانانش چه غم

میزد بشمشیر جفا میرفت و میگفت از قفا

۹ سعدي بنالیدي ز ما مردان ننالند از الم[15]

---

5 I(b), R, B and all texts; با آنکه for چندانکه.
6 In S چشمانت and ابروت are transposed.
7 All texts and all MSS. except I; میگوید که for میگویند.
8 S; در حشم, for بر خدم.
9 I(b), S, T, E, Y(a), Y(b), L, D; صبر for هوش.
10 S, C; دل, for من.
11 P omits او before کند.
12 I(a), I(b), S, P, R, E, T, Z, C, Y(a), Y(b), D; میبرد for میرود.
13 I; این for تن.
14 I(b), R, and all texts but T; چو for که.
15 In I(a), this line runs as follows:—
میرفت و میگفت از قفا سعدي بنالیدي ز ما * میزد بشمشیر جفا مردان ننالند از الم

۲۶۲

Metre: هزج مسدّسِ محذوف [ــ ــ ᴗ ا ــ ــ ــ ᴗ ا ــ ــ ــ ᴗ]

چنان در قید مهرت پای بندم ۱ که گوئي آهوی سر در کمندم

گهی بر درد بیدرمان بگریم ۲ گهی بر حال بی سامان بخندم

مرا هوشی نماند از عشق و کوشي ۳ که پند[1] هوشمندان کار بندم

مجال صبر تنگ آمد بیکبار ۴ حدیث عشق بر صحرا فکندم

نه مجنونم که دل بر دارم از دوست ۵ مده گر عاقلي ایخواجه پندم

چنین صورت نبندد هیچ نقّاش ۶ معاذ الله من این صورت نبندم

چه جانها در غمت فرسود و تنها ۷ نه تنها من اسیر و مستمندم[2]

تو هم باز آمدي ناچار و ناکار ۸ اگر باز آمدی بخت بلندم

گر آوازم دهي من خفته[3] درگور ۹ بر آساید روان دردمندم

سری دارم فدای خاکپایت ۱۰ گر آسایش رساني ور گزندم

و گر در رنج سعدي راحت تست ۱۱ من این بیداد بر خود مي پسندم

۲۶۳

Metre: رجزِ مثمّنِ مطوی مخبون [ــ ᴗ ᴗ ــ ا ᴗ ــ ᴗ ــ ا ــ ᴗ ᴗ ــ ا ᴗ ــ ᴗ ــ]

چشم که بر[1] تو میکنم چشم حسود میکنم

۱ شکر خدا که باز شد دیدهٔ بخت روشنم[2]

---

1 All texts and all MSS. except I; قول for پند.

2 I(a), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; دردمندم for مستمندم.

3 I(a), T, C; مرده for خفته.

1 I; در for بر.

2 The following line succeeds this verse in all texts and all MSS. but I:—

هرگز این گمان نبود با تو که دوستي کنم * باورم این نمیشود باتو نشسته کاین منم

دامن خیمه برفگن دشمن و دوست گو به بین
۲ کاین همه لطف میکند دوست برغم دشمنم[3]

عالم[4] شهـــر گو مرا وعظ[5] مگو که نشنـــوم
۳ پیـــر محلّـــه گو مرا توبه مده که بشکنم

گر بزني بخنجرم کز غم دوست[6] توبه[7] کن
۴ نعرهٔ عشق[8] میزنم تا رمقی[9] است در تنـــم[10]

این نه نصیحتی بود کز غم دوست توبه کن
۵ سخت سیه دلي بود آنکه ز دوست بر کنـــم

گر همه عمر بشکنم عهد تو بس درست شد
۶ کاین همـــه ذکر دوستـــي لاف دروغ میـــزنم

پیشـــم ازین سلامتي بود دلی و دانشی
۷ عشق تو آتشی بزد پاک بسوخت خرمنم

شهری اگر بقصد[11] من جمع شوند و متفق
۸ با همـــه تیـــغ بر کشـــم وز تو سپر بیفگنم

چند فشاني آستیـــن بر من و روزگار من
۹ دست رها نمي کنـــد مهر[12] گرفته دامنم

---

[3] In I(a), this line is omitted.
[4] I(a); واعظ for عالم.
[5] I(a); پند for وعظ.
[6] R, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; عشق for دوست.
[7] All texts and all MSS. but I; غم دوست توبه کن for پیش او دگر مرو.
[8] I(b), B, S, T, L; شوق for عشق.
[9] B; نفسی for رمقی
[10] This verse is only found in I.
[11] In all texts and all MSS. but I; خلقی اگر بخون for شهری اگر بقصد
[12] I(b), B, S, P; کبر for مهر: T, C; عشق for do.

گر بمراد من روي ور نروي تو حاکمي
۱۰ من بخلاف رای تو گر نفسی زنم زنم[13]

این همه نیش میخورد سعدي و پیش میرود
۱۱ خون برود درین میان گر تو توئي و من منم[14]

۲۶۴

Metre : [‒ ‿ ‒ ‿ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒] مجتث مثمن مخبون مقطوع مسبغ

حکایت از لب شیرین دهان[1] سیم[2] اندام
۱ تفاوتی نکند گر دعاست یا[3] دشنام

حریف عشق[4] که از خویشتن خبر دارد
۲ شراب صرف محبّت نخورده است تمام

اگر ملول شوي یا ملامتم گوئي
۳ اسیر عشق نیندیشد از ملال[5] و ملام

من آن نیم که بجور از مراد بگریزم[6]
۴ بآسمان[7] نرود مرغ پای بسته بدام

---

[13] In all texts and all MSS. except I, I(a), the following line is substituted for verse 10 :—

مي شنوم که سعدیا راه مخوف میروي * گر نروم نمیشود صبر و قرار ممکنم

In all texts and all MSS. but I, I(a), the following verse succeeds this line :—

عاشق جان خویش را بادیه سهمگین بود * من بهلاک راضیم لا جرم از خود ایمنم

[14] In I(b), B, S, R, P, T, this line is omitted.

[1] B; کلام for دهان. [2] I; شیر for سیم. [3] I(b), Y(a); ور for یا.

[4] I(a), I(b), B, R, P, C; دوست for عشق.

[5] In I(a), T, C, E, Y(a), Y(b) و is omitted after ملال.

[6] I(a); بر گردم for بگریزم. [7] I(a), I, S, P; آستین for آسمان.

بسی نماند که پنجاه ساله عاقل را

۵ به پنج روز بدیوانگی بر آید نام[8]

مرا که با تو ام از هرکه هست باکی نیست

۶ حریف خاص نیندیشد از ملامت عام

شب دراز نخسبم[9] که دوستان گویند

۷ بسر زنش عجبا للمحبّ کیف ینام

تو در کنار[10] من آئي من این طمع نکنم

۸ که مي نیایدت از حسن وصف در اوهام

ضرورتست که روزی بسوزد این اوراق

۹ که تاب آتش سعدي نیاورد[11] اقلام

۲۶۵

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

خرما نتوان خورد ازین خار که کِشتیم

۱ دیبا نتوان بافت[1] ازین پشم که رشتیم

بر لوح[2] معاصي خط عذری نکشیدیم

۲ پهلوی کبایر حسناتی ننوشتیم

---

[8] In I(a), this line is omitted.

[9] I; نخفتم for نخسبم.

[10] I; کمند for کنار.

[11] S, B, E, Y(a), Y(b), D; نیارد این for نیاورد.

[1] I, B, R; کرد for بافت.

[2] I, S, B; خط for لوح.

ما کشتهٔ نفسیم[3] و چه فریاد که بر آید[4]
۳ از ما بقیامت[5] که چرا نفس نکشتیم[6]

افسوس برین عمر گرانمایه که بگذشت
۴ ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم

دنیا که درو مرد خدا گل نسرشت است[7]
۵ نامرد که مائیم چرا دل بسرشتیم

ایشان چو ملخ بر سر[8] زانوی ریاضت
۶ ما مور میان بسته دوان بر در و دشتیم

پیری و جوانی چو شب و روز[9] سر آمد[10]
۷ ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم[11]

چون مرغ برین کنگره تا کی بتوان ماند[12]
۸ یکروز نگه کن که برین کنگره خشتیم

ما را عجب ار پشت و پناهی بود آنروز
۹ کامروز کسی را نه پناهیم و نه پشتیم

---

[3] In I(b), R, T, C, و is omitted.

[4] All texts and all MSS. but I; بس آوخ for چه فریاد

[5] I; ناگاه فریاد برآید for برآید از ما بقیامت.

[6] In S this line is omitted.

[7] I, I(a), I(b), P; نسرشتند for نسرشت است.

[8] All texts and all MSS. but I; در پس for برسر.

[9] S, P, B, R, and all texts; بر آمد for سر آمد.

[10] I(a); پی هم چون شب و روزند for چو شب و روز سر آمد : I(b); بمثال شب و روز است for do.

[11] In all texts and all MSS except I, the following verse is found after line 7:—

وا ماندگی اندر پس دیوار طبیعت * حیف است دریغا که در صلح بهشتیم

[12] I, I(a), I(b), S, R, P, L; بود for ماند.

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت
۱۰ شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم
باشد که عنایت برسد ورنه مپندار
۱۱ با این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم
سعدی مگر از خرمن اقبال عزیزان[13]
۱۲ یکخوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

۲۶۶

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ — — | — ⏑ —]

دوش در صحرای خلوت لاف تنهائي زدم
۱ خیمه بر بالای منظوران بزیبائي[1] زدم
خرقه پوشان صوامع را دو تائي چاک شد
۲ چون من اندر کوی وحدت لاف یکتائي زدم
عقل کل را آبگینه ریزه در پای اوفتاد
۳ بسکه سنگ تجربت بر طاق مینائي زدم
پای مردم عقل بود آنکه که عشقم دست داد
۴ پشت دستی بر دهان عقل سودائي زدم
تاب خوردم رشته وار اندر کف خیّاط صنع
۵ بس گره بر خطّ خود بیني و خود رائي زدم

[13] All texts and all MSS. but I; بزرگان for عزیزان.
[1] I(b), S, Z, L. T; ز یبائي for بزیبائي.
N.B.—In I(a), R, P, this ode is omitted.

تا نباید کشتنم گرد درکس چون کلید
۶ بر در دل ز آرزو قفل شکیبائي زدم

گرکسی را رغبت دانش بود گو دم مزن
۷ زانکه من دم در کشیدم تا بدانائي زدم

چون صدف پروردم اندر سینه دُرّ معرفت
۸ تا بجوهر طعنه بر دُرّهای دریائي زدم

بعد ازین چون مهر مستقبل نکردم جز بامر
۹ پیش ازین گر چون فلک چرخی برعنائي زدم

گفتهٔ سعدي فرو شستم ز دیوان وجود
۱۰ پس قدم در حضرت بیچون مولائي زدم

۲۶۷

Metre: مجتثّ مثمّنِ مخبون [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — —]

دو هفته میگذرد کان مه دو هفته ندیدم
۱ بجان رسیدم[1] ازان[2] تا بخدمتش نرسیدم[3]

حریف عهد مودّت شکست و من نشکستم
۲ خلیل[4] بیخ ارادت برید و من نبریدم

بکام دشمنم ای دوست عاقبت بنشاندي
۳ بجای آنکه[5] چرا پند دوستان نشنیدم[6]

---

[1] All MSS. and all texts but T; رسید for رسیدم.
[2] I(a); دلم for ازان.
[3] All texts and all MSS. except S; برسیدم for نرسیدم.
[4] Y(b); حبیب for خلیل.
[5] T; سزای اینکه for بجای آنکه.
[6] In S this line is omitted.

مــرا بهیـــچ بدادي خلاف شرط[7] مودّت
۴ هنوز با همه جورت بجان و دل[8] بخریدیم
بخاکپـــای تو جانا[9] که تا تو دوست گرفتم
۵ ز دوستان مجازي چو دشمنـــان ببریدم[10]
قسم بروی تو گفتم[11] کزان[12] زمان که برفتي
۶ که هیچ روی[13] ندیدم که روی در نکشیدم[14]
ترا به بینـــم و خواهم که خاکپای تو باشم
۷ مرا به بیني چون باد بگـــدري که ندیدم
میان خلق[15] ندیدي که چون دویدمت از پی
۸ زهی خجـــالت مردم چرا بســـر ندویدم
شکر خوش است و لیکن حلاوتش تو نداني
۹ من این معامله دانم که طعم صبر[16] چشیدم
مرا رواست که دعوي کنـــم بصدق و ارادت
۱۰ که هرچه[17] در همه عالم بدوست بر نگـــزیدم
بنال مطـــرب مجلس بگوی گفتهٔ سعدي
۱۱ شراب انس بیـــاور که من نه مرد نبیـــدم

---

[7] B and all texts; عهد for شرط.

[8] This is the T, Y(b) variant. I(a) has جرمت for جورت: I(b), Z, have غیبت for do.: I, S, R, have عیبت for do.: B, C have مهمت for do.: E, L, Y(a), D, read بدعهدیت بجان for بجورت بجان و دل.

[9] I(b), B, S, R, I, Z; گفتم for جانا.

[10] S; برمیدم for ببریدم.

[11] S; گویم for گفتم.

[12] I, I(b), S, R; از for کز.

[13] I, T, C, Y(b); روی کس for هیچ روی.

[14] In I(a), this line is omitted.

[15] All texts and all MSS. except I, S; شهر for خلق.

[16] C; صبر تلخ for طعم صبر.

[17] I(a); هیچ for هرچه.

N.B.—In P this ode is omitted.

۲۶۸

Metre: [– – ᴗ | ᴗ – – ᴗ | ᴗ – – ᴗ | ᴗ – –] هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف

دل پیش تو و دیده بجای دگرستم
۱ تا خصم نداند که ترا مینگرستم

روزی بدر آیم من ازین پردهٔ[1] ناموس
۲ هرجا که بتی چون تو به بینم بپرستم

المنّة لله که دلم صید غمی[2] شد
۳ کز[3] خوردن غمهای پراگنده برستم

آن عهد که گفتی نکنم مهر[4] فراموش
۴ بشکستی و من بر سر پیمان درستم

تا ذوق درونم خبری میدهد از دوست
۵ از طعنهٔ دشمن بخدا گر خبرستم

میخواستمت پیشکشی لایق خدمت
۶ جان نیز[5] حقیر است ندانم چه فرستم

چون نیک بدیدم که نداری سر سعدی
۷ بر بخت بخندیدم و بر خود بگرستم

۲۶۹

Metre: [– – – ᴗ | – – – ᴗ | – – – ᴗ | – – – ᴗ] هزج مثمّن سالم

زدستم بر نمیخیزد که یکدم بیتو[1] بنشینم
۱ بجز رویت نمیخواهم که روی هیچکس بینم

---

[1] R; خرقهٔ for پردهٔ: I; خانهٔ for do
[2] I(a); یکی for غمی.
[3] I(a), R; وز for کز.
[4] I(a), I(b); عهد for مهر.
[5] S, R, P, T, C, Y(b); نیک for نیز.
[1] T, Y(b); بی یاد for یکدم بی.

من اول روز دانستم که با شیرین در افتادم
۲ که چون فرهاد باید شست دست از جان شیرینم

ترا من دوست میدارم خلاف هرکه در عالم
۳ اگر طعنه است بر عقلم وگر رخنه است در دینم

اگر شمشیر بر گیري سپر پیشت بینـــدازم
۴ که بی شمشیر خود کشتي بساعد هاى سیمینم

برآ ای صبح مشتـــاقان اگر نزدیک[2] روز آمد
۵ که بگرفت این شب یلدا ملال از ماه و پروینم

گر[3] اول هستي آوردم قفاى تربیت[4] خوردم
۶ کنون امید بخشایش همي دارم که مسکینم

ولی چون شمع میباید که بر حالم[5] ببخشاید
۷ که جزوی کس نمي بینم که میسوزد ببالینم

تو همچون گل ز خندیدن لبت باهم نمي آید[6]
۸ روا داري که من بلبل چو بوتیمار بنشینم

رقیب انگشت میخاید که سعدي دیده[7] برهم نه
۹ مترس ای باغبان از گل[8] که مي بینم نمي چینم

[2] P, Z, Y(a), L, E, D; هنگام for نزدیک.
[3] All texts and all MSS. but I; از for گر.
[4] I(a) and all texts but Z; نیستي for تربیت.
[5] I(a), I(b), B, S, T, C; جانم for حالم.
[6] In R this hemistich runs as follows:—
ترا همچون گل ز خندیدن لبت باهم نمي آید.
[7] All texts and all MSS. but I; چشم for دیده.
[8] R, I; من for گل.

۲۷۰

Metre. رملِ مثمّنِ مقصور [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

ساقیا می ده که ما دردی کش میخانه ایم

۱ با خرابات آشنائیم[1] از خرد بیگانه ایم

خویشتن سوزیم و جان برسر نهاده شمع وار[2]

۲ هر کجا در مجلسی شمعی است ما پروانه ایم

اهل دانش را درین[3] گفتار با ما کار[4] نیست

۳ عاقلان را کی زبان دارد که ما دیوانه ایم

گرچه قومی را صلاح و نیکنامي ظاهر است[5]

۴ ما بقلّاشي و رندي در جهان افسانه ایم

اندرین راه ار بداني[6] هر دو بریک جاده ایم

۵ وندرین کوی ار به بیني[6] هر دو از یکخانه ایم

خلق میگویند جاه و فضل[7] از فرزانگي است

۶ گو مباش اینها که ما رندان نا فرزانه ایم

عیب تست ار چشم گوهر بین نداري ورنه ما

۷ هریک اندر بحر معني گوهر یکدانه ایم

---

1 P, L, Y(b); آشنا و for آشنائیم.

2 I(a); همچو شمع for شمع وار

3 I(b), P, B, S, T, Y(b); بدین for درین.

4 I(b), P, S, B, C, T; نیکو راه for با ما کار.

5 This is the I version. In other MSS. and texts this hemistich runs as follows:— گر چه ایشان در صلاح و عافیت مستظهرند.

6 In I بیني and بداني are transposed.

7 I(a), I(b), S, B, T, Z, Y(b); منصب for فضل.

از بیابان عدم دی آمده[8] فردا شده

۸ کمتر از عیشی یک امشب کاندرین کاشانه ایم

سعدیا گر بادهٔ صافیت باید باز گو

۹ ساقیا می ده که ما دردی کش میخانه ایم

۲۷۱

Metre: رملِ مثمّنِ مقصور [ـ ◡ ـ ـ | ـ ◡ ـ ـ | ـ ◡ ـ ـ | ـ ◡ ـ]

ما بروی دوستان از بوستان آسوده ایم

۱ گر بهار آید و گر باد خزان آسوده ایم

سرو بالای که مقصود ست اگر حاصل شود[1]

۲ سرو اگر هرگز نباشد[2] در جهان آسوده ایم

گر بصحرا دیگران از بهر عشرت میروند

۳ ما بخلوت با تو ای آرام جان آسوده ایم

باغبان را گو اگر در بوستانت[3] لاله ایست

۴ دیگری را ده[4] که ما با دلستان آسوده ایم[5]

گر سیاست میکند سلطان و قاضی حاکمند[6]

۵ ور ملامت میکند پیر و جوان آسوده ایم[7]

---

[8] In all MSS. but I and all texts but T; آمد و for آمده.

[1] Z; کنیم for شود.   [2] R, Z, L; روید for باشد.

[3] Z, C, L, Y(b); گلستانت for بوستانت.

[4] C, Y(b); جو for ده.

[5] In R lines 4 and 7 are omitted, and the following verse substituted:—

برق نو روزی گر آتش میزند بر شاخسار * ور گلفشان می کند در بوستان آسوده ایم

[6] C, L, Y(b); بنده ایم for حاکمند

[7] This line is omitted in I(b).

هرچه در دنیا و عقبی راحت و آسایش است

۶ گر تو با ما خوش در آئی ما ازان[8] آسوده ایم

موج اگر کشتی بر آرد تا به اوج آفتاب

۷ یا[9] به قعر اندر برد ما بر کران آسوده ایم

رنجها بردیم و آسایش نبود اندر وجود[10]

۸ ترک آسایش گرفتیم[11] این زمان آسوده ایم

سعدیا سرمایه[12] داران از خلل ترسند[13] و ما

۹ گر[14] بر آید بانگ دزد از کاروان آسوده ایم

۲۷۲

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ [⏑ ⏑ ــ ــ ا ⏑ ⏑ ــ ــ ا ⏑ ⏑ ــ ــ ا ــ ⏑ ــ]

عمرها[1] در[2] پی مقصود بجهان گردیدیم

۱ دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم

خود سراپردهٔ قدرش ز مکان بیرون بود

۲ آنکه ما در طلبش جمله[3] مکان[4] گردیدیم

---

[8] C, Y(b) ; بآن for از آن. [9] Z, L ; ور for یا.
[10] C, L, Y(b) ; جهان for وجود. [11] I ; گرفتم for گرفتیم.
[12] C, Y(b) ; پرهیزگاران for سرمایه داران.
[13] C, Y(b) ; ترسیده اند for ترسند و ما.
[14] R ; چون for گر.
N.B.—This Ode is found under *Tayyebāt* only in I, I(b).
[1] All texts and all MSS. but I ; سالها for عمرها.
[2] S, P, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; از for در.
[3] I(a), I(b), B, S, and all texts ; کون و for جمله.
[4] B ; جهان for مکان.

گفته بودیم[5] بخوبان که[6] نباید نگریست
۳ دل ببـــردند[7] ضرورت نگـــران گردیدیم

همچو بلبل همه شب نعره زنان تا خورشید
۴ روی بنمود و چو خفّاش نهان گردیدیم[8]

صورت یوسف نادیده صفت میکـــردند
۵ درمیـــان آمد و بیعقـــل و زبان گردیدیم[9]

گفته بودیم بخلوت که دگر می نخوریم
۶ ساقیـــا باده بـده کز سر آن گردیدیم[10]

گو[11] همه شهـــر بیائید[12] و به بینید که ما
۷ پیـــر بودیم و دگـــر باره جـوان گردیدیم

سعـــدیا لشکـــر خوبان[13] بشکار دل ما
۸ گو میـــائید که ما صید فلان گردیدیم

۲۷۳

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — —]

در آن نفس که بمیـــرم در آرزوی تو باشم
۱ بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

---

[5] Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بودند for بودیم: I(b), S, P, R, T; بودم که for do. [6] Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; نه بباید for نباید که.
[7] In R, P, T, و is inserted after ببردند.
[8] In I(b), B, S, R, P, this line is omitted.
[9] This is the I(a) version. In R and all texts this hemistich runs thus: تا میان آمد بیعقل و روان گردیدیم which is unmetrical.
N.B.—In I, I(b), B, S, P, this line is omitted.
[10] In S this line is omitted. [11] I, I(a), B, S, P, T; تا for گو.
[12] I; بیائید و ببینید for بیایند و ببینند. [13] I(b), S, P; قاآن for خوبان.

بوقت صبح قیامت که[1] سر ز خاک بر آرم

۲ بگفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم

بمجمعی[2] که در آیند شاهدان دو عالم

۳ نظر بسوی تو دارم غلام روی تو باشم

بخوابگاه عدم گر هزار سال بخسپم

۴ بخواب عافیت آنگه که رو بسوی تو باشم

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم

۵ جمال حور نجویم دوان بکوی تو باشم

می بهشت ننوشم ز دست[3] ساقی رضوان

۶ مرا بباده چه حاجت چو[4] مست روی تو باشم

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن

۷ و گر[5] خلاف کنم سعدیا بسوی تو باشم

۲۷۴

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿‿ —]

شب دراز بامید صبح بیدارم

۱ مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم

---

[1] S; چو for که.

[2] B, C, E, Y(a), L, D; بمحفلی for بمجمعی.

[3] I(b), S, P, B, T, C; جام for دست.

[4] E, Y(a), Y(b), L, D; که for چو.

[5] S and all texts; اگر for وگر.

N.B.—In I(a), R, Z, this ode is omitted.

عجب که بیخ محبّت نمیدهد بارم
۲ که بر روی این همه باران شوق[1] میبارم

از[2] آستانهٔ خدمت نمي[3] توانم رفت
۳ اگر بمنزل قربت نمیدهي بارم

بتیغ هجر بکشتي مرا و برگشتي
۴ بیا و زندهٔ جاوید کن دگر بارم

چه روزها بشب آورده ام درین امید
۵ که با وجود عزیزت شبی بروز آرم

چه جرم رفت که با من[4] سخن نمیگوئي
۶ چه کرده ام که بهجران تو سزاوارم[5]

هنوز با همه بد عهدیت دعا گویم
۷ هنوز با همه بد[6] مهربت طلبکارم

حدیث دوست نگویم مگر بحضرت[7] دوست
۸ یکی تمام بود مطّلع بر اسرارم[8]

هنوز قصهٔ هجران و داستان فراق
۹ بسر نرفت و بپایان رسید طومارم

---

[1] B, R; عشق for شوق.
[2] I; وز for از.
[3] All texts and all MSS. but I; کجا for نمي.
[4] I, I(a), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; ما for من.
[5] In I this line is omitted
[6] T, Y(b); بی for بد.
[7] B; بخدمت for بحضرت
[8] In all texts, and all MSS. but I, this verse is placed at the end of the ode.

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

من از حکایت عشق تو بس کنم هیهات[9]
۱۰ مگــر اجل که به بندد زبان[10] گفتـارم

اگر تو عمر درین ماجرا کني سعــدي
۱۱ حدیث عشــق بپایان رسد نپنــدارم

۲۷۵

Metre: منسرحِ مثمّنِ مطويِّ موکوف [– ᴗ ᴗ – | – ᴗ – | – ᴗ ᴗ – | – ᴗ –]

شمــع نخواهد نشست باز نشیــن ای غلام
۱ روی تو دیدن بشــب[1] روز نــمــاید تمام

مطرب یاران برفت ساقي مستان[2] بخفــت
۲ شاهد ما برقرار مجــلــس[3] ما بر دوام

بلبــل باغ سرای صبــح نشــان میدهد
۳ وز در ایوان بخــاست بانگ خروسان بام

ما بتــو پرداختیــم خانه و هرچه اندروست
۴ هرچه پسنــد شماست برهمــه عالم حرام

خواهیــم آزاد کن خواه قوي تر به بنــد
۵ مثــل تو صیّــاد را کس نگــریزد ز دام

هرکه در آتش نرفت بیخبر از سوز ماست
۶ سوخته داند که چیست پختن سودای خام

---

[9] D; فریاد for هیهات.
[10] In T the following verse is substituted for line 10:—
اگر تو عمر گرانمایه صرف عشق کني * بزندگي دو عالم دل تو شاد آرم
[1] B, S, P, I, C; بصبح for بشب.
[2] I(a); مجلس for مستان.
[3] I(a); بادة for مجلس.

اوّلم اندیشه بود تا نشود نام زشت

۷ فارغم اکنون ز سنگ چون بشکستند جام

سعدي اگر نام و ننگ[4] در سر او شد چه غم[5]

۸ مرد رهٔ عشق نیست کش غم ننگست و نام

۲۷۶

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقصور [‒ ◡ ◡ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ‒ ‒]

عهد کردیم که بیدوست بصحرا نرویم

۱ بی تماشاگه رویش بتماشا نرویم

بوستان خانهٔ عشق[1] است و چمن جای[2] نشاط

۲ تا مهیّا نشود[3] عیش مهنّا[4] نرویم

دیگران با همه کس دست در آغوش کنند[5]

۳ ما که بر سفرهٔ خاصیم بیغما نرویم

نتوان رفت مگر در قدم[6] یار عزیز

۴ ور تحمّل نکند زحمت ما ما نرویم

---

[4] R; نام نیک for نام و ننگ.
[5] I(a), I, B, T, C; غم شد for غم.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
[1] All texts and all MSS. but I; عیش for عشق.
[2] I(a), I(b), B, S, R, P, D, C; کوی for جای.
[3] I(a), I(b), S, R, P, Z; نبود for نشود.
[4] T, Y(b); بدانجا for مهنّا.
[5] In I(b), S, R, B, and all texts, this hemistich runs as follows:—
دیگران دست در آغوش کنند با همه کس.
[6] I; نظر for قدم: R; طلب for do.

گر بخواری ز در خویش برانی ما را

۵ بامیدت بنشینیم و بدرها[7] نرویم

گر بشمشیر احبّا تن ما پاره کنند

۶ بشکایت[8] بدر خانهٔ اعدا نرویم

پای گو برسر و بر دیدهٔ ما نه چو[9] بساط

۷ که اگر نقش بساطش برود ما نرویم

بدرشتی[10] و جفا روی مگردان از ما

۸ که بکشتن برویم از نظرت یا نرویم

سعدیا شرط وفاداری لیلی آنست

۹ که اگر[11] مجنون گویند[12] بسودا نرویم

۲۷۷

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ محذوف [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑⏑ —]

غم زمانه خورم یا فراق[1] یار کشم ۱ بطاقتی که ندارم کدام بار کشم

نه قوّتیکه توانم کناره جستن ازو ۲ نه قدرتیکه بشوخیش در کنار کشم

نه دست صبر[2] که در آستین عقل برم ۳ نه پای عقل[3] که در دامن قرار کشم

---

7 I(b), P, B, T, C, Y(b); بهرجا for بدرها.

8 All texts and all MSS. but I; بتظلّم for بشکایت.

9 B and all texts but Z; به for چو.

10 All texts and all MSS. but I; گوشندی for بدرشتی.

11 I(a), R, Z; چو for اگر.

12 Z, L, (a); بگویند for گویند.

1 B; جفای for فراق.

2 I(a); عقل for صبر.

3 I(a); صبر for عقل.

زدوستان بجفا سير گشت[4] مردي نيست ۴ جفای دوست زنم گرنه مرد وار کشم

چو ميتوان بصبوري کشيد جور[5] عدو ۵ چرا صبور نباشم که[6] جور يار کشم

شراب خورده پياپی زجام صافي وصل[7] ۶ ضرورتست که درد سر خمار کشم

گلی چو روی تو گو در چمن پديد آيد ۷ کمينه ديدهٔ سعديش پيش خار کشم

۲۷۸

Metre: [ـ ـ ᴗ ا ـ ᴗ ـ ـ ᴗ ا ᴗ ـ ᴗ ـ ا ᴗ ـ ـ ـ] مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف

گر تيغ برکشد که محبّان همي زنم
۱ اوّل کسيکه لاف محبّت زند منم

گويند پای دار گرت سر دريغ نيست[1]
۲ گو سر قبول کن که بپايت[2] در افگنم

امکان ديده بستنم از روی دوست[3] نيست
۳ اولی تر آنکه گوش نصيحت[4] بياکنم

آورده اند صحبت خوبان چو[5] آتش است
۴ بر من به نيمجو که[6] بسوزند خرمنم

---

[4] All texts and all MSS. but I; گشته for گشت.

[5] All texts and all MSS. except I; بار for جور.

[6] I(a); چو for که.

[7] This is the I version. In I(a) and I(b) this hemistich runs thus:— شراب چون نبود پايدار لذت عيش: S, B, R, Z have the same version, but with شرب for عيش: In E, T, C, Y(a), Y(b), L, D, the reading is as follows:— شراب خورده ام از دست يار تا بسحر.

[1] In I this hemistich runs thus:— آن بی وفای سرکش نا پايدار عهد.

[2] I(a), I(b), S, P, B, R, Z, E, Y(a), Y(b); بپايش for بپايت.

[3] T, C; خوب for دوست: R; چون تو for do.

[4] I(a); طبيعت for نصيحت.

[5] All texts and all MSS. but I; که for چو. [6] T, Y(b); چو for که.

من[7] مرغ زیرکم که چنانم خوش اوفتاد

۵ در قید او که یاد نیاید نشیمنم

دردیست در دلم که گر از[8] پیش آب چشم

۶ بردارم[9] آستین برود تا بدامنم

گر پیرهن بدر کنم از شخص ناتوان

۷ بیني که زیر جامه خیالیست یا تنم

شرط است احتمال جفاهای دشمنان

۸ چون دل نمیدهد که دل از دوست برکنم

دردی نبرده را چه تفاوت کند که من

۹ بیچاره درد میکشم و نعره مي زنم[10]

بر تخت جم پدید نباشد شب دراز

۱۰ من دانم این حدیث که در چاه بیژنم

گویند سعدیا مکن از عشق توبه کن

۱۱ مشکل توانم و نتوانم[11] که بشکنم[12]

---

7 B, T, Y(b); آن for من.

8 I(b), گر, for گر از

9 I(b), P; بر گیرم for بردارم.

10 This line is found in various MSS. and texts with slight variations I, I(b) S, R, B, T, Z, C read نبوده for نبرده, and I, I(b), S, P, R, B, Z; میخورم for میکشم. In I(a), E, Y(a), Y(b), L, D, it is omitted.

11 I(a), I(b), C, Y(a), E, L, D; بتوانم for نتوانم.

12 All MSS. but P, and all texts but T; نشکنم for بشکنم.

۲۷۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [– – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – – ⏑ ⏑ | – ⏑ ⏑ –]

گرد رخسار چو ماهت صنما مینگرم	۱	بحقیقت اثر صنع[1] خدا مینگرم
تا مگر دیده ز روی تو بیابد اثری	۲	هر زمان صد رهت اندر سروپا مینگرم
تو بحال من مسکین[2] بجفا مینگری	۳	من بخاک کف پایت بوفا مینگرم
آفتابی تو و من ذرهٔ[3] مسکین و حقیر[4]	۴	تو کجا و من سرگشته[5] کجا مینگرم
سر زلفت ظلماتست ولبت آبحیات	۵	در سواد سر زلفت ببقا[6] مینگرم
هندوی چشم مبیناد رخ ترک تو باز	۶	گر بچین سر زلفت بخطا[7] مینگرم
راه عشق[8] تو درازاست ولی سعدي وار	۷	میروم وز سر حسرت بقفا مینگرم

۲۸۰

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [– – ⏑ | – ⏑ – ⏑ | ⏑ – –]

گر من ز محبّتت بمیرم	۱	دامن بقیامتت نگیرم[1]
از دنیی و آخرت گزیر است	۲	وز صحبت دوست نا گزیرم
ای مرهم ریش دردمندان	۳	درمان دگر نمیپذیرم

---

1 I(a), B, P, R; لطف for صنع.
2 B, T, Y(b); بیدل for مسکین.
3 I(b), S, Ṙ, P, T; بندهٔ for ذرّهٔ.
4 I(a), B, S; ضعیف for حقیر: I(b), P, R, T, C, E, Y(a), Y(b), D; فقیر for حقیر.
5 R; بیچاره for سرگشته.
6 I(a), B, S, R, P; بخطا for ببقا.
7 In I(a), I(b), B, T, S, P, this line is omitted.
8 I(a); هجر for عشق.

1 B, R, P; بگیرم for نگیرم.

ن کس که بجز تو کس ندارد ۴ در هردو جهان من آن[2] فقیرم
ی محتسب ازجوان چه خواهي ۵ من توبه نمیکنم که پیرم
کروز کمان[3] ابروانش ۶ مي بوسم و گو بزن بتیرم
ی باد بهار عنبرین بوی ۷ در پای لطافت تو میرم
چون میگذري[4] بخاک شیراز ۸ گو من بفلان زمین اسیرم
در خواب نمیروم که بی دوست[5] ۹ پهلو نه خوش است بر حریرم
ای مونس روزگار سعدي ۱۰ رفتي و نرفتي از ضمیرم

۲۸۱

Metre: [ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوعِ مسبّغ

مرا دو دیده براه و دو گوش برپیغام
۱ تو فارغي[1] و بافسوس میرود ایّام
شبي نپرسي و روزی که دوستدارانم[2]
۲ چگونه شب بسحر میبرند وصبح[3] بشام
ببردي از دل من مهرهرکجا صنمی است
۳ مرا که قبله گرفتم چه کار با اصنام
بکام دل نفسی با تو التماس من است
۴ بسا نفس که فرورفت و بر نیامد کام

---

[2] In S, T, E, Y(a), Y(b), L, D, آن is omitted before فقیرم.
[3] S, P, B, Y(b); ابروانت for ابروانش.
[4] I(a); بر for مي.
[5] I(a), I(b), S, P, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; یار for دوست.
[1] I(b), R, P; مستریح for فارغي: S; میروي for do.
[2] B, T; دوستدارانت for دوستدارانم.
[3] R, I; روز for صبح.

مرا نه دولت وصل و نه احتمال فراق

۵ نه پای رفتن ازین ناحیت نه جای مقام

چه دشمني تو که از عشق دست و شمشیرت

۶ مطاوعت بگریزم نمیکنند اقدام

ملامتم نکند هر که معرفت دارد[4]

۷ که عشق مي بستاند ز دست عقل زمام

مرا که با تو سخن گویم[5] و سخن شنوم[6]

۸ نه گوش فهم بماند نه هوش استفهام

اگر زبان مرا روزگار در بندد

۹ بعشق در سخن آیند ریزهای عظام

بر آتش غم سعدي کدام دل که نسوخت

۱۰ گر این سخن برود در جهان نماند خام

۲۸۲

Metre: منسرح مثمّن مطوي موقوف [– ‿ ‿ – | – ‿ – | – ‿ ‿ – | – ‿ –]

ماه چنین کس ندید خوش سخن و خوشخرام

۱ ماه مبارک طلوع سرو قیامت[1] قیام

سرو در آید ز پای گر تو بجنبي ز جای

۲ ماه بیفتد بزیر گر تو برآئي ببام

[4] All texts and all MSS. but I; هیچ کس درین سودا for هرکه معرفت دارد.

[5] I(a); گوید for گویم.

[6] I(a); شنود for شنوم.

[1] I(a); صنوبر for قیامت.

تا دل ازآن تو شد دیده فرو دوختم
۳ هر چه پسند[2] شماست[3] بر همه عالم حرام
گوش دلم بر در است تا چه بیاید[4] خبر
۴ چشم امیدم براه تا که[5] بیارد پیام
دعوت[6] بی شمع را هیچ نباشد فروغ
۵ مجلس بیدوست را هیچ نباشد نظام
در همه عمرم شبی بیخبر از در در آی
۶ تا شب درویش را صبح بر آید ز شام[7]
بار غمت میکشم وز همه عالم خوشم
۷ گر نکني[8] التفات یا[9] نکني[10] احترام[11]
رای خداوند راست حاکم و[12] فرمان رواست
۸ گر بکشد بنده ایم ور بنوازد غلام
ای که ملامت کني عارف شوریده[13] را
۹ شاهد ما حاضر است ار[14] تو نداني کدام

---

[2] I(b), B, S, P, R, Z; از آن for پسند.
[3] T, Y(b); تو شد for شماست.
[4] E, Y(a), Y(b), L, D; که رساند for چه بیاید.
[5] E, Y(a), L, D; چه for که.
[6] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; محفل for دعوت.
[7] I(a), S, R, P, I, C; بشام for ز شام.
[8] I(b), S, I, P, R, Z; نکند for نکني.
[9] B, I, T, C, Y(b); ور for یا.
[10] I(a), I; نکند for نکني.
[11] In I(a) this line is omitted, but 7(b) is substituted for 8(b).
[12] In I(a), P, R, و is omitted after حاکم.
[13] All texts and all MSS. except I; دیوانه for شوریده.
[14] B, R, P, I, T, Y(b); گر for ار.

گو بسلام من آی با همه تندي و جور
۱۰ وز من بيدل ستان جان بجواب سلام

سعدي اگر طالبي راه رو و رنج بر
۱۱ يا برسد جان بحلق[15] يا برسد[16] دل بکام

۲۸۳

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ]

من همانروز که آن خال[1] بديدم گفتم
۱ بيم آنست بدين دانه که در دام افتم

هرگز آشفتهٔ روئي نشدم يا موئی
۲ مگر اکنون که بروی تو چو موی آشفتم

هيچ شک نيست که اينواقعه با[2] طاق افتد
۳ گر بدانند که من با غم رويت جفتم

رنگ رويم غم دل با همگان[3] ميگويد
۴ فاش کرد آنکه ز بيگانه همي بنهفتم

پيش از آنم که بديوانگي انجامد کار
۵ معرفت پند همي داد و نمي پذرفتم

هرکه اين روی به بيند بدهد پشت گريز
۶ گر بداند که من از وی بچه پهلو خفتم

[15] I(a), I(b), C, Z, E, Y(a), L, D; بلب for بحلق.
[16] R; بشود for برسد.
[1] I(b), S, P; روی تو for آن خال : Z; بخال تو for do.
[2] S; به for با.
[3] All texts and all MSS. but I; همه کس for همگان.

آتشی برسرم از داغ[4] جدائی میرفت[5]

۷ و آبی از دیده بیامد[6] که زمین میسفتم

عجب آنست که با زحمت چندینی خار

۸ بوی صبحی نشنیدم که چو گل نشگفتم

پیش ازین خاطر من خانهٔ پر مشغله بود

۹ با تو پرداختمش وز همه عالم رفتم

سعدی آن نیست که در خورد تو گوید سخنی

۱۰ آنچه در وسع خودم بر[7] دهن آمد گفتم

۳۸۴

Metre: [— — ᴗ ا — ᴗ — ᴗ ا ᴗ — —] هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف

من چون تو بدلبری ندیدم	۱	گلبرگ چنین[1] طری ندیدم
مانند تو آدمی در آفاق	۲	ممکن نبود پری ندیدم
وین بوالعجبی و چشم بندی	۳	در صنعت سامری ندیدم
با روی تو ماه آسمان را	۴	امکان برابری ندیدم
لعلی چو لب شکرفشانت	۵	در کلبهٔ[2] جوهری ندیدم
چون دُر دو رستهٔ دهانت	۶	نظم سخن دری ندیدم
مه را که خود که من بکرّات	۷	مه دیدم و مشتری ندیدم

[4] R, Z, D, L; دود for داغ.　　[5] T; میسوخت for میرفت

[6] I(a); همی شد for بیامد.

[7] T, E, Y(a), L, D; خود اندر for خودم در: I(a), R, and all texts but Z; در for بر.

[1] C, T, L; بدین for چنین.

[2] I(a), C, Y(b); طبلهٔ for کلبهٔ: P; حقّهٔ for do: I(b), S, T, Z, Y(a) E, L, D; دکّهٔ for do.

وین پردهٔ راز[3] پارسایان ۸ چندانکه تو میدري ندیدم
دیدم همه دلبران آفاق ۹ چون تو بدلاوري ندیدم
جوری که تو میکني در اسلام ۱۰ در ملّت[4] کافري ندیدم
سعدي تو نه مرد خانقاهي ۱۱ من چون تو[5] قلندري ندیدم

۲۸۵

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [— — ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — —]

من با تو مرد پنجه بودم ۱ افگندم و مردي آزمودم
دیدم دل خاص و عام بردي ۲ من نیز دلاوري نمودم
در حلقهٔ کارزارم انداخت ۳ آن نیزه که حلقه مي ربودم
انگشت نمای خلق گشتم[1] ۴ و انگشت بهیچ بر نسودم
عیب دگران نگویم این بار ۵ کاندر حق خویشتنم[2] شنودم
گفتم که بر آرم از تو فریاد ۶ فریاد که نشنوي چه سودم
از چشم عنایتم میندار ۷ کاوّل بتو چشم بر کشودم
گر سر برود فدای پایت ۸ مرگ آمدنیست دیر و زودم
امروز چنانم از محبّت ۹ کآتش بفلک رسد ز[3] دودم[4]
و آنروز[5] که سر برآرم از خاک ۱۰ مشتاق[6] تو همچنان که بودم

[3] I(a); کار for راز.
[4] I(a); مذهب for ملّت.
[5] I(a); نه ز for چونتو: I, I(b), P, B, T, C, Y(b); پیر for do.
[1] I(a), I(b), S, R, P, T, Y(b); بودم for گشتم.
[2] B; خود بسی for خویشتنم.
[3] T, C, Y(b); رساند for رسد ز.
[4] In I this line is omitted.
[5] R, and all texts; آنروز for و آنروز.
[6] R, Z, E, Y(a), L, D; جویان for مشتاق.
N.B.—This ode has no *makṭa'*.

۲۸۶

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [ـ ـ ـ ب | ـ ـ ـ ب | ـ ـ ب]

ترا تا بوسه باشد می ستانم ۱ مرا تا نقره باشد میفشانم

بنقد این ساعت اندر بوستانم ۲ وگر[1] فردا بزندان میبرندم

که کام دل تو بودی از[2] جهانم ۳ جهان بگذار تا بر من سر آید

چه دامنهای گل باشد درین باغ ۴ اگر چیزی نگوید باغبانم

نمیدانستم از بخت همایون ۵ که سیمرغی فتد در آشیانم

تو عشق آموختی در شهر ما را ۶ بیا تا شرح آنهم[3] بر تو خوانم

سخنها دارم از دست[4] تو در[5] دل ۷ و لیکن در حضورت بیزبانم

بگویم تا بداند دشمن و دوست ۸ که من مستی و مستوری ندانم

اگر تو سرو سیمین تن برآئی ۹ که از پیشم برانی[6] من برآنم

مگو[7] سعدی مراد خویش [8]برداشت ۱۰ که گر[9] تو سنگدل من مهربانم

وگر رفتم سلامت میرسانم ۱۱ که تا باشم خیالت میپرستم[10]

۲۸۷

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ب ب | ـ ـ ب ب | ـ ـ ب ب | ـ ـ]

من خود ای ساقی ازین شوق که دارم مستم

۱ تو بیکجرعهٔ دیگر ببری از دستم

---

[1] I ; اگر for وگر.

[2] I(b) ; در for از.

[3] R ; آن بر تو بخوانم for آنهم بر تو خوانم · T ; آن من for آنهم.

[4] I(a) ; مهر for دست.

[5] I(a), I(b), S, B, R, and all texts ; بر for در.

[6] I(b), S, and all texts but C ; خون من بریزی for از پیشم برانی.

[7] L ; بگو for مگو.

[8] B ; بردار for برداشت.

[9] All texts and all MSS. except I, اگر for که گر.

[10] In P this line is omitted.

هرچه کوته‌نظرانند بر ایشان پیمای

۲ که حریفان ز مل و من ز تامّل مستم

بحق مهر و وفائی که میان من و تست

۳ که نه مهر از تو بریدم نه بکس پیوستم[1]

پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود

۴ با خود آوردم از آنجا[2] نه بخود بر بستم[3]

من غلام تو ام از روی حقیقت لیکن

۵ با وجودت نتوان گفت که من خود هستم

تو ملولي و مرا طاقت تنهائي نیست

۶ تو جفا کردي و من عهد و وفا نشکستم

دائماً عادت من[4] گوشه نشینـي بودی

۷ تا تو برخاستهٔ از طلبت ننشستم

سعدیا با تو نگفتم که مرو از[5] پی دل

۸ نروم باز گر این بار که رفتم جستم[6]

---

[1] In I(b), S, Z, this line is omitted.
N.B.—In I(a) lines 3 and 4 are transposed.

[2] R; آورده ام این و for آوردم از آنجا.

[3] In B, I(b), S, P, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, the following verse is inserted after line 4:

سخن مهر و وفائي که میان من و تست * هیچ داني که بوکجرعهٔ بگیری دستم

[4] In all texts and all MSS. but I; همه وقتی صفتم for دائماً عادت من
N.B.—In other MSS and all texts this line follows verse 5.

[5] I(a), I(b), R, P; در for از.

[6] R; رستم for جستم.

۲۸۸

Metre : هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ — —]

گر[1] خلق بدانند[2] که من عاشق و مستم
۱ آوازه درستست که من توبه شکستم

گر دشمنم ایذا[3] کند و دوست ملامت
۲ من فارغم از هرچه بگویند که هستم

ای نفس که مطلوب[4] تو ناموس[4] و ریا بود
۳ از بند تو برخاستم و خوش بنشستم

از روی نگارین تو بیزارم اگر من
۴ تا روی تو دیدم بدگر کس نگرستم

زین پیش بر آمیختمی با همه مردم
۵ تا یار بدیدم[5] در اغیار ببستم[6]

ای ساقی از آن پیش که مستم کنی از می
۶ من خود ز نظر بر[7] قد و بالای تو مستم

شبها گذرد[8] بر من از اندیشهٔ رویت[9]
۷ تا روز نه من خفته نه همسایه ز دستم

---

1 R, Z, L, Y(b) ; گو for گر

2 R, Z ; بدانید, for بدانند.

3 I ; آید که for ایذا.

4 In I مطلوب and ناموس are transposed : C, Y(b); تو مطلوب زیا و ناموس for که مطلوب تو ناموس و ریا.

5 Z ; روی تو دیدم for یاربدیدم : C ; تو بودم for بدیدم.

6 L omits line 5.

7 C, Y(b) ; بنظر از for ز نظر بر : I ; در for بر.

8 C, Y(b) ; که رود for گذرد.

9 I ; دوست for رویت

حیف استـ سخن با همه[10] کس گفتن ازآن لب
۸ دشنـــام بمـــن دہ که درودت بفرستـــم

دیرست که سعدي بدل از عشق تو مي گفت
۹ آن[11] بتـ نه عجب باشد اگر من نپرستم[12]

بند همه غمهای جهـــان بر دل من بود[13]
۱۰ در بند تو افتـــادم و از جمله برستـــم

۲۸۹

Metre: منسرح مثمّن مطوي مجدوع [_ ᵕ ᵕ _ | _ ᵕ _ | _ ᵕ ᵕ _ | _ ᵕ _ | _]

ما در خلوت بروي خلق[1] به بستیم	۱	از همه باز آمدیم و با تو نشستیم
آنچه نه پیـــوند یار بود بریدیم	۲	و آنچه نه پیمان[2] دوست بود شکستیم
مردم هوشیار ازین معامله دورند	۳	شاید اگر عیب ما کنند که مستیم
مالک خود را همیشه غصّه گدارد	۴	ملک پري پیکري شدیم و برستیم
شاکر نعمت بهر طریق[3] که بودیم	۵	داعي دولت بهر مقام[3] که هستیم
درهمه چشمی[4] عزیزونزد[5] تو خواریم	۶	در همه عالم بلند و پیش تو پستیم
ای بت صاحبدلان مشاهده بنمای	۷	تا تو به بینیم و خویشتن نپرستیم

[10] R, Z, C, L, Y(b); هر for همه.
[11] Z, L: کین for آن; R, C, Y(b); این for do.
[12] L, C, Y(b); بپرستم for نپرستم.
[13] Z; نه for بود.
N.B.—This ode is found under *Tayyebât* only in I.
[1] S, R, E, Y(a), Y(b), L, D; غیر for خلق.
[2] I(b), R; پیوند for پیمان.
[3] In I مقام and طریق are transposed.
[4] T; شهری for چشمی.
[5] B, S, E, Y(a), Y(b), L, D; پیش for نزد.

يده نگه داشتيم تا نرود دل ۸ با همه عيّاري از کمندِ نجستيم
ا تو اجازت دهي که در قدمم ريز ۹ جان گرامي نهاده بر کف دستيم[6]
وستي آنست سعديا که بماند ۱۰ عهد و وفا هم برين قرار که بستيم

۲۹۰

Metre: مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

من از تو صبر ندارم که بيتو نشينم
۱ کسی دگر نتوانم که بر تو بگزينم

بپرس حال من آخر چو بگذري روزی
۲ که چون هميگذرد روزگار مسکينم

من اهل دوزخم ار بيتو زنده خواهم[1] ماند
۳ که در بهشت نيارد خدای غمگينم

ندانمت که چگويم تو هردو[2] چشم منی
۴ که بيوجود شريفت جهان نمي بينم

چو روی دوست نه بيني جهان نديدن به
۵ شب فراق منه شمع پيش بالينم

ضرورتست که عهد وفا بسر برمت
۶ وگر جفا بسر آيد هزار چنديدم

نه هاونم که بنالم بکوفتن از يار
۷ چو ديگ بر سر آتش نشان که بنشينم

---

[6] In I and T this line is omitted.

[1] I; شد for ماند.

[2] I(a); نور for هردو.

بگرد بر سرم ای آسیای دور زمان

۸ بهر جفا[3] که توانی که سنگ زیرینم

چو بلبل آمدمت تا چو گل ثنا گویم

۹ چو لاله لال بکردی زبان تحسینم

مرا پلنگ بسر پنجه ای نگار نکشت[4]

۱۰ تو میکشی بسر پنجهٔ نگارینم

چو ناف آهو خونم بسوخت در دل تنگ

۱۱ برفت در همه آفاق بوی مشکینم

هنربیار و زبان آوری مکن سعدی

۱۲ چه حاجتست که گوید شکر که شیرینم

۲۹۱

Metre: رمل مثمّن مقصور [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

ما امید از طاعت و چشم از ثواب افگنده ایم

۱ سایهٔ سیمرغ همت بر خراب افگنده ایم

گر بطوفان می سپارد یا بساحل میبرد[1]

۲ دل بدریا و سپر بر روی آب افگنده ایم

محتسب گر فاسقان را نهی منکر میکند

۳ گو بیا کز روی نا محرم نقاب افگنده ایم

عارف اندر چرخ و صوفی در سماع آورده ایم

۴ شاهد اندر رقص و افیون در شراب افگنده ایم

---

[3] R; ستم for جفا.　　[4] I(b); بکشت for نکشت.

[1] I; رود for برد.

هیچکس بیدامن تر نیست لیکن پیش خلق[2]
۵ باز میپوشند و ما بر آفتاب افگنده ایم

سعدیا پرهیزگاران خود پرستي میکنند
۶ ما دهل در گردن و خر در خلاب افگنده ایم

رستمي باید که پیشاني[3] کند با دیو نفس
۷ گر بر او غالب شویم افراسیاب افگنده ایم

۲۹۴

Metre: سریع مسدّس مطوي مکسوف [– ◡ – | – ◡ ◡ – | – ◡ ◡ –]

ما همه چشمیم و تو نور ای صنم ۱ چشم بد از روی تو دور ای صنم

روی مپوشان[1] که بهشتي بود ۲ هرکه به بیند چو تو حور ای صنم

حور خطا گفتم[2] اگر خواندمت ۳ ترک ادب رفت و قصور ای صنم[3]

تا بکرم[4] خورده نگیری که من ۴ غایبم از ذوق حضور ای صنم

روی تو بر پشت زمین خلق را ۵ موجب فتنه است و فتور ای صنم

سرو بني خاسته چون قامتت ۶ تا[5] ننشینیم[6] صبور ای صنم

این همه طوفان بسرم میرود ۷ از جگری همچو تنور ای صنم[7]

---

[2] I(a); دیگران for پیش خلق.
[3] All texts but T; او خصمی for پیشاني.
[1] All texts and all MSS. except I; بپوشان for مپوشان.
[2] I(a); باشد for گفتم.
[3] In T and Y(b) this hemistich runs thus: عفو کن از بنده قصور ای صنم.
[4] I(a); دگرم for بکرم.
[5] I(a); چون for تا · I, P, ما for do.
[6] P, I; بنشینیم for ننشینیم.
[7] In I this line is omitted.

اين همه دلبندي و خوبي ترا ۸ موضع ناز است و غرور اى صنم[8]
سعدي ازين چشمهٔ حيوان كه خورد ۹ سير نگردد بمرور اى صنم

۲۹۳

Metre: رملِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [‿ ‿ — ‿ ‿ | — — ‿ ‿ | — ‿‿]

من از اينجا بملامت نروم ۱ كه من اينجا باميدى گروم
گر بعقلم سخنى ميگويند ۲ بيم آن است كه ديوانه شوم
گوش دل رفته بآواز سماع ۳ نتوانم كه نصيحت شنوم
همه گو باد ببر خرمن عمر ۴ دو جهان بيتو نيرزد دو جوم
دوستان عيب و ملامت مكنيد[1] ۵ كآنچه خود كاشته باشم دروم
من بيچارهٔ گردن بكمند ۶ چكنم گر بركابش نروم
سعديا گفت بخوابم بيني ۷ بيوفا يارم اگر مي غنوم

۲۹۴

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — —]

من بيمايه كه باشم كه خريدار تو باشم
۱ حيف باشد كه تو يار من و من يار تو باشم
تو مگر سايهٔ لطفى بسر وقت من آى[1]
۲ كه من آن مايه ندارم كه بمقدار[2] تو باشم

[8] In I(a), I(b), R, P, B, T, C, this line is omitted.
[1] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; نكنيد for مكنيد.
[1] I, B, L; آرى for آى.
[2] R; خريدار for بمقدار.

خويشتن برتو نبندم که من از خود[3] نپسندم
۳ که تو هرگز گل من باشي و من خار تو باشم[4]

هرگز انديشه نکردم که کمندت بمن افتد
۴ که من آن وقع ندارم که گرفتار تو باشم[5]

گذر از دست رقيبان نتوان کرد بکويت
۵ مگر آن وقت که در سايهٔ زنهار[6] تو باشم

هرگز اندر همه عالم نشناسم غم و شادي
۶ مگر آن وقت که شادي خور و غمخوار تو باشم[7]

گر خداوند تعالی بگناهيت بگيرد
۷ گو بيامرز که من حامل اوزار تو باشم

مردمان عاشق گفتار من ای قبلهٔ خوبان
۸ چون نباشند چو[8] من عاشق ديدار تو باشم

من چه شايستهٔ آنم که ترا خوانم و دانم
۹ مگرم هم تو ببخشي که سزاوار تو باشم

گرچه دانم که بوصلت نرسم باز نگردم
۱۰ تا درين راه بميرم که طلبکار تو باشم

نه درين عالم دنيا که درآن عالم عقبا
۱۱ همچنان بر سر آنم که وفا دار تو باشم

---

[3] R; ز خود اين for من از خود.
[4] In S, Z, E, Y(a), Y(b), و is omitted after باشي.
[5] In I lines 4 and 8 are transposed.
[6] T, C, Y(b); ديوار for زنهار.
[7] This line is only found in I.
[8] All texts and all MSS. but I; که for چو.

سعدي آن به که نباشد اگر او را[9] نپسندي[10]

۱۲ که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم[11]

۲۹۵

Metre: رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ]

نظر از مدّعیان بر تو نمي اندازم

۱ تا نگویند که من با تو نظر میبازم

آرزو میکندم در همه عالم صیدی[1]

۲ که نباشند حریفان[2] حسود انبازم

درد پنهان فراقت ز تحمّل بگذشت

۳ ورنه از دل نرسیدی بزبان[3] آوازم

چون کبوتر بگرفتیم بدام سر زلف

۴ دیده بر دوختی از خلق جهان چون بازم

بسر انگشت بخواهي دل مسکینان برد

۵ دست وا پوش که من پنجه نمي اندازم

همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش

۶ تو بهر ضرب[4] که خواهي بزن و بنوازم

[9] S, T, Y(b); چو تو او را for که تواش مي.

[10] In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows :—

خاک بادا تن سعدي چو تو او را نپسندي

[11] In I(b) lines 11 and 12 are omitted.

N.B.—In P odes 294-337 (both inclusive) are omitted.

[1] T; با تو دمی در بستان for در همه عالم صیدی.

[2] I(a); رقیبان for حریفان.

[3] R; بدهان for بزبان.

[4] R, C, T, Z, Y(a), E, L, D; پرده for ضرب.

مطرب آهنگ بگردان که دگر هیچ نماند
۷ که ازین پرده که گفتی بدر افتد رازم

کس ننالید درین عهد چو من در[5] غم دوست
۸ که بآفاق نفس[6] میرود از شیرازم

چند گفتند که سعدی نفسی با خود آی
۹ گفتم از دوست نشاید که بخود پردازم

۲۹۶

Metre: هزجِ مسدّسِ مقصور [– – ‿ | – – – ‿ | – – – ‿]

۱ نه از چینم[1] حکایت کن نه از روم ... که من دل با یکی دارم درین بوم
۲ در[2] آنساعت که با یاد من آید ... فراموشم شود موجود و معدوم
۳ ز دنیا قسم[3] ما غم خوردن آمد ... نشاید خوردن الّا رزق مقسوم
۴ رطب شیرین و دست از نخل کوتاه ... زلال اندر میان و تشنه محروم
۵ از آن شاهد که در اندیشهٔ ماست ... ندانم زاهدی در شهر معصوم
۶ بروی او نماند هیچ منظور ... ببوی او نماند هیچ مشموم[4]
۷ نه بی او عیش میخواهم نه با او ... که او در سلک من حیفست منظوم
۸ رفیقان چشم ظاهربین بدوزید ... که ما را درمیان سریست مکتوم

[5] E, Y(a), Y(b), L, D; از for در.
[6] All texts but Z, C; نفغان for نفس: I(a); خبر for do.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
[1] I(a); مصوم[4] for چینم.
[2] B, R, Z, C, E, Y(a), L, D; هر for در.
[3] S, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بخش for قسم.
[4] In I(a) this line is omitted.

همه عالم گر این صورت به بینند ۹ کس این معنی نخواهد کرد مفهوم
چنان سوزم که خامانم نه بینند ۱۰ نداند تندرست احوال محموم
مرا گر دل دهی در جان ستانی ۱۱ عبادت لازم است و بنده ملزوم
نشاید برد سعدی جان ازین کار ۱۲ مسافر تشنه و جلاب مسموم
چو آهن تاب آتش می نیارد ۱۳ همی[5] باید که پیشانی کند موم

۲۹۷

Metre: هزج مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف | — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — — |

نه دست رسی بیار دارم ۱ نه طاقت انتظار دارم
هر جور که برمن از تو[1] آید ۲ از گردش روزگار دارم
در دل غم[2] تو کنم خزینه ۳ گر یک دل وگر هزار دارم
این خسته تن چو[3] موی باریک ۴ از زلف[4] تو یادگار دارم
من کانده تو کشیده باشم ۵ اندوه زمانه خوار دارم
در آب دو دیده از تو غرقم ۶ و امید لب و کنار دارم
دل بردی و تن زدی همان بود ۷ من با تو بسی شمار دارم
دشنام همی دهی بسعدی ۸ من با دو لب تو کار دارم

---

[5] I(a), R, T, C; چرا for همی.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I(a); از تو بر من for بر من از تو.
[2] I(a); دل از غم for در دل غم.
[3] Z, Y(a), Y(b), E, L, D; جثهٔ همچو for خسته تن چو; S, B, T, C; خسته دلم چو for do.
[4] I(a); موئی for زلف.
N.B.—In I(b) and R this ode is omitted.
In S odes 297-330 (both inclusive) are omitted.

۲۹۸

Metre: رملِ مسدّسِ مخبونِ مقطوع [‿ ‿ — ‿ ‿ | — — ‿ ‿ | — — ‿ —]

وه دور از[1] تو چنان میسوزم ۱ که بیک شعله جهان میسوزم

شمع وش[2] پیش رخ شاهد یار ۲ دمبدم شعله زنان میسوزم

سوختم گرچه نمیبارم گفت ۳ که من از عشق فلان میسوزم

رحمتی کن که بسر میکردم ۴ شفقتی بر[3] که بجان میسوزم

با تو یاران همه در ناز و نعیم[4] ۵ من گمنام کارم از آن میسوزم

سعدیا ناله مکن[5] گر[6] نکنم ۶ کس نداند که نهان[7] میسوزم

۲۹۹

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبون [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — —]

هزار عهد[1] بکردم که گرد عشق نگردم

۱ همی برابرم آید خیال روی تو هر دم

نخواستم که بگویم حدیث عشق چه[2] درمان

۲ که آب دیدهٔ سرخم بگفت و گونهٔ[3] زردم

---

[1] All texts and all MSS. but I; دور از تو for در عشق.
[2] I(a); سان for وش.
[3] I(a), T, C; کن for بر.
[4] L; نعم for نعیم.
[5] I(a); ور for گر.
[6] I; بکنم for نکنم.
[7] I(a); چه سان for نهان.
N.B.—In I(b) this ode is omitted.
[1] All texts and all MSS. but I; جهد for عهد.
[2] All texts and all MSS. but I, I(a); و چه حاجت for چه درمان: I(a); چارهٔ for درمان.
[3] I(a); چهرهٔ for گونه.

بگلبنی برسیدم مجال صبر ندیدم

۳ گلی تمام[4] نچیدم هزار خار بخوردم

بساط عمر مرا گو فرو نورد زمانه

۴ که من حکایت دیدار دوست در نفوردم

هر آنکسم که نصیحت همیکند بصبوری

۵ بهرزه باد همی[5] میدمد بر آهن سردم

بچشمهای تو جانا[6] که تا ز چشم برفتی

۶ نظر بچشم ارادت بهیچ دوست نکردم[7]

نه روز می بشمردم در انتظار وصالت[8]

۷ که روز هجر ترا خود ز عمر[9] می نشمردم

چه دشمنی که نکردی چنانکه خوی تو باشد

۸ بدوستی که شکایت بهیچ دوست نبردم

من از کمند تو اول چو وحش می برمیدم

۹ کنونکه انس گرفتم بتیغ باز نگردم[10]

ترا که گفت که سعدی نه مرد عشق تو باشد

۱۰ گر از وفات[11] بگردم درست شد که نه مردم

---

[4] B, T, C, Y(b) ; هنوز for تمام.

[5] I(a), T, D, L ; هوا for همی.

[6] I, I(b), R, B, Z, E, Y(a), Y(b), C, L, D ; دانم for جانا.

[7] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows:—
نه چشم عشق و ارادت نظر بهیچ نکردم

[8] I(b), R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; جمالت for وصالت

[9] I ; بروز for ز عمر.

[10] In I(a), I(b), R, B, Z, this line is omitted.

[11] T, Y(b) ; جفات for وفات.

۳۰۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — — | ᴗ — ᴗ — | ᴗ ᴗ — —]

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم
۱ نبود بر سر آتش میسّرم که نجوشم

بهوش بودم از اوّل که دل بکس نسپارم
۲ شمایل تو بدیدم نه صبر[1] ماند و نه هوشم

حکایتی ز دهانت بگوش جان[2] من آمد
۳ دگر نصیحت مردم حکایتی است بگوشم

مگر تو روی بپوشي و فتنه باز نشاني
۴ که من قرار ندارم که دیده از تو بپوشم

من رمیده دل آن به که در سماع نیایم
۵ که گر ز پای در آیم بدر برند بدوشم

بیا بصلح من امروز و در کنار من امشب
۶ که دیده خواب نکرد است از انتظار تو دوشم

مرا بهیچ بدادي و من هنوز بر آنم
۷ که از وجود تو موئی بعالمی نفروشم

بزخم خورده حکایت[3] کنم ز درد[4] جراحت[5]
۸ که تندرست ملامت کند چو من بخروشم

---

[1] I(b), B, and all texts but 2; عقل for صبر.
[2] B and all texts, هوش for جان.
[3] B; شکایت for حکایت.
[4] I(a), I(b), B, R, Z, C, Y(a), E, L, D; دست for درد.
[5] I(a); فراقت for جراحت.

مکن نصیحت سعدی که گوش فهم ندارد
۹ چه سود مجلس واعظ چو پند می نفیوشم[6]

براه بادیه مردن[7] به از نشستن باطل
۱۰ که گر مراد نیابم بقدر وسع بکوشم

۳۰۱

Metre: [ـ ـ ‿ ـ | ـ ‿ ـ ـ | ‿ ‿ ـ | ـ ‿ ـ ‿] مجتثّ مثمّن مخبون محذوف

توی برابر من یا خیال در نظرم
۱ که من بطالع خود هرگز این گمان نبرم[1]

تو همچنانکه شکر در کنار من چون عود
۲ گرم بر آتش سوزان نهند غم نخورم

چو التماس بر آمد هلاک باکی نیست
۳ کجاست تیر بلا گو بیا که من سپرم

ببند یک نفس ای آسمان دریچهٔ صبح
۴ بر آفتاب که امشب خوشست با قمرم[2]

[6] In all texts and all MSS. but I the following line is substituted for verse 9:—

مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن
سخن چه فایده گفتن چو پند می نفیوشم

[7] T, Y(b); رفتن for مردن.

[1] This line is only found thus expressed in I: in all other MSS. and texts this verse runs as follows:—

یک امشبی که در آغوش شاهد و شکرم * گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

the second hemistich of which is repeated in line 2(b).

[2] In all MSS. but I, and all texts, the following verse succeeds line 4:—

ندانم این شب قدر است یا ستارهٔ روز * توئی برابر من یا خیال در نظرم.

خوشا هوای[3] گلستان و خواب در بستان

۵ اگر نبودی تشویش بلبل سحرم[4]

بدین دو دیدهٔ که امشب ترا همي[5] بینم

۶ دریغ باشد فردا که دیگران[6] نگرم

روان تشنه بر آساید از وجود[7] فرات

۷ مرا فرات ز سر بر گذشت و تشنه ترم

چو مي بدیدمت[8] از شوق بی خبر بودم

۸ کنون که با تو نشستم ز ذوق بی خبرم

سخن بگوی که بیگانه پیش ما کس نیست

۹ بغیر شمع و[9] همین ساعتش زبان ببرم

میان ما بجز این پیراهن نخواهد ماند

۱۰ دگر حجاب شود[10] تا بدامنش بدرم[11]

مگو که سعدي ازین درد جان نخواهد برد

۱۱ بگو کجا برم آن جان که از غمت ببرم[12]

---

[3] I; دریغ بوی for خوشا هوای.
[4] In all texts and all MSS. except I line 2 immediately precedes verse 5.
[5] I(a), I(b), B, T, Z, Y(a), E, L, D; همي ترا for ترا همي.
[6] I(a), R, L, دیگری for دیگران: I(b), B, C, T, Z, Y(a), Y(b), E, D; بدیگری for که دیگران.
[7] I(a), I(b), B, and all texts; کنار for وجود.
[8] All MSS. but I, and all texts except C, Y(b); ندیدمت for بدیدمت.
[9] In I(a), B, Z, C, E, Y(a), Y(b), و is omitted after شمع.
[10] R; فتد for شود.
[11] In I(a) this line is omitted.
[12] I, L; نبرم for ببرم.

۳۰۲

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [– – ∪ | – ∪ – ∪ | ∪ – –]

آخر نگهی بسوی ما کن ۱ دردی بتفقّدی[1] دوا کن

بسیار خلاف وعدهٔ[2] کردی ۲ آخر بغلط یکی وفا کن

ما را تو بخاطری همه روز ۳ یکروز تو نیز یاد ما کن

این قاعدهٔ خلاف بگذار ۴ وین خوی معاندت[3] رها کن

برخیز و در سرای بر[4] بند ۵ بنشین و قبای بسته وا کن

آنرا که هلاک می پسندی ۶ روزی دو بخدمت آشنا کن

چون انس گرفت و مهر پیوست ۷ بازش بفراق مبتلا کن

سعدی چو حریف ناگزیر است ۸ تن در ده و چشم بر قضا کن

شمشیر که[5] میزند سپر باش ۹ دشنام چو[6] میدهد دعا کن

زیبا نبود شکایت از دوست ۱۰ زیبا[7] همه روز گو جفا کن

۳۰۳

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ محذوف [– – ∪ | – ∪ – ∪ | ∪ – –]

ای روی تو راحت دل من ۱ چشم تو چراغ منزل من

آبی است محبّت تو گوئی ۲ کآمیخته اند با گل من

---

[1] I; بارادتی for بتفقدی.

[2] I(a); عهد for وعده.

[3] B; معاتبت for معاندت.

[4] I, I(b), R; در for بر.

[5] E, Y(a), Y(b), L, D; چو for که.

[6] R, B, C, Y(b); که for چو.

[7] T; با ما for زیبا.

شادم بتـــو مرحبـــاً و اهلاً ۳ ای بخت سعید مقبل من

با تو همـــه کارها مهّیاست ۴ بی تو همه هیچ حاصل من

گوئي که نشستهٔ شب و روز ۵ هر جا که توئي[1] مقابل من

گفتـــم که مگـــر نهان بماند ۶ آنچه از غم تست بر دل من

بعـــد از تو هزار نوبت افسوس ۷ بر دور حیـــات[2] باطل من

هرجا که حکایتی وجمعی است ۸ هنگامهٔ تست و محفل من

گر تیغ زند بدست سیمین[3] ۹ تا خون رود از مفاصل من

کس را بقصاص من مگیرید ۱۰ کز من بحل است قاتل من

۳۰۴

Metre: هزجِ مسدّسِ اخربِ مقبوضِ مقصور [— — ᴗ ا — ᴗ — ᴗ ا ᴗ — —]

ای کودک خوبـــروی حیـــران ۱ در وصـــف شمایلـــت سخنـــدان

هرگز نشنیده ام که کرده است ۲ سرو آنچـــه تو میکنـــي بجولان

باور که کنـــد[1] که آدمي را ۳ خورشـــیـــد برآید از گریبـــان

صبر از همه چیـــز و هرکه[2] عالم ۴ کردیم و صبـــوري از تو نتـــوان

دیدي که وفا بســـر نبـــردي ۵ ای سخت کمان سست پیمان

پایـــان فـــراق ناپـــدیـــدار ۶ و امیـــد نمیـــرسد[3] بپـــایان

---

[1] I(a), I; روی for توئي.

[2] This is the I variant; I(b), R, T, Y(b) have خیال for حیات: E, Z, C, Y(a), D, read فکر و خیال for دور حیات: I(a) has the same but with روز for فکر, and L the same but with درد for فکر.

[3] I(a); رنگین for سیمین.

[1] I(a); نکنم for که کند.

[2] I(b); ترک for هرکه: T, Y(b); هرچه for do.

[3] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(b); رود for رسد.

ترسم که بهاقبت بماند[4] ۷ در چشم سکندر آب حیوان
بیمار فراق به نگردد[5] ۸ تا بو نکند[6] به زنخدان
و[7] این گوی سعادتست و دولت ۹ تا با که در افگني بمیدان
دل بود و بدست دلبر افتاد ۱۰ جان است و فدای روی جانان
عاقل نکند شکایت از درد ۱۱ ما دام که هست امید درمان
بی مار نمي رود[8] بسر گنج ۱۲ بیخار نمیدمد گلستان
گر در نظرت بسوخت سعدي ۱۳ مه را چه غم از هلاک[9] کتّان
پروانه بکشت[10] خویشتن را ۱۴ بر شمع چه لازمست تاوان

۳۰۵

Metre· هزج مسدّس مقصور [— — ∪ | — — — ∪ | — — — ∪]

به است آن یا زنخ یا سیب سیمین
۱ لب است آن یا شکر یا جان شیرین

بتی دارم که چین ابروانش
۲ حکایت مي کند بتخانهٔ چین

از آن ساعت[1] که دیدم گوشوارش
۳ ز چشمانم بیفتاد است پروین

---

[4] B, T, C, Y(b); نیاید for بماند.
[5] R, I, Z; نباشد for نگردد.
[6] I(b), R, Z; نشکند for بو نکند.
[7] In B و is omitted before این.
[8] All MSS. but I, and all texts except T, C, Y(b); برد for رود.
[9] I(a), I(b), B, C, T, Y(b); بریخت for هلاک
[10] R, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; بسوخت for بکشت.
[1] All texts and all MSS. but I, R; روزی for ساعت.

هر آن روزی [2] که دیدارش نه بینم
۴ جهانم تیره باشد بر جهان بین
بخوابی آرزومندم و لیکن
۵ سر بیدوست چون باشد ببالین
از آب و گل چنین صورت که دید است
۶ تعالی خالق الانسان من طین
غرور نیکوان باشد نه چندان
۷ جفا بر عاشقان باشد [3] نه چندین
من از مهری که دارم بر نگردم
۸ ترا گر خاطر [4] مهر است وگر کین
نگارینا بشمشیرت [5] چه حاجت
۹ مرا خود میکشد دست نگارین
بدست دوستان به کشته گشتن [6]
۱۰ ز دنیا رفتنی باشد بتمکین
بکش [7] تا عیب گیرانم [8] نگویند
۱۱ نمی آید ملخ در چشم شاهین
نظر کردن بخوبان دین سعدی است
۱۲ مباد آنروز کو بر گردد از دین

---

[2] I; وقتی for روزی.
[3] I(b), B; آید for باشد.
[4] All MSS. and all texts but L; خاطرت for خاطر
[5] Z, C, E, Y(a), L, D; بشمشیرم for بشمشیرت.
[6] I(a), I; برگشته بودن for به کشته گشتن.
[7] I; مکن for بکش.
[8] All texts and all MSS. but I, I(a); گیرانم for جویانم.

۳۰۶

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض مقصور [– – ∪ ا – ∪ – ∪ ا ∪ – –]

بر خیز که میرود زمستان ۱ بگشای در سرای بستان

نارنج و بنفشه[1] بر طبق نه ۲ منقل بگذار در شبستان

وین پرده بگوی تا بیکبار[2] ۳ زحمت ببرد ز پیش ایوان

بر خیز که باد صبح نو روز ۴ در باغچه میکند گلفشان

خاموشي بلبلان مشتاق ۵ در موسم گل ندارد امکان

آواز دهل نهان نماند ۶ در زیر گلیم و عشق پنهان

بوی گل و بامداد نو روز ۷ و آواز خوش هزار دستان

بس جامه فروخته است و دستار ۸ بس خانه که سوخته است و دکّان

ما را سر دوست بر[3] کنار است ۹ اینک سر دشمنان و سندان

چشمی که بدوست بر کند دوست ۱۰ برهم نزند ز تیر باران[4]

سعدي چو بمیوه میرسد دست ۱۱ سهل است جفای بوستان بان

۳۰۷

Metre: مضارع مثمّن اخرب [– – ∪ – ∪ – – ا – ∪ – – ∪ ا ∪ – – –]

بگذار تا بگرئیم چون ابر در بهاران

۱ کز سنگ ناله[1] خیزد روز وداع یاران

---

[1] I(a), E, Y(a), Y(b), D; دو هفته for و بنفشه.

[2] T, C, Y(b); دگر بار for بیکبار.

[3] All texts but I, and all texts except T; در for بر.

[4] This verse is omitted in B, E, Y(a), Y(b), L, D.

[1] R, Z; گریه for ناله.

با ساربان بگوئید احوال آب چشمم
۲ تا بر شتر نبندد محمل بروز باران

هرکو[2] شراب فرقت روزی چشیده باشد
۳ داند که سخت[3] باشد قطع امیدواران[4]

بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت
۴ گریان چو در قیامت چشم گناهکاران

چندانکه بر شمردم از ماجرای عشقت
۵ اندوه دل نگفتم الّا یک از هزاران

ای صبح شب نشینان جانم بطاقت آمد
۶ از بسکه دیر ماندی چون شام روزه داران[5]

سعدی بروزگاران مهری نشسته در[6] دل
۷ بیرون نمیتوان کرد الّا بروزگاران

چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت
۸ باقی نمی توان گفت الّا[7] بدوستداران

۳۰۸

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [ـ ـ ٮ ـ | ـ ـ ٮ ٮ | ـ ـ ٮ ٮ | ـ ـ ـ]

تاکی ای جان اثر وصل تو نتوان دیدن
۱ که ندارد دل من طاقت هجران دیدن

---

[2] I; کین for کو.   [3] I(b), R; تلخ for سخت

[4] In I(a), I(b), B, Z, lines 2 and 3 are transposed.

[5] In I(d) lines 5 and 6 are transposed.

[6] I(a), R, and all texts; بر for در.

[7] This line is only found in I, I(b), B: I(b), B, have غمگساران for دوستداران.

بر سر کوی تو گر خوی تو[1] این خواهد بود
۲ دل نهادم بجفاهای فراوان دیدن

عقل بیخویشتن از عشق تو دیدن تا چند
۳ خویشتن بیدل و دل بیسر و سامان دیدن

تن من در قدمت خاک توان دید ولی[2]
۴ گرد بر گوشهٔ نعلین تو نتوان دیدن

دوش دیدم که سر زلف تو در دست منست[3]
۵ تا چه آید بمن از خواب پریشان دیدن

باوجود رخ و بالای تو کوته نظریست
۶ در گلستان شدن و سرو خرامان دیدن

گر بدین چاه زنخدان تو ره بردی خضر
۷ بی نیاز آمدی از چشمهٔ حیوان دیدن

هر دل سوخته کاندر خم زلف تو فتاد
۸ گوی از آن به نتوان در خم چوگان دیدن[4]

آنچه از نرگس مخمور تو در چشم[5] من است
۹ بر نخیزد[6] بگل و لاله و ریحان دیدن

سعدیا انده[7] بیهوده مبر[8] دانی چیست
۱۰ چارهٔ کار تو جان دادن و جانان دیدن

---

[1] Z, C, Y (a), E, L, D; حال من for خوی تو.
[2] In all texts and all MSS except I this hemistich runs thus: جان بزیر قدمت خاک توان کرد ولی: I(a) substitutes سر for جان, and دید for کرد.
[3] This is the I variant; in all other MSS. and all texts this hemistich reads as follows: هر شبم زلف سیاه تو نمایند بخواب
[4] In I(a) this line is omitted. [5] I(b); جان for چشم.
[6] B, T, C, Y(a), Y(b), E, L, D; نیاید for نخیزد.
[7] Z; قصه for انده. [8] I(a), R, Z; مخور for مبر

۳۰۹

Metre: مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | ‿ ‿ –]

چه خوش بود دو دلارام دست در گردن
۱ بهم نشستن و حلوای آشتی خوردن

بروزگار عزیزان که روزگار عزیز
۲ دریغ باشد بیدوستان بسر بردن

اگر هزار جفا سرو قامتی بکند
۳ چو خود بیاید عذرش بباید آوردن

چه شکر گویمت ای باد مشکبوی[1] وصال
۴ که بوستان امیدم بخواست پژمردن

فراق روی تو آنروز[2] نفس کشتن بود
۵ نظر شخص[3] تو امروز روح[4] پروردن

کسیکه قیمت ایّام وصل نشناسد
۶ بیایدش دو سه روزی مفارقت کردن

اگر سری برود بیگناه در پائی
۷ بخوردهٔ ز بزرگان نشاید آزردن[5]

بتازیانه گرفتم که بیدلی بزنی
۸ کجا تواند رفتن کمند در گردن

---

[1] C, Y(b); بامداد for مشکبوی
[2] R, I, Z; هرروز for آنروز.
[3] All texts and all MSS. but I; بروی for شخص.
[4] I(b), Z; نفس for روح.
[5] In I(a) this line is omitted.

کمـال شوق[6] ندارند عاشقـان صبور

۹ که احتمـال ندارد بر[7] آتش افسـردن

گر آدمي صفتي سعـدیا بعشـق بمیر

که مذهب حیوان است همچنین[8] مردن

۳۱۰

Metre: منسرح مثمّن مطوی مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

چند توانیم[1] بصبر دیده فرو دوختـن

۱ خرمن ما را نماند حیله[2] بجز سوختن

گر نظـر صدق را نام گنـه مي نهند[3]

۲ حاصل ما هیچ نیست جز گنه اندوختن

چند شب اندر[4] سماع جامه دریدن[5] ز شوق

۳ روز دگر بامداد پاره[6] بر آن دوختـن

زهد نخواهد خرید چارهٔ رنجـور عشق

۴ شمع و شرابست و شید[7] پیش تو بفروختن

[6] B; عشق for شوق.

[7] R; در for بر.

[8] I(a); این چنین for همچنین.

[1] All texts and all MSS. but I; نشاید for توانیم.

[2] All texts and all MSS but I; چاره for حیله.

[3] All texts and all MSS but I; نهي for نهند

[4] All texts and all MSS. but I; شب در for شب اندر.

[5] I; دریدم for دریدن.

[6] All texts and all MSS. but I, I(a); خرقه for پاره: B, T, C, Y(b) رقعه for do.

[7] I; گل for شود.

ما[8] بکدام آبروی ذکر وصالت کنیم[9]
۵ شکر خیالت[10] هنوز می[11] نتوان توختن

لهجهٔ شیرین من[12] پیش دهان تو چیست
۶ در نظر آفتاب مشعله افروختن

منطق سعدی شنید حاسد و حیران بماند
۷ چارهٔ او[13] خامشی است یا سخن آموختن

۳۱۱

Metre: رملِ مثمّنِ مشکول [‒ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‿ | ‒ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‿]

چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان
۱ دل از انتظار خونین دهن از امید خندان

مگر آنکه هر دو[1] چشمش همه روز[2] بسته باشد
۲ بورع خلاص یابد ز فریب چشم بندان

نظری مباح کردند و هزار خون[3] معطّل
۳ دل عارفان ببردند و قرار هوشمندان

سر کوی ماه رویان همه روز فتنه باشد
۴ ز معربدان و مستان و معاشران و رندان

[8] All texts and all MSS. except I, I(a), I(b); تا for ما.
[9] I; کنند for کنیم.
[10] All texts and all MSS. except I; وصالت for خیالت.
[11] I(a), E, Y(a), Y(b), L, D; چون for می.
[12] R; ما for من
[13] I; آن for او.
[1] B; آنکسی که for آنکه هر دو.
[2] I(a); عمر for روز: I(b), R, B; وقت for do.
[3] I; جان for خون.

اگر از کمنــد عشقــت بروم کجــا گریزم
۵ که خلاص بیتو بند است و حیوة بیتو زنــدان

اگرم نمي پسندي مدهم بدست دشمن
۶ که من از تو بر نگردم بجفای ناپسندان[4]

نفسی بیا و بنشین سخنی بگو و بشنو
۷ که قیامتست چندین سخن از دهان خنــدان

اگر این شکر به بینند محدّثان شیرین
۸ همه دستها بخایند چو نیشکر بدندان

همه شاهدان[5] عالم بتو عاشقند [6]سعدي
۹ که میان گرگ صلح است و میان گوسفندان

۳۱۲

Metre: رملِ مثمنِ محذوف [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ ـ | ـ ᴗ ـ]

چشم اگر با دوست داري گوش بر[1] دشمن مکن
۱ تیــر باران قضــا را جز رضا جوشن مکن

هرکه ننهاد است چون پروانه دل بر سوختن
۲ گو حریف آتشین را طوف[2] پیرامن[3] مکن

---

[4] T, C, Y(b); چو در آتشم سپندان for بجفای ناپسندان.

[5] R; عاشقان for شاهدان.

[6] In I(b), B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, و is inserted before سعدي.

[1] I, I(a), R, Z, C, Y(b); با for بر.

[2] I(a); طوق for طوف.

[3] All texts and all MSS. except I; پیراهن for پیرامن.

جای پرهیز است در[4] کوی شکر ریزان گذشت
۳ یا بترک دل بگو یا چشم بر روزن مکن
کیست کو بر ما به بیراهي گواهي میدهد[5]
۴ گو ببین آنروی شهر آرا[6] و عیب من مکن
دوستان هرگز نگردانند روی از مهر[7] دوست
۵ نی معاذالله قیاس دوست با[8] دشمن مکن
مردن اندر کوی عشق از ندگاني خوشتر است
۶ تا نمیري دست مهرش کوته از دامن مکن
شاهد آئینه است و هرکس را که روی[9] خوب نیست
۷ گو نگه[10] زنهار در آئینهٔ روشن مکن
سعدیا با ساعد سیمین نشاید پنجه[11] کرد
۸ گرچه بازو سخت داري زور با آهن مکن

۳۱۳

Metre: هزج مثمن سالم |‿ — — —|‿ — — —|‿ — — —|‿ — — —|

خلاف دوستي کردي[1] بترک دوستان گفتن
۱ نبایستی نمودن[2] روی و دیگر بار بنهفتن

[4] I; بر for در.
[5] R; داده است for مي دهد.
[6] L; آشوب for آرا.
[7] B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; جور for مهر.
[8] I(a); از for با.
[9] I(b), B, T, C; شکلی for روی.
[10] I(a); نظر for نگه.
[11] I(a), T, C, Y(b); زور for پنجه.
[1] I(a), T, Y(b); باشد for کردي.
[2] T; کشادن for نمودن

گدائی پادشاهی را بشوخي دوست میدارد
۲ نه بی او میتوان بودن نه با او میتوان گفتن
هزارم درد میباشد که میگویم نهان دارم
۳ لبم باهم نمي آید چو غنچه روز[3] بشگفتن
ز دستم بر نمیخیزد[4] که انصاف از تو بستانم
۴ روا داري گناه خویش و آنگه بر منِ آشفتن
که میگوید ببالای تو ماند سرو در بستان
۵ بیاور در چمن سروی که بتواند چنین رفتن
چنانت دوست میدارم که وصلت[5] دل نمیخواهد
۶ کمال دوستي باشد مراد از دوست نگرفتن
مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشي
۷ محبّت کار فرهاد است و کوه بیستون سفتن
نصیحت کردن آسان است سرگردان عاشق را
۸ و لیکن با که میگوئي چو[6] نتواند پذیرفتن
شکایت پیش از این روزی بنزدیکان و غمخواران
۹ ز دست خواب میکردم[7] کنون از دست ناخفتن[8]
گر از شمشیر برگردي نه عالي همّتي سعدي
۱۰ تو گر نیشی بیازردي نخواهي انگبین رفتن

[3] T, C, Y(b); وقت for روز.
[4] T, Y(b); آید for خیزد.
[5] I(a); وصلم for وصلت.
[6] B, T, Z, E, Y(a), L, D; که for چو
[7] I(b), B; میگفتم for میکردم
[8] In I(b) this line reads thus:—

بغم خواران و نزدیکان کنون از دست نا خفتن
شکایت پیش ازین روزی ز دست خواب میگفتم

N.B.—In T and C this line is omitted.

۳۱۴

Metre: هزج مسدّس مقصور [‒ ‒ ∪ ‒ | ‒ ‒ ‒ ∪ | ‒ ‒ ‒ ∪]

خوشا و خرّما وقت حبیبان

۱ ز بوی[1] صبح و بانگ عندلیبان

خوش آنساعت نشیند دوست با دوست

۲ که سامان گردد آشوب رقیبان

سزای دشمنان این بس[2] که بینند

۳ حبیبان روی در[3] روی حبیبان[4]

دو تن در جامهٔ چون پسته در پوست

۴ بر آورده دو سر از یک گریبان

نصیب از عمر[5] دنیا نقد وقتست

۵ مباش ای هوشمند از بی نصیبان

چو دانی کز تو چوپانی نیاید

۶ رها کن گوسفندان را بذئبان[6]

من این رندان و مستان دوستدارم

۷ خلاف پارسایان و خطیبان[7]

بهل تا در حق من هرچه خواهند

۸ بگویند آشنایان و غریبان

---

[1] I, I(a), I(b), B, C, Y(b); ببوی for ز بوی.

[2] B, T, U, E, Y(a), Y(b), L, D; آن به for این بس

[3] All texts and all MSS. but I, B, بر for در.

[4] In I(a), I(b), Z, R, this line is omitted. [5] I(a); باقی for عمر.

[6] I; بدینان for بذئبان. [7] I; طبیبان for خطیبان

لب شیرین لبان[8] را خصلتی هست
۹ که غارت میکند لبّ[9] لبیبان

نشستم با جوانمردان اوباش
۱۰ بشستم هرچه خواندم از ادیبان

که میداند دوای درد سعدی
۱۱ که رنجورند ازین علّت طبیبان

۳۱۵

Metre مضارع مثمّن اخرب

خفته خبر ندارد سر بر[1] کنار جانان
۱ کاین شب دراز باشد در[2] چشم پاسبانان

بر عقل من بخندی گر در غمش[3] بگریم
۲ کاین[4] کارهای مشکل افتد بکاردانان

دلداده را ملامت کردن[5] چه سود دارد
۳ میباید این نصیحت کردن بدلستانان

دامن ز پای بر گیر[6] ایخوبروی خوشخوی
۴ تا دامنت نگیرد[7] دست خدای خوانان

[8] B ; دهان for لبان.
[9] I(b), B ; هوش for لبّ.
[1] I(b) and all texts but D ; در for بر.
[2] I, I(a), I(b), B, T, Z, L ; بر for در.
[3] I(a), R ; غمت for غمش.
[4] I(a) ; و من for کین.
[5] I(b), B, R ; گفتن for کردن.
[6] I and all texts but L , در گیر for بر گیر.
[7] B , نگیرد for نگیرد

من ترک مهر اینان[8] در خود نمي شناسم
۵ بگذار تا بیاید بر من جفای آنان
باور مکن که من دست از دامنت بدارم
۶ شمشیر نگسلاند پیوند مهربانان[9]
چشم از تو بر نگیرم ور میکشد رقیبم
۷ مشتاق گل بسازد با خوی باغبانان
من اختیار خود را تسلیم عشق کردم
۸ همچون زمام اشتر در دست ساربانان[10]
روشن روان عاشق در[11] تیره شب ننالد
۹ داند که روز گردد روزی شب شبانان
شکّر فروش مصري حال مگس چه داند
۱۰ این[12] دست شوق بر سر و آن آستین فشانان
شاید که آستینت بر سر زنند سعدي
۱۱ تا چون مگس نگردي گرد شکر دهانان

۳۱۶

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف مقصور | — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — |

دیگر بکجا میرود آن سرو خرامان
۱ چندین دل صاحب نظران دست بدامان[1]

[8] I(a), L; مهربانان for مهر اینان.
[9] All texts and all MSS. but I; مهرجانان for مهربانان.
[10] In R and I this line is omitted.
[11] I(b), B, Z; از for در.
[12] I(a); کین for این
[1] In I(a), I(b), R, B, Z, C; the following line is inserted between verses 1 and 2:—
دردست که چون شمع سراپای وجودش * میسوزد و آتش نرسیدست بدامان

خون میرود از چشم اسیران کمندش
۲ یکروز نپرسد که کیانند و کدامان
گو خلق بدانند که من عاشق و مستم
۳ در کوی خرابات نباشد سر و سامان
در پای رقیبش چکنم گر ننهم سر
۴ محتاج ملک بوسه دهد دست غلامان
دل میطپد اندر بر سعدی چو کبوتر
۵ زین رفتن و باز آمدن سرو[2] خرامان
یا صاح متی یرجع نومي[3] و قراری
۶ انی و علی العاشق هذان حرامان[4]

۳۱۷

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور [— — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ —]

در وصف نیاید که چه شیرین دهن است آن
۱ این است که دور از لب و دندان من است آن
عارض نتوان گفت که دور[1] قمر است این
۲ بالا نتوان گفت که سرو چمن است آن

[2] I(b), B, R, T, C; کبک for سرو
[3] T, Y(b); صبری for نومی.
[4] In R this line is omitted.
[1] I(b), B, R, Z, E, L, D, روی for دور: T, Y(b), قرص for do.

ر سرو رسیده است و لیکن بحقیقت
۳ از سرو گذشته است که سیمین بدن است آن
ئرگز نبود جسم بدین حسن و لطافت
۴ گوئی همه روح است که در پیرهن است آن
خالیست بران[2] صفحهٔ سیمین بناگوش
۵ یا نقطهٔ از غالیه بریاسمن است آن
فی الجمله قیامت توئی امروز در آفاق
۶ در چشم تو پیداست که باب فتن است آن
گفتم که دل از چنبر زلفت برهانم
۷ ترسم نتوانم که شکن بر شکن است آن
هر کس که بجان آرزوی وصل تو خواهد
۸ دشوار بر آید که محقر ثمن است آن
مردی که ز شمشیر جفا روی بتابد
۹ در کوی وفا مرد مخوانش که زنست آن
گر خسته دلی نعره زند بر سر[3] کویش
۱۰ عیبش نتوان کرد[4] که بیخویشتن است آن
نزدیک من آن است که هر جرم و خطائی
۱۱ کز صاحب وجه حسن آید حسن است آن

[2] I, I(a), I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بدان for بر آن.
[3] All texts and all MSS. but I(a); کوئی for کویش
[4] All texts and all MSS. except I, I(a); گفت for کرد

سعدي سر سودای تو دارد نه سر خویش
۱۲ هر جامه که عیار بپوشد کفن است آن

۳۱۸

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبون مقطوع [ـ ـ ب ـ | ب ـ ب ـ | ـ ـ ب ب]

سهل باشد بترک جان گفتن ۱ ترکِ جانان نمیتوان گفتن

هرچه زان تلخترِ بخواهد بود[1] ۲ شکرین است ز آن دهان گفتن

توبه کردیم پیش بالایت ۳ سخن سرو بوستان گفتن

آنچنان وهم در تو حیران است ۴ که نمیداندت نشان گفتن

بکمندی درم که ممکن نیست ۵ رستکاري بالامان گفتن

دفتری در[2] تو وصع میکردم ۶ متردد شدم در آن گفتن

که تو شیرین‌تري از آن شیرین ۷ که بشاید[3] بداستان گفتن

بلبلان نیک زهره میدارند ۸ با گل از دست باغبان گفتن

آنکه[4] با یار هودجش نظر است ۹ نتواند بساربان گفتن

من نمي آرم از جفای رقیب ۱۰ گله[5] با یار مهربان گفتن

سخن سر بمهر دوست بدوست ۱۱ حیف باشد بترجمان گفتن

این حکایت که میکند سعدی ۱۲ بس که خواهند[6] در جهان گفتن

---

[1] This is the I variant I(b), B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), D; بخواهي گفت for بخواهد بود I(a); گفت for بود.

[2] All texts and all MSS. except I, I(a), از for در

[3] I, R, T, C; نشاید for بشاید

[4] In I(b) and all texts but T و is omitted before آنکه

[5] All texts and all MSS but I. درد for گله

[6] All texts and all MSS. but I; بخواهند for که خواهند.

۳۱۹

Metre: هزجِ مثمّنِ سالم [‒ ‒ ‒ ⏑ | ‒ ‒ ‒ ⏑ | ‒ ‒ ‒ ⏑ | ‒ ‒ ‒ ⏑]

دو چشم مست میگونش ببرد آرام هشیاران
۱ دو خواب آلودهٔ بربودند عقل از دست بیداران

نصیحتگوی را از من بگوی ای خواجه دم درکش
۲ که سیل از سرگذشت آنرا که میترساني از باران

گر آنساقي که مستانراست هشیاران بدیدندی
۳ ز توبه توبه کردندی چو من بر دست خماران

گرم با صالحان بیدوست فردا در بهشت آرند
۴ همان بهتر که در دوزخ برندم با گنهکاران

چه بوی است آنکه عقل از من ببرد و صبر و هشیاري [1]
۵ ندانم باغ فردوس است یا بازار عطّاران

تو با این مردم کوته نظر در چاه کنعاني
۶ بمصر آ تا پدید آیند یوسف را خریداران

الا ای باد شبگیري بگوی آنماه مجلس را
۷ تو آزادي و خلقی از[2] غم رویت گرفتاران

گر آن عیّار شهر آشوب روزی حال ما پرسد
۸ بگو خوابش نمیگیرد بشب از دست عیاران

[1] In C, T and Y(b) this hemistich reads thus:—
چه بوی است آنکه عقل از سر ببرد آرام و صبر از دل

[2] Z; در for از.

گرت باری گذر باشد نظر بر[3] جانب ما کن

۹ نپندارم که بد باشد جزای نیک[4] کرداران

کسان گویند سعدی چون جفا دیدی تحمّل کن

۱۰ رها کن تا بمیرم بر سر کوی وفاداران

۳۲۰

Metre: رجز مثمّن مطویّ مخبون [‒ ‿ ‒ ‿ | ‒ ‿ ‿ ‒ | ‒ ‿ ‒ ‿ | ‒ ‿ ‿ ‒]

سخت بذوق میدهد باد ز بوستان نشان

۱ صبح دمید و روز شد خیز و چراغ وانشان

گر همه خلق را چو من بیدل و مست میکنی

۲ روی بصالحان نما خمر بزاهدان چشان

طایفهٔ سماع را عیب کنند و عشق را[1]

۳ زمزمهٔ بسیار خوش تا بروند ناخوشان

خرقه بگیر و می بده باده بیار و غم ببر

۴ بیخبر است و غافل از لذّت عیش بیهشان

سوختگان عشق را دود بسقف میرود

۵ وقع[2] ندارد این سخن پیش فسردهٔ آتشان

[3] B; نگه با for نظر بر.

[4] B, T, Z, C, D, L; خوب for نیک.

N.B.—In I(a) I(b) and R this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; متّهم اند و متّقی for عیب کنند و عشق را.

[2] I, R, C, E, Y(a), Y(b), D; دفع for وقع.

رقص حلال بایدت سنّت اهل معرفت[3]

۶ دنیا بزیر[4] پای نه دست بآخرت فشان

تیغ نهفته میخورم آه نهفته میکشم[5]

۷ گوش کجا که بشنود نالهٔ زار خامشان[6]

من نه بوقت خویشتن پیر و شکسته بوده[7] ام

۸ موی سپید میکند چشم سیاه اکدشان[8]

بوی بهشت میدمد ما بعذاب در گرو

۹ آب حیات میرود ما تن خویشتن کشان

می شنوم که سعدیا پیِ او دگر[9] مرو

۱۰ چون نروم که بیخودم شوق همی برد کشان[10]

---

[3] In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows:—

گر بطریق عارفان رقص کنی بضرب کن

[4] All texts and all MSS. but I(b); زیر for بزیر.

[5] In all MSS. except I, and all texts, this hemistich is given thus: ساعد و دست جاودان تیغ نهفته میزند: but I(a), I(b), R, B, Z, substitute کف for دست.

[6] In all texts and all MSS. but I this line is followed by the following verse:—

چند نصیحتم کنی کز پیِ نیکوان مرو
چون نروم که بیخودم شوق همی برد کشان

which closely resembles the last line.

[7] I(a), T, C; گشته for بوده.

[8] T, C; مهوشان for اکدشان.

[9] All texts and all MSS. but I, I(a); نیکوان for او دگر.

[10] In all texts and all MSS. except I, the following line is substituted for verse 10:—

باد بهار و بوی گل متفق اند سعدیا
چون تو فصیح بلبلی حیف بود ز خامشان

۳۲۱

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — ∪ — | ∪ — ∪ —]

طوطي نگوید از تو دلاویزتر سخن
۱ با شهد میرود ز دهانت بدر سخن

واجب بود که بر سخنت آفرین کنند
۲ لیکن مجال گفت نباشد[1] تو در سخن

در هیچ بوستان چو تو سروی نیامد است
۳ بادام چشم[2] و پسته دهان و شکر سخن

انصاف نیست پیش تو گفتن حدیث عشق[3]
۴ من عهد میکنم که نگویم دگر سخن

چشمان دلبرت بنظر سحر مي کنند
۵ من خود نگویمت که بود[4] در نظر سخن

ای باد اگر مجال سخن گفتنت[5] بود
۶ در گوش آن ملول بگو اینقدر سخن

وصفي چنان که لایق حسنت[6] نمیرود
۷ آشفته حال را نبود معتبر سخن

شرم آیدم همي که قمر خوانمت بحسن
۸ هرگز شنیدهٔ ز دهان قمر سخن[7]

---

[1] I(a); نماند for نباشد. [2] T; شمشاد قد for بادام چشم
[3] I(a), R; خویش for عشق.
[4] I(a); چه گویمت اندر چگونه گویمت در for نگویمت که بود در: I(b), B, T, R; چه گویمت for نگویمت. [5] I; گلشن روحانیان for مجال سخن گفتنت.
[6] All texts and all MSS. but I; در خور حسنش for لایق حسنت.
[7] In I this line is omitted.

گیـــرم که حال غرقه ندانـنـــد دوستان
۹ آخر درین سفینـــه به[8] بینند ترسخن

دُر میچکد ز گفتهٔ[9] سعدي بجای شعـــر
۱۰ گر سیـــم داشتی بنوشتـــی بزر سخن

۳۲۲

Metre: منسرح مثمّنِ مطویِ مکسوف [— ᴗ ᴗ — | — ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —]

گر متصـــور شدي با تو در آمیختـــن
۱ حیف نبودی وجود در قدمت ریختن

داعیـــهٔ شوق[1] نیست رفتن و باز آمدن
۲ قاعدهٔ مهر[1] نیست بستـــن و بگسیختن

فکرت من در تو نیست در قلم صنع اوست[2]
۳ کو بتـــواند چنیـــن صورتی انگیختن

کیست که مرهم نهد بر دل مجروح[3] عشق
۴ کش نه مجـــال وقوف نه ره بگریختن

هرکه[4] بشب شمع وار در نظر شاهد است
۵ باک ندارد بروز کشـــتـــن و آویختن

---

[8] I, R; نه for به.
[9] I(a), I(b), B, T; گفتهٔ for منطق.
[1] In all texts and all MSS. except I شوق and مهر are transposed.
[2] In I only is this reading found for قدرتست.
[3] The reading in all other MSS. but I and all texts is رنجور.
[4] I; آنکه for هرکه.

آب روان سرشک و آتش سوزان آه
۶ پیش تو باد است و خاک برسر خود[6] بیختن
خوی تو با دوستان تلخ سخن گفتن است
۷ چارهٔ سعدي حدیث با شکر آمیختن

۳۲۳

Metre: منسرح مثمّن مطوی مکسوف [ـ ـ ∪ ∪ ـ ∪ ـ ـ ∪ ـ ∪ ∪ ـ ∪ ـ]

من نتوانم بعشق پنجه در انداختن
۱ قوّت او میکند بر سر من[1] تاختن
گر دهیم ره بخویش ور نگذري ز پیش[2]
۲ هر دو بدستت درست کشتن و بنواختن
گر تو بشمشیر تیز حمله بیاري بمن[3]
۳ چارهٔ من[4] هیچ نیست جز سپر انداختن
کشتي در آب را از دو برون نیست حال
۴ یا همه سودای حکیم یا همه در باختن
مذهب اگر عاشقی است سنت عشاق چیست
۵ دل که نظرگاه اوست از همه پرداختن
پایهٔ خورشید نیست پیش تو افروختن
۶ با[5] قد و بالای سرو پیش تو افراختن

---

[6] I; ما for خود.
[1] B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), D, L; ما for من.
[2] All texts and all MSS. but I; یا نگذاري به for ور نگذري ز.
[3] All texts and all MSS. except I; بروست for بمن.
[4] All texts and all MSS. but I; ما for من.
[5] This is the I reading for با.

هرکه چنین روی دید جامه چو[6] سعدي درید
۷ موجب دیوانگي است عالم[7] بشناختن

یا بگدازم چو شمع یا بکشندم بصبح
۸ چارهٔ همین بیش نیست سوختن و ساختن

۳۲۴

Metre: هزجِ مسدّسِ محذوف [ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ ـ | ـ ـ ـ]

نبایستي ز اول عهد بستن ۱ چو در دل داشتي پیمان شکستن
بناز وصل پروردن کسی[1] را ۲ خطا باشد[2] بتیغ هجر خستن[3]
دگر بار از پریرویان جماش ۳ نمیباید وفا و مهر[4] جستن
اگر گنجی بدست آرم دگر بار ۴ من و این[5] نوبت و تنها نشستن
ولیکن صبر پنهاني[6] محال است ۵ که نتوان در بروی دوست[7] بستن
گهی گویم بگریم در غمت زار ۶ دگر گویم بخندي[8] بر گرستن
گرم دشمن شوي یا دوست گیري[9] ۷ نخواهم دست[10] از دامن گسستن

6 In B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, چو is omitted before سعدي.
7 All texts and all MSS. but I; عالم for آنت.
1 I; یکی for کسی.
2 I, I(a), I(b), R, Y(b); گردي for باشد.
3 I(a), I(b), B, R, Z, E, C, Y(a), Y(b); کشتن for خستن.
4 All texts and all MSS. but I, I(a); عهد for مهر.
5 I(b), I; منم زبن for من و این: Z, R; زبن for این.
6 All texts and all MSS. except I; و تنهائي for پنهاني.
7 I; خلق for دوست.
8 I(a), I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), D; بخندم for بخندي.
9 I(a) I(b) B, T, C, Y(a), Y(b), E; گردي for گیري.
10 All MSS. but I and all texts except T; دست for دستت.

قیاس آنست سعدي کز کمندش ۸ بجان دادن تواني باز رستن
گر آزادم کني ور بنده خواني ۹ مرا زین قید ممکن نیست جستن[11]

۳۲۵

Metre: [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ] منسرح مثمن مطوي موقوف

صید بیابان عشق گرا بخورد تیر او
۱ سر نتواند کشید پای بزنجیر او[2]

گو بسنانم بزن یا بخدنگم بدوز
۲ گر بشکار آمده است دولت نخچیر او

گفتم از آسیب عشق روی بعالم نهم
۳ عرصهٔ عالم گرفت حسن جهانگیر او[3]

چارهٔ مغلوب نیست جز سپر انداختن
۴ چون بتواند[4] که سر[5] در کشد از تیر او

کشته معشوق را درد نباشد که خلق
۵ زنده بجانند و ما زنده بتاثیر او

او بفغان آمد است زین همه تعجیل من
۶ ای عجب و ما بجان زین همه تاخیر او

---

[11] I(b), B, Z, E, Y(a), L, D; رستن for جستن. [1] I(a); چون for گر.
[2] B, Z, E, Y(a), L, D; ز زنجیر for بزنجیر.
[3] In all texts and all MSS. but I the following verse succeeds this line:—

با همه تدبیر خویش ما سپر انداختیم
روی بدیوار صبر چشم بتقدیر او

[4] All texts and all MSS. but I; نتواند for بتواند.
[5] All texts and all MSS. except I; روی for سر.

در همه گیتی نگاه کردم و باز آمدم

۷ صورت کس خوب نیست پیش تصاویر او[6]

سعدی شیرین سخن این همه شور از کجاست

۸ شاهد ما آیتی است وین همه تفسیر او

نغمهٔ او سرّ[7] عشق در دل داؤد بؤد

۹ تا بفلک میرود[8] بانگ مزامیر او

۳۲۶

Metre: [— ⏑ — ⏑ | ⏑ — ⏑ ⏑ | — ⏑ — ⏑ | ⏑ — ⏑ ⏑ —] رجزِ مثمّنِ مطویِ مخبون

هرکه بخویشتن رود ره نبرد سوی او

۱ بینش ما نیاورد طاقت حسن روی او

باغ[1] بنفشه و سمن بوی ندارد ای صبا

۲ غالیهٔ بساز از آن طرهٔ مشکبوی او

هر کس ازو بقدر خویش آرزوئی همی کند

۳ همّت ما نمیکند زو بجز آرزوی او

من بکمند او درم او بمراد خویشتن

۴ گر نرود بطبع من من بروم بخوی او

---

[6] Lines 6 and 7 are omitted in I.

[7] All texts and all MSS. except I; آتشی از سوز for نغمهٔ از سرّ.

[8] I(a), I(b), B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; رسید for رود: C; رسد for do.

[1] In I(a) and I و is inserted after باغ.

دفع گمان[5] خصم را تا نشوند مطّلع

۵ دیدهٔ بسوی دیگری[3] دارم و دل بسوی او

دامن او بدست[4] من روز قیامت افتد

۶ عمر بنقد میرود در سر گفتگوی او

سعدي اگر بر آیدت پای بسنگ دم مزن

۷ روز نخست گفتمت سر نبري ز کوی او

۳۲۷

[Metre مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور ـ ـ ا ب ـ ب ـ ا ب ـ ب ا ـ ـ ب ا ـ ب . .]

آن سرو نازنین که چه خوش میرود براه

۱ و آن چشم آهوانه که چون میکند نگاه

کی سرو دیدهٔ که کمر بست بر میان

۲ یا ماه چاردهٔ که بسر بر نهد کلاه

گل باوجود او چو گیاهی است پیش[1] گل

۳ مه پیش روی او چو ستارهٔ است پیش ماه

سلطان صفت همي رود و صد هزار دل

۴ با او چنان که از[2] پی سلطان رود سپاه

گویند ازو حذر کن و راه گریز گیر

۵ گویم کجا روم که ندارم گریز گاه

[5] I; زبان for گمان.

[3] B, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; دیگران for دیگری.

[4] I(a); چنگ for دست.

[1] I(b), R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; زیر for پیش.

[2] I(a), I(b), B, Z; در for از.

اوّل نظـــر که چاه زنخـــدان بدیدمش

۶ گوئی در اوفتاد دل از دست من بچاه

دل خود دریغ نیست که از دست من برفت

۷ جان عزیز بر کف دستســـت گو بخواه

ای نور[3] دیدهٔ پای که بر خاک می نهی

۸ آخر نه بر دو دیدهٔ من به که خاک راه

حیفست از آن دهن که تو دادی جواب تلخ

۹ و آن سینهٔ سفیـــد که داری[4] دل سیـــاه

بیچارگان بر آتش مهـــرت[5] بسوختنـــد

۱۰ آه از تو سنگدل که چه نا مهربانی آه

شهری بگفتگوی تو در تنگنای عشق[6]

۱۱ شب روز میکنند و تو در خواب صبحگاه

گفتم بنالم از تو بیـــاران و دوستـــان

۱۲ باشد که دست ظلـــم[7] بداری ز بیگناه

بازم حفاظ دامن همّت گرفت و گفت

۱۳ کز[8] دوست جز بدوست مبر سعدیا پناه

---

[3] All texts and all MSS. except I(a), R; هردو for نور.

[4] B, R, Z, L; دارد for داری.

[5] All texts and all MSS. but I; در آتش عشقت for بر آتش مهرت.

[6] All texts and all MSS. but I; شوق for عشق.

[7] I(a), I(b), B, T, Y?(b); جور for ظلم.

[8] I, I(a), R; از for کز.

۳۲۸

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [– ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ – – | – ᴗ –]

آستین برروی و نقشی درمیان افگندهٔ
۱ خویشتن پنهان و شوری در جهان افگندهٔ

همچنان در غنچهٔ و آشوب[1] استیلای عشق
۲ در نهاد بلبل فریاد خوان افگندهٔ

هریکی نادیده از رویت نشانی[2] میدهد
۳ پرده بردار ای که خلقی در گمان افگندهٔ

آنچنان[3] رویت نمیباید که با بیچارگان
۴ با میان آری[4] حدیثی درمیان افگندهٔ[5]

چون صدف امید میدارم که لولوئی شود
۵ قطرهٔ کز ابر[6] لطفم در دهان افگندهٔ

هیچ نقّاشت نمی بیند که نقشی برکشد
۶ و آنکه دید از حیرتش کلک از بنان افگندهٔ

این دریغم میکشد کافگندهٔ اوصاف خویش
۷ در زبان[7] عام و خاصان را زبان افگندهٔ

حاکمی بر زیر دستان هرچه فرمائی رواست
۸ پنجهٔ زور آزما با ناتوان افگندهٔ

[1] I(a); فریاد for آشوب: In I, B, و is inserted after آشوب.
[2] I(a), B, R, Z; گواهی for نشانی.
[3] I; نز for آن.
[4] [illegible], Y(b); تا for با: T; آی for آری.
[5] In I(a) this line is omitted.
[6] [illegible]; آب for ابر: I; بحر for do.
[7] I(a), B; دهان for زبان.

سر بخدمت می‌نهادم چون بدیدم[8] نیک باز[9]
۹ چون سر سعدی بسی بر آستان افگندهٔ

۳۲۹

Metre: هزجِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [— — ᴗ ᴗ — ᴗ — ᴗ ᴗ — — ᴗ ᴗ — —]

ای یار جفا کردهٔ پیوند بریده
۱ این بود وفاداری و عهد تو ندیده[1]

در کوی تو معروفم و از روی تو محروم
۲ گرگ دهن آلودهٔ[2] یوسف ندریده

ما هیچ ندیدیم و همه شهر بگفتند
۳ افسانهٔ مجنون[3] بلیلی نرسیده

در خواب گزیده لب شیرین گل اندام
۴ از[4] خواب نباشد مگر انگشت گزیده

بس در طلبت کوشش بیفایده کردیم
۵ چون طفل دوان از[5] پی کنجشک پریده

مرغ دل صاحب نظران صید نکردی
۶ الّا بکمان مهرهٔ ابروی خمیده

[8] I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), D; نهادم for بدیدم.
[9] All texts and all MSS. except I; در کنار for نیک باز.
[1] R, Z, C, L; بدبده for ندیده.
[2] In all texts and all MSS. but I, I(a), و is inserted after آلودهٔ.
[3] In B, T, Z, E, Y(a), Y(b), D, و is inserted after مجنون: I(a); مجنون بلیلی for لیلی بمجنون.
[4] I(a); در for از.
[5] I(b), B, C; در for از

میلت[6] بچه ماند بخرامیدن طاؤس
۷ غمزت[7] بنگـــه کردن آهوی رمیـــده

گرپای بدر مي نهم از نقطهٔ[8] شیـــراز
۸ ره نیست که[9] پیرامن من حلقه کشیده

با دست بلورین تو پنجه نتوان کرد
۹ رفتیـــم دعا گفته[10] و دشنام شنیده

روی تو مبینـــاد دگر دیدهٔ سعـــدي
۱۰ گر دیده بکس باز کنـــد روی تو دیده

۳۳۰

Metre رجز مثمّن مطوی مخبون [ـ ◡ ◡ ـ | ◡ ـ ◡ ـ | ـ ◡ ◡ ـ | ◡ ـ ◡ ـ]

ای که ز دیده غایبي در دل ما نشستهٔ
۱ حسن تو جلوه میکند وین همه پرده بستهٔ

خاطـــر عام بـــردهٔ خون خواص خـــوردهٔ
۲ ما همه صیـــد کردهٔ خود ز کمند جستهٔ

از دگری چه حاصلم تا ز تو مهر بگسلم
۳ هم تو که خستهٔ دلم مرهم جان خستهٔ

گر بجـــراحت و الم دل بشکستهٔ[1] چه غم
۴ مي شنوم که دمبدم پیش دل شکستهٔ

[6] I(b), B, Z. مشیت for میلت R, T, E, Y(a), Y(b), L, D, رفتن for do
[7] E, Y(a), L, D, دیدن for غمزت.
[8] All texts and all MSS but I, مرکز for نقطه.
[9] B, I, D, L; تو for که.
[10] All texts and all MSS except I; کرده for گفته.
[1] I(a), I(b), B, R, T, C, Y(b); بشکستیم for بشکستهٔ

۳۳۱

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ ‿ – – ‿ ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ ‿ – – | – –]

پنجه با ساعد سیمین چو نینـدازی به
۱ بـا توانای معـربد نکنـی بازی به

چون دلش دادی و مهرش ستدی چاره[1] نماند
۲ اگـر او با تـو نسـازد تو باو[2] سازی به

جز غم یار مخـور تا غم کارت بخـورد
۳ تو که با مصلحت خویش نپردازی به

سپـر صبر تحمّـل نکنـد تیـر فراق
۴ با کمـان ابرو اگر جنـگ نیاغازی به

با چنین یار که ما عقـد محبّت بستم
۵ گر همـه مایه زیان میکنـد انبازی به

بنـده را بر خط فرمان خـداوند امور
۶ سر تسلیـم نهـادن ز سـر افرازی به

گر چو چنگـم بزنی پیش تو سر بر نکنم
۷ این چنیـن یار وفـادار که[3] بنوازی به

هیچ شک نیست بتیر اجل ای یار عزیز
۸ که من از پای در افتم[4] چو تو اندازی به

---

1 B, T, C ; هیچ for چاره.
2 I(a), C, D, L ; بدو for باو : I, I(b) ; درو for do.
3 I(a), B, T, C ; چو for که.
4 B, R, T, C, Y(b) ; بیفتم for در افتم.

مجلس ما دگر امروز به بستان ماند

۹ مطرب از بلبل عاشق بخوش آوازی به

گوش بر نالهٔ مطرب کن و بلبل بگذار

۱۰ که نگوید سخن از سعدی شیرازی به

۳۳۲

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ᴗ — | — ᴗ — — | — — ᴗ — | — ᴗ —]

بر میزند ز مشرق شمع فلک زبانه

۱ ای ساقی صبوحی[1] در ده می شبانه[2]

عقلم بدزد لختی چند اختیار دانش

۲ هوشم ببر زمانی تا کی غم زمانه

گر سنگ فتنه بارد فرق[3] منش سپر کن

۳ ور تیر طعنه آید جان منش نشانه

آن کوزه بر گرفتم[4] کآب حیات دارد

۴ هم طعم نار دارد هم رنگ نار دانه

صوفی چگونه گردد گرد شراب صافی

۵ گنجشک را نگنجد عنقا در آشیانه

گرمی بجان دهندت بستان که پیش دانا

۶ ز آب حیات خوشتر[5] خاک شرابخانه

---

[1] I(a); شبانه for صبوحی [2] I(a), I(b); مغبانه for شبانه

[3] I, جان for فرق.

[4] All texts and all MSS. but I; بر نهم به for بر گرفتم.

[5] I. بهتر for خوشتر.

دیوانگان نترسند از صولت قیامت

۷ نشکیبد[6] اسپ چوبین از شیب[7] تازیانه[8]

صوفي وکنج خلوت سعدي و طرف صحرا

۸ صاحب هنر نگیرد بر بی‌هنر بهانه

۳۳۳

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ᴗ | — ᴗ — ᴗ | ᴗ — —]

سرمست بتی لطیف[1] ساده ۱ در دست گرفته جام باده

در مجلس بزم باده نوشان ۲ بسته کمر و قبا کشاده

علش چو عقیق گوهر آگین ۳ زلفش چو کمند تاب داده

ر گلشن بوستان رویش ۴ زنگي بچگان ز ماه زاده

نشسته زمین بحضرت وی ۵ گردونش بخدمت ایستاده

خورشید که شاه آسمان است ۶ در عرصهٔ حسن او پیاده

معدي نرسد به یاد[2] هرگز ۷ گو شرمکنست و یار ساده

۳۳۴

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ᴗ | — ᴗ — — | — — ᴗ | — ᴗ — —]

ی باد بامدادی خوش میروي بشادي

۱ پیوند روح کردی پیغام دوست داري

[6] L; نشکیبد for نشکیبد.

[7] I(b), Z, E, Y(a), Y(b), L, D; سف و for شیب: B, T, C; شفّ fo do.

[8] In I this line is omitted.

[1] L inserts و after لطیف.

[2] R, C, Z, L; بیار for به یاد

N.B.—This Ode is found under *Tayyebāt* only in I.

بر بوستان گذشتی یا در[1] بهشت بودي

۲ شاد آمدي و خرم فرخنده بخت بادي

تا من درین سرایم این در ندیده بودم

۳ کامروز پیش چشمم در بوستان کشادي

چون گل روند و آیند این دلبران وشوخان[2]

۴ تو در برابر من چون سرو ایستادي

اوّل چراغ بودي[3] و آهسته شمع گشتي

۵ آسان فرا[4] گرفتم در خرمن اوفتادي

ایدون[5] که مینماید در روزگار حسنت

۶ بس فتنها بزاید[6] تو فتنه از که زادي

خواهم که بامدادي بیرون روی بصحرا

۷ تا بوستان بریزد گلهای بامدادي

یاری که با قرینی الفت گرفته باشد

۸ هر وقت یادش آید تو هر نفس[7] بیادي

گر در غمت بمیرم[8] شادي بروزگارم[9]

۹ پیوسته نیکوان را غم خورده[10] ام بشادي[11]

[1] T, Y(b); باد بهار for یا در بهشت: C, S; باد for یا در.

[2] I(b), B, S, C, T; خوبان for شوخان.

[3] In I(b) and Z و is omitted after بودي.

[4] I(b), B, T, Y(b); ترا for فرا.

[5] I(a); زین سان for ایدون.

[6] S; بر آید for بزاید.

[7] I(a), I(b), S, T, Y(b); دمبدم for هر نفس.

[8] S, R, and all texts but T; بگریم for میرم

[9] I, B, R, T, Y(b); بروزگارت for بروزگارم.

[10] I, S, I(b); خورده اند for خورده ام.

[11] I(b), S; و شادي for بشادي.

جائی که داغ گیرد دردش دوا پذیرد
۱۰ الا که[12] داغ سعدي کاوّل نظر نهادي

۳۳۵

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ مقصور [— ᴗ — ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — ᴗ — ا ᴗ — —]

ای برق اگر بگوشهٔ آن بام بگذری
۱ آنجا[1] که باد زهره ندارد خبر بوي

ای مرغ اگر پری بسر کوي آن صنم
۲ پیغام دوستان برساني بآن پري

آن مشتري خصال گر از ما حکایتی
۳ پرسد جواب ده که بجانند مشتري

گو تشنگان بادیه را جان بلب رسید
۴ تو خفته در کجاوه[2] بخواب خوش اندري

ای ماه روی حاضر و[3] غایب که پیش دل
۵ یک روز[4] نگذرد که تو صد بار نگذري

داني چه میرود بسر ما ز دست تو
۶ تا که خود بپای خویش بیائي و بنگري

باز آی کز صبوري و دوري بسوختم
۷ ای غایب از نظر که بمعني برابري

[12] I, I(a), R, Z; آن است for الا که.
[1] B, R, Z, C, E, Y(a), L, D; جاي for آنجا.
[2] In I(a) خفته follows کجاوه.
[3] In I, I(a), I(b), B, R, Z و, is omitted after حاضر.
[4] I(a), S; لحظه for روز.

یا دل بما دهي چو دل ما بدست تست
۸ یا مهر خویشتن ز دل ما بدر بري

تا[5] خود برون[6] پرده حکایت کجا رسد
۹ چون از درون پرده چنین پرده میدري

سعدي تو کیستي که دم[7] دوستي زني
۱۰ دعوي[8] بندگي کن و اقرار[8] چاکري

۳۳۶

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض [ــ ــ ــ ◡ ــ ◡ ــ ◡ ◡ ــ ــ]

اي ذات شریف و شخص روحاني ۱ آرام دلي و مرهم جاني

خرّم تن[1] آنکه باتو پیوندد ۲ و آن حلقه که درمیان ایشاني

من نیز بخدمتت کمر بندم ۳ باشد که غلام خویشتن خواني

بر خوان تو این شکر که مي بینم ۴ بیفایده است[2] مگس که میراني

هر جا که تو بگذري بدین خوبي ۵ کس شک نکند که سرو بستاني

هر که این سر[3] دست و ساعدت بینند ۶ گر دل ندهد به پنجه بستاني[4]

بر دیدهٔ من برو[5] که مخدومي ۷ پروانه بخون بده که سلطاني

[5] B, T, C, E, Y(a), D ; گر for تا.
[6] I, I(a), B, S, R, Z, C, Y(a), E, L, D ; درون for برون.
[7] In B and T لا is inserted after دم.
[8] In Z, E, Y(a), L, D, اقرار and دعوي are transposed.
[1] I(a) ; دل for تن.
[2] I(a) ; این for است.
[3] B, R, T, Z, C, E, Y(a), L, D ; هر کس این for هر که : all texts and all MSS. except I, S, insert و after سر.
[4] In all texts and all MSS. but I the following line succeeds this verse :—
من جسم چنین ندیده‌ام هرگز — چندانکه قیاس میکنم جاني
[5] S and all texts ; نشین for برو.

من سر ز خط تو بر نمیگیرم ۸ ور چون قلمم بسر بگردانی
این گرد[6] که بررخ است می بینی ۹ وآن درد که در[7] دل است میدانی
دودی که بر آید[8] از دل سعدي ۱۰ پیداست که آتشی است پنهانی

۴۳۷

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف [ــ ◡ ــ ا ◡ ــ ــ ◡ ا ◡ ــ ◡ ــ ا ◡ ــ ــ]

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی
۱ حق را بروزگار تو بر[1] ما عنایتی

گفتم نهایتی بود این درد[2] عشق را
۲ هر بامداد میکند از نو بدایتی

معروف شد حکایتم اندر جهان و نیست
۳ امکان آنکه با تو[3] بگویم حکایتی

چندانکه بیتو غایت امکان صبر بود
۴ کردیم و عشق را نه پدیداست غایتی

آنجا که عشق خیمه زند[4] جای عقل نیست
۵ غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

ز ابنای روزگار بخوبی ممیّزی
۶ چون درمیان لشکر منصور رایتی

[6] I(a); گره for گرد.
[7] S, I; بر for در.
[8] S, R, B, C, T; بیاید for بر آید.
[1] S, B, T, Z; با for بر.
[2] I(a); سوز for درد.
[3] All texts and all MSS. except I(a); امکان آنکه با تو مجال آنکه for با تو.
[4] Z; بزد for زند.

عیبت نمیکنیم که خداوند امر و نهی
۷ شاید که بنده[5] بکشد بی جنایتی

زانکه که عشق دست تطاول دراز کرد
۸ معلوم شد که عقل ندارد کفایتی

من در پناه لطف تو خواهم گریختن
۹ فردا که هر کسی رود اندر حمایتی[6]

در ماندهام که[7] از تو شکایت کجا برم
۱۰ هم با تو گر زدست تو دارم شکایتی

سعدی نهفته چند بماند حدیث عشق
۱۱ این ریش اندرون بکند هم سرایتی

۳۳۸

Metre. خفیف مسدس مخبون محذوف ; ⏑ ⏑ — | — ⏑ — ⏑ | — ⏑ ⏑ — |

ای که بر دوستان همی گذری ۱ تا بهر غمزهٔ دلی ببری

دردمندان[1] تمام خواهی کست ۲ تا[2] برحمت بکشتهٔ نگری[3]

ما خود از کوی عشقبازانیم ۳ نه تماشا کنان رهگذری

هیچم اندر نظر نمی آید ۴ تا تو خورشید روی در نظری

گفته بودم که دل بکس ندهم ۵ حذر از عاشقی و بیخبری

حلقهٔ گرد خویشتن بکشم ۶ تا نیاید درون حلقه پری

[5] In I(a) ﺭا is inserted after بنده

[6] In R this line is omitted.

[7] I(b), Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, من for که

[1] I(a), I(b), B, S: دردمندی for دردمندان.

[2] I, R, با for تا.

[3] I, گذری for نگری.

وین پري پیکران حلقه بگوش ۷ شاهدي میکنند و جلوه گري

صبر بلبل شنیدهٔ هرگز ۸ چون بخندد شگوفهٔ سحري

پرده‌داري بر آستانهٔ عشق ۹ میکند عقل[4] و گریه پرده دري

چه خوري داني ای پسر غم عشق ۱۰ تا غم هیچ در جهان نخوري

رایگان است یکنفس با دوست ۱۱ گر بدنیا و آخرت بخري

قلم است این بدست سعدی در ۱۲ یا هزار آستین دُر دري

این نبات از کدام شهر آرند[5] ۱۳ تو قلم نیستی که نی شکري[6]

۳۳۹

Metre : رمل مثمن مشکول [⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — — | ⏑ ⏑ — ⏑ | — ⏑ — —]

اگرم حیات بخشي وگرم هلاک[1] خواهي

۱ سر بندگي بحکمت بنهم که پادشاهي

من اگر هزار خدمت بکنم گناهکارم

۲ تو اگر هزار چون من بکشي که بی گناهي[2]

بکسی نمیتوانم که شکایتت بگویم[3]

۳ همه جانب تو خواهند و تو آن کني که خواهي

---

[4] I (a) ; چشم for عقل.

[5] T, Y (b) ; آمد for آرند

[6] In R 12 (b) and 13 (a) are omitted, while 12(a) and 13(b) are joined together to form line 12

[1] E, Y(a), Y(b) L, D ; ممات for هلاک

[2] In I(a), R, Z ; this hemistich runs as follows —

تو هزار بهتر از من بکشي و بیگناهی

[3] I(a), P, شکایت تو خوانم for شکایتت بگویم ; I (b), S, R, Z ; بخوانم for بگویم

تو بآفتاب ماني ز کمال[4] حسن[5] طلعت
۴ که نظر نميتواند که به بيندت کما هي

من اگر چنانکه نهي است نظر بدوست کردن
۵ همه عمر توبه کردم که نگردم از مناهي

بخداي اگر[6] بدردم بکشي که بر نگردم
۶ کسي از تو چون گريزد که تو اش گريزگاهي

منم اي نگار وحشي که در انتظار رويت
۷ همه شب نخفت مسکين و بخفت مرغ و ماهي

اگر اين شب درازم بکشد در آرزويت
۸ نه عجب که زنده گردم بنسيم صبحگاهي

غم عشق[7] اگر بکوشم که ز دوستان بپوشم
۹ سخنان سوزناکم بدهد برو گواهي

خضري چو کلک سعدي همه روز در سياحت[8]
۱۰ نه عجب گر[9] آبحيوان بدر آيد[10] از سياهي

۳۴۰

Metre [– ᴗ – | ᴗ – – ᴗ | ᴗ – ᴗ – | ᴗ – –] مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف

آسوده خاطرم که تو در خاطر مني
۱ گر تاج ميفرستي وگر تيغ ميزني

[4] All texts and all MSS but I, I(b), بکمال for کمال.
[5] In all texts and all MSS but R, و is inserted after حسن.
[6] I(b), S, P, and all texts: وگر for اگر
[7] S; دل for عشق
[8] T, C: سياهيست for سياحت
[9] All texts and all MSS. but I; که for گر
[10] L; آمد for آيد.

ای چشم عقل خیره[1] در اوصاف روی تو
۲ چون مرغ شب که هیچ نبیند بروشني

خلقی بتیغ غمزهٔ خونخوار و لعل لب
۳ مجروح میکني و نمک مي پراگني

ما خوشه چین خرمن اصحاب[2] دولتیم
۴ باری نگه کن[3] ای که خداوند خرمني

گیرم که بر کني دل سنگین ز مهر من
۵ مهر خود از دلم نتواني که بر کني[4]

حکم آن تست گر بکشی بیگنه و لیک
۶ عهد وفای دوست[5] نشاید[6] که بشکني

این عشق را زوال نباشد بحکم آنک
۷ ما پاک دیدهایم و تو پاکیزه دامني

از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست
۸ ور متّفق شوند جهانم[7] بدشمني

خواهي که دل بکس ندهي دیدها بدوز
۹ پیکان عشق[8] را سپری باید آهني

[1] I(a), I(b), Y(b); خیره ماند for عقل خیره : I(b), S; این for ای.
[2] T, E, Y(a), Y(b), L, D; ارباب for اصحاب.
[3] I(b); درما for باری : E, Y(a), L, D; نگاهی for نگه کن.
[4] In all texts and all MSS. but I(a) this hemistich runs as follows :—

مهر از دلم چگونه تواني که بر کني

[5] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C, Y(b); یار for دوست.
[6] T, C, Y(b); نباید for نشاید.
[7] All texts and all MSS. but I, S, P; جهانی for جهانم.
[8] I(a), I(b), I, S, R, P, Z; چرخ for عشق.

با مدعي بگوی که ما خود شکسته ايم

۱۰ محتاج پنجه نيست که با ما در افگني

سعدي چو سروري[9] نتوان کرد لازمست

۱۱ با سخت بازوان[10] بضرورت فروتني

۳۴۱

Metre: مجتثّ مثمّن مخبونِ مقطوع [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | – –]

اگر تو پرده برين[1] زلف و رخ نميپوشي

۱ بهتک پردهٔ صاحبدلان هميکوشي

غلام حلقهٔ سيمين گوشوار تو ام

۲ که پادشاه غلامان حلقه در گوشي

بکنج خلوت پاکان و پارسايان آی

۳ نظاره کن که چه[2] مستی کنند و مدهوشي

بروزگار عزيزان که ياد مي کنمت

۴ علی الدوام نه يادی پس از فراموشي

چنان موافق طبع منّی و در دل من

۵ نشستهٔ که گمان ميبرم در آغوشي

چه نيکبخت کسانی که با تو هم سخنند

۶ مرا نه زهرهٔ گفت و[3] نه صبر خاموشي

[9] All texts and all MSS. but I, R; زو رمی for سروري

[10] B, T, C; بخت ياوران for سخت بازوان. S; بخت for سخت: I(b), Y(b); ياوران for بازوان.

[1] I(a), P, R, Z, E, Y(a). L, D; بر آن for برين.

[2] I(a), I(b), S, R, B, T, E, Y(a), Y(b), D; چو for چه

[3] I(a); گفتن for گفت و

رقیب نامتناسب چه اهل[4] صحبت تست
۷ که طبع او همه نیش و تو سر بسر نوشی

بتربیت بچمن[5] گفتم ای نسیم صبا
۸ بگوی تا ندهد گل بخار چاوشی

تو سوز سینهٔ مستان چه داني[6] ای هشیار
۹ چو آتشیست نباشد چگونه بر جوشی

ترا که دل نبود عاشقی نداني[7] چیست
۱۰ ترا که سمع نباشد سماع ننیوشی

وفای یار بدنیا و دین مده سعدي
دریغ باشد یوسف بهر چه بفروشي

۳۶۲

Metre : مجتثِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | — ‿‿ —]

اگر کلالهٔ مشکین ز رخ بر اندازی
۱ کنند در قدمت عاشقان سر اندازی

اگر برقص در آئی تو سرو سیم اندام
۲ نظاره کن که چه مستی کنند و جان بازی

تو با چنین قد و بالا و صورت زیبا
۳ بسرو و لاله و شمشاد و گل نپردازي

[4] I(a) ; مرد for اهل.
[5] I ; بتربیت چمنت for بتربیت بچمن.
[6] D, L ; ندیدي for چه داني : I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b) ; نداني for do.
[7] I(b), S, P, R, and all texts ; چه داني for نداني.

کدام باغ چو رخسار تو گلی آرد[1]
۴ کدام سرو کند با قدت سر افرازي
بحسن خال و بناگوش اگر نگاه کنی
۵ نظر ز خويش دگر بر کسی[2] نيندازي
غلام باد شمالم[3] غلام باد شمال[3]
۶ که با کلالهٔ جعدت همي کند بازي
بگوی مطرب مجلس بساز[4] زمزمهٔ
۷ بنال بلبل مستان که بس خوش آوازی
که گفته است که صد دل بغمزهٔ ببری
۸ هزار صيد بيک تاختن بيندازي[5]
ز لطف لفظ شکربار گفتهٔ سعدي
۹ شدم غلام همه شاعران شيرازي

۳۴۳

Metre: هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف [— — ∪ | — ∪ — ∪ | — ∪ ∪ —]

ای سرو حديقهٔ معاني ۱ جاني و لطيفهٔ جهاني
پيش تو باتفاق مردن ۲ خوشتر که پس از تو زندگاني

[1] B, T, C; دارد for آرد

[2] In all texts and all other MSS. except I(a) this hemistich runs as follows:—

نظر تو با قد و بالای خود نيندازي.

[3] All texts and all MSS. but I(a), I(b), have صبا for شمال in both places.

[4] All texts and all MSS. but I(a); باران بهار for مجلس بساز.

[5] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I and R this ode is omitted.

چشمان تو سحر اوّلین اند ۳ تو فتنهٔ آخر الزمانی

چون اسم تو درمیانه آید ۴ گوئي که بجسم درمیاني

آنرا[1] که تو از سفر بیائي ۵ حاجت نبود بارمغاني

گر ز آمدنت خبر بیارند ۶ من جان بدهم بمژدگاني

دفع غم دل نمیتوان کرد ۷ الا بامید شادماني[2]

گر صورت خویشتن به بیني ۸ حیران جمال[3] خود بماني

گر صلح کني لطیف باشد ۹ در وقت بهار مهرباني

سعدي خط سبز دوست دارد ۱۰ پیرامن خد[4] ارغواني

این پیر نگر که همچنانش ۱۱ از یاد نمیرود جواني

۳۶۴

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [– – ᴗ | ᴗ – – ᴗ | ᴗ – – ᴗ | ᴗ – – –]

ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی

۱ شیرینی از اوصاف تو حرفی ز کتابی

از بوی تو در تاب شود آهوی[1] مشکین

۲ گر باز کنند از شکن زلف تو تابی

بر دیدهٔ صاحب نظران خواب ببستي

۳ ترسي که به بینند خیال تو بخوابی

[1] T, C, Y(b); روزي, for آنرا. [2] In S this line is omitted.
[3] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C; وجود for جمال.
[4] I(a); روی for خد.
[1] I; نافهٔ for آهوی.

کدام باغ چو رخسار تو گلی آرد[1]
۴ کدام سرو کند با قدت سر افرازی

بحسن خال و بناگوش اگر نگاه کنی
۵ نظر ز خویش دگر بر کسی[2] نیندازی

غلام باد شمالم[3] غلام باد شمال[3]
۶ که با کلالهٔ جعدت همی کند بازی

بگوی مطرب مجلس بساز[4] زمزمهٔ
۷ بنال بلبل مستان که بس خوش آوازی

که گفته است که صد دل بغمزهٔ ببری
۸ هزار صید بیک تاختن بیندازی[5]

ز لطف لفظ شکربار گفتهٔ سعدی
۹ شدم غلام همه شاعران شیرازی

۳۴۳

Metre: [— — ∪ | — ∪ — ∪ | ∪ — —] هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف

ای سرو حدیقهٔ معانی ۱ جانی و لطیفهٔ جهانی
پیش تو باتفاق مردن ۲ خوشتر که پس از تو زندگانی

[1] B, T, C; دارد for آرد

[2] In all texts and all other MSS. except I(a) this hemistich runs as follows:—
نظر تو با قد و بالای خود نیندازی.

[3] All texts and all MSS. but I(a), I(b), have صبا for شمال in both places.

[4] All texts and all MSS. but I(a); باران بهار for مجلس بساز.

[5] In I(a) this line is omitted.

N.B.—In I and R this ode is omitted.

چشمان تو سحر اوّلین اند ۳ تو فتنهٔ آخر الزمانی

چون اسم تو در میانه آید ۴ گوئی که بجسم در میانی

آنرا[1] که تو از سفر بیائی ۵ حاجت نبود بارمغانی

گر ز آمدنت خبر بیارند ۶ صد جان بدهم به مژدگانی

دفع غم دل نمیتوان کرد ۷ الا بامید شادمانی[2]

گر صورت خویشتن به بینی ۸ حیران جمال[3] خود بمانی

گر صلح کنی لطیف باشد ۹ در وقت بهار مهربانی

سعدی خط سبز دوست دارد ۱۰ پیرامن خد[4] ارغوانی

این پیر نگر که همچنانش ۱۱ از یاد نمیرود جوانی

۳۴۴

Metre: هزج مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی

۱ شیرینی از اوصاف تو حرفی ز کتابی

از بوی تو در تاب شود آهوی[5] مشکین

۲ گر باز کنند از شکن زلف تو تابی

بر دیدهٔ صاحب نظران خواب ببستی

۳ ترسی که به بینند خیال تو بخوابی

[1] T, C, Y(b); روزي, for آنرا.

[2] In S this line is omitted.

[3] I(a), I(b), B, S, R, T, Z, C; وجود for جمال.

[4] I(a); روی for خد.

[5] I; نافه for آهوی.

از خندهٔ شیرین نمکدان دهانت
خون میرود از دل چو نمک خوردهٔ[2] کبابی
تا عذر زلیخا بنهد[3] منکر عشّاق
۵ یوسف صفت از چهرهٔ بر انداز نقابی
بی روی تو ام جنّت فردوس نباید
۶ کاین تشنگی از من نبرد هیچ شرابی
مشغول[4] ترا گر بگدارند بدوزخ
۷ با یاد تو دردش نکند هیچ عذابی[5]
باری بطریق کرمم بندهٔ خود خوان
۸ تا بشنوي از هر بن[6] موئیم جوابی
در من منگر تا دگران چشم ندارند
۹ کز دست گدایان نتوان کرد ثوابی
آب سخنم میرود از طبع چو آتش
۱۰ چون آتش رویت[7] که از و[8] میچکد آبی
یاران همه با یار و من خسته طلبکار
۱۱ هرکس سر آبی و[9] سعدي بسرابی

[2] I(b), B,.S, P, C; کردهٔ for خوردهٔ.
[3] I(b); نکند for بنهد.
[4] P; مقبول for مشغول.
[5] In I this line is omitted.
[6] All texts but T; سر for بن.
[7] R: عشق for رویت: I(a); لعل for do.
[8] I(a), P, R, Z, E, Y(a), L, D: روی دو کزو for رویت که ازو.
[9] I, P, S, B, T, insert شد before و. Y(b) substitutes شد for و.

۳۴۵

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

این‌چه رفتار است کآرام دل[1] از من میبري
۱ صبرم[2] از سر[3] میربائي هوشم[4] از تن میبري
باغ[5] لالستان چه باشد آستینی برفشان
۲ باغبان را گو بیا گر گل بدامن میبري
روز و شب میباشد آنساعت که همچون آفتاب
۳ مینمائي روی و دیگر بار روزن میبري
مویت از سر[6] تا کمرگه خوشهٔ بر خرمن است
۴ زینهار این[7] خوشه پنهان کن که خرمن میبري
دل بعیاري ببردي ناگهان از دست من
۵ دزد در شب ره زند تو روز روشن میبري[8]
گر تو بر گردیدي از من بیگناه و بی سبب
۶ تا مگر من نیز بر گردم غلط ظن میبري
چون نیاید دود از آن خرمن که آتش میزني
۷ کی[9] ببندد خون از آنموضع که سوزن میبري

[1] I(b), B, R, S, P, I, Z; کآرامیدن for کآرام دل.
[2] All texts and all MSS. but I; هوشم for صبرم.
[3] I(a), S, R; دل for سر: C; جان for do.
[4] All texts and all MSS. but I; عقلم for هوشم.
[5] In B, R, و is inserted after باغ.
[6] I(a), I(b), B, S; بس for سر.
[7] I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, Y(b); آن for این.
[8] In I this hemistich runs as follows:
دزد شب تو فارغ روز روشن مي بري.
[9] All texts and all MSS. except I, R; یا for کی.

این طریق دشمني باشد نه شرط[10] دوستي

۸ کآبروی دوستانت[11] پیش دشمن میبري

عیب مسکیني مکن کافتان و خیزان در پیت

۹ گر نمي آید تو زنجیرش بگردن میبري[12]

سعدیا گفتار شیرین پیش آن کام و دهان

۱۰ دُر بدریا میفرستي زر بمعدن میبري

۴۴۶

Metre: متقارب مثمّن سالم [‿ — — | ‿ — — | ‿ — — | ‿ — —]

اگر لذت ترک لذت[1] بداني ۱ دگر شهوت نفس لذت نخواني

هزاران در خلق بر خود ببندي ۲ گرت باز باشد دری آسماني[2]

سفرهای علوي کند مرغ جانت ۳ گر از چنبر آز بازش رهاني

ز لیکن ترا صبر عنقا نباشد ۴ که در دام شهوت بگنجشک ماني

ز صورت پرستیدنت مي هراسم[3] ۵ که تا زنده ره بمعني نداني[4]

گر از باغ اُنست گیاهی برويد[5] ۶ گیاهت نماید گل بوستاني

دریغ آیدت هر دو عالم خریدن ۷ که از دور عمرت بشد رایگاني

همین حاصلت باشد[6] از عمر باقي ۸ اگر همچنینش بآخر رساني

[10] I(b), P, B; رسم for شرط.

[11] All texts and all MSS. except I; دوستان در for دوستانت.

[12] In I(a) this line is omitted.

[1] R; شهوت for لذت.

[2] This line is only found in I.

[3] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs as follows: تو این صورت خود چنان میپرستي •

[4] In I this verse occurs after line 10.

[5] I(a), C; بو آید for بروید.

[6] I(a); ماند for باشد.

بگو [7] تا به از زندگاني بدست ۹ چه افتاد تا صرف شد زندگاني
بملکی دمی زین نشاید خریدن ۱۰ اگر قدر نقدی که داری بداني
چنان میروي ساکن و خواب در سر ۱۱ که میترسم از کاروان باز ماني
وصیت همین است جان برادر ۱۲ که اوقات ضایع مکن تا تواني
صدف وار باید زبان [8] در کشیدن ۱۳ که وقتیکه حاجت بود دُر چکاني
همه عمر تلخي کشیده است سعدي ۱۴ که نامش بر آید [9] بشیرین زباني

۳۴۷

[— ᴗ — ᴗ | ᴗ — — ᴗ | ᴗ — ᴗ — | ᴗ — —] مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف :Metre

پاکیزه روی را که بود پاک دامني
۱ تاریکي از وجود بشوید بروشني
گو شهوت از خیال دماغت بدر رود
۲ شاهد بود هر آنچه [1] نظر بروی افگني
ذوق سماع مجلس آنست [2] بگوش دل
۳ وقتی رسد که گوش طبیعت بیا گني [3]
بسیار بر نیاید شهوت پرست را
۴ کش [4] دوستي شود متبدّل بدشمني
خواهي که پای بسته نگردی [5] بدام دل
۵ با مرغ شوخ دیده مکن هم نشیمني

7 I; بپا for بگو. 8 S; دهان for زبان. 9 P, L; بر آمد for بر آید.
1 I(b); آنکه for آنچه. 2 S, P; بشنو for آنست.
3 In P this hemistich runs as follows: وقتی که گوش جان بطبیعت بیاگني
4 I(b), B, S, P, T, C, Y(b); کین for کش.
5 All texts and all MSS. except I; نباشي for نگردي.

شاخی که سر بخانهٔ همسایه میبرد
٦ تلخی بر آورد مگرش[6] بیخ بر کني

زنهار گفتمت قدم معصیت مرو
٧ ورنه[7] نزیبدت که دم[8] معرفت زني

سعدي هنر نه پنجهٔ مردم شکستن است
٨ مردی درست[9] باشي اگر نفس بشکني

٣٤٨

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول | ◡ ◡ — ◡ | — — ◡ ◡ — ◡ | — — ◡ ◡ — ◡ | — — |

بسم از هوا گرفتن که پري نماند وبالی
١ بکجا روم ز دستت که نمیدهي مجالی

نه رهٔ گریز دارم نه طریق آشنائي
٢ چه غم اوفتادهٔ را که تواند احتمالی

بتو حاصلی ندارد[1] غم روزگار گفتن
٣ که شبی ندیدهٔ[2] باشي بدرازنای سالی

همه عمر در فراقت بگذشت و سهل باشد
٤ اگر احتمال دارد بقیامت[3] اتّصالی[4]

[6] All texts and all MSS. but I; مگر از for مگرش.
[7] All texts and all MSS. except I; کانگه for ورنه.
[8] In I(a), T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, از is inserted after دم.
[9] I(b); تمام for درست.
[1] I; ندارم for ندارد.
[2] I; خفته for ندیده.
[3] I(b), B, S, R, P, T, C; بقیامتم وصالی for بقیامت اتّصالی.
[4] In I this line is omitted.

چه خوش است در فراقت همه عمر صبر[5] کردن

۵ بامید آنکه روزی بکف اوفتد وصالی[6]

غم حال دردمندان نه عجب گرت نباشد

۶ که چنین نرفته باشد همه عمر بر تو حالی

چه نشینی ای قیامت بنمای سرو قامت

۷ بخلاف سرو بستان که ندارد اعتدالی

سخنی بگوی با من که چنان اسیر[7] عشقم

۸ که بخویشتن ندارم ز وجودت اشتغالی[8]

که نه امشب آن سماع است که دف خلاص یابد

۹ بطپانچه و بربط برهد بگوشمالی[9]

دگر آفتاب رویت منمای آسمان را

۱۰ که قمر ز شرمساری بشکست[10] چون هلالی

خط مشکبوی و خالت بمناسبت[11] تو گوئی[12]

۱۱ قلم غبار میرفت و فرو چکید خالی

تو هم این[13] مگوی سعدي که نظر گناه[14] باشد

۱۲ گنه است بر گرفتن نظر از چنین جمالی

---

[5] R; صرف for صبر.

[6] In all texts and all MSS. except I this hemistich runs thus;

که مگر گشاده گردد در دولت وصالی

N.B.—In I(b) this line is omitted.

[7] I(b); اسیر بند for چنان اسیر.

[8] In I(a) lines 7 and 8 are transposed.

[9] I; ز for ب.

[10] I(b); بروشنائي بشگفت for ز شرمساري بشکست.

[11] I(a), I, R; ز for ب.

[12] Z, R; چه گویم for تو گوی.

[13] S, R, P, I, Z: همان for هم این.

[14] I(a); حرام for گناه.

۳۴۹

Metre : هزج مثمن سالم [‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — — | ‿ — — —]

تو از هر در که باز آئي بدين خوبي و رعنائي [1]

۱ دری باشد که از رحمت [2] بروی خلق بکشائي

ملامتگوی بیحاصل ترنج از دست نشناسد

۲ در آنمعرض که چون یوسف جمال از پرده [3] بنمائي

بزیورها بیارایند وقتی خوبرویانرا [4]

۳ تو سیمین [5] تن چنان خوبي که زیورها بیارائي

چو بلبل روی گل بیند زبانش در حدیث آید

۴ مرا در رویت از حیرت فرو بستست گویائي

تو با این حسن نتواني که روی از خلق در پوشي

۵ که همچون آفتاب از جام و حور از حلّه [6] پیدائي

تو صاحب منصبي از حال مسکینان [7] نیندیشي

۶ تو خواب آلوده بر چشم بیداران [8] نبخشائي

گفتم سرو آزادي و [9] از ماه معین [10] زادي

۷ مکن بیگانگي با ما چو میداني [11] که از مائي

---

1 I(a), I(b), P ; زيبائي for رعنائي. 2 I(a) ; جنت for رحمت.

3 B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; خویش for از پرده : I(b), S, P ; از کعبه for do.

4 C ; خوبانرا بهر ابهام for وقتی خوبرویانرا : B ; روئی for وقتی.

5 I, I(a), I(b), B, T, C, E, Y(b), D ; سیمتن for سیمین.

6 I, R ; در جامه for از حله.

7 S, B, Z, E, Y(a), L, D ; درویشان for مسکینان.

8 P ; هشیاران for بیداران.

9 I, I(b), B, S, Z ; نه for و. 10 I(b), S ; بهین for معین.

11 I(a), I(b), S, R. P. Z ; دانستی for میدانی.

دعائی گر نمیگوئي بدشنامی عزیزم کن

۸ که گر تلخ است شیرین است از آن لب هرچه فرمائي

گمان از تشنگي بردم که آبم [12] تا کمر باشد

۹ چو پایانم [13] برفت اکنون بدانستم [14] که دریائي

تو خواهي آستین افشان و خواهي روی درهم کش [15]

۱۰ مگس جائی نخواهد رفت از دکان حلوائي

قیامت میکني [16] سعدي بدین شیرین سخن گفتن

۱۱ مسلّم نیست طوطي را در ایّامت شکرخائي

۳۵۰

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون [⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ — ⏑ — | ⏑ ⏑ — —]

تو هیچ عهد نبستي [1] که عاقبت نشکستي

۱ مرا بر [2] آتش سوزان [3] نشاندي و نشستي [4]

بنای مهر نمودي که پایدار نماند [5]

۲ مرا به بند به بستي خود از کمند بجستي

[12] All texts and all MSS. except I(a); دریا for آبم.
[13] L; پایابم for پایانم.
[14] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; از دست دانستم for اکنون بدانستم.
[15] R, Z; چشم برهم نه for روی درهم کش.
[16] I; میکند for میکني.
[1] R; نکردي for نبستي. [2] I(b); در for بر.
[3] B; هجران for سوزان.
[4] In I(a) the hemistiches I(b) and 2(b) are transposed.
[5] All texts and all MSS. but I, I(a); نباشد for نماند: I(a); بماند for do.

دلم شکستي و رفتي خلاف عهد[6] مودّت[7]

۳ باحتیاط رو اکنون که آبگینه شکستي

چراغ چون تو نباشد بهیچ خانه و لیکن

۴ کس این سرای نبندد[8] در اینچنین که تو بستي

گرم عذاب نمائي بداغ و درد جدائي

۵ شکنج صبر[9] ندارم بریز خونم و رستي

بیا که ما سر هستي و کبریا[10] و رعونت

۶ بزیر پای نهادیم و پای بر سر هستي

گرت بگوشهٔ چشمی نظر بود باسیران

۷ دوای درد من اول که بیگناه بخستي

هر آنکست که به بیند روا بود که بگوید

۸ که من بهشت بدیدم براستي و درستي

گرت کسی بپرستد ملامتش نکند کس[11]

۹ تو خود[12] در آینه بنگر[13] که خویشتن بپرستي

عجب مدار که سعدي بیاد دوست بنالد

۱۰ که عشق موجب شوقست[14] و خمر علّت مستي

---

[6] All texts and all MSS. but I; شرط for عهد.

[7] I(b), B, R, S, P, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; محبّت for مودّت.

[8] I; بیند for بندد.

[9] T, Y(b); شکنجهٔ تاب for شکنج صبر

[10] I(a); کبر و ناز for کبریا.

[11] All texts and all MSS. but I; نکنم من for نکند کس.

[12] I(a); هم for خود.

[13] I(b); مکن for بنگر.

[14] T, Y(b); گریه for شوق.

۳۵۱

Metre : رملِ مثمّنِ مشکول [— — ᴗ — ᴗ ᴗ — ᴗ ᴗ ᴗ — — ᴗ — ᴗ ᴗ — ᴗ ᴗ]

تو اگر بحسن دعوی بکنی گواه داری
۱ که جمال[1] سرو بستان و کمال[1] ماه داری

در کس نمیکشایم که بخاطرم در آید
۲ تو در اندرون جان آی[2] که جایگاه داری[3]

ملکی مهی ندانم بچه کنیتت بخوانم
۳ بکدام جنس گویم که تو اشتباه داری

بر کس نمیتوانم بشکایت از تو رفتن[4]
۴ که قبول و قوّتت هست و جمال و جاه داری

گل بوستان رویت چو شقایقست[5] لیکن
۵ چکنم بسرخ روئی که دل سیاه داری

چه خطا ز بنده دیدی که خلاف عهد کردی[6]
۶ مگر آنکه ما ضعیفیم[7] و تو دستگاه داری

نه کمال حسن باشد ترشی و روی[8] شیرین[9]
۷ همه بد مکن که مردم همه نیکخواه داری[9]

[1] In all texts and all MSS. but I, P, جمال and کمال are transposed.
[2] R; جانی for جان آی. [3] In I(b) this line is omitted.
[4] I(a); که شکایت تو خوانم for بشکایت از تو رفتن.
[5] In I(a) و is inserted before لیکن.
[6] I(b); ز صحبتش بریدی for خلاف عهد کردی.
[7] I(a); فقیریم for ضعیفیم.
[8] I(b); ز روئی for و روئی; T, Y(b); بروئی for do.
[9] In I(a) the following line is substituted for verse 7;

تو جفا کنی و صولت دگران دعائی دولت
نه عجب ازین لطافت که تو بادشاه داری

In I(b) B, T, C, it is added after line 7.

بیکی لطیفه گفتن ببري[10] هزار دل را
۸ نه چنان لطیف باشد که دلی نگاه داري

بخدا اگر چو سعدي برود دلت براهی
۹ همه شب چو او نخسپي و نظر براه داري

۳۵۲

Metre. رملِ مثمّنِ مخبون [‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — — | ‿ ‿ — —]

تو کدامي و چه نامي که چنین خوب خرامي
۱ خون عشاق حلال است زهی[1] شوخ حرامي

بیم آنست دمادم که چو پروانه بسوزم
۲ از تغابن که تو چون شمع چرا شاهد عامي

فتنه انگیزي و خون ریزي و خلقی نگرانت[2]
۳ که چه موزون[3] حرکاتی و چه مطبوع کلامي

مگر از هیأت[4] شیرین تو میرفت حدیثی
۴ نی شکر گفت کمر بسته‌ام اینک بغلامي

کافر ار قامت همچون بت سیمین تو بیند
۵ بار دیگر نکند سجدهٔ[5] بتهای رخامي[6]

[10] I, B, R; گفتي for گفتن : I, B, T; ببرم for ببري.
[1] S; نتوای for زهی.
[2] All texts and all MSS. except I; نگرانند for نگرانت.
[3] All texts and all MSS. but I, I(b); شیرین for موزون.
[4] R پسته for هیأت.
[5] In R. به is inserted after سجده.
[6] In all texts and all MSS. except I, I(b), R, the following verses follow line 5:—

بنشین یک نفس ای فتنه که برخاست قیامت
فتنه نادر بنشیند چو تو در حال قیامي
نو العجب باشد ازین خلق که رویت چو مه نو
مي نماید بانگشت و تو خود بدر تمامي

آفت مجلس و میدان هلاک زن و مردي

۶ فتنهٔ خانه و بازار و بلای[7] در و بامي[8]

در سرکار تو کردم دل و دین با همه دانش

۷ مرغ زیرک بحقیقت منم امروز و تو دامي .

طاقتم نیست ز هر بیخبري سنگ ملامت

۸ که تو در سینهٔ[9] سعدي چو چراغ از پس جامي

کس نیارد که کند جور در اقبال اتابک

۹ تو چنین سرکش و بیچاره کش از خیل کدامي[10]

۳۵۳

Metre: [– ◡ ◡ – – | ◡ ◡ – – | ◡ ◡ – – | – ◡ –] رمل مثمّن مخبون محذوف

چه دعا گویمت ای سایهٔ میمون همای

۱ یارب این سایه بسی بر سر اسلام بپای

جود پیدا و وجود از نظر خلق نهان

۲ نام در عالم و خود در کنف سرّ خدای

در سرا پردهٔ عصمت بعبادت مشغول

۳ پادشاهان متوقّف بدر پرده سرای

آفتاب این همه شمع از پس و مشعل در پیش[1]

۴ دست بر سینه زنندش[2] که بپروانه درآی

---

[7] I; هلاک for بلای.

[8] In I(b), R, this line is omitted.

[9] I(b), S, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; دیده for سینه.

[10] This verse is only found in I.

[1] All texts and all MSS. but I(a); عقب و مشعلهٔ پیش for پس و مشعل در پیش.

[2] I(a): نهندش for زنندش.

مطلع برج سعادت فلک اختر سعد
۵ بحر دُر دانهٔ شاهي صدف گوهرزای

حرم عفّت و عصمت بتو آراسته باد
۶ علم دين محمد بمحمد بر پای

ای حسود ار نشوي خاک تو[3] بر خدمت او
۷ ديگرت باد بدستست برو مي پيمای

هرکه خواهد که درين مملکت[4] انگشت خلاف
۸ بر خطائی بنهد گو برو انگشت بخای

جهد و مردي ندهد آنچه دهد دولت و بخت
۹ گنج و لشکر نکند آنچه کند همّت و رای

قدم بندهٔ بخدمت نتوانست رسيد
۱۰ قلم از شوق و ارادت[5] بسر آمد بر پای

جاودان قصر معاليت چنان باد که مرغ
۱۱ نتواند که بر آن[6] سايه کند غير همای

نيکخواهان ترا تاج کرامت بر سر
۱۲ بدسگالان ترا بند عقوبت بر پای

خلف ديدهٔ سلغر ملک دولت و دين[7]
۱۳ ملک آيت رحمت[8] ملک ملک کشای[9]

---

[3] In I(b), B, S, P, T, تو is omitted after خاک.

[4] Z, C, E, Y(a), L, D; طائفه for مملکت. [5] I(a); محبّت for ارادت.

[6] I(a), I(b), B, P, S, R, C, T, Y(b); برو for بر آن

[7] R; شرف دولت و دين ملک for ملک دولت و دين.

[8] I(a); نصرت for رحمت. [9] B, S, R, T; آرای for کشای.
In I(b), P, C, this line is omitted.

N.B.—This ode is in the form of an introduction (*tashbīb*) to a *qasīdah* and has no *makta'*. It is not found in I.

۳۵۴

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— ᴗ — ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — ᴗ — ا ᴗ — —]

سرو ایستاده به چو تو رفتار می کنی

۱ طوطی خموش به چو گفتار می کنی

کس دل باختیار بمهرت[1] نمی دهد

۲ دامی نهادهٔ که گرفتار می کنی

تو خود چه فتنهٔ که بچشمان ترک[2] مست

۳ تاراج عقل[3] مردم هشیار می کنی

از دوستی که دارم و غیرت که می برم

۴ خشم آیدم که چشم باغیار[4] می کنی

گفتی نظر خطاست تو دل می بری رواست[5]

۵ خود کردهٔ جرم و خلق گنهگار[6] می کنی

هرگز فرامشت نشود دفتر خلاف

۶ با دوستان چنین که تو تکرار می کنی

دستان بخون تازهٔ بیچارگان خضاب

۷ هرگز کس این کند که تو عیار می کنی

با دشمنان موافق و با دوستان بخشم[7]

۸ یاری نباشد این که تو با یار می کنی

[1] R; وصلت for مهرت.
[2] C, Y(b); مژگان چشم for بچشمان ترک: L; بترکان چشم for do.
[3] C, L, Y(b); قصدهلاک for تاراج عقل. [4] Z, L; بر اغیار for باغیار.
[5] In R, the hemistich runs thus;—گفتی نظر بپوش تو دل میبری ز دست.
[6] R, C, Y(b); گرفتار for گنهگار.
[7] C, Z, L, Y(b); بجنگ for بخشم.

گر تیغ می زنی ببر[8] اینک وجود من

۹ صلحست ازین طرف که تو پیکار می کنی

تا من سماع می شنوم پند نشنوم

۱۰ ای مدعی نصیحت بیکار می کنی

از روی دوست تا نکنی رو بدر آفتاب[9]

۱۱ گو[10] آفتاب روی بدیوار می کنی

زنهار سعدی از دل سنگین کافرش

۱۲ کافر چه غم خورد که[11] تو زنهار[12] می کنی

۳۵۵

Metre : رجز مثمن مطوی مخبون [ـ ـ ‿ ‿ ـ ‿ ـ ‿ | ـ ـ ‿ ‿ ـ ‿ ـ ‿ | ـ ‿ ـ ‿ ـ]

چشم رضا و مرحمت بر همه باز میکنی

۱ چونکه بدبخت ما رسد این همه ناز میکنی

ای که نیازمودهٔ صورت حال بیدلان

۲ عشق حقیقی است اگر حمل مجاز میکنی

ای که نصیحتم کنی کز پی او دگر مرو

۳ در نظر سبکتکین عیب ایاز میکنی

---

[8] C, Z, L, Y(b) ; سپر for ببر.

[9] R, Z, C, L, Y(b) ; بآفتاب for در آفتاب.

[10] R, C, Z, L, Y(b) ; کز for گو.

[11] C, Y(b) ; چو for که.

[12] C, Y(b) ; تیمار for زنهار.

N.B.—This ode is found under *Tayyebāt* only in I. In R lines 4, 6, 9 are omitted.

پیش نماز بگذرد سرو سهی[1] و گویدم
۴ قبلهٔ اهل دل منم سهو نماز میکنی

دی بامید گفتمش داعی دولت تو ام
۵ گفت دعا بخود بکن گر بنیاز میکنی

گفتم اگر لبت گزم می خورم و شکر مزم
۶ گفت اگر خوری بزم قصه دراز میکنی

سعدی خویش خوانیم پس بجفا برانیم
۷ سفره اگر نمینهی در بچه باز میکنی

۳۵۶

Metre : رملِ مسدّس محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

جور بر من می پسندد دلبری ۱ زور با من میکند زور آوری
بار خصمی میکشم کز جور او ۲ می نشاید رفت پیش داوری[1]
عقل بیچاره است در زندان عشق ۳ چون مسلمانی بدست کافری
بارها گویم بگویم پیش خلق ۴ تا مگر بر من ببخشد خاطری
باز گویم پادشاهی را چه غم ۵ گر بخیلش در بمیرد چاکری
ای که صبر از من طمع داری و هوش ۶ بار سنگین می نهی بر لاغری
گنج در پای عزیزان افگنند ۷ ما سری داریم اگر داری سری
چشم عادت کرده با دیدار دوست ۸ حیف باشد بعد ازو بر دیگری
در سراپای تو حیران مانده ام ۹ در نمی باید بحسنت زیوری[2]
این سخن سعدی نواند گفت و بس ۱۰ هر گدائی را نباشد جوهری

---

[1] I(a), R, S, P, B, T, Z, Y(a), E, L, D ; روان for سهی.
[1] S, R, Z, E, Y(a), Y(b), D ; دلبری for داوری.
[2] This line only occurs in I.

۳۵۷

Metre : رجزِ مثمّنِ سالم [— — ᴗ — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری
۱ یا کبر منعت میکند کز دوستان یاد آوری

هرگز نبوده[1] اندر ختن بر صورتی چندین فتن
۲ هرگز نباشد در چمن سروی بدین خوش منظری

صورتگر دیبای[2] چین گو صورت روشن[3] ببین
۳ یا صورتی بر کش چنین یا ترک کن صورتگری

زابروی زنگاری کمان گر[4] پرده برداری[5] عیان
۴ تا قوس باشد در جهان دیگر نبیند[6] مشتری

بالای سرو بوستان قدی ندارد دلستان
۵ خورشید با روی چنان زلفی[7] ندارد عنبری

تا نقش می بندد فلک کس را نبودست[8] این نمک
۶ حوری[9] ندانم یا ملک فرزند آدم یا پری

تا دل بمهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام
۷ چون در نماز استاده ام گوئی بمحراب اندری[10]

---

[1] R, Z, C, L, Y(b) ; نشنیده ام for هرگز نبود.
[2] R, Z, C, L, Y(b); زیبای for دیبای.
[3] Z, C ; رویش for روشن.
[4] B ; چون for گر : C ; تا for do.
[5] C, Y(b) ; بر دارد for برداری.
[6] B ; تابد for بیند.
[7] Y(b) ; موی for زلفی.
[8] R ; ندادست for نبودست.
[9] I, Z ; ماهی for حوری.
[10] In R, Z, C, L, Y(b), the following verse is inserted after line 7 ;—

فصل بهارست ای نگار اینک کنار جویبار
با عاشقان سوگوار بخرام چون کبک دری

دیگـــر نمي دانم طریق از دست رفتـــم چون غریق

۸ اینک لبانت [11] چون عقیق از بسکه خونم مي خوري

چون [12] رفته‌باشم زین جهـــان باز آیدم رفتـــه روانْ

۹ گر همچنین دامن کشـان بالای خـــاکم بگذري

از لعلـــش [13] آتش مي جهد نعلم در آتش مي نهد

۱۰ گر دیگری جان‌مي‌دهد سعدي تو جان‌ميْ پروري

هر کس که دعوی میکند گویا تواسي مـــیـــکنـــد

۱۱ در عـهـــد موسی میکنـــد آواز گاو سامـــري [14]

۳۵۸

Metre : مجتثِّ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‿ – ‿ – | ‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | ‿‿ –]

چه باز در دلـــت آمد که مهـــر بر کنـــدي

۱ چه شد که یار قدیم [1] از نـــظـــر بیفگندي

ز حد گذشت جدائي میـــان ما ای دوست

۲ هـــنـــوز وقت نـــیامد که باز پیوندي

بود که پیـــش تو میـــرم اگـــر مجـــال بود

۳ وگرنه بـــر ســـر کـــویت بآرزومندي

---

[11] I ; ایکه دهانت for اینک لبانت. [12] I ; گر for چون.

[13] R, Z, C, L, Y(b) ; لعلت for لعلش.

[14] In R, C, Y(b), line 11 is omitted, and the following verse substituted ;

ز آن چشم و ابرو در جهان کس را نبودست آنچنان
ای فتنـــهٔ آخرزمان درچشـــم شوخت ساحري

In Z, L, this verse is omitted.

N.B.—This ode is found under *Tayyebât* only in I

[1] I(a), P, R, B, Z, E, Y(a), L, D ; عزیز for قدیم.

دری بروی من ای یار[2] مهربان بکشای

۴ که هیچ کس نکشاید اگر تو در بندي

مرا اگر همهٔ آفاق خوبرویانند

۵ بهیچ روی نمیباشد از تو خورسندي

هزار بار بگفتم که چشم نکشایم[3]

۶ بروی خوب و لیکن تو چشم مي بندي

مگر در آینه بیني وگرنه در آفاق

۷ بهیچ خلق[5] نه پندارمت که مانندي

حدیث سعدي اگر کاینات بپسندند[6]

۸ بهیچ کار نیاید گرش[7] تو نپسندي

مرا چه بندگي از دست و پای[8] بر خیزد

۹ مگر امید ببخشایش خداوندي[9]

۳۵۹

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ⏑ — ⏑ | — — — | — — ⏑ — | ⏑ — —]

چونست حال بستان ای باد نوبهاري

۱ کز بلبلان بر آمد فریاد[1] بیقراري

---

[2] I(b), B, S, R, P; ماه for یار.

[3] I(b), R, P, T, C, E, D; دیده بر for چشم : B, Z, L; دیده for چشم · S; بر دوزم for نکشایم.

[4] In I(a) this line is omitted.

[5] All texts and all MSS. but I, I(a); روی for خلق.

[6] All texts and all MSS. but I; بپسندد for بپسندند.

[7] I(b) and all texts but Y(b); اگر for گرش.

[8] T, L; سعی for و پای.

[9] In C, E, Y(a), Y(b), D, this line is omitted.

[1] S; افغان for فریاد.

ای گنج نوشدارو بر خستگان نگه[2] کن
۲ مرهم بدست و ما را مجروح میگذاری

یا خلوتی بر آور یا برقعی فرو هل
۳ ورنه بشکل شیرین شور از جهان بر آري

هر ساعت از لطیفی رویت عرق برآرد
۴ چون بر شگوفه آید[3] باران نو بهاري

عود است زیر دامن یا گل در آستینت[4]
۵ یا مشک درگریبان[4] بنمای تا چه داري

گل نسبتی ندارد با روی دلفریبت[5]
۶ تو درمیان گلها[6] چون گل میان خاري

وقتی کمند زلفت دیگر[7] کمان آبرو
۷ این میکشد بزورم و آن میکشد بزاری

ور[8] قید میکشائی[9] وحشي[10] نمیگریزد
۸ در بند خوبرویان خوشتر که[11] رستگاري

ز[12] اول وفا نمودي چندانکه دل ربودي
۹ چون مهر سخت کردم[13] سست آمدي بیاري

[2] S, B, E, Y(a), Y(b), D; گذر for نگه; I(a), I(b), P, T, C; نظر for do.
[3] All texts and all MSS. but I; بارد for آید.
[4] In I(a) مشک در گریبان and گل در آستینت are transposed.
[5] P; دلستانت for دلفریبت.
[6] I(b).; خوبان for گلها.
[7] S, and all texts but Z; گاهی for دیگر.
[8] I(b), R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; گر for ور. S, P, B; ار for do.
[9] I(b); میکدي تو for میکشائي.
[10] I(a), S, B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; بندی for وحشي
[11] S, R, P; ز for که.
[12] In R, T, Y(b) ز is omitted before اول
[13] All texts and all MSS. except I; کردي for کردم

عمـــری دگـــر ببـــایذ بعـــد از فـــراق ما را

۱۰ کاین عمـــر صرف کردیـــم اندر امیدواري

ترسم نمـــاز صوفي با صحبـــت [15] خیـــالت

۱۱ باطل بود که صورت بر [15] قبله مي‌نگاري [16]

هر درد را که بینـــي درمان و چـــارهٔ هســـت

۱۲ درمان درد سعـــدي با دوست سازگاري

۳۶۰

Metre رملِ مثمّنِ مشکول [‿ ‿ — ‿ | — ‿ — — | ‿ ‿ — ‿ | — ‿ — —]

چو کسی در آید از پـــای و تو دستـــگاه داري

۱ گرت آدمیتـــي هســـت دلش نگاه داري

برهٔ بهشـــت فردا نتـــوان شدن ز [1] محشـــر

۲ مگـــر از دیار دنـــیـــا که سر دو راه داري

همه عیب خلـــق دیدن نه مروّتست و مردي

۳ نگهی بخویشتن کن که تو هم [2] گناه داري

ره طالبان و مردان [3] کرمست و فضل [4] و احســـان

۴ تو چه [5] از نشان مردي مگر [6] این کلاه داري

[15] R ; از رحمت for با صحبت [16] I(a) ; در for بر.

[16] In I(b) and I this line is omitted.

[1] I(b), S, P, B, R, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D ; ب for ز.

[2] All texts and all MSS. except I ; همه for توهم.

[3] All texts and all MSS. but I, I(b), R, P ; صفتی for و مردان : I(b), R, P ; دنیا for do.

[4] R, C, Z, E, Y(a), L, D ; لطف for فضل : P ; خلق for do.

[5] I, I(b), B, S, P, R, Z ; خود for چه.

[6] All texts and all MSS. but I ; بجز for مگر.

بچـــه خرمي و نازان گـــرو از تو برد هامان

۵ اگرت شرف همین است که مال و جاه داري

چه درختها طوبیســـت نشـــانده [7] آدمي را

۶ تو بهیمه‌وار ألفـــت بهمین [8] گیاه داري

که زبان حـــال داند که بگـــوش مرده گـــوید.

چه خوشست عیـــش وارث که بجایگاه داري

بکـــدام رو سپیـــدي طمـــع بهشت بندي [10]

۸ تو که در جریده [11] چندین ورق سیاه داري

بدر خدای قربی طلب ای ضعیـــف همّت

۹ که نمـــاند این تقـــرّب که بپادشاه داري

تو مسافري و دنیـــا چو [12] ســـراب و کاروانی

۱۰ نه‌معوّل است و [13] پشتي که باین [14] پناه داري

تو حساب خویشتن کن نه عتاب [15] خلق سعدي

۱۱ که بضاعت قیـــامت عمـــل تباه داري [16]

[7] All texts, and all MSS. but I; طوبی نشانده for طوبیست نشانده.

[8] I(b); همه با for بهمین.

[9] This line is found only in I.

[10] I(b), and all texts but L; داري for بندي.

[11] I, I(b), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; خریطه for جریده.

[12] In all texts and all MSS. but I چو is omitted after دنیا.

[13] In all texts and all MSS. except I و is omitted after است.

[14] I, I(b), S, P, Z; برین for باین: R, C; بدین for do.

[15] All texts and all MSS. except I; حساب for عتاب.

[16] In I(b), P, B, this line is omitted.

N.B.—This ode is omitted in I(a).

۳۶۱

Metre . رملِ مسدسِ محذوف [ـ ᴗ ـ ـ | ـ ـ ᴗ ـ | ـ ـ ᴗ ـ]

چون خراباتی نباشد زاهدی	۱	کش بشب[1] از در در آید شاهدی
محتسب گو تا به بیند روی دوست	۲	همچو محرابی و من چون عابدی
چون من[2] آب زندگاني یافتم	۳	غم نباشدگر بمیرد حاسدی
انچه ما را در دل[3] است از سوز عشق	۴	مي نشاید گفت با هر باردی
دوستان باشند[4] و دلداران و لیک	۵	مهربان نشناسد الا واحدی
از تو روحاني ترم در پیش دل	۶	نگذرد شبهای خلوت واردی[5]
خانهٔ در کوی درویشان بگیر	۷	تا نماند در محلّت زاهدی
گردلی داري و دلبندیت نیست	۸	بس چه فرق از ناطقی تا جامدی[6]
گر بخدمت قایمی خواهي مدام	۹	ور دمي خواهي بحسرت قاعدی
سعدیا گر روزگارت مي کشد	۱۰	گو بکش بر دست سیمین ساعدی

۳۶۲

Metre : هزجِ مسدّسِ سالم [ᴗ ـ ـ ـ | ᴗ ـ ـ ـ | ᴗ ـ ـ ـ]

چه رویست آنکه دیدارش ببرد از من شکیبائي

۱ گواهي میدهد صورت بر اخلاقش بزیبائي

نگارینا بهر نندي[1] که میخواهي جوابم ده

۲ که گر تلخم اتفاق افتد بشیرینی بیندائي

[1] P, I, Y(b) ; بشمع for بشب.
[2] All texts and all MSS. but I ; من چو for چون من.
[3] I(a) ; سر for دل.
[4] I ; گورند for باشند.
[5] In I(b) this line is omitted.
[6] This line is found only in I(a). R, B, Z, L
[1] I(a) ; تلخي for نندي

دگر چون ناشکیبائي بنالد صادقش دانم[2]
۳ که من در نفس خویش از تو نمیبینم[3] شکیبائي

دگر ره عیب شیدایان و مسکینان نخواهم کرد[4]
۴ که دانشمند ازین صورت برآرد سر بشیدائي[5]

چنانم در دلی حاضر که جان در جسم و خون در رگ
۵ فراموشم نهٔ وقتی که دیگر وقت یاد آئي

شبی خوش هر که میخواهد که با جانان بروز آرد
۶ بسی شب روز گرداند بتاریکي و تنهائي

بیار ای لعبت ساقي[6] بگو ای کودک مطرب
۷ که صوفي در سماع آمد دوتائی کرد یکتائی

سخن پیدا بود سعدي که حدش تا کجا باشد
۸ زبان در کش که منظورت[7] ندارد حد زیبائي[8]

۳۶۳

Metre : هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — ∪ — | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

چو تنگ نباشد دل مسکین حمامی
۱ کش یار[1] هم آواز بگیرند بدامی

[2] R ; خواهم for دانم.

[3] I(a) I(b), P, B, R, and all texts ; نمي یابم for نمي بینم.

[4] I(b), R, Z, E, Y(a) L, D, نخواهم کرد و مسکینان for و مسکینان نخواهم کرد.

[5] In I this line is omitted.

[6] P, C, E, Y(a), L, D ; شیرین for ساقي.

[7] All texts and all MSS. but I ; موصوفت for منظورت.

[8] In I(b) and R this line is omitted.

[1] All MSS. and all texts but L , بار for یار.

دیشب همه شب دست در آغوش سلامت[2]
۲ وامروز همه روز تمنای سلامی

ان بوی گل و سنبل و نالیدن بلبل
۳ خوش بود دریغا که نکردند دوامی

از من مطلب صبر جدائی که ندارم
۴ سنگست فراق و دل محنت زده جامی

در هیچ مقامش دل مسکین[3] ننشیند[4]
۵ خو کردهٔ صحبت که بر افتد ز مقامی

بیدوست حرامست جهان دیدن مشتاق
۶ قندیل بکش تا بنشینم بظلامی

چندان بنشینم که بر آید نفس[5] صبح
۷ کانوقت[6] بدل میرسد از دوست پیامی[7]

آنجا که توئی رفتن ما سود ندارد
۸ الا بکرم پیش نهد لطف تو گامی

زان عین که دیدی اثری بیش نماندست
۹ جانی بدهان آمده در[8] حسرت کامی

سعدی سخن یار[9] چگونی بر اغیار
۱۰ هرگز نبرد[10] سوختهٔ قصه بخامی

[2] I; ملامت for سلامت.
[3] I(a), S, P, R, and all texts; سنگین for مسکین
[4] All texts and all MSS. but I, نشکیبد for ننشیند
[5] I(a), B, T, C, Y(b) اثر for نفس.
[6] I(a), C; لحظه for وقت
[7] In I this line is omitted.
[8] I(b), S, P, and all texts; لا for در
[9] I(b), B, S, P, T, Y(b); دوست for یار
[10] I; بیهوده برد for هرگز نبرد

۳۶۴

Metre : سریعِ مسدّسِ مطويِ مکسوف [— ᴗ — ا — ᴗ ᴗ — ا — ᴗ ᴗ —]

خانهٔ صاحب نظران میبری ۱ پردهٔ پرهیز کنان [1] میدري

گر تو پري چهره نپوشي نقاب ۲ توبهٔ صوفي بزیان آوري [2]

آن [3] چه وجود است نمیدانمت ۳ آدمیي یا ملکي یا پري

گر همه سرمایه زیان میکند ۴ سود بود دیدن آن مشتري

نسخهٔ این روی بنقّاش بر ۵ تا بکند توبه ز صورتگري

با نگهت حاجت شمشیر نیست ۶ حمله همي آري و دل میبري

گر [4] تو در آئینه تامّل کني ۷ صورت خود باز بما ننگري

خسرو اگر عهد تو دریافتی ۸ دل بتو دادی که تو شیرین تري

گر دری از خلق ببندم بروی ۹ بر تو نبندم که بخاطر دري

سعدي اگر کشته شود [5] در غمت [6] ۱۰ زنده شود چون [7] بسرش بگذري

۳۶۵

Metre رملِ مسدّس محذوف [— ᴗ — — ا — ᴗ — — ا — ᴗ —]

خواهم اندر پایش افتادن چو گوی

۱ ور بچوگانم زند [1] هیچش مگوی

[1] I(a), گران for کنان.
[2] I, I(b) P, R, and all texts, میبری for آوري
[3] P, C, E, Y(a), Y(b), L, D, این for آن.
[4] S, لا for گر [5] I(a), I(b), P, بود for شود
[6] All texts and all MSS but I; فراق for غمت.
[7] B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, گر for چون
[1] All texts and all MSS, but I; بچوگان مي زند for بچوگانم زند.

بر سر عشاق طوفان گو ببار
۲ در رهِ مشتاق پیکان گو بروی

گر بداغت میکشد[2] فرمان ببر
۳ ور بدردت میکشد درمان مجوی

ناودان چشم رنجوران عشق
۴ گر فرو ریزند[3] خون آید بجوی

شاد باش ای مجلس روحانیان
۵ تا که خورد این می که من مستم ببوی

هرکه سودا نامهٔ سعدی نوشت
۶ دفتر پرهیزکاری گو بشوی

هرکه[4] نشنیدست وقتی[5] بوی عشق
۷ گو بشیراز آی و خاک ما ببوی

۳۶۶

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع ; ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ —]

خبر از عشق ندارد که ندارد یاری
۱ دل نخواندند که صیدش نکند دلداری

جان بدیدار تو یکروز فدا خواهم کرد
۲ تا دگر بر نکنم دیده بهر دیداری

[2] I, I(b), B, S ; میکند for میکشد
[3] I(a) : بارند for ریزند.
[4] B, I(a) and all texts ; آنکه for هرکه.
[5] I(a), I(b), B, R, and all texts روزی for وقتی

يعلـم [1] الله كه من از دست غمت جان نبرم
۳ توبه از من بتـراز من بکشي بسيـاری

غم عشق آمد و غمهـای دگـر پاک ببرد [2]
۴ سـوزنی بايد کـز پای بر آرد خـاری

می حرامست و ليکن تو بدين نرگس مست
۵ نگـداری کـه زپيشـت برود هشيـاری

ميـروي خرم و خنـدان و نگه می نکنـي
۶ که نگه ميکند از هر طرفت غمخواری [3]

خبـرت نيست که قومی زغمت بيخبرند
۷ حـال افتـاده نداند که نيفتد باری

سـرو آزاد ببـالای تو ميمـاند راسـت
۸ ليکنـش با تو ميسّـر نشـود رفتـاری

مي نمـايد که سر عـربده دارد چشمـت
۹ مسـت خـوابش ببرد تا نکنـد آزاری

سعـديا دوست نه بينـي و بوصلش نرسـي
۱۰ مگر آنوقت [4] که خود را ننهي مقداری

۳۶۷

Metre رمل مثمّن مشكول ‿ ‿ — ‿ | ‿ — — ‿ | ‿ ‿ — ‿ | ‿ — — ‿

خبـرت خـراب تر کـرد جـراحت جدائـي
۱ چو [1] خيال آب روشن [2] که به تشنگان نمائي

[1] I(a), I, P; علم for يعلم.
[2] B, S, P, T, Y(b), برفت for ببرد.
[3] In I(a) this line is omitted.
[4] I; لحظه for وقت.
[1] Y(a): چه for چو.
[2] Y(b): حيوان for روشن.

تو چه ارمغاني آري که بدوستان فرستي
۲ چه ازآن به ارمغاني که تو خویشتن بیائي

بشدي و دل ببردي وبدست غم سپردي
۳ شب و روز در خیالی[3] و ندانمت کجائي

دل خویش را بگفتم چو[4] تو دوست میگرفتم
۴ نه عجب که خوبرویان نکنند بیوفائي[5]

چه کنند اگر تحمّل نکنند زیردستان
۵ تو هر آن ستم که خواهی بکنی که بادشاهی

سخنی که با تو دارم بنسیم صبح گفتم[6]
۶ دگری نمي شناسم تو بدر[7] که آشنائي

من از آن گذشتم ای یار که بشنوم نصیحت
۷ برو ای فقیه و ما را[8] مفروش[9] پارسائي

تو که گفتهٔ تحمّل نکنم[10] جفای خوبان
۸ بکنی اگر چو سعدی نظری بیازمائي

[3] I ; خیالم for خیالی.
[4] S, که for چو.
[5] In P, B, & Z, the following line is inserted between verses 4 & 5:—

تو جفای خود نکردی و من نمي توانم
که جفا کنم ولیکن تو نه لایق جفائي .

In I(b) the same line is substituted for verses 6 and 7, which are omitted.
[6] P ; گویم for گفتم.
[7] S, R, P ; برو for بدر.
[8] All texts and all MSS. but I and R, مارا for ما را.
[9] I, Z, E, Y(b), L, D ; بفروش for مفروش.
[10] I, R, S, P, T, E, C, Y(a), Y(b), D ; نکنم for نکنم

در چشم بر کشادن[11] ببهشت بامدادی[12]

۹ نه چندان لطیف باشد که بدوست برکشائي[13]

۳۶۸

[— ‿ — | ‿ — — ‿ | ‿ — ‿ — | ‿ — —، مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف Metre

فرخ[1] صباح آنکه تو بروی[2] گذر[3] کني

۱ پیروز روز آنکه تو در[4] وی نظر[5] کني

آزاد بندهٔ که بود[6] در رکاب تو

۲ خرم ولایتی که تو آنجا سفر کني

دیگر نبات را نخورد مشتري بهیچ

۳ یکبار اگر تبسم همچون شکر کني

ای آفتاب روشن و ای سایهٔ همای

۴ ما را نگاهی از تو تمناست گر کنی

من با تو دوستی و وفا کم[7] نمیکنم

۵ چندانکه دشمني و جفا بیشتر کني

[11] In I, S, P, B, C, T, Y(b), بر کشادن and بامدادی are transposed.

[12] R, B, T; بامدادن for بامدادی.

[13] In I(b) this line is omitted.

N.B.—In I(a) this ode is omitted.

[1] All texts and all MSS. but I; خرم for فرخ.

[2] I(a), I(b), S, P, R, Z, C, E, Y(a), L, D; در for بر.

[3] B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; نظر for گذر.

[4] Z, R, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بر for در.

[5] I(a) I(b), P, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; گذر for نظر.

[6] I(a), I(b), رود for بود.

[7] S, بیش for کم

مقدور من سریست که در پایت افکنم
گر زانکه التفات برین[8] مختصر کنی

دانی که رویم از همه عالم بروی[9] تست
۷ زنهار اگر تو روی بروی دگر کنی[10]

عمریست تا بیاد تو شب روز میکنم
۸ تو خفته که گوش بآه سحر کنی

گفتی که دیر و[11] زود بحالت نظر کنم
۹ وقتی[12] کنی چو بر سر خاکم گذر کنی

شرط است سعدیا که بمیدان عشق[13] دوست[14]
۱۰ خود را به پیش تیر ملامت سپر کنی

وز[15] عقل بهترت سپری باید ای[16] حکیم
۱۱ تا از خدنگ غمزهٔ خوبان حذر کنی

۳۰۹

Metre بحر مجتث مثمن مطوی مخبون — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ —

دانمت آستین چرا پیش جمال میبری
۱ رسم بود کز آدمی روی نهان کند پری

[8] All texts and all MSS but I. بدین for برین.
[9] B, T, C, Y(b). بسوی for بروی.
[10] In R this line is omitted.
[11] In I و is omitted after دیر.
[12] All texts and all MSS but I; آری for وقتی.
[13] R; بدیدار حسن for بمیدان عشق
[14] I(b): یار for دوست
[15] S, P, B, T, C, از for وز.
[16] S: بایدت for باید ای.

معتقدان و دوستان از چپ و راست منتظر

۲ کبر رها نمیکند کز پس و پیش[1] بنگری
آمدمت که بنگرم باز نظر بخود کنم

۳ سیر نمیشود نظر بس که لطیف منظری
غایت کام[3] دولتست آنکه بخدمتت رسد

۴ بنده میان بندگان بسته میان[4] بچاکری
روی بخاک می نهم گر تو هلاک میکنی

۵ دست به بند میدهم[5] گر تو اسیر میبری
هرچه کنی تو بر حقی حاکم دست مطلقی

۶ پیش که داوری برند[6] از تو که خصم و داوری[7]
بنده اگر بسر رود در طلبت کجا رود

۷ تا برسد عنایتی در حق بنده زانسری
گفتم اگر نه بینمت مهر فرامشم شود

۸ میروی و برابری[8] غایب و در تصوّری
جان بدهند و[9] در زمان[10] زنده شوند عاشقان[10]

۹ گر بکسی و بعد ازان بر سر کشته بگذری

---

[1] S; چپ و راست for پس و پیش
[2] This line is found only in I, I(a), I(b), P, R, B, C
[3] In I(b) و is inserted after کام.
[4] R, Z, E, Y(a), L, D, فخر کند for بسته میان;
T, C, Y(b), کمر for میان
[5] Y(b); می نهم for میدهم.
[6] All texts and all MSS. but I; برم for برند
[7] In I(a) lines 6 (b) and 7 (a) are omitted and 7 (b) is joined to 6(a).
[8] All texts and all MSS. but I; مقابلی for برابری.
[9] All MSS. and all texts but L omit و after دهند
[10] In S در زمان and عاشقان are transposed

سعدي اگر هلاک شد عمر تو باد و دوستان

۱۰ ملک یمین خویش را گر بکشي چه غم خوري [11]

۳۷۰

Metre هزج مسدّس اخرب مقبوض

دیدي که وفا بجا نیاوردي ۱ رفتي و خلاف دوستي [1] کردي

بیچارگیم بچیز [2] نگرفتي ۲ درماندگیم بهیچ [4] نشمردي

من با همه جوري [5] از تو خوشنودم ۳ تو بیگنهي ز من [6] بیازردي

خود کردن و جرم دوستان دیدن ۴ رسمیست که در جهان تو آوردي

نازت [7] ببرم که نازک اندامي ۵ بارت [7] بکشم که ناز پروردي

مارا که [8] جراحتست و [9] خون آید ۶ درد تو چنم که فارغ از دردي

گفتم که بریزم [10] آب رخ زین بیش ۷ بر خاک درت که خون من خوردي

این عشق تو در من افریدستند ۸ هرگز نبود ز زعفران زردي

ای ذرّه تو در مقابل خورشید ۹ بیچاره چه میکني بدین خوردي

[11] In R this line is omitted.

[1] I, I(b), S, R, P, B, C, دوستان for دوستي

[2] I(a); بهیچ for بچیز.

[3] In I(a), I(b), S, P, B, T, Z, C, E, Y(a), L, D, در is inserted after بچیز

[4] In I(a) S, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D, در is added after بهیچ

[5] All texts and all MSS. but I; عیبي for جوري

[6] I(a) S, B, and all texts; ما for من

[7] In E, Y(a), Y(b), L, D, نازت and بارت are transposed.

[8] P; چه for که.

[9] In all MSS. and all texts but L, و is omitted before خون.

[10] All texts and all MSS. except I, I(b), نریزم for بریزم

سعدي سپر از جفا نینداز[11] ۱۰ گل با خار است و صاف با دردي

در حلقهٔ کارزار جان دادن ۱۱ بهتر[12] که گریختن بنامردي

۳۷۱

Metre: بسیط مثمّن مخبون [– ◡ ◡ | – ◡ – | – – ◡ | – ◡ ◡ | – ◡ – | – ◡ ◡ | –]

داني چه گفت مرا آن[1] بلبل سحري،

۱ تو خود چه آدمي کز عشق بیخبري

اشتر بشعر عرب در حالتست و طرب

۲ گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوري

من هرگز[2] از تو نظر با خویشتن نکنم

۳ بینندهٔ تن ندهد هرگز به بی بصري

از بسکه در نظرم خوب آمدي صنما

۴ هرجا که مینگرم .گوئي[3] که در نظري

دیگر نگه[4] نکنم بالای سرو چمن

۵ دیگر صفت نکنم رفتار کبک دري

کبک اینچنین نرود[5] سرو اینچنین نچمد[5]

۶ طاوس را نرسد .پیش تو جلوه‌گري

هرگه که میگذري من در تو مینگرم

۷ کز حسن قامت خود تا کس نمي نگري

[11] P, C, Y(b) . بیندازي for بینداز

[12] I(a) ; به زان for بهتر

[1] I(a),*E, Y(a), L, D ; دی for آن

[2] All texts and all MSS. but I ; هرگز من for من هرگز

[3] S ; گویا for گوئي „ [4] All texts and all MSS. but I ; نظر for نگه.

[5] In I(b) S نرود and نچمد are transposed.

از بس که فتنه شده بر رفتنت نه عجب

۸ بر خویشتن تو ز من صد بار فتنه تري[6]

باری بچشم[7] کرم در حال ما بنگر[8]

۹ افتد[9] که بار دگر بر خاک ما گذري

سعدي بجور و جفا مهر از تو بر نکند

۱۰ من خاک پای تو ام ور خون من بخوري

۳۷۴

Metre مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [‒ ‿ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒ | ‿ ‿ ‒ ‒ | ‿ ‒ ‿ ‒]

دو چشم مست تو برداشت رسم هشیاري

۱ وگرنه فتنه ندیدي[1] بخواب و بیداري

زمانه با تو چه دعوي کند ببدمهري

۲ سپهر با تو چه پهلو زند بغداري

معلّمت همه شوخي و دلبری آموخت

۳ عجب عجب که نیاموختت وفاداري[2]

چو گل لطیف و لیکن حریف اوباشي

چو زر عزیز و لیکن بدست اغیاري

[6] This line is found only in I.

[7] All texts and all MSS. except R, بحکم for بچشم.

[8] I(a), I(b), S, P; در خاک ما بگذر for در حال ما بنگر. I بگذر for بنگر.

[9] All texts and all MSS. but I; کافتد for افتد.

[1] B, and all texts but L; دگر تو فتنه نه‌بیني for نیندی ندیدي. S; و گرنه for دگر تو. In I, S, T. L. و is omitted after خواب.

[2] In I(b) S, B, and all texts this hemistich runs thus; بدوستیت وصیت نکرد و دلداري

بصیـد کردن دلهـــا چه شوخ [3] و شیرینـــي
۵ بخیره [4] کشتن تنها چه چست [3] و عیاري

دلم ربودي و جـــان میدهـم بطیبـت نفس
۶ که هست راحـت درویش در سبکبـــاري

گر افتـدت گـذری بر وجود کشتـــهٔ عشق
۷ سخن بگوی که در جسم مرده جـان آري

گـرت [6] ارادت باشـد بشــورش دل خلـــق
۸ بشور زلف که در هرخمـی دلی داري

چــو بت ز کعبه نگــونســـار بر زمین افتـد
۹ به پیش قبلـهٔ [7] رویت بتـــان فرخـــاري

دهان پر شکـرت را مثــل بنقطـــه زنـنـــد
۱۰ که روی چون قمـرت شمســه ایست پرکاري [8]

هـزار نامـــه پیاپی نوشتمـت [9] که جواب
۱۱ اگرچه تلخ دهي در سخن شکـــرباري

ز خلق گوی لطـــافت [10] تو بردهٔ امـروز
۱۲ بخـوبروئي و سعـدي بخـوب گفتـاري

[3] In I شوخ and چست are transposed.

[4] I(b), S, B, T, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; بچیره for بخیره.

[5] In I(b) this line is omitted.

[6] B, T, Y(b); ورت for گرت.

[7] I, I(b), T, Z, E, Y(a), L, D; کعبه for قبله.

[8] In all MSS. but I, and all texts but T, C, the following verse, succeeds line 10;—

بگرد نقطهٔ سرخت مدار سبز چنان * که نیم دایرهٔ برکشند زنگاري

[9] I; نوبسمت for نوشتمت

[10] Z; سعادت for لطافت.

N.B.—In I(a), R, P, this ode is omitted.

۳۷۳

Metre: مضارع مثمّن اخرب [— — ᵕ — | ᵕ — — — | ᵕ — ᵕ — | ᵕ — —]

ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگاني
۱ دودم بسر برآمد زین آتش نهاني

شیراز در نبسته است از کاروان ولیکن
۲ ما را نمي کشایند[1] از قید مهرباني

اشتر که اختیارش در دست خود نباشد
۳ مي بایدش کشیدن باری بناتواني[2]

خون هزار وامق خوردي بدلفریبي
۴ دست از هزار عذرا بردي بدلستاني

صورت نگار چیني[3] بیخویشتن بماند
۵ گر صورتت به بیند سرتا بسر معاني

ای بر در سرایت غوغای عشقبازان
۶ همچون بر آب شیرین غوغای کارواني

تو فارغي و عشقت بازیچه مي نماید
۷ تا خرمنت نسوزد تشویش[4] ما نداني

مي گفتمت که جائی دیگر دریغم آید
۸ گر جوهری به از جان ممکن بود تواني

[1] I(b), S, P, B, T, C; ما خود نمي کشائیم for ما را نمیکشایند.
[2] B, T, Y(b); بدین گراني for بناتواني
[3] T; مُلبِیَس for چیني.
[4] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; احوال for تشویش.

سروی چو در سماعی بدری چو در حدیثی[5]
۹ صبحی چو در[6] کناری شمعی چو درمیانی

اول چنین نبودی باری حقیقتی شد
۱۰ دی حظ نفس بودی امروز قوت جانی

شهر آن تست و شاهی فرمای هرچه[7] خواهی
۱۱ گر بی‌عمل ببخشی ور بی گنه[8] برانی

روی امید سعدی بر خاک آستانست
۱۲ بعد از تو کس ندارد[9] یا غایة الامانی

۳۷۴

Metre هزج مثمن اخرب [— — ∪ ∪ — | — ∪ — — | — ∪ ∪ — | — — —]

روزی بزنخدانش گفتم به سیمینی
۱ گفت ار نظری داری ما را به ازین بینی

خورشید و گلت خوانم هم ترک ادب باشد
۲ چرخ مه و خورشیدی باغ گل و نسرینی

حاجت بنگاریدن نبود رخ زیبا را
۳ تو ماه پری پیکر زیبا و نگارینی

[5] I(b); طوفی for حدیثی.
[6] All texts and all MSS. but I; بر for در.
[7] I, فرما بهرچه for فرمای هرچه.
[8] I(a) R Z, E, Y(a), Y(b), L, D; خطا for گنه.
[9] I(a); ندارم for ندارد.

بر بستر هجرانت شاید که[1] نپرسندم
۴ کس[2] سوختهٔ خرمن[3] را گوید[4] بچه غمگینی

بنشین که در ایامت[5] برخاست فغان از ما[5]
۵ بس فتنه که بر خیزد هرجا که تو[6] بنشینی

گر بندهٔ خود خوانی رفتیم[7] بسلطانی
۶ ور روی بگردانی رفتیم بمسکینی

کس عیب ددانند[8] گفت آنرا که تو بپسندی
۷ کس رد نتواند کرد آنرا که تو بگزینی

عشق لب شیرینی[9] باری[10] بکشد سعدی
۸ فرهاد چنین کشته است آن شوخ بشیرینی

۳۷۵

Metre: رجز مثمن مطوی مخبون ⏑ ⏑ — | — ⏑ — ⏑ | ⏑ ⏑ — | — ⏑ — ⏑

روی گشاده ای صنم طاقت خلق میبری
۱ چون پس پرده میروی پردهٔ صبر[1] میدری

---

1 All texts and all MSS. but I ; بیفتد و for شاید که.
2 All texts and MSS. but I ; کای for کس.
3 P, T, Z, C, Y(a), E, L, D ; مسکین for خرمن.
4 All texts and all MSS. but I ; آخر for را گوید.
5 In all texts and all MSS. but I ; در ایامت and فغان از ما are transposed.
6 I(a), I(b), B, R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; هر جای که for هرجا که تو.
7 T, E, Y(a), Y(b), L, D ; آئیم for رفتیم.
8 All texts and all MSS. but I ; نیارد for ندارد.
9 I(a) ; شور لب شیرینت for عشق لب شیرینی.
10 All texts and all MSS. but I, I(a) ; روزی for باری.
1 I(a), R, B, and all texts but T, C ; خلق for صبر.

حور بهشت خوانمت[2] ماه تمام گویمت[3]

۲ کادمیی ندیده‌ام چون تو پری بدلبری

آئینه را تو داده‌ٔ پرتو روی خویشتن[4]

۳ ورنه چه زهره داشتی در نظرت برابری

نسخهٔ چشم و آبرویت پیش نگار گر برم

۴ گویمش اینچنین بکش[5] صورت قوس و مشتری

چون تو درخت دل نشان تازه بهار[6] گلفشان

۵ حیف بود که سایهٔ بر سر ما نگستری

دیده همی بروی کس بر نکنم ز روی[7] تو

۶ در به[8] عوام بسته به چون تو بخانه اندری

من نه مخیّرم که چشم از تو بخویشتن کنم

۷ گر تو نظر بمن[9] کنی ور نکنی مخیّری

پند حکیم بیش ازین در من اثر نمی کند

۸ کیست که بر زند یکی[10] زمزمهٔ قلندری

عشق و دوام عافیت مختلفند سعدیا

۹ هر که سفر نمیکند دل ندهد بلشکری

[2] I(a); گویمت for خوانمت.

[3] I(a), and all texts but Z; دانمت for گویمت.

[4] All texts and all MSS. except I; صورت خود نعاریت for پرتو روی خویشتن.

[5] S, I; بکن for بکش.

[6] In R, L, و is inserted after بهار.

[7] I, R, Z; مهر for روی

[8] I, B, Z, L; ز for به.

[9] I(a), S, P, B, and all texts; همی for بمن: I, I(b); بما for بمن.

[10] R, B, T, Z, E, Y(a), L, D; دمی for یکی.

۳۷۶

Metre . سریع مسدّس مطوی مکسوف | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ ᴗ — | — ᴗ — |

روی بپوش ای قمر خانگی ۱ تا نکشد عقل بدیوانگی
بُل عجبیهای خیالت ببست[1] ۲ چشم خردمندی و فرزانگی
با تو بباشم[2] بکدام آبروی ۳ یا بگریزم[3] بچه مردانگی
با تو بر آمیختنم آرزوست ۴ وز همه کس وحشت و بیگانگی[4]
یا بکند[5] خانهٔ سعدی خیال ۵ یا ببرد[6] دوست بهمخانگی

۳۷۷

Metre: رمل مسدّس محذوف | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — |

سرو سیمینا بصحرا میروی ۱ نیک[1] بد عهدی که بی ما میروی
کس بدین شوخی و رعنائی[2] نرفت ۲ خود چنینی یا بعمدا میروی
روی پنهان دارد از مردم پری ۳ تو پری روی آشکارا میروی
گر تماشا می کنی در خود نگر ۴ کی[3] بخوشتر زین تماشا میروی

[1] I(b), B, R, and all texts but C; بدوخت for ببست.
[2] I(a); پیش تو آئیم for با تو بباشم.
[3] I(a); وز تو گریزم for یا بگریزم.
[4] In B, and all texts but Z, the following verse is inserted after line 4;

پرده بر انداز شبی شمع وار * تا همه سوزیم بپروانگی

[5] I(a), I(b), R, P, Z; ببرد for بکند : I; نبرد for do.
[6] I; تا نبرد for یا ببرد.

N.B.—In I 3(b) is joined with 4(a), 4(b) with 5(a), and 5(b) with 3(a).

[1] R; سخت for نیک.
[2] I(a); عیاری for رعنائی.
[3] I(b), S, P, B, T, Z, C, Y(b); یا for کی.

مي نوازي بنده را يا مي كشي	۵	مي نشيني يكنفس يا ميروي
اندرونم با تو مي آيد و ليک	۶	خايفم كز دست غوغا ميروي
ما خود اندر قيد[5] فرمان تو ايم	۷	تو كجا ديگر بيغما ميروي
جان نخواهد بردن از تو هيچ دل	۸	شهر بگرفتي بصحرا ميروي
گر قدم بر چشم من خواهي نهاد	۹	ديده بر ره مي نهم تا ميروي
گرچه آرام از دل ما ميرود	۱۰	همچنين ميرو كه زيبا ميروي
ديدهٔ[6] سعدي و دل همراه تست	۱۱	تا نه پنداري كه تنها ميروي

۳۷۸

Metre: رمل مسدس محذوف [— ᴗ — | — — ᴗ — | — — ᴗ —]

سرو بستاني تو يا مه يا پري	۱	يا ملک يا دفتر صورتگري
رفتني داري[1] و سحري ميكني[2]	۲	كاندران عاجز بماند سامري
هركه يک بارش گذشتي در نظر	۳	در دلش صد بار ديگر بگذري
ميروي و اندر پيت دل[3] ميرود	۴	باز مي آئي و جان ميپروري
گر تو شاهد درميان آئي چو شمع	۵	مبلغي پروانها گرد آوري
چند خواهي روی پنهان داشتن	۶	پرده ميپوشي و بر ما ميدري
روزی آخر درميان مردم آی	۷	تا به بيند هركه ميبيند[4] پري

* In B line 5 is omitted and instead is found the following verse :—
ما بدشنام از تو راضي گشته ايم * وز دعائي ما بسودا ميروي
In I(a), S, P, R, T, this verse is added between lines 9 and 10.

[5] I, قيد و for قيد.

[6] I(a) ; خاطر for ديدهٔ.

[1] I(a) ; گوشهٔ چشمانت for قامتي دلرى كه.

[2] In I texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows :—
قامتي دلرى و سحري ميكني

[3] All texts and all MSS. but I ; جان for دل.

[4] I(a), R, and all texts but T, C ; خواهد for بيند.

آفتــاب از منظر افتد در رواق ۸ چون[5] ترا بیند بدین خوش منظري

جان و خاطر با تو دارم روز و شب ۹ نقش بر دل نام بــر انگشتري

سعدي از اگرمي بخواهد[6] سوختن ۱۰ بسکه شیریني تو از حد میبـري

۳۷۹

Metre: رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

سست پیمــانا بیکره دل ز مـا برداشتـي

۱ آخر ای بد عهد سنگین دل چرا برداشتي

نوع تقصیری تواند بود ای سلطــان عشق

۲ تا بیکره ســایهٔ لطف از گـدا برداشتي

گفته بودي با تو در خواهم کشیدن جام وصل

۳ جــرعهٔ نا خــورده شمشیـر جفا برداشتي

خــــاطر از مهر کســـان برداشتم از مهر[1] تو

۴ چون ترا گشتم تو خود[2] خاطر ز من برداشتي

دوست بردارد بجرمی یا خطائی دل ز دوست

۵ تو خطا کردي که بیجرم و خطا برداشتي

عمرها در زیر دامن داشت[3] سعدي پای صبر[4]

۶ سر ندیــــدم کـز گریبـــان وفا برداشتي

[5] All texts and all MSS. but I; گر for چون.

[6] B, S, T; بخواهي for بخواهد.

[1] R, P; بهر for مهر.

[2] I(a), S, P, R, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; گشتیم تو for گشتم تو خود.

[3] I(a), I(b), P; برد for داشت.

[4] S, P, R, C; وصل for صبر.

۳۸۰

Metre : مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

شب ست و شاهد و شمع و شراب و شیرینی

۱ غنیمت است چنین شب که[1] دوستان بینی

بشرط آنکه منت بندهوار در خدمت

۲ کمر ببندم[2] و تو شاهوار[3] بنشینی

چو صبر از تو[4] میسر نمی شود چکنم

۳ بخشم رفتم و باز آمدم بمسکینی

بحکم آنکه مرا هیچ دوست چون تو بدست

۴ نیاید[5] و تو به از من هزار بگزینی

برنگ و بوی بهار ای فقیر قانع[6] شو

۵ چو باغبان نگذارد که سیب و گل[7] چینی

تفاوتی نکند گر ترش کنی ابرو[8]

۶ هزار تلخ بگوئی هنوز شیرینی

میان ما و شما عشق در ازل بوده است

۷ هزار سال برآید همان نخستینی[9]

[1] Z, Y(a), E, L, D ; دمی روی for چنین شب که.
I(b), P ; درین دم for do. S ; درین for چنین.

[2] I ; بپا بانستم for کمر ببندم.

[3] P ; خواجه وار for شاهوار.

[4] I(a), I(b), S, P ; بصبر هیچ for چو صبر از تو.

[5] I(a), R, T, Z, E, Y(a), L, D ; نیفتد for نیاید.

[6] T ; حکیم رضی for فقیر قانع. C, Y(b) ; حکیم for فقیر.

[7] I(a) ; به for گل

[8] I(a) ; ابروت for ابرو.

[9] In R and I this line is omitted.

لگام در [10] سر شیران کند صلابت عشق
۸ چنان کشد که شتر را مهار در بینی

ز نیک بختي [11] سعدیست پای بند غمت
۹ زهی کبوتر مقبل که صید شاهیني

مرا شکیب نمي باشد ای مسلمانان
۱۰ ز روی خوب لکم دینکم ولی دیني

۴۸۱

Metre هزج مسدّس سالم

گل است آن یا صنم [1] یا ماه یا روی [2] | ۱ | شبست آن یا شبه یا مشک یا موی
نپندارم که در بستان فردوس | ۲ | بروید چون تو سروی بر لب جوی
چه شیرین لب سخن گوئي که عاجز | ۳ | فرو مي ماند از وصفت [3] سخنگوی
ببویش [4] الغیاث از ما بر آمد | ۴ | که ای باد از کجا آوردي این بوی
الا ای ترک آتش روی ساقي | ۵ | بآب باده عقل از ما [5] فرو شوی [6]
چه شهر آشوبي ای دلبند خودرای [7] | ۶ | چه بزم آرائي ای گلبرگ خود روی
چو در میدان عشق افتادي ای دل | ۷ | بباید بودنت سرگشته چون گوی

10 I(a), I(b), S, P, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D, بر for در.
11 I(b), B, S, P, T : نامي for بختي
1 Y(b) ; صنم for صمن
2 In all texts and all MSS. but I, the two hemistiches of this line are transposed.
3 I(a) ; فرومیماند زوصف او for فرو مي ماند ز وصفت I(a), S ; وصفش for وصفت.
4 I, I(b), S, R, B, and all texts ; ببوئي for ببویش P; ببویت for do.
5 I, S, P, B, and all texts ; من for ما.
6 In I(b) this line is omitted.
7 I, I(a), S, R, T, C, Y(b) مفتون for خودرای B, I(b), Z, E, L, D, Y(a) ; مفتول for do.

دلا گر عاشقي میسوز و مي ساز ۸ تذا گر طالبي میپرس و میپوی

درین ره جان بده یا ترک ما گیر ۹ برین [8] در سر بنه یا غیر ما جوی

بد اندیشان ملامت [9] مي کنندم ۱۰ که تا چند احتمال یار بد خوی

محال است اینکه ترک دوست هرگز ۱۱ بگوید سعدي ای دشمن تو میگوی

۳۸۲

Metre: اخرب مضارع مثمن [— — ⏑ — ⏑ — — ⏑ — — ⏑ — — ⏑ — —]

صاحب نظر نباشد در بند نیکنامي

۱ خاصان چه باک دارند [1] از گفتگوی عامي

ای نقطهٔ سیاهی بالای خط سبزش

۲ خوش دانهٔ و لیکن بس بر کنار دامي

حور از بهشت بیرون ناید تو از کجائي

۳ مه بر زمین نباشد تو ماه رخ کدامي

دیگر کسش نه بیند در بوستان خرامان

۴ گر سرو بوستانت بیند که مي خرامي

بدر تمام روزی در آفتاب رویت

۵ گر بنگرد بیارد اقرار ناتمامي

طوطي شکر شکستن دیگر روا ندارد

۶ گر پسته ات به بیند وقتی که در کلامی

در حسن بی نظیري در لطف بی نهایت

۷ در مهر بی ثباتي در عهد بی دوامي

---

[8] All texts and all MSS. but I, S; بدین for برین.

[9] I(a), T; نصیحت for ملامت.

[1] I(a), I(b), S, B, R, C; خبرندارند for چه باک دارند.

لایقتـــر از امیـــری در خدمتت اسیـــری
۸ خوشتر ز پادشاهی در حضرتت غـلامی

ترک عمـــل بگفتم و ایمن شدم ز عزلت
۹ بی چیز را نبـــاشد اندیشـه از حـرامی

فـــردا بـــداغ دوزخ نا پختـه بســـوزد
۱۰ کامروز آتش عشـــق از وی نبرد خـــامی

هر لحظه سر بجائی برمی کند خیـــالـــم
۱۱ تا خود چه بر من آید زین منقطع لـگامـی

سعدی چو ترک هستی گفتی ز خلق رستی
۱۲ از سنگ غم نبـاشد بعد از شکسته جامـی

۳۸۳

Metre: مضارع مثمّنِ اخرب ‎[ــ ــ ᴗ ــ | ᴗ ــ ᴗ ــ | ــ ــ ᴗ ــ | ᴗ ــ ᴗ ــ]

عمـــری ببـــوی یاری بـــردیـــم[1] انتظـــاری
۱ زآن انتظـــار مـــا را نگشـود هیـــچ کاری

از دولت وصـــالش حـــاصـــل نشد مـــرادی
۲ وز محنت فـــراقش بر[2] دل بمـــاند باری

هـــر دم غم فـــراقش بـــر دل نهـــاد داغـــی[3]
۳ هرلحظه دست هجرش در دل[4] شکست خاری

[1] I(a), I(b), R, P, T; کردیم for بردیم.
[2] I(b), B, S, P, T; در for بر.
[3] All texts and all MSS. but I; دردی for داغی.
[4] T, E, Y(a), Y(b), L, D; پا for دل.

ای زلف تو کمندی و[5] آبروی تو کمانی
۴ وی قامت تو سروی وی روی تو بهاری

دانم که فارغی تو از حال درد سعدی
۵ او را[6] در انتظارت خون شد ز دیدهٔ جاری[7]

دریاب عاشقان را کافزون کند صفا را
۶ بشنو تو این سخن را کاین است یادگاری

۳۸۴

Metre: رمل مثمّن مخبون مقطوع [– ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ – – | ⏑ ⏑ –]

قیمت گل برود چون تو بگلزار آئی
۱ و آب حیوان[1] بچکد چون تو بگفتار[2] آئی

آن همه جلوهٔ طاؤس و خرامیدن کبک[3]
۲ بار دیگر نکند[4] گر[5] تو برفتار آئی

چند بار آخرت ای دل[6] بنصیحت گفتم
۳ دیده بر دوز مبادا[7] که گرفتار آئی

---

[5] In I(b), S, R, P, T, C, Y(b), و is omitted before آبروی.

[6] B, S, P, I(a), I(b), and all texts but Z; کاورا for اورا.

[7] I, I(a), I(b); دو دیدهٔ باری for دیدهٔ جاری: P, S, R, C; دو for ز.

[1] I, I(b), S, P, R, Z; شیرین for حیوان: T, C, Y(b); شکر for do.

[2] I, I(b), S, P, R, T, Z, C, Y(b); چو تو در خنده و گفتار for بچکد چون تو بگفتار.

[3] I(b), S; سرو for کبک

[4] I(a); آب لطفش برود for بار دیگر نکند.

[5] I(a), and all texts; چون for گر.

[6] All texts and all MSS. but I; ای دلت آخر for آخرت ای دل.

[7] S, I; نباید for مبادا.

مه چنین خوب نباشد تو مگـــر خورشیدی
۴ دل چنین سخت نباشد تو مگر خارایی

گر تو صد بار بیـــانی بسـر کشتهٔ عشـــق[8]
۵ چشم دارد متــرصّد که دگربار آئـــی

سپر از تیغ تو در[9] روی کشیدن نهی است
۶ من خصومت نکنم گر[10] تو به پیکار آئـــی[11]

کس نمـــاند[12] که بدیدار تو والـــه نشود
۷ چون تو لعبت ز پس پرده پدیدار آئـــی

دیگر ای باد حدیث گل و سنبـل نکنـــی
۸ گر بدان سنبل[13] زلف و گل رخسار[14] آئـــی

دوست دارم که کست[15] دوست ندارد جز من
۹ حیف باشد که تو در خاطر[16] اغیـار آئـــی

سعدیا دختـــر انفـــاس تو بس دل ببـــرد
۱۰ بچنین صورت و[17] معنی که تو می آرائـــی

[8] T, C; خویش for عشق.
[9] C, Y(b); بر for در.
[10] T, C, Y(b); چون for گر.
[11] In I(a) lines 5 and 6 are transposed.
[12] I(b), B, R, and all texts; نباشد for نماند.
[13] I(b), B, Z, C, E, Y(a), L, D; کاکل for سنبل.
[14] In I(b), S, R, B, Z, C, E, Y(a). Y(b), L, D, و is inserted before زلف: in the same MSS. and in Z, E, Y(a), Y(b), D, و is also added before رخسار.
[15] I(b), S, P; دارند ترا for دارم که کست.
[16] B; دیده for خاطر.
[17] All texts and all MSS. but I, I(a); زیور for صورت و.

۳۸۵

Metre: خفیفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف [– – ∪ – | ∪ – ∪ – | ∪ ∪ –]

گر کنم در سر وفات سری ۱ سهل باشد زیان مختصری

ای که قصد هلاک من داری ۲ صبر کن تا به بینمت نظری

متحیّر نه در جمال تو ام ۳ عقل دارم بقدر[1] خود قدری

حیرتم در صفات[2] بیچون است ۴ کاین کمال[3] آفریده در بشری

راست خواهی نظر حرام بود ۵ بر چنین روی و باز بر دگری

ببری هوش و طاقت زن و مرد ۶ گر تردد کنی ببام و دری[4]

دوست دارم که خاک پات شوم ۷ تا مگر بر سرم کنی گذری

حق بدست رقیب نادان[5] است ۸ پیش خصم ایستاده چون سپری

زآنکه آئینهٔ بدین خوبی ۹ حیف باشد بدست بی بصری

آه سعدی کاثر[6] کند در کوه ۱۰ نکند در تو سنگدل اثری

سنگ را سخت گفتمی همه عمر ۱۱ چون بدیدم ز سنگ سخت تری

۳۸۶

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخربِ مکفوفِ محذوف [– – ∪ | – ∪ – ∪ | ∪ – – ∪ | – ∪ –]

کس در نیامد است بدین خوبی از دری

۱ دیگر نیاورد چو تو فرزند مادری

---

[1] All texts; بفهم for بقدر

[2] All texts and all MSS. except I, R; کمال for صفات.

[3] I(a), S, and all texts, جمال for کمال.

[4] This verse is only found in I.

[5] All texts and all MSS. except I; سنگدل for نادان.

[6] All texts and all MSS. but I, I(a); اثر for کاثر.

خورشید اگر تو روی نپوشی فرو رود
۲ گوید دو آفتاب نگنجد[1] بکشوری

اول منم که در همهٔ عالم نیامد است
۳ زیبا تر از تو در نظرم هیچ منظری

هرگز نبردهام بخرابات عشق راه
۴ امروزم[2] آرزوی تو در داد ساغری

یا خود بحسن روی تو کس نیست در جهان
۵ یا هست و نیستم ز تو پروای دیگری

بر سرو قامتت گل و بادام روی و چشم[3]
۶ نشنیده ام که سرو چنین آورد بری

روی که روز روشن اگر بر کشد نقاب
۷ پرتو چنان دهد که[4] شب تیره اختری

همراه من مباش که حسرت[5] برند[6] خلق
۸ در دست مفلسی چو به بینند گوهری

من کم نمي کنم سر موئی ز مهر دوست[7]
۹ ور میزند بهر سر موئیم نشتری

روزی مگر[8] بدیدن[9] سعدي قدم نهي
۱۰ تا در رهت بهر قدمی مي نهد[10] سری

---

[1] I(a), I(b), S, P, R, B, C; نباشد for نگنجد.
[2] All texts and all MSS. but I(b); امروز for امروزم.
[3] B, R, and all texts but Z; چشم و روی for روی و چشم.
[4] I(a), I(b), S, P, T; دهد چنانکه for چنان دهد که.
[5] I(a), B, S, R, P, C; غیرت for حسرت. [6] I(a); کنند for برند.
[7] I(b), S, P; ز سر این مهر دوستیت for سر موئی ز مهر دوست.
[8] P, B, C, E, Y(a), L, D; اگر for مگر.
[9] S, P, B, T, C, E, Y(a), L, D; دیده for دیدن.
[10] B, E, Y(a), Y(b), L, D; هست بهر هر قدمت for در رهت بهر قدمی:
R; درنثار هر قدمت for do: T, C; بفکند for مینهد: S; دمت for رهت.

۳۸۷

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ]

گفتم آهن دلی کنم چندی ۱ ندهم دل بهیچ دلبندی
و آنکه را دیده در جمال [1] تو رفت ۲ هرگزش گوش نشنود پندی
خاصه ما را که در [2] ازل بود است ۳ با تو آمیزشی و پیوندی
بسرت [3] کز دلت بدر نکنم ۴ سخت تر زین مخواه سوگندی
یکدم آخر حجاب یکسو نه ۵ تا بر آساید آرزومندی
همچنان پیر نیست مادر دهر ۶ که بیاورد چون تو فرزندی
ریش فرهاد بهتر ک مي بود [4] ۷ گر نه شیرین نمک پراگندی
کاشکی خاک بودمي در راه ۸ تا مگر سایه بر من افگندی
چه کند بندهٔ که از دل و جان ۹ نکند خدمت خداوندی
سعدیا دور نیکنامی رفت ۱۰ نوبت عاشقي است یکچندی

۳۸۸

Metre مجتثّ مثمّن مخبون [ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ]

کدام کس بتو ماند که گویمت که چنونی
۱ ز هرچه در نظر آید [1] گذشتهٔ بنکوئي

[1] All texts and all MSS. but I; بر دهان for در جمال
[2] B, S, T, C, Y(b), از for در.
[3] All texts and all MSS except I; بدولت for بسرت.
[4] S, B, R, and all texts; بودی for مي بود.

[1] I; آمد for آید.

لطيف جوهر و جاني غريب[2] قامت و شكلي
نظيف جامه و جسمي بديع صورت و خوئي

هزار ديده چو پروانه بر جمال تو عاشق[3]
۳ غلام دولت آنم كه شمع مجلس اوئي

ترا كه درد نباشد ز درد ما چه تفاوت
۴ تو حال تشنه چه داني[4] كه بر[5] كنارهٔ جوئي

نديدم آبي و خاكي[6] بدين لطافت و پاكي
۵ تو آب چشمهٔ حيوان و خاك غاليه بوئي

صبای روضهٔ رضوان ندانمت كه چه بادي
۶ نسيم گلشن[7] جانان ندانمت[8] كه چه بوئي

گر من از دل يك دو بر آورم دم[9] عشقي
۷ عجب مدار كه آتش در افتدم بدوتوئي

بكس نگوي كه پايم بسنگ عشق بر آمد
۸ كه عيب گيرد و گويد چرا بفرق نپوئي

دلي دو دوست نگيرد دو مهر دل نپذيرد
۹ اگر موافق اوئي بترك خويش نگوئي

كنونم آب حياتي بحلق تشنه فرو كن
۱۰ نه آن گهي كه بميرم بآب ديده بشوئي

[2] B, ظريف for غريب   [3] I(b); عاشق for عاشق. Keep down
[4] I(b), B, R, S, P, T, Y(b); ندانی for چه دانی
[5] I, I(b), B, R, E, Y(a), Y(b), L, D; در for بر
[6] I(a); آب حيوانی for آبي و خاكي.
[7] I, I(a), B, S, R, P, وعدهٔ for گلشن
[8] I(a); نگويمت for ندانمت.
[9] I(a) I(b), B, S, P, and all texts but Z, عم for دم

باختـــار تو سعدي چه التمـــاس بر آیـــد [10]

۱۱ گر او مراد نبخشد تو کیستـــي که بجوئـــي

۳۸۹

Metre: [ـ ⏑⏑ | ـ ⏑ ⏑ | ـ ـ ⏑ ⏑ | ـ ـ ⏑ ⏑ | ـ ـ ⏑ ⏑] رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف

من چرا دل بتـــو دادم که دلـم مي شکني

۱ یا چه کـردم که نگــه [1] باز بمن مي نکني

دل و جانم بتو مشغول و نظر در [2] چپ و راست

۲ تا ندانند [3] حریفان [4] که تو منظور مني

دیگـران چون [5] بروند از نظـــر از دل بروند

۳ تو چنـان در دل من رفته که جان در بدني

تو همـــائي و مـن خستهٔ بیچـــاره گـــدا

۴ پادشـــاهي کنم از ســایه بمن بر [6] فگني

بندهوارت بســـلام آیم و خـــدمت بکنـــم

۵ ور جوابم ندهـي [7] میرسدت کبر و منـي

مرد راضي است که در پای تو افتـد چون گوی

۶ تا [8] بدان ســاعد سیمینش بچـوگان بزنـي

[10] Y(b), کارها کشاید for التماس بر آید I(b); آمد for آید.

[1] I(a), R; نظر for نگه.

[2] I(a), B, C, E, Y(a), ز نگه for ونظر در Z, L, ونگه در for do D; ونگه از for do: S, R, بر for در I omits و before نظر

[3] I(a), I(b), P, C, Y(b), نگویند for ندانند

[4] All texts and all MSS but I, رقیبان for حریفان

[5] I (a), I(b); گر for چون [6] E, Y(a), Y(b), D; در for بر.

[7] All texts and all M. S. S. but I, R; قبولم نکني for جوابم ندهي.

[8] S. P تو for تا.

مست بيخويشتن از خمر ظلومست و جهول

۷ مستي از عشق نكو باشد و بيخويشتني

تو بدين نعت و صفت گر[9] بخرامي در باغ

۸ باغبان بيند و گويد كه تو سرو چمني

من بو از شاخ اميدت نتوانم خوردن

۹ غالب الظن و يقينم كه تو بيخم بكني

خوان درويش بشيريني و چربي بخورند

۱۰ سعديا چرب زباني كن و شيرين سخني

۳۹۰

[ـ ـ ـ ⏑ | ـ ـ ـ ⏑ | ـ ـ ⏑] هزج مسدّس محذوف Metre:

مپرس از من كه هيچم ياد كردي	۱	كه خود هيچم[1] فرامش مي[2] نكردي
چه نيكو روي و بدعهدي كه شهري	۲	غمت خوردند و كس را غم نخوردي
چرا ما با تو اي معشوق طنّاز	۳	بصلحيم و تو با ما در نبردي
نصيحت مي كنندم سرد گويان[3]	۴	كه بر گرد از غمش بيروي زردي
نميدانند كز بيمار عشقش[4]	۵	حرارت باز ننشيند بسردي
و ليكن با رقيبان چارة نيست	۶	كه ايشان مثل[5] خارند و تو وردي
اگر با خوبرويان مي نشيني	۷	بساط نيكنامي در نوردي

[9] B; چون for گر.
[1] I (a) I (b), R, B, and all texts but Z; هرگز for هيچم
[2] I (a); فراموشم ز for فرامش مي.
[3] I(a), B, T, C, Y(b), نيک خوهان for سرد گويان
I(b), S, P; خوبرويان for do.
[4] All texts and all MSS. but I; عشقت for عشقش.
[5] I(a); همچو for مثل.

دگر با من مگوی ای باد گلبوی ۸ که همچون بلبلم دیوانه کردي[6]
چرا دردت نچیند جان سعدي ۹ که هم دردي و هم درمان دردي

۳۹۱

Metre: منسرح مثمن مطوي مکسوف [ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ا ـ ـ ـ ا ـ ـ ـ]

ما سپر انداختیم گر تو کمان مي کشي ۱ گو دل ما خوش مباش گر تو بدین دلخوشي
گر بکشي بنده‌ایم ور بنوازي رواست ۲ ما بتو مستانسیم تو ز چه[1] مستوحشي
گفتي اگر درد عشق[2] پای[3] نداري گریز ۳ چون[4] بتوانم گریخت تا[5] تو کمندم کشي
دیده فرو دوختم تا نه بدوزخ برد[6] ۴ باز نگه[7] مي کنم سخت بهشتي وشي
غایت خوبي که هست قبضهٔ شمشیر دوست[8] ۵ خلق حسد مي برند بر من اگر میکشي[9]

[6] In I(a), lines 7 and 8 are transposed. In R, T, C, line 8 is omitted.

[1] I, R, C; بچه for زچه.

[2] S, R, B, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; درعمش for درد عشق,

[3] I(a) تاب for پای.

[4] T, Y(b); کی for چون.

[5] All texts and all MSS. but I; چون for تا.

[6] I(a), B, and all texts but Z; نشوم دوزخي for نه بدوزخ برد

[7] All texts and all MSS. but I; نظر for نگه.

[8] R, and all texts but C; را for دوست

[9] In all texts and all MSS. but I, P, this hemistich runs as follows; دوست حسد مي‌برد دشمن اگر میکشي: P has the same but with خلق for دوست.

موجب فریاد ما خصم نداند که چیست

چارهٔ مجروح[10] عشق نیست[11] بجز خامشی

چند توان ای سلیم آب بر آتش زدن

۷ کاب جمالت[12] ببرد رنگ رخ آتشی

آدمی هوشمند عیش ندارد ز فکر[13]

۸ ساقی مجلس بیار آن قدح بیهشی

مست می[14] عشق را عیب مکن[15] سعدیا

۹ مست بیفتی تو نیز گر هم ازین می چشی

۳۹۲

Metre · مجتثّ مثمّن مخبون مقطوع [ᴗ – ᴗ – | ᴗ ᴗ – – | ᴗ – ᴗ – | – –]

من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری

۱ که خوش بود ز عزیزان تحمّل خواری

بهر سلاح که خون مرا بخواهی ریخت

۲ حلال کردمت الا بتیغ بیزاری

نه در دل من از آن خوشتری و شیرین تر

۳ که من ترش بنشینم ز تلخ گفتاری

---

[10] S: مهجور for مجروح.

[11] I(a): چیست for نیست

[12] I(a), I(b), S, P, دیانت for جمالت.

[13] This is the I variant · T, C, E, Y(a), Y(b), L, D, عشق ندید خموش for عیش ندارد ز فکر · P, Z, نداند for ندارد I(b), S, P; مکو for ز فکر R, عشق for عیش I(a); و فکر for ز فکر

[14] I: این for می.

[15] I(a) مگو for مکن

اگر دعـــات ارادت بود و گـــر دشنـــام
۴ بگو از آن لب شیـرین که شهد میبـاري

تو گر [1] بصید روي وحشـــي از تو نگریزد
۵ که در کمنـــد تو راحـت بود گرفتـاری

بانتظـــار عیـــادت که دوست مـــي آید
۶ خوش است بر دل رنجور عشق بیمـاری

گرم تو زهر دهي چون عسل بیـــاشـــامم
۷ بشـــرط آنکـه بدست رقیب نسپـاري

تو مي روي و مرا جان و دل [2] بجانب [3] تست
۸ ولی چه سود که جـاذب نکه نمیداري [4]

گرت چو من غم عشقی زمـــانه پیش آرد
۹ دگـر غم همـه عـالـم بهیچ نسمـاري

درازنای شب از چشـــم دردمنـدان پرس
۱۰ که هرچه پیش تو سهل است سهل پنـداري

حـــکایت من و مجنون بیکدگـر مـــاند
۱۱ نیـــافتیـــم و نمـــردیـــم در طلبکاري

بنـــال سعدي اگر چارۀ وصـالت نیست
۱۲ که نیست چـارۀ بیچـــارگان بجز [5] زاري

[1] All texts and all MSS. but I; اگر for تو گر.
[2] S; چشم و جان for جان و دل; I; چشم for جان.
[3] I(b), P, R, بعدمت for بجانب.
[4] In I(a) this line is omitted.
[5] I(a); مگر for بجز

۳۹۳

Metre: رمل مثمّن مخبون [⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — — | ⏑ ⏑ — —]

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائي
۱ عهد نابستن از آن به که ببندي و نپائي

دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
۲ باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائي

ای که گفتي مرو اندر پی خوبان زمانه
۳ ما کجائیم درین بحر تفکّر[1] تو کجائي

آن نه خالست و زنخدان و سر زلف پریشان
۴ که دل اهل نظر برد که سرّیست خدائي

پرده بردار که بیگانه خود این[2] روی نه بیند
۵ تو بزرگي و در آئینهٔ کوچک ننمائي

حلقه بر در نتوانم زدن از بیم[3] رقیبان
۶ این توانم که بیایم بمحلّت بگدائي

عشق و درویشي و انگشت نمائي و ملامت
۷ همه سهل است و[4] تحمّل نکنم بار جدائي

روز صحرا و سماع است و لب جوی و[5] تماشا
۸ در همه شهر دلی نیست[6] که دیگر بربائي

---

1 I(a); تأمّل for تفکّر.
2 I(a), S, R, B, T, C, E, Y(a), L, D; آن for این.
3 I, I(b), B, S, R, P, T, C; دست for بیم.
4 In all texts and all MSS. except I, I(b), و is omitted before تحمّل.
5 In S, R, B, T, E, Y(a), Y(b), D, و is omitted after جوی.
6 I; ماند for نیست.

گفته بودم چو بیائي غـم دل با تو بگویـــم
۹ چه بگویم که غـم از دل برود چون تو بیـائي

شمع را باید ازین خانه بدر[7] بردن و کشتــن
۱۰ تاکـه همسـایه نداند[8] که تو در خانهٔ مائـي

سعـــدي آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد[10]
۱۱ چون[11] بدانست که در بند تو خوشتر ز[12] رهائي

خلـق گوینـد برو دل بهواي دگـــري ده[13]
۱۲ نکنـــم خـاصـه در ایام اتابک دو هوائـي

۳۹۴

Metre: معتلّ مثمّن مخبون محذوف [ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ ـ]

مرا تو جـــان عزیزي و یار محتـــرمـــي
۱ بهـرچه حکم کني بر وجود من حکمي

غمت مبـاد و گزندت مبـــاد و درد مباد
۲ که مونس[1] دل و آرام جان و دفع غمـــي

---

7 I(a), S, R, B, and all texts; برون for بدر.

8 R; نگوید for نداند.

9 In all texts and all MSS. but I, the following line is inserted after verse 10.—

کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روي تو گوید که تو در خانهٔ مائي

10 B, R, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D; ز کمند تو گریزد for ز کمندت بگریزد.

11 I, I(b), S, Y, T, L, Y(b); که for چون.

12 I(a), P, C, که for ز.

13 I(a), S, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D; نه for ده.

1 I(a), R, Z, C, E, Y(a), L, D; راحت for مونس.

هزار تندي و سختي[2] بکن که سهل بود
۳ جفای مثل تو بردن که صاحب[3] کرمي

ندانم از سرو پلهت کدام خوبتر است
۴ چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمي[4]

اگر هزار الم دارم از تو بر دل ریش
۵ هنوز مرهم ریشي و داروی المي

چنین که می گذري کافر و مسلمان را
۶ نگه به تست که هم قبلهٔ و هم صنمي

چنین جمال نشاید که هر نظر بیند
۷ مگر که نام خدا گرد خویشتن بدمي

نگویمت که گلی بر فراز سرو روان
۸ که آفتاب جهانتاب بر سر علمي

تو مشکبوی سیه[5] چشم را که در یابد
۹ که همچو آهوی مشکین[6] ز آدمي برمي

کمند سعدي اگر شیر شرزه[7] صید کند
۱۰ تو در کمند نیائي[8] که آهوی حرمي

[2] I(a); تلخي for سختي.
[3] All texts and all MSS. but I(a); صادق for صاحب.
[4] In all texts and all MSS. except I the following verse is inserted after line 4; —

هر آنگهت که زمین بوسم آسمان گوید
که پای قدر تو دارد که خاک این قدمي

[5] In B و is inserted before سیه.
I(a); وحشي for مشکین.
[7] All texts and all MSS. except I, I(a); بیشه for شرزه.
[8] I(a); نیارد for نیائی

۳۹۵

Metre: [ــ ــ ا ــ ◡ ــ ◡ ا ــ ــ ◡ ــ] خفیفِ مسدّسِ مخبونِ محذوف

مرحبـــا ای نسیم عنبر بوی	۱	خبری[1] زان بخشم رفته بگوی
دلبر سست مهـر[2] سخت جفا[3]	۲	صاحب دوست روی دشمن خوی
گو دگر چون[4] هلاک من خواهی	۳	بی گناهم بکش بهانه مجوی
تشنـــه ترسم که منقطع گردد	۴	گر[5] نه باز آید آب رفته بجوی
عشق[6] دیدم که در مقابل[6] صبر	۵	آتش و پنبه بود و سنگ و سبوی
هـرکه با دوستی ســـری دارد	۶	گو دو دست از مراد[7] خویش بشوی
تا گـرفتـــار زخـــم چوگانی	۷	احتمالت ضرورتست چو گوی
پادشاهان و گنج و خیل و حشم	۸	عارفان و سماع و ها یا هوی
سعـدیا شور[8] عشـــق میگـوید	۹	سخنانت بطبـع شیرین گوی
هر کسی را نبـاشد این گفتار	۱۰	عـود ناسوختـه ندارد بـوی

۳۹۶

Metre: [ــ ــ ــ ◡ ا ــ ــ ــ ◡ ا ــ ــ ــ ◡ ا ــ ــ ــ ◡] هزج مثمّنِ سالم

مبارک ساعتـــی باشد که با منظور بنشینی

۱ ز نزدیکت بسوزاند مگـــر از[1] دور بنشینی

---

[1] I(b), R, P; سخای for خبری.

[2] I(a); مهد for مهر.

[3] I(a); گمان for جفا.

[4] I, I(b); گر for چون.

[5] B; ور for گر.

[6] مهر and عشق are transposed in I.

[7] All texts and all MSS. but I; وجود for مراد.

[8] All texts and all MSS. but I; سرّ for شور.

[1] I(a), I(b), P, C; کز for از

عقابان میدرد چنگال باز[2] آهنین پنجه

۲ ترا بازي همین[3] بهتر که با[4] عصفور بنشیني[5]

نباید گر بسوزندت که فریاد از نو برخیزد

۳ اگر خواهي که چون پروانه پیش نور بنشیني

گرت باما خوش افتاد است چون ما لاابالی شو

۴ نه یاران مست برخیزند و تو مستور بنشیني

می خور کز سر دنیا توانی خاستن دردم[6]

۵ نه آن ساعت که هشیارت[7] کند مخمور بنشیني[8]

تمنّای شکم روزی کند یغمای مورانت

۶ اگر هر جا که شیریني است چون زنبور بنشیني

بصورت زان گرفتاري که در معني نمي بیني

۷ فراموشت شود این دیو اگر با حور بنشیني

نپندارم که با یارت وصال از دست برخیزد

۸ مگر کز هرچه هست اندر جهان مهجور بنشیني[9]

میان خواب و بیداري توانی کرد فرق آنکه

۹ که چون سعدی بتنهائي شب دیجور بنشیني

---

[2] T; مهدرن چنگال for باز نیزچنگالدد و بازان

[3] All texts and all MSS. but I; باري چنین for بازی همین.

[4] R, P; باشد که چون for بهتر که با. I(b), B, S; باشد for بهتر Z, C. چون for با.

[5] In I(a) this line is omitted.

[6] All texts and all MSS. but I, P; بیکدل for دردم P; یکدم for do.

[7] I, هشیاري for هشیارت.

[8] In I(a) this line is omitted.

[9] In I this line is omitted

۳۹۷

Metre [هزجِ مثمّنِ سالم] [— — — ∪ | — — — ∪ | — — — ∪ | — — — ∪]

مکن سرگشته آن دل را که دست آموز غم کردي ٭
۱ بزیر پای[1] هجرانش لگدکوب ستم کردي

قلم بر بیدلان گفتي نخواهم راند و[2] هم راندي
۲ جفا بر عاشقان گفتي نخواهم کرد و[3] هم کردي

بدم گفتي و خورسندم عفاک الله نکو گفتي
۳ سگم خواندي و خوشنودم جزاک الله کرم کردي

تعالی الله چه رویست آن که تا دیدار میمونش
۴ ز مادر در وجود آمد وجودم با عدم کردي[4]

چه لطف است اینکه فرمودي مگر سبق[5] اللسان بودت
۵ چه حرفست آنکه[6] آوردي مگر سهوالقلم کردي

عنایت بر من اولی تر که تادیب جفا دیدم
۶ گلفشان بر سر من کن که خارم در قدم کردي

غنیمت دان اگر روزی بشادي در رسي ای دل
۷ پس از چندین تحمّلها که زیر بار غم کردي

---

[1] I ; بار for پای

[2] All texts and all MSS. except I omit و after راند.

[3] All texts and all MSS. but I omit و after کرد

[4] This line is only found in I.

[5] S . سهو for سبق

[6] I, I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; اینکه for آنکه.

شب غمهای سعدي را مگــر هنگام روز آید [7]

۸ که باریک و ضعیفش چون چراغ صبحدم کردي

۳۹۸

Metre: هزج مثمّن سالم [‿ – – – | ‿ – – – | ‿ – – – | ‿ – – –]

نگارا وقت آن آمد که دل با مهــر پیوندي

۱ که ما را بیش ازین طاقت نماند است آرزومندي

غریب [1] از خوی مطبوعت که روی از دلدگان پوشي

۲ بدیع از طبع موزونت که در بر دوستان [2] بندي

تو خورسند و شکیبائی چنانت در خیال آید

۳ که ما را همچنین باشد شکیبـائي و خورسندي

نگفتي بیـــوفا یارا که از ما نگسلـــي هرگز

۴ مگر در دل چنین بودت که خود با ما نه پیوندي

زهی آسایش و رحمت نظر [3] را کش تو منظوري

۵ زهی [4] بخشایش و دولت پدر را کش [5] تو فرزندي

شکار آنکه توان کشتن که محکم در کمند افتد [6]

۶ چو بیخ مهر بنشاندم درخت وصل [7] برکندي

[7] I(b), to; آمد for آید.

N.B.—In I(a), P, R, T, C, this ode is omitted.

[1] I(a), S, P, Y(b); دریغ for غریب.

[2] I(a); مخلصان for دوستان.

[3] R; کسی for نظر.

[4] T, Y(b); خوشا for زهی

[5] B; کش چون for را کش.

[6] All texts and all MSS. but I; آید for افتد

[7] S; صبر for وصل.

مرا زین پیش در خلوت فراغت بود و جمعیت
۷ تو در جمع آمدي ناگاه[8] و مجموعان پراگندي

نمودي چند بار از خود که حافظ عقد و پیمانم
۸ کنونت باز دانستم که ناقض عهد و سوگندي[9]

گرت جان در قدم ریزم هنوزت عذر میخواهم
۹ که از من خدمتی ناید چنان لایق که بپسندي

تش بنشین و تیزي کن که مارا تلخ ننماید
۱۰ چه میگوئي چنین شیرین که شوري در من افگندي

شکایت گفتن سعدي مگر باد است نزدیکت[10]
۱۱ که او چون[11] رعد مینالد[12] تو همچون برق میخندي

۳۹۹

Metre: رملِ مثمّنِ مخبون [‿ ‿ ـ ـ | ‿ ‿ ـ ـ | ‿ ‿ ـ ـ | ‿ ‿ ـ ـ]

نه تو گفتي که بجاي آرم و گفتم که نیاري
۱ عهد و پیمان و وفاداري و دلبندي و یاري

زخم شمشیر اجل به ز[1] سر نیش فراقت[2]
۲ کشتن اولیتر ازان کم بجراحت بگذاري

[8] I(b), S; بیگاه for ناگاه.

[9] This line is substituted for verse 7 in I. In B, S, R, it follows verse 7. It is omitted in all other MSS. and texts.

[10] S, در پیشت for نزدیکت.

[11] I(b), B, S, R, P, Z, همچون for او چون.

[12] P, Z; مي نالم for مي نالد.

[1] I, I(b), S, R, P, C; که for ز.

[2] I(b), Z; فراق for فراقت.

تو آسوده ندانی که دل خسته چه باشد
۳ من گرفتار کمندم تو چه دانی که سواري

کس چنین روی ندارد تو مگر حور بهشتي
۴ ور کس این بوی نیاید مگر آهوی تتاري[3]

عرقت بر ورق روی نگارین بچه ماند
۵ همچو بر صفحهٔ[4] گل قطرهٔ باران بهاري

طوطیان دیدم و خوشتر ز حدیثت نشنیدم
۶ شکر است آن نه دهان و لب و دندان که تو داري

ای خردمند که گفتي نکنم چشم بجانان[5]
۷ بچه کار آیدت آن دل[6] که بخوبان[7] نسپاري

آرزو میکندم با تو شبی بودن و روزی
۸ یا[8] شبی روز کني چون[9] من و روزی بشب آري

هم اگر عمر بود دامن کامی بکف آید[10]
۹ که گل از خار همي زاید[11] و صبح از شب تاري

سعدي آن طبع ندارد که ز خوی تو برنجد
۱۰ خوش بود[12] هر چه تو گوئي و شکر[13] هرچه تو باري

---

[3] In I(a) this line is omitted.
[4] I(a); چهرهٔ for صفحهٔ.
[5] All texts and all MSS. but I, خوبان for جانان.
[6] S; جان for دل.
[7] I(b), R, P, D, L, Z; جانان for خوبان.
[8] R, Y(b); تا for یا.
[9] I(a), to; با for چون
[10] S, C, Y(b); آرم for آید.
[11] R, P, I; آید for زاید.
[12] I(a); شکر است for خوش بود.
[13] I(a); گوهرست for شکر.

۴۰۰

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [— — ᴗ ᴗ | — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ | — — ᴗ — ᴗ | — ᴗ ᴗ]

ندیدمت که بکردی وفا بدانچه بگفتی

۱ طریق وصل کشادی من آمدم تو برفتی

وفا و عهد نمودی دل سلیم ربودی[1]

۲ چو خویشتن بتو دادم تو میل باز گرفتی

تو[2] دست عهد گرفتی که پای مهر[3] بدارم

۳ بچشم خویش بدیدم خلاف هرچه بگفتی

هزار چاره بکردم که همعنان تو گردم

۴ تو پهلوان‌تر ازانی که در کمند من افتی

نه عدل بود نمودن خیال وصل و ربودن[4]

۵ چرا از عاشق مسکین هم اوّلش ننهفتی

تو قدر صحبت یاران و دوستان نشناسی

۶ مگر شبی که چو سعدی بداغ هجر[5] بخفتی

۴۰۱

Metre: رملِ مثمّن مشکول [— — ᴗ — | ᴗ ᴗ — | ᴗ — — | ᴗ — ᴗ ᴗ]

نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی

۱ که بدوستان یکدل سر دست بر فشانی

---

[1] S: سردی for ربودی. [2] T, Y(b): نه for تو

[3] I: وصل for مهر.

[4] T, C, E, Y(a), Y(b), L, D: جمال و ناز نهفتن for خیال وصل و ربودن.

[5] All MSS and all texts but I, I(a): عشق for هجر.

دلم از تو چون نرنجد که برهم در نگنجد
۲ که جواب تلخ گوئي تو بدين شکر دهاني[1]
نفسی بیا و بنشین سخنی بگو وبشنو
۳ که بتشنگي بمرديم[2] بر آب زندگاني
غم دل بکس نگويم[3] که بگفت رنگ رويم
۴ تو بصورتم نگه کن که سرايرم بداني
عجبست نیاید از من سخنان سوزناکم
۵ عجبست اگر نسوزم[4] چو بر آتشم نشاني
دل عارفان ببردند و قرار پارسایان[5]
۶ همه شاهدان بصورت تو بصورت و معاني
نه[6] خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم
۷ همه بر سر زبانند و تو در ميان جاني
اگرت بهرچه دنیا بدهند حیف باشد
۸ و گرت بهرچه عقبی[7] بخرند رايگاني
نه عجب کمال حسنت که بصد زبان بگويم
۹ که هنوز پیش ذکرت خجلم ز بيزباني
مده ای رفیق پندم که نظر برو[8] فگندم
۱۰ تو میان ما نداني[9] که چه ميرود نهاني

[1] I(a), I(b), S, R, P, C ; زباني for دهاني.
[2] I(a), B, S, R, C ; بمردم for بمرديم.
[3] I(a) ; نگفتم for بگويم.
[4] I(a), I(b), B, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بسوزم for نسوزم.
[5] I(a) ; هوشمندان for پارسايان.
[6] S; به for نه.
[7] I(a), R ; عالم for عقبی.
[8] I(b), S, P, R, C, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بدو for برو.
[9] I(a), P ; چه داني for نداني.

ز حديث حسن ليلي بگذشت و شوق مجنون

۱۱ اگر اين صفت به بيني دگر آن سمر نخواني

دل دردمند سعدي ز محبّت تو خون شد

۱۲ نه کشي بتيغ هجرش نه بوصل ميرساني

۴۰۲

Metre· مجتثِ مثّمنِ مخبونِ مقطوع [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | — —]

نگويم آب و گل است آن[1] وجود روحاني

۱ بدين کمال نباشد جمال[2] انساني

اگر تو آب و گلي همچنانکه ساير خلق

۲ گل بهشت و مخمّر بآب حيواني

بهرچه خوبتر اندر جهان نظر کردم

۳ که گويمش بتو ماند تو خوبتر زآني

وجود هرکه نگه[3] ميکنم ز جان و جسد

۴ مرکّب است و تو از فرق تا قدم جاني

گرت در آينه سيماي خويش دل ببرد

۵ چو من شوي که[4] بدرمان خويش درماني

دلي که با سر زلفت تعلّقي دارد

۶ چگونه جمع شود[5] با چنين پريشاني

---

[1] I, I(a), B, R, Z; اين for آن.
[2] B, S, P, T; وجود for جمال.
[3] S, C, R, Y(a), L, D; نظر for نگه.
[4] B, S, P, and all texts; و for که.
[5] I, I(a), I(b), R, P, S; بود for شود.

مرا که پیش تو اقرار بندگي کردم
۷ رواست گر بنوازي وگر برنجاني

ولی خلاف بزرگان که گفته‌اند مکن
۸ بکن هرآنچه بشاید نه هرچه بتواني

طمع مدار که از دامنت بدارم دست
۹ بآستین ملالی که بر من افشاني

فدای جان تو گر من تلف[6] شوم چه شود
۱۰ برای عید بود گوسفند قرباني

روان روشن سعدي که شمع مجلس تست
۱۱ بهیچ کار نیاید گرش نسوزاني

۴۰۳

Metre: مجتثّ مثمّن مخبون [‿ — ‿ — | ‿ ‿ — — | ‿ — ‿ — | ‿ ‿ — —]

ندانمت بحقیقت که در جهان بکه ماني
۱ جهان و هرچه در او هست صورتند و تو جاني

بپای خویشتن آیند عاشقان بکمندت
۲ که هرکه را تو بگیري ز خویشتن برهاني

مرا مپرس که چوني بهر صفت که تو خواهي[1]
۳ مرا مگوی چه نامي بهر لقب که تو خواني

---

[6] All MSS. but I, I(b), and all texts except Z; فدا for تلف.
[1] I(a); گوئی for خواهي.

چنان بنظرهٔ[2] اول ز شخص[3] مي ببري دل

۴ كه باز مي نتواند گرفت نظرهٔ[2] ثاني

تو پردهٔ پيش گرفتي وز اشتياق جمالت

۵ ز پردها بدر افتاد رازهای نهاني

بر آتش تو نشستم و[4] دود[5] عشق[6] بر آمد

۶ تو ساعتی نه نشستي كه آتشی بنشاني

چو پيش خاطرم آيد[7] مثال صورت خوبت[8]

۷ ندانمت كه چه گويم ز اختلاف معاني

مرا گناه نباشد نظر بروی جوانان

۸ كه پير داند مقدار روزگار جواني

ترا كه ديده ز خواب خمار باز نباشد

۹ رياضت من شب تا سحر نشسته چه داني

من ای صبا ره رفتن بكوی دوست ندارم[9]

۱۰ تو ميروي بسلامت سلام من برساني

سر از كمند تو سعدي بهيچ روی نه تابد[10]

۱۱ اسير خويش گرفتي بكش چنانكه تو داني

---

[2] R ; بنظرت for بنظرهٔ in both places.

[3] I(a), I , خلق for شخص,

[4] I(b), S, P, R, B, T, C, E, Y(a) Y(b), L, D, چو for و.

[5] I ; ذوق for دود.

[6] R , I ; شوق for عشق.

[7] B, R, C, T ; آمد for آيد.

[8] I(a), I(b), S, P, B, C ; روی توگفتم for صورت خوبت.

[9] I(b) ; ندانم for ندارم.

[10] I(a) ; I(b), R, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D ; بپيچد for تابد.

۴۰۴

Metre : رملِ مثمّنِ محذوف | ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ ـ | ـ ‿ ـ |

وقت آن آمد که خوش باشد[1] کنار سبزه[2] جوی
۱ گر سر صحرات[3] باشد سرو بالائی بجوی

گر[4] بخلوت با دلارامت میسّر میشود
۲ در سرایت خود گلستانست سبزی گو مروی

ای نسیم کوی معشوق این چه باد خرمست
۳ تا کجا بودی که جانم تازه میگردد[5] ببوی

مطربان خوش خوش[6] در آوازند و مستان[7] در سماع
۴ شاهدان در حالت و شوریدگان در های و هوی[8]

ای که پای رفتنت کند است و راه وصل تنگ[9]
۵ باز گشتن هم نشاید تا قدم داری بپوی

گر به بینی گریهٔ زارم ندانی فرق کرد
۶ کاب چشم است اینکه پیشم[10] میرود یا آبجوی

گوی را گفتند[11] که ای بیچاره سرگردان مباش
۷ گوی مسکین را چه تاوانست چوگانرا بگوی

---

1 B, Z, C, E, Y(a), L, D ; گردد for باشد. 2 P ; آب و for سبزه.
3 P ; بصحرا مهل for سر صحرات.
4 I(a), I(b), S, P, L ; ور for گر. 5 R ; میگردی for میگردد.
6 I, I(a), I(b), S, P, T, C, Y(b) ; گوئی for خوش خوش.
7 B and all texts but Z ; صوفی for مستان.
8 I(a) ; گفت و گوی for های هوی.
9 I(a) ; دور for تنگ.
10 I(a), I(b), S, B, C ; پیشت for پیشم.
11 I(b), Z, E, T, Y(a), Y(b), D, گوی for گفتند : I(a) ; گوینده for do.

ای که گفتی دل بشوی از مهر یار سنگدل [12]

۸ من دل از مهرش نمیشویم تو دست از من بشوی [13]

سعدیا مستی و مستوری بهم نایند راست

۹ شاهدان بازی مزاج و صوفیان بس تنگخوی [14]

۴۰۵

Metre: مضارع مثمّن اخرب مکفوف محذوف [— — ٮ ٮ — ٮ — — ٮ — ٮ — ٮ —]

هر روز باد می برد از بوستان گلی

۱ مجروح میکند دل مسکین بلبلی

مألوف را بصحبت ابنای روزگار

۲ بر جور روزگار بباید تحمّلی

کاین باز مرگ [1] هرکه سر از بیضه بر کند

۳ همچون کبوترش برباید [2] بچنگلی

ای دوست [3] دل منه [4] تو برین [5] تنگنای خاک

۴ ناممکن [6] است عافیتی بی تزلزلی

---

[12] I; مهربان for سنگدل.

[13] In all texts and all MSS, except I, I(a), the following verse is inserted after line 8:—

یا بترک من بگوئی ای سرکش نامهربان

بر اسیران رحمت آور یا بترک من بگوئی

[14] In I the following verse is substituted for line 9:—

سعدیا عاشق نشاید بود اندر خانگاه * شاهد بازی مزاج و صوفیان تندخوئی

[1] I; موت for مرگ.

[2] I, S, P; بدر آید for برباید.

[3] T; زنهار for ای دوست.

[4] B; مبند for منه.

[5] I, S, R, P, C; درین for برین.

[6] I(a), I(b), S, P, R, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), L, D; تا for نا.

..نیست ماه پیکر و موئی است مشکبوی
۵ هر لاله که میدمد[7] از خاک و سنبلی

بالای خاک هیچ عمارت نکرده‌اند
۶ کز وی بدیر و زود نباشد تحوّلی[8]

مکروه طلعتی است جهان فریب ناک
۷ هر بامداد کرده بشوخي تجمّلی

دی بوستان خرم و صحرا و لاله زار
۸ وز بانگ مرغ در چمن افتاده غلغلی

و[9] امروز خارهای مغیلان کشیده تیغ
۹ گوئي که خود نبود درین بوستان گلی

دنیا پلی است رهگذر دار آخرت
۱۰ اهل تمیز خانه نگیرند[10] بر پلی

سعدي گر آسمان بشکر پرورد ترا
۱۱ چون میکشد بزهر ندارد تفضّلی

۴۰۶

Metre رملِ مسدّسِ محذوف (— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —)

هرگز این صورت کشد[1] صورتگری
۱ یا چنین شاهد بود در کشوری

---

[7] S; بردمد for میدمد

[8] In I(a) this line is omitted.

[9] In I(a), B, S, P, T, و is omitted before امروز.

[10] T, C; نسازند for نگیرند.

[1] I(b), B, S, R, P, T, Z, C, کند for کشد

سرو رفتاری صنوبر قامتی
۲ ماه رخساری ملایک منظری

میرود وز خویشتن بینی که هست
۳ در نمي آید بچشمش دیگری

صد هزارش دست خاطر در رکاب
۴ پادشاهی میرود با لشکری

عارضش باغی دهانش غنچهٔ
۵ [2] بل بهشتی درمیانش کوثری [3]

ماه رویا مهرباني پیشه کن
۶ خوبرؤئی را بباید زیوری

بیتو در هر گوشه پائی در گل است
۷ وز تو در هر خانه دستی بر سری

چون همایم سایهٔ بر سر فکن
۸ تا در [4] اقبالت شوم نیک اختری

در خداوندي چه نقصان آیدش [5]
۹ گر خداوندی بپرسد چاکری

مصلحت بودی شکایت گفتنم [6]
۱۰ گر بغیر از خصم بودی داوری

سعدیا داروی تلخ از دست دوست
۱۱ به که شیرینی ز دست دیگری

[2] I(a), S. P. T(a) : چون for بل
[3] In I lines 1 to 5 are omitted.
[4] I(a) : باقبالت for در اقبالت
[5] I(a), I(b), B, S, P : آیدت for آیدش
[6] R : کردنم for گفتنم

خـاکی از مردم بمـاند[7] در جـهـان
۱۲ و ز وجود عاشـقـان خاکستـری

۴۰۷

Metre ; رمل مثمن مخبون [ـ ـ ب ب | ـ ـ ب ب | ـ ـ ب ب | ـ ـ ب ب]

همه‌کس[1] را تن و اندام و جمال است و جوانی
۱ وین همه لطف[2] ندارد[3] تو مگر سرو روانی

نظر آوردم و بردم[4] که وجودی بتو ماند
۲ همه اسمند و تو جسمی همه جسمند و تو جانی

تو مگر پرده[5] بپوشی و کست روی نه بیند
۳ ور همین[6] پرده زنی پردهٔ خلقی بدرانی

تو ندانی که کسی در تو چرا[7] خیره بماند
۴ تا کسی همچو تو باشد که دور خیره بمانی

نوک تیر مژه از جوشن جان میگذرانی
۵ من تنک پوست نگفتم تو چنین[8] سخت کمانی

---

[7] I(a), I(b), B, S, P; نماند for بماند.

[1] I(a); هر کسی for همه کس.

[2] R; حسن for لطف

[3] All texts and all MSS. except I, ندارند for ندارد; S; ندیدم for ندارد.

[4] I(a), R, B, Z, E, Y(a), Y(b), D; دیدم for بردم.

[5] P; روی for پردهٔ.

[6] I(b), S, B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; همه for همین.

[7] I(b), B, S, P, C, E, Y(a), Y(b), L, D; چرا در تو کسی for کسی در تو چرا.

[8] R; چندیدم تو چذان for نگفتم تو چنین.

هرچه در وصف [9] تو گویند چناني بحقیقت
۶ عیبت [10] آنست که با ما بارادت نه چناني
رمقی بیش نماند است گرفتار غمت را
۷ چند مجروح تواند داشت بکش تا برهاني
بیش ازین صبر ندارم که تو هردم بر قومی
۸ بنشیني و مرا بر سر آتش بنشاني
گر بمیرد عجب از شخص و دگر زنده نباشد
۹ که براني ز بر خویش و دگر بار بخواني [11]
سعدیا گر قدمت راه بپایان نرساند
۱۰ باری اندر طلبش عمر بپایان برساني

۴۰۸

[Metre. مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف ـ ـ ᴗ | ـ ᴗ ـ ᴗ | ᴗ ـ ـ ᴗ | ـ ᴗ ـ]

هر نوبتم که در نظر ای ماه بگذري
۱ بار دوم ز بار نخستین نکوتري

---

[9] All texts and all MSS. but I, I(a); حسن for وصف.

[10] All MSS. but I, and all texts but Y(b); عیب for عیبت.

[11] This is the I variant. I(a) omits the line In S, P, the first hemistich runs as follows:—

گر بمیرد دگر آن شخص و دگر زنده بباشد

I(b) has the same reading but with نباشد for بباشد: R, & T, are similar with نماند for بباشد, T in addition having زهم for دگر.: in E, Y(a), Y(b), L, D, the verse runs thus:—

گر بمیرد ز غمت زار شود زنده دگر بار
هر گه راني ز در خویش و دگر بار بخواني

انصاف میدهم که لطیفان و دلبران

بسیار دیده‌ام نه بدین لطف و دلبری

زنّار بود آنچه [1] همه عمر داشتم

۳ الا کمر که پیش تو بستم بچاکری

از شرم چون تو آدمیی درمیان خلق

۴ انصاف میدهم که نهان میشود پری

شمشیر اختیار ترا سر نهاده‌ام

۵ دانم که گر تنم بکشی جان بپروری

جز [3] صورتت در آئینه کس را نمی رسد

۶ با طلعت بدیع تو کردن برابری

ای مدعی گر آنچه مرا شد ترا شود

۷ بر حال من ببخشی و رحمت [4] بیاوری

صید اوفتاد و [5] پای مسافر بگل بماند

۸ هیچ افتدت که بر سر افتاده [6] بگذری

صبری که بود مایهٔ سعدی دگر نماند

۹ سختی مکن که کیسه بپرداخت مشتری

---

[1] I(b), S, P, T; هرچه for آنچه.

[2] N. B. In I(b) verses 4 to 9 omitted, and instead are found lines 6 to 10 of ode 408.

[3] B; چون for جز.

[4] P, I. حالت for رحمت.

[5] All MSS. and all texts but L; افتاده for و اوفتاد.

[6] I(a). بیمار for افتاده

۴۰۹

Metre. هزج مثمّن اخرب [— — ⏑ ⏑ — ⏑ ⏑ — — — — ⏑ ⏑ — ⏑ ⏑ — —]

هر کس بتماشائی رفتند بصحرائی
۱ ما را که تو منظوری خاطر نرود جائی

یا چشم نمی بیند یا راه نمیداند
۲ هرکو[1] بوجود خود دارد ز تو پروائی

دیوانهٔ عشقت را جائی نظر افتاد است
۳ کانجا نتواند رفت اندیشهٔ دانائی[2]

زیبا ننماید سرو اندر نظر طبعش[3]
۴ آنکش نظری باشد بافامت زیبائی[4]

امید تو بیرون برد از دل همه امیدی
۵ سودای تو خالی[5] کرد از سر همه سودائی

گویند رفیقانم در عشق چه سر داری
۶ گویم که سری دارم انداخته[6] در پائی

زنهار نمیخواهم کز کشتن[7] امانم ده
۷ تا سیرترت بینم یک لحظه مدارائی

[1] I(a), S, B, and all texts : کس for کو
[2] In I(a) lines 3 and 4 are transposed
[3] All texts and all MSS. but I ; عقاش for طبعش.
[4] In B & P this line is omitted
[5] In I(b), R and all texts but T ; بیرون for خالی
[6] In all texts and all MSS. but I ; درباخته for انداخته.
[7] T ; قتل for کشتن

در پارس که تا بود است از ولوله آسود است

۸ بیمست که برخیزد از حسن تو غوغائی

من دست نخواهم زد الا بسر زلفت[9]

۹ گردست رسی باشد یکروز بیغمائی

گویند تمنّائی از دوست بکن سعدی[9]

۱۰ جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنّائی [10]

۴۱۰

Metre: خفیف مسدّس مخبون مقطوع [‿ ‿ – – | ‿ – ‿ – | ‿ – ‿‿ –]

همه چشمیم تا برون آئی ۱ همه گوشیم تا چه فرمائی

تو نه آن صورتی که بی‌رویت ۲ متصوّر شود شکیبائی

من ز دست تو خویشتن بکشم ۳ تا تو دستان[1] بخون نیالائی

گفته بودی قیامتم بینند ۴ این گروه محبّ سودائی

وین چنین روی دلستان که تراست ۵ خود قیامت بود که بنمائی

ما تماشا کنان کوته دست ۶ تو درخت بلند بالائی

سر ما و آستان خدمت تو ۷ گر برانی و گر ببخشائی

جان بشکرانه دادم از من خواه ۸ گر بانصاف درمیان آئی

عقل باید که با صلابت[2] عشق ۹ نکند پنجهٔ توانائی

[9] In I(b), S, P, R, B, Z, this hemistich runs as follows :—

نه زهد صفا ماند نه معرفت صوفی

[9] In B this hemistich reads thus :— گویند بکن سعدی از دوست تمنّائی.

[10] In R, T, C, this hemistich runs thus :—

از دوست نمیخواهم جز دوست تمنّائی

N.B.—In I(b) this ode is omitted.

[1] S, P ; دستها for دستان. [2] E, Y(a), Y(b) ; ملامت for صلابت.

تو چه داني كه[3] بر تو نگذشت است ۱۰ شب هجران و روز تنهائي

روشنت گردد اين حديث چو روز ۱۱ گر چو[4] سعدي شبي به پيمائي

۴۱۴

Metre: مضارعِ مثمّنِ اخرب [— — ᴗ — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — —]

هر سلطنت كه خواهي ميكن كه دلپذيري

۱ در دست خوبرويان دولت بود اسيري

جان باختن بكويت در آرزوي رويت

۲ دانسته‌ام وليكن خونخوار و[1] نا گزيري

ملك آن تست و فرمان مملوك را چه درمان[2]

۳ گر بيگنه بسوزي و ز بي خطا بگيري

گر من سخن نگويم در وصف روي و مويت[3]

۴ آئينه‌ات بگويد پنهان[4] كه بي نظيري

آنكو نديده باشد گل درميان بستان

۵ شايد كه خيره ماند در ارغوان و خيري[5]

---

[3] P; چو for كه.

[4] I, I(a), S, R, B, T, Z, E, Y(a), Y(b), D; چه for چو.
N.B.—In I(b) this ode omitted.

[1] In I, I(a), I(b), R, P, و is omitted after خونخوار.

[2] I(b), S, P, T; لشكر سر بر زمين خدمت for فرمان مملوك را چه درمان
T(a); B, R, Z, C, E, Y(a), Y(b), L, D; شاهي فرمائي هرچه خواهي for do.

[3] I(a); اعتدال قدت for وصف روي و مويت.

[4] C, Y(b); پيدا for پنهان.

[5] In I verses 4 and 5 are omitted.

گفتم مگر برفتـي [6] غایب شوي ز چشـــم
۶ آن نیستي که رفتي آنيْ که در ضمیري

اي باد صبح بستـان پیْغـام وصل [7] جانان
۷ میبر [8] که خوش نسیمي میدم [9] که خوش عبیري

اورا نمیتـوان دید از منتـهـــاي خوبـي
۸ ما خود نمي نمائیم [10] از غایت حقیري

گر یار با جـوانان خواهـد نشست و رنـدان
۹ ما نیز توبه کـردیـم از زاهدي و پیـري

سعدي نظر بپوشـان یا خـرقه درمیـــان نه
۱۰ رندي روا نبـاشد در جامهٔ [11] فقیـري

۴۱۲

[— — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — — ᴗ ا ᴗ — —] هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف Metre.

هـرگـــز نبـود ســـرو ببـــالا که تو داري
۱ یا گل [1] بصـفاي [2] رخ زیبـــا که تـو داري

گـــر شمـع نبــاشـد شب [3] دلسوختـــگانرا [4]
۲ روشن کنـد [5] این غـــرهٔ غـرا کـه تو داري

[6] B. R. S, T, Y(b) ; برفتن for برفتي.

[7] I(a), S, P ; لطف for وصل. [8] I. میدو for میبر.

[9] I(b), P, B, Z, E, Y(a), Y(b), D ; میده for میدم,

[10] I(b), B, S ; توانیم for نمائیم. [11] I. خرقه هاي for جامهٔ.

[1] I(a), S, P, B, T, Z, C ; مه for گل

[2] P, E, Y(a), D ; صفا و for صفاي : I(a), T, C, Y(b) , جمال for do

[3] I(b) P, S, B ; رخ for شب.

[4] P ; رفتگان را for سوختگان را [5] I(b), P : شود آن for کند این

حوران بهشتي که دل خلق ربایند [6]
۳ هرگز نه ستانند دل ما که تو داري

بسیار بود سرو روان و گل [7] خندان
۴ لیکن نه بدین صورت و بالا [8] که تو داري

پیداست که سرپنجهٔ [9] ما را چه بود زور [10]
۵ با ساعد و بازوی [11] توانا که تو داري

صیت [12] سخنم در همه آفاق برفته است [13]
۶ لیکن چه کند [14] با ید بیضا که تو داري

امثال تو از صحبت ما ننگ [15] ندارند [16]
۷ جای مگس است این همه حلوا که تو داري

این روی بصحرا کند آن روی [17] به بستان
۸ من روی ندارم مگر آنجا که تو داري

سعدي تو نیارامي و کوته نکني دست
۹ تا سر نکني در سر سودا که تو داري

تا میل نباشد بوصال از طرف دوست
۱۰ سودی نکند حرص و تمنّا که تو داري [18]

---

[6] All texts and all MSS but I, ستانند for ربایند.
[7] I(b); دل for گل
[8] I(a), I(b), P, R, B; سیما for بالا.
[9] I; سرمایه for سرپنجه
[10] T, Y(b); نبود for چه بود.
[11] I(a), I(b), P, S, C; سیمین for و بازوی.
[12] All texts and all MSS but I; صدر for صیت.
[13] I(a), I(b), S, P; ببردند for برفته است.
[14] I, I(a), R; زند for کند
[15] II(a), S, Z, C, E, Y(a), Y(b), D; باک for ننگ
[16] T reads this hemistich thus, امثال ترا صحبت ما ننگ نباشد.
[17] I(a), T, Y(b); میل for روی
[18] In R 9 (b) & 10 (a) are omitted and 10(b) is joined with 9 (a).

۴۱۳

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ مقطوع [‒ ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒ ‒ | ◡ ◡ ‒]

هرگز آن دل به نمیرد که تو جانش باشی
۱ نیک بخت آنکه تو در هر دو جهانش باشی

غم و اندیشه در آن دایره هرگز نرود[1]
۲ بحقیقت که تو چون نقطه میانش باشی

هرگزش باد خزان[2] برگ پریشان نکند
۳ بوستانی که چو تو[3] سرو روانش باشی

همه عالم نگران تا نظر بخت بلند
۴ بر که افتد که تو یکدم نگرانش باشی

سنگدل چشمهٔ آبی که یکی چون هاروت
۵ تشنه می میرد و نزدیک دهانش باشی

گر توان بود که دور فلک از سر گیرند
۶ تو دگر نادرهٔ دور زمانش باشی

وصفت آن نیست که در[4] وهم سخندان گنجد[5]
۷ ور کسی گفت مگر هم تو زبانش باشی

چون تحمل نکند بار فراق تو کسی
۸ با همه درد دل آسایش جانش باشی

---

[1] P, T, C ; نبود for نرود.
[2] I ; صبا for خزان.
[3] P, Z, T, Y(a), E, D ; دور for چو تو.
[4] R ; فهم for وهم.
[5] All texts and all MSS. but I ; آید for گنجد.

ای که بیدوست بسر مي نتواني [6] که بریه
۹ شاید ار محتمل بار گرانش باشي
سعدي آنروز که غوغای قیامت باشد
۱۰ چشم دارد [7] که تو منظور نهانش باشي

۴۱۴

Metre: هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف [— — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — — ∪ | ∪ — —]

یا را قدحی پر کن از آن داروی مستي
۱ تا از سر صوفي [1] ببرد علت هستي
عاقل متفکر بود و مصلحت اندیش
۲ در مذهب عشق آی و زین [2] جمله [3] برستي
ای فتنهٔ نو خاسته از عالم قدرت. [4]
۳ غایب مشو از دیده که در دل بنشستي
آرام دلم بستدي و دست شکیبم
۴ برتافتی و پنجهٔ صبرم بشکستي
احوال دو چشم من برهم ننهاده
۵ با تو نتوان گفت بخواب شب [5] مستي

---

[6] C: بردن for که بري.
[7] I(b), B, S; دارم for دارد.
[1] R; عارف for صوفي.
[2] I(a), B, R, T, C, E, Y(a), Y(b) L, D, گزین for وزین.
[3] S; هردو for جمله.
[4] In all texts and all MSS. but I; this hemistich runs as follows, :—
شد آمدی ای فتنه نو خاسته از دعیب
[5] I(a), خوش for شب

سودا زدهٔ کز همه عالم بتو پیوست

۶ دل نیک بدادت که دل ازوی بگسستي

در روی تو گفتم سخنی چند بگویم

۷ رو باز کشادي و در نطق به بستي

گر بادهٔ ازین خم بود و مطرب ازین کوی

۸ ما توبه بخواهیم [6] شکستن بدرستي

سعدي غرض از حقهٔ تن آیهٔ حق است [7]

۹ صد تعبیه در تست و یکی باز نجستي

نقّاش وجود این همه صورت که بپرداخت

۱۰ تا نقش به بیني و مصور بپرستي

۴۱۵

Metre : رملِ مثمّنِ محذوف [— ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ — — | — ᴗ —]

یاد میداري که با ما جنگ در سر داشتي

۱ رای رای تست خواهي جنگ و [1] خواهي آشتي

نیک بد کردي شکستن عهد یار مهربان [2]

۲ آن بتر کردي که بد کردي و نیک انگاشتي

[6] All MSS. and all texts but L; نخواهیم for بخواهیم.

[7] I (b), B; S, R; پیرایه نه for تن آیهٔ : I; و پیرایه نه do.

[8] All texts and all MSS. but I; بیاراست for بپرداخت.

[1] In I, I(b), B, S, D, و is omitted after جنگ : C; کن for و.

[2] I(a), S, P, B, T, C, Y(b); نیک نام for مهربان.

دوستان دشمن گرفتن[3] هرگز عادت نبود

۳ جز در این نوبت[4] که دشمن دوست می پنداشتی

خاطرم نگذاشت یکساعت که بد مهری[5] کنم

۴ گرچه دانستم که پاک از خاطرم بگذاشتی

همچنانت ناخن[6] رنگین گواهی می دهد

۵ بر سر انگشتان که[7] در خون عزیزان داشتی

تا تو بر کشتی نیامد هیچ خلقم در نظر

۶ کز خیالت شحنهٔ بر خاطرم بگماشتی

هرچه خواهی کن ما را با تو روی جنگ نیست

۷ سر نهادن به در آن موضع که تیغ افراشتی[8]

هردم از شاخ زبانم میوهٔ تر میرسد

۸ بوستانها رسته[9] زان تخمم[10] که در دل[11] کاشتی

سعدی از دنیا و عقبی روی در دیوار کرد

۹ تا تو بر[12] دیوار فکرش نقش خود بنگاشتی

---

[3] I(a), I(b), P, Z, C, E, Y(b), L, D ; گرفتی for گرفتن.

[4] All texts and all MSS. but I ; مدت for نوبت.

[5] T, C, Y(a), Y(b), E, T, D ; بی for بد : I(b), S, P, بد عهدی for do.

[6] I(a) ; ناخنت اندکه for همچنانت ناخن. I(b), R, S, P, E, Y(a), Y(b), L, D ; آنکهت خاطر بد عهدی for همچنانت ناخن رنگین.

[7] I(b), S, P, T, C ; دست چندین روز for بر سر انگشتان که

[8] In I, C, C, line 7 is omitted

[9] P, T; رست for رسته

[10] I(a), I(b), B, R, S, P, T, C; تخمی for تخمم.

[11] S, P, C, T; جان for دل.

[12] I(a), I(b), B, S, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; در for بر.

۴۱۶

Metre: رجزِ مثمّنِ مطوی مخبون [‒ ◡ ◡ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒ | ‒ ◡ ◡ ‒ | ◡ ‒ ◡ ‒]

یار گرفته‌ام بسی چون تو ندیده‌ام کسی
۱ شمع چنین نیامد است از در هیچ مجلسی

عادت بخت من نبود اینکه تو یادم آوري
۲ نقد چنین کم اوفتد خاصه بدست مفلسی

صحبت ازین شریفتر صورت ازین لطیفتر
۳ دامن ازین نظیفتر وصف تو چون کند کسی [1]

خادمهٔ سرای را گو در حجره بند کن
۴ تا بسر حضور ما ره نبرد موسوسی

روز وصال دوستان دل نرود ببوستان
۵ تا بگلی نگه کند یا بجمال نرگسی

قصّه بهر که میبرم فایدهٔ نمیدهد [2]
۶ مشکل درد عشق را حل نکند مهندسی

این همه خار می خورد سعدي و بار میبرد [3]
۷ جای دگرنمي رود هر که گرفت مؤنسی [4]

---

[1] In R this line is omitted.

[2] I, I(b), S, P: کند for دهد.

[3] I(a), I(b); چنین میرود for بار میبرد.

[4] This is the I variant. In all other MSS. and texts this hemistich runs as follows.—

صبح جمای دوستان درد نمیکند بسی

۴۱۷

Metre : رملِ مثمّنِ مخبونِ محذوف [— ⏑ ⏑ | — — ⏑ — | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑ | — — ⏑ ⏑]

یاري آنست کـه زهـر از قبلش نـوش کنـي

۱ نه چو رنجی رسدت یار فـراموش کني

علـم از دوش بنه ور عسلـی [1] فـرمـاید

۲ شـرط آزادگـي آنسـت که بر دوش کني

هـمـاون از یار جـفـا بیند و تسلیـم شـود

۳ توچه یاري که چو دیگ از غم [2] دل جوش کني

راه دانا دگـر و مـذهب عـاشق دگـر است

۴ ای خردمند که عیب من مدهـوش [3] کني

شـاهد آن وقت بیـاید [4] که تو حـاضر گردی [5]

۵ مطرب [6] آنگاه [7] بگوید [8] که تو خـامـوش کني

سـر تشـنیـع [9] نـداري طـلـب یار مکـن

۶ مگسـت نیش زند چـون [10] طلب نوش کني

پای در سلسلـه باید که همـان ادت عشق

۷ با تو باشد که گرش [11] دست در آغوش کني

---

[1] P, B, T, C, E, Y(a), Y(b), L, D ; عملي for عسلي

[2] I(b), S, P, Z, Y(a) ; نف for غم

[8] I(b), B, P ; بیهوش for مدهوش

[4] I(b), R ; نیاید for بیاید · P ; نیامد for do.

[5] All texts and all MSS but I ; باشي for گردي .

[6] I(a), [illegible] S, B, P, Z, C ; سخن for مطرب.

[7] All texts and all MSS. but I ; آنوقت for آنگاه.

[8] T, E, Y(a) ; بخواند for بگوید [9] S ; نسلیم for تشنیع.

[10] I(b), B, S, P, C, Y(b) ; گر for چون.

[11] T, Y(b) ; اگرش for که گرش.

مرد باید که نظر بر[12] ملخ و مور کند

۸ بآن تامّل که تو در زلف و بنا گوش کني

تا تو در بند هوائی در حق نگشاید[13]

۹ سخن آنگاه توان گفت که آن گوش کني

تا چه شکلي تو در آئینه همان خواهي دید[14]

۱۰ شاهد آئینهٔ تست از نظر هوش کني

سخن معرفت از حلقهٔ درویشان پرس

۱۱ سعدیا شاید ازین حلقه که در گوش کني

---

[12] I, P, B, T, Z, L, D; در for بر.

[13] I(b); نگشایند for نگشاید.

[14] In I(b), S, P, T, C, Y(b), this hemistich runs as follows :—

تا چه شکلی بود آئینه که در پیش رخت

تمام شده



Calcutta—Printed at the Bapt. Miss. Press

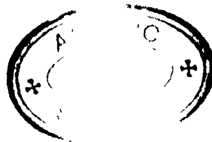
(L) Lucknow. — There are three editions of this text, dated respectively 1870, 1876, 1885, but they are practically identical.

The most reliable texts are those of Teheran, Tabriz, Calcutta, and Elphinstone College, but all are out of print and almost impossible to procure.

An annotated translation of the Odes has not, as far as I know, been published yet in any language, and I hope soon to supply this want.

L. WHITE KING,
1-10-18.

Roebuck Hall,
Co. Dublin,
Ireland.



(R) My own private copy (from the Royal Library at Kābul), dated $\frac{\text{860 A.H.}}{\text{1455 A.D.}}$. This is a beautifully written and illuminated MS. and generally reliable.

Since Sa'di died in 1291 A.D. and the (I) MS. was transcribed in 1327, or 36 years after his death, it is of the utmost importance for the purpose of collation, and I have made it therefore the basis of my text. In this connection it is worthy of note that the *Tayyibāt* group of Odes in this MS. ends with the following remark in Arabic :—

نقلت من خط المصنّف و هو مشرف الدين بن مصلح الدين عبد الله

"I have copied it from the writing of the author Musharraf uddīn, son of Muslih uddīn 'Abdullah" (Sa'di's full name).

This MS. unfortunately is not quite complete. Under the heading "*Tayyibāt*" about two-thirds only of the Odes are included, but I have been able to trace most of the remaining Odes under *Badāyi'* and *Khawātīm*. This MS. opens abruptly with an Ode rhyming in ى and the ordinary alphabetical order is not observed, Ode 44 following Ode 346, and so on, an arrangement which may represent the sequence of their composition Another drawback of this MS. is the omission of diacritical marks, which sometimes leads to confusion. For these reasons the collation of this MS. was attended with considerable difficulty The Petrograd MS. is fortunately complete, but from the Paris MS. some 80 Odes are missing. Most of these are doubtless to be found in the other groups of Odes, but I was unable to examine the MS. myself, a photographic copy of the *Tayyibāt* having been prepared for my use through the kindness of the Director of the Oriental Section of the Bibliothéque Nationale.

The following are the texts which I have collated, and I think the list includes all that are of any importance :—

(T) Teherān, 1851.

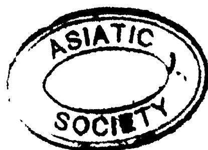
(Z) Tabrīz, 1841.

(C) Calcutta, 1791

(Ya) Bombay, 1880
(Yb) Do. 1891
{ Three editions of this text were collated, but the first (1863) is almost identical with (Ya).

(D) Delhi, 1852.

(E) Elphinstone College, 1895 (*Tayyibāt* only).



INTRODUCTION.

The Odes of Sa'di are arranged in four groups, viz. *Tayyibāt*, *Badāyi'*, *Khawātīm*, and *Ghazaliyāti qadīmah*. The first group includes the largest number of Odes (418), while the other three contain only 296. The present Volume, which contains the text of the *Tayyibāt*, will be followed in due course, I hope, by a second comprising the three remaining groups. At the top of each Ode I have given the metre, while the principal variants are noted at the bottom of the page.

I was led to undertake the work by the fact that as yet no properly collated text of the Odes had been published, and I think it high time that a reliable edition of Sa'di's lyrical poetry, so popular in the East, was made available for Oriental scholars. In this connection I may quote Professor E. G. Browne's remark that "in his Odes Sa'di is considered as inferior to no Persian poet, not even Ḥāfiẓ" (*Literary History of Persia*, Vol. II, pp. 533). At present the only collections of Odes that are readily procurable are contained in the Lucknow and Bombay editions of the *Kulliyāt*, which are corrupt and badly printed, the other editions of the text having long since passed out of print.

The following are the manuscripts which I have collated :—

(I) India Office (Ethè 1117), dated 728 A.H. / 1327 A.D., the oldest known manuscript and very reliable.

(Ia) India Office (Ethè 1118). This MS. is not dated, but is very old and reliable.

(Ib) India office (Ethè 1122). An old (undated) MS., but not very reliable.

(B) British Museum (Rieu 24944), dated 974 A.H. / 1566 A.D. This MS. is of little value.

(P) Paris (Bibliothéque Nationale), dated 767 A.H. / 1365 A.D. An accurate and reliable MS.

(S) Petrograd (Imperial Library), dated 787 A.H. / 1385 A.D. Another reliable MS., but of less value than the last.